





مؤلف ابو الیاس

احمد بن حسین بن علی کاتب

تاریخ جدید یزد

۲	۸۱۰
۱۰	۸۶

۱۰۰۰۰۰۰۰

تاریخ جدید یزد

۴۹۰۵۳۱

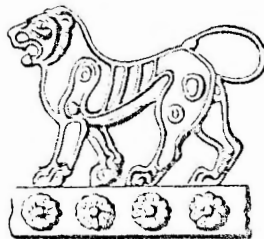
انتشارات فرهنگ ایران زمین

سلسله متون و تحقیقات

شماره ۱۰

زیر نظر

ایرج افشار



تهران - ۲۵۲۷

تاریخ جدید مردم

تألیف

احمد بن حسین بن علی کاتب

(پس از سال ۸۶۲ هجری)

بکوشش

ایرج افشار



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

احمد بن حسین بن علی کاتب
تاریخ جدید یزد
بکوشش ایرج افشار
چاپ اول: ۱۳۴۵
چاپ دوم: ۲۵۳۷
چاپ: چاپخانه بهمن، تهران
حق چاپ محفوظ است

به نام خداوند بخشنده مهربان

یادداشتی بر چاپ دوم

چند اطلاع در باره نسخه‌های خطی این متن را که
باید بر مطالب مندرج در صفحه ۱۲ مقدمه افزوده شود
یادآوری می‌کند.

* نسخه ف اکنون به کتابخانه مجلس شورای ملی
تعلق دارد.

* نسخه مل از آغازافتادگی دارد (شماره ۳۸۷۶).
* کتابخانه ملك نسخه‌ای دیگر به شماره ۳۷۵۷
دارد. اول و آخر این نسخه افتاده است و نسخه از آن قرن
دوازدهم هجری است.

* در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده
ادبیات دانشگاه تهران (که در کتابخانه مرکزی نگاه‌داری
می‌شود) نسخه‌ای هست به شماره ۸۴ د.

* در کتابخانه وزیری مسجد جامع یزد نسخه‌ای
مورخ به سال ۱۰۹۸ هـ است (شماره ۱۷۰۹)

اطلاعی که به نقل از مرحوم حسین محبوبی اردکانی

در حاشیه صفحه ۱۱ مقدمه آورده ام قطعاً مربوط می شود به کتاب «جامع جعفری» و من بعدها توفیق یافتم که این متن را که تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی متخلص به طرب است به چاپ برسانم (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳).
از مؤسسه انتشارات امیرکبیر یعنی دوستانم، عبدالرحیم و رضا جعفری، متشکرم که چاپ دوم این کتاب را در دسترش علاقه مندان و همشهریان عزیزم، مردم هشیاریزد، اما کم خبر از گذشته خود قرار دادند. باشد که این متن آنها را با گذشته پر از مظلومه و اسلاف ستم دیده شان کمی آشنا کند.

من در مقدمه «یادگارهای یزد» شمه ای را باز نموده ام ولی گفتنیها چندان است که به این حرفها تمام شدنی نیست.

تهران، ششم اردیبهشت ۱۳۵۸

ایرج افشار

فهرست مطالب

اول	یادداشت مصحح
۳	خطبه کتاب
۷	آغاز رساله
۱۶	فهرست مقالات
۱۹	مقاله اول: در تاریخ اسکندر و قتل دارا
۲۸	مقاله دوم: در ذکر ملوک فرس
۵۵	مقاله سوم: در ذکر عمارت بنی امیه و بنی عباس
۶۰	مقاله چهارم: آمدن علاءالدوله تا زمان اتابکان
۶۶	مقاله پنجم: در ذکر اتابکان یزد
۸۰	مقاله ششم: در اخبار بنی مظفر
۸۹	مقاله هفتم: در ذکر عمارات امیر تیمور و شاهرخ
۱۱۴	مقاله هشتم: در ذکر مساجد و مزارات و مدارس
۱۹۷	مقاله نهم: در ذکر باغستان و محلات
۲۱۴	مقاله دهم: در ذکر آبها
۲۲۸	مقاله یازدهم: در ذکر صادرات و واردات زمان شاهرخ
۲۶۸	مقاله دوازدهم: در ذکر صادرات و واردات زمان خاقان
۲۸۹	فهارس
	فهرست اسماء انسانی، فهرست جغرافیائی، فهرست لغات و مدنیات ، فهرست کتب

یادداشت مصحح

در تاریخ شهر باستانی یزد چند کتاب و رساله مفید نوشته اند که همه را می‌شناسیم، و خوشبختانه توفیق طبع اکثر آنها نصیب نگارنده این سطور شده است. اکنون یکی دیگر از آنها درین صحایف در دسترس محققان و علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

مآخذ منفرد مربوط به تاریخ یزد و رجال آنجا تا حدی که من بنده می‌داند عبارت است از:

۱) جامع الخیرات یا وقفنامه سید رکن‌الدین یزدی تسجیل شده در سالهای ۷۳۳ تا ۷۴۸ هجری. این وقفنامه از حیث اشتمال بر اسماء جغرافیائی شهر یزد و توابع و اطراف آنجا متضمن فواید تاریخی بسیار است. متن آن که خود کتابی است در ۲۳۱ صفحه به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و نگارنده این سطور طبع شده است (تهران، ۱۳۴۱).

۲) تاریخ یزد تألیف جعفر بن محمد جعفری در اواسط قرن نهم هجری که توسط اینجانب در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب دوبار به طبع رسیده و در تعلیقات چاپ دوم (تهران، ۱۳۴۴) به تفصیل معرفی شده است. آخرین تاریخ مندرج درین کتاب سال ۸۴۴ است.

۳) تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب، یعنی کتابی که خوانندگان درین اوراق بدان می‌نگرند. به نحوی که در تعلیقات «تاریخ یزد» مبسوطاً نشان داده‌ام اصول این کتاب مأخوذ از تألیف جعفری است، مگر آنکه اخبار و اطلاعات مفیدی خصوصاً مربوط به دوره خود

بر آن مزید کرده است و از حیث شمول بر دقائق مربوط به قحطی و تنگی سال ۸۵۸ و سیل سال ۸۶۰ دقائق و فوائدی را در بر دارد که طبعاً در تاریخ یزد جعفری نیست. درین کتاب وقایع تا سال ۸۶۲ ضبط شده است. یکی از فوائد خاص این کتاب وجود لغات و اصطلاحات مربوط به عمارات و ساختمانهاست نظیر طنبی، پیشان، درگاه، شادروان، پیشگاه، دارآفرین، فخر و مدینی، ساباط و جز اینها که در مآخذ و کتب دیگر ندره استعمال شده است، و اینجا این کلمات در شرح مربوط به هر یک از مدارس و خوانق و مساجد و بقاع مکرر دیده می شود و فهرستی از آنها در انتهای کتاب برای سهولت کار مراجعه کنندگان تنظیم شده است.

دیگر از فوائد این کتاب اطلاعاتی است که در باب نحوه دیوانی کردن و پرداخت مواجب و اخذ سترشمار و خانه شمار و تحصیل و تمغا و نعل بها و تناقص مخصوصاً در فصول اخیر آن مضبوط و مندرج است و از لحاظ تحقیق در تاریخ اجتماعی و مالی اهمیت خاصی در بر دارد.

دیگر از فوائد این کتاب مطالبی است در باب کیفیت ویران شدن محلات یزد در وقایع سیل سال ۸۶۰ و نیز در بندانهای مکرر شهر در قضیه پسر ابوسعید طبسی و بعد و جنگهای عهد آل مظفر و تیمور.

دیگر از فوائد این کتاب اطلاعات بسیار مبسوط در باب مدارس یزد در ایام حکومت آل مظفر و دوران تیموری است، و از آن بر می آید که یزد از حیث داشتن حوزه های علمی درس و مجالس علمای مراکز با نام و نشان عصر بوده است. مطابق فهرستی که در فهرست جغرافیائی استخراج کرده ام از چهل مدرسه درین کتاب نام رفته است.

از ترجمه حال مؤلف این کتاب چیزی نمی دانیم و از کتاب حاضر هم اطلاعی به دست نمی آید. محتملاً محمد حسین بن احمد الکاتب یزدی که «یوسف وزلیخا» را بصورت منظومه ای در آورده بوده و نسخه ای از

آن مورخ ۱۰۹۱ بشماره ۲۱۶۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است فرزند این شخص بوده است.

۴) جامع مفیدی تألیف نجم‌الدین محمد مستوفی بافق‌ی درسه مجلد که جلد سوم آن مفصل‌تر و ابداعی‌تر است. تألیف این کتاب ارجمندمیان سالهای ۱۰۸۲ تا ۱۰۹۰ به انجام رسیده و دو مجلد اول و سوم آن توسط اینجانب طبع شده است. (تهران ۱۳۳۷ - ۱۳۴۱)

از جلد دوم کتاب که مخصوص وقایع مربوط به سلطنت سلسله صفویه تا زمان تألیف کتاب (عهد شاه سلیمان) باشد نسخه کاملی در دست نیست و به همین علت است که نگارنده بر طبع آن توفیق نیافت.

آن قسمت از جلد دوم که در کتابخانه سالار جنگ (حیدرآباد دکن) موجود است نیمه اول آن و خود کتابی است در چهار صد صفحه و محتوی است بر وقایع اوائل سلطنت صفویان. اما جز نقل اخبار عالم آرا (حتی به عین عبارت) و مأخذ عادی دیگر، مطلبی که تازگی داشته باشد ندارد و لذا لزومی بر طبع آن مشاهده نشد.

۵) جامع جعفری تألیف محمد جعفر منشی متخلص به طرب نائینی (اصفهان) در سال ۱۲۴۵ که یگانه نسخه آن متعلق به آقای محمد صادق رحیمی (یزدی) است. مؤلف کتاب را در تهیم «جامع مفیدی» تألیف و وقایع و اخبار را از سال ۱۰۹۱ تا سال تألیف کتاب خود ضبط کرده است.

۶) کتابچه شرح موقوفات یزد تألیف میرزا عبدالوهاب طراز شاعر مشهور یزدی که در سال ۱۲۵۷ از تألیف آن فارغ آمده. متن آن توسط این جانب در فرهنگ ایران زمین به طبع رسیده است. (تهران، ۱۳۴۱)

۷) میکده (تذکره) تألیف میرزا محمدعلی وامق که شرح حال و

نمونه آثار شاعران ولایت یزد را تا سال ۱۲۶۲ هجری در بر دارد.

(۸) تذکره جلالی تألیف شیخ عبدالغفور طاهری که قسمتی از ابتدای آن در اخبار یزد و جغرافیای آن ولایت است و نسخه‌ای از آن را آقای تقی مشیری یزدی در اختیار دارند.

(۹) تاریخ شهدای یزد تألیف حاجی محمد طاهر مالگیری در ۱۳۳۰ هجری و مطبوع در قاهره به سال ۱۳۴۷ (در صفحه عنوان ۱۳۴۲) توسط فرج‌الله ذکی الکردی. این کتاب منحصراً در شرح قتل بابیه یزد دست. چون مؤلف نام محلات و کوچه‌ها را می‌برد از لحاظ جغرافیای شهری عصر تألیف به کار می‌آید.

(۱۰) آتشکده یزدان یا تاریخ یزد تألیف عبدالحسین آیتی که در سال ۱۳۱۷ شمسی در یزد طبع شده است.

(۱۱) تاریخ یزد تألیف احمد طاهری که نیز در سال ۱۳۱۷ در یزد به چاپ رسیده است.

(۱۲) تذکره سخنوران یزد تألیف اردشیر خاضع در دو جلد که مجموعاً در یک مجلد در سال ۱۹۶۳ در بمبئی به زیور طبع آراسته شده است.

(۱۳) آینه دانشوران تألیف سیدرضا ریحان‌الله یزدی که چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۸ ق. در تهران نشر شده است. کتابی است حاوی شرح احوال علما و شعرای آن ولایت. نیز حاوی اطلاعاتی تاریخی از حوادث و وقایع و اخبار آنجاست و مخصوصاً از لحاظ اشمال بر سرگذشت فقها و علمای روحانی یزد اطلاعات منحصری در بردارد.

(۱۴) فرمانهای سنگی در مسجد جامع یزد که اینحاناب متن چهار

تا را در فرهنگ ایران زمین (جلد یازدهم، ۱۳۴۲) طبع کرده‌ام و آقای محمد تقی دانش پژوه متن ده فرمان را در دفتر چهارم «نسخه‌های خطی» (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۴۴) از صفحات ۳۶۰ تا ۳۷۳ به چاپ رسانیده است.^۱

تاریخ جدید یزد به نحوی که در جای خود اشاره شد و در تعلیقات تاریخ یزد جعفری به تفصیل روشن کرده‌ام (ص ۱۹۳ تا ۲۰۵ از چاپ دوم) بر اساس تاریخ جعفری تألیف شد و در بعضی جاها حتی از حیث لفظ و عبارت منقول از آن است.

ازین کتاب طبع مغلوپی در دست بود^۲ و چون مورد مراجعه و استفاده محققان است مناسب دیده شده که چاپ جدیدی با استفاده از نسخ صحیح و مضبوط فراهم آید.

اینک چاپ دوم با تطبیق نسخ مذکور در زیر دسترس خواستاران قرار می‌گیرد.

۱- نسخه^۳ م که متعلق است به مجلس شورای ملی و به علت افتادگی اوراق و اخیراً تاریخ کتابت آن معلوم نیست، ولی از حیث کاغذ و خط میتوان گفت که به ظن قریب به یقین در اوائل قرن دوازدهم هجری کتابت گردیده. من عکس آن را که در کتابخانه^۴ مرکزی دانشگاه تهران موجود است در دست داشته‌ام.

۱- در کتاب افضل التواریخ تألیف افضل الملک (نسخه خطی مجلس) اشاره به تاریخی در باره خاندان محمد تقی خان بافتی (خانیها) هست و نسخه آن را متعلق به سلطان الحکمای نائینی دانسته است (از اطلاعات آقای حسین محبوبی اردکانی).

۲- چاپ یزد، ۱۳۱۷ ش. (به مناسبت افتتاح مدرسه ایران شهر).

بنای استنساخ و اساس تصحیح بر این نسخه است، زیرا مضبوط تر و کم غلط تر از دو نسخه دیگر به نظر آمد.

۲- نسخه^۱ ف که دو ستم دکتر عباس زریاب خوئی وسیله^۲ استفاده^۳ آن را از هفده سال پیش فراهم کرد و در اختیار من قرار گرفت. چند ورق او آخرین نسخه تازه نویس و مورخ سال ۱۲۲۸ است. قسمت اصلی نسخه قطعاً در قرن یازدهم هجری تحریر شده .

۳- نسخه^۴ مل^۵ متعلق به کتابخانه^۶ ملی ملک در تهران به خط^۷ عبدالحی بی محمد معزز مورخ چهاردهم رجب ۱۰۹۹ که عکس آن به لطف و پامردی فاضل محترم آقای احمد سهیلی خوانساری چند سال پیش برای دانشگاه تهران فراهم شد.

متأسفانه نسخه^۸ چاپی به علت اغلاط^۹ بیشمار و افتادگی مطالب نتوانست مورد استفاده واقع شود و فقط در مواردی معدود به نقل نسخه بدل از آن مبادرت شد. عکس یک صفحه از آن را که با نسخه^{۱۰} مجلس مقابله کرده ام به چاپ می رسانم تا وجه افتراق میان این دو چاپ بهتر معلوم باشد و محققان احتمالاً ارجاع و اسناد به این چاپ را با اطمینان خاطر بیشتری حواله دهند.

در انتهای متن، فهرستی از اعلام اشخاص و اماکن و لغات درج شد. در ضبط بعضی از اعلام این فهرست با اعلام مندرج در تاریخ یزد جعفری و جامع مفیدی اختلاف دیده می شود و علت این امر طبعاً ناشی از آن است که خود را ملزم به رعایت ضبط هر یک نسخ دانسته ام و چون بر نگارنده وجه صحیح آنها روشن نبود ناگزیر به همان شکل که نسخه حاکی بود چاپ شد و استعمال هیچ از یک از سه کتاب مرجع دانسته نشد.

این یادداشت را به سپاسگزاری از دوست دانشمندی چون آقای حسین محبوبی اردکانی ختم می‌کنم که بی دریغ، به مناسبت لطف عمیم و محبت خاص، مرا در رفع مشکلات متن یاری سزاوار فرمود.

ایرج افشار

تهران، پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۰

تاریخ جدید یزد

تالیف

احمد بن حسین بن علی گائب

(در اواخر قرن نهم هجری)

بسمه سبحانه

بسم الله الرحمن الرحيم

هست در چار سوی کون و فساد نام یزدان کلید گنج مراد
خنک آن کو ز طاعت یزدان کرد دار العباده را آباد

حمد بی غایت و ثنای بی نهایت ازلاً و ابداً پادشاهی را که در
دار الملک ابداع و اختراع سموات سبع را دار العباده ملایکه مقربین ساخت
و در بنیه بدایع منظر انسانی دروازه های چشم و گوش ساخته کنگرهای
منبع بر افراخت، اشخاص نوع انسان را مظاهر اسماء و صفات خود گردانید
و جنس انس را ازین رهگذر بر همه کرامت و فضل بخشید، «و لقد کرما
بنی آدم و حملناهم فم البر و البحر»^۲، اسماء حسنی او متجاوز از عدو احصاء
و موقوف بر توقیف^۳ رسل و انبیاء، «الله لاله الا هو، له الاسماء الحسنی»^۴

شعر

خواند عرب الله و عجم یزدانش یک ذات و هزار نام نیکو دانش
هر چند که نام او افزون است از عد آن نام که شرع داد اجازت خوانش

[۲] آن محرک آسمان دوار و آن سکینه بخش ادلهای ابرار، «هو الذی انزل
السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم»^۶، آن غفور رحیم
که توبه و استغفار موجب ادرار مدار رحمت و اسبغ انواع نعمت فرمود
و از لسان مخبران صادق بخلق نمود «و یاقوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه
یرسل السماء علیکم مدراراً و یزدکم قوة الی قوتکم»^۷، و تحف صلوات و
طرف تحیات نثار فرق فرقدسای صاحب فرقان و منزل وحی و قرآن که از صنع
یزدان مصنوعی مثل او ظاهر نشد و کمالات بی پایان^۸ او هرگز آخر نگشت.

۱ - ف: این کلمه را ندارد ۲ - قرآن مجید، ۷. الاسراء ۳ - م: توفیق

۴ - قرآن، ۸ طه ۵ - این خطبه تا اینجا در نسخه چاپی با تفاوت های فاحش و بصورتی ملخص

و در سه سطر است. ۶ - قرآن مجید، ۴ الفتح ۷ - قرآن مجید، ۲ هود ۸ - م: اول

شعر^۱

صل علی محمد احمد سید الوری آدم والذی عداتحت لوائه غذا (؟)
 آن سیدی که هر دو جهان خاک پای اوست
 خورشید ذره ایست که اندر هوای اوست
 آنکه دارالعباده^۲ دنیا از آثار ذکر جمیل او عمران یافت واز پرتو
 شمع هدایت او شعله بر موسی عمران تافت تا از درخت^۳ ندای «انی انالله» شنید
 وگل مرادش از شاخ دولت بشکفید، صلی الله علیه وآله، الذین ابدوا الدین و
 اقاموا الشرع المبین وسلم تسلیماً کثیراً .

زیزدان هزاران صلوة و سلام	بر آن کس کزو شد نبوت تمام
بنا کرد دار عبادت ^۳ ز دین	اساسش ز اوتاد صدق و یقین
بر آل گرامی او صد سلام	که دادند کار شریعت نظام
دگر رحمت حق تعالی تمام	بر اهل حقیقت همه والسلام
بر اصحاب او باد رضوان حق	که کردند کار طریقت نسق

[۳]

اما بعد، چنین گوید مؤلف این رساله اصغر عبادالله الواهب احمد
 ابن حسین بن علی الکاتب اصلح الله شأنه فی الدارین وغفر له ولوالدین که هر
 چند در علم پایه و از هنر سرمایه نداشت اما از اوان صبی تا زمان شیب
 همواره کمر خدمت سادات و علما و مشایخ و فضلاء و صلحا و فصحا و بلغای
 عرب و عجم بر میان جان بسته، مصراع: «جان کمر وار بر میان بسته»، در
 مجالس و محافل اکابر دین و دولت همچون خلال بید یا زلال نبات در میان
 بوده و آن را موجب حمد ربّانی و مزید نعمت یزدانی دانسته و بسجادات
 شکر قیام نموده، آری

شعر

اگر هر موی من گردد زبانی شود هر یک ترا تسبیح خوانی

۱- م: ندارد ۲- م: جنت ۳- ف: دارالعباده

هنوز از بی‌زبانی خفته باشم ز صدشکرت یکی ناگفته باشم
 «واما بنعمة ربك فحدث»^۱ 'یوماً فیوما بعد از ادای طاعت باری جل و
 علا متابعت سنت سید انبیا مهتر و بهتر هر دوسرا، یعنی خواجه^۲ ما محمد
 مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بکسب کتابت اشتغال
 نموده و آن را بعد از تحصیل علوم فاضلترین و شریفترین اکتساب دانسته^۳
 و مصنفات علما و فصحا و شعرا و متکلمان را باهتمام تمام در قید کتابت احیا
 نموده و از روح مقدس بزرگان مستفیض گشته.

شعر

خاطر پاک ساکنان قبور رُوح الله روحهم بالنور
 و شیخ المحققین و قدوة السالکین مصلح الدین سعدی فرموده :

شعر

غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی
 مگر صاحب دلی روزی بر حمت کند در کار درویشان^۴ دعائی

و در علم تواریخ و قصص انبیا علیهم السلام و اخبار اولیا و سیر
 ملوک و سلاطین عرب و عجم سعی نموده و در نظر آورده مثل تاریخ
 طبری و تاریخ [ابن] جوزی و تاریخ یافعی و تاریخ گزیده و سیر ملوک نظام
 الملک و کتاب البلدان و عجایب الاقالیم و شاهنامه^۵ فردوسی و نزهتنامه^۶ علائی
 و جامع الحکایات^۷ و تاریخ بنی امیه و بنی عباس و خلفای عبیدیون و تاریخ
 طاهریان و صفاریان و سامانیان و دیالمه و آل بویه و ملاحده و تاریخ یمینی و
 سلجوقشاهی و خوارزمشاهی و تاریخ جهانگشای مشهور بتاریخ چنگیز خانی
 و ایلخانی و تاریخ مظفری و تاریخ سلاطین کرمان و تاریخ خاقان اعظم سعید

۱- قرآن، ۱۱، الضحی ۲- از اینجاست جایی که اشاره خواهد شد در «م» افتاده است.

۳- ف: بر حال مسکینان ۴- باید مقصود جوامع الحکایات عوفی باشد.

امیر تیمور گورکان مشهور بتاریخ جهانگیری و تاریخ معینی شاهرخی انار الله برهانه و قرزنداد او تا غایت وقت شروع نموده و جمع آورده و بتحقیقات آن سعی نموده نطق متکلمان به تاریخ را بتواریخ یزد موشح نیافت، مگر از متأخران سید جلال الدین 'جغفری المعرف' [و] چند فصل تحقیق نا کرده نوشته بود، خاطر باعث آمد که از جمیع تواریخ آنچه بصحت پیوسته باشد و بعضی راویان ثقاة و پیران کهن سال صادق القول [گفته اند] استفسار^۲ نموده در قید کتابت آورده. لاجرم برخی از عمرگرا نمایه برین صرف شد تا اتمام یافت «و تمام آنکه شود بحقیقت که پسند آید»^۳ در نظر بزرگان خرده بین و دولتمندان صدر نشین که ضیاء ملک و ملت اند و معین دین و دولت و اسم مبارک هریک و اجداد بزرگوار ایشان و از آن سایر اکابر یزد هریک در محل خود گفته خواهد شد.

شعر

پرورده ام همیشه زخوان نوالشان

یارب مباد تا به قیامت زوالشان

۳ - این عبارت از گلستان

۲ - ف : استغفار

۱ - ف : جمال الدین

سعدی مأخوذ است .

آغاز رساله

بدان ای عزیز من که این رساله ایست موسوم به تاریخ جدید^۱ منسوب بتاریخ دارالعباده^۲ یزد^۳ صانها الله عن الافات که شریفترین بلده ایست از اقالیم سیوم، هوایش در غایت اعتدال و صحت و سلامت است، زلال تفتش رشک چشمه^۴ حیوانست و بساتین^۵ خرمش غیرت بستان جناست^۶، بیوتات مروحش چون اطباق آسمان مرفوع است، کوچه و بازارش چون بیت المعمورست، فواکه الوانش چون میوه بهشت^۷ «لامقطوعه و لاممنوعه»^۸، اناریاقوت فامش مفرح جانفز است و سیب سیمینش چون زرخدان خوبان دلربا، عناب رنگینش چون خوشه پروین پر از صفا، به آبدارش چون کواعب حورالعین مزکاست، مساجدش رفیع و مدارش منبع، مزارات متبرکش به پاکی چون بقیع، اهالیش بکسب و طاعت مشغول شریف و وضع^۹.

نظم

خطه^{۱۰} یزد بخوبی چو بهشتی است برین
ملک خلدیست مشکل شده بر روی زمین
جنت و خلد چه خوانیش که در نزهت وزیب
خود قیاسی نکند کس نه بر آن و نه برین
خاک او عنبر و آبش بمثل آب حیات
باد^{۱۱} او چون نفس روح امین مشک آگین
گر بفر دوس بگویم که بهشتت بهشت
کند اقرار و بگوید که چنینست چنین

۱ - چاپی : تاریخ جدید یزد ۲ - ف : «منسوب به تاریخ دارالعباده یزد»
را ندارد ۳ - ف : بساطین ۴ - تا اینجا از نسخه « م » اساساً اقتاده است.
۵ - قرآن، ۳۳ الواقع ۶ - ف : وضع و شریف ۷ - م : داد

کوی و بازار پراز ماهرخان زیبا
 راست ماننده جنات در او حورالعین
 پای تا سر بمثل کوچه اهرستانش
 هست پریاسمن و لاله و سرو و نسرین
 آب تفتش که سبق برده ز تسنیم بهشت
 خاک را میدهد او خاصیت ماء معین

وراستی در زمان سلطنت هیچ پادشاه خطه^۱ یزد چنین معمور نبوده
 که در زمان سلطنت حضرت سلطان اعظم سعید خاقان اعلیٰ اعدل حمید
 سلطان السلاطین | فی عهده و زمانه الفایز باسالیب رحمة الله و غفرانه معین الحق و [۴]
 الدنیا و الدین شاهرخ بهادر سلطان انار الله برهانه و اسکنه^۲ فی فرادیس الجنان
 مع حورالعین.

شعر

روح پاکش منبع انوار باد نقد و قتش مأخذ دیدار باد
 که اندرو هزار خانه و دوکان و مدارس و خوانق و حمامات و خانات
 و بساتین^۳ مجدداً تعمیر یافته بود و مسافران اطراف و اکناف عالم چون بدین خطه
 رسیدندی و نزهت بساتین^۳ و معموری و رونق این ولایت دیدندی گفتندی

قطعه

گر بهشت عدن بیند یزد را قایل آید کو بهشت دیگرست
 چشمه حیوان چو بیند آب او گوید این خوشتر ز آب کوثرست
 تا ابد معمور بادا این بلد زانکه خاکش عطر بو چون^۳ عنبر است
 و همچنین سال بسال معموری شهر و ولایت یوماً فیوما زیادت می
 گشت تا سال تسع و اربعین و ثما نمائه در آمد. بواسطه^۳ عصیان کیومرث

۱-م: اسکن ۲ ف: بساطین ۳- ف: عطربوی

هزارگری پادشاه سعید مذکور نبیره خود را شاهزاده سعید شهید امیرزاده سلطان محمد بهادر بن بایسنغر نامزد ولایت قم کرد و شاهزاده با امیرزادگان نامدار و لشکری کرّار بسرحد عراق درآمد و در ولایت قم او را چند فتح مثل همدان و گاورود^۱ و غیره میسر گشت و چون عمر و دولت پادشاه سعید رو بزوآل آورده بود | شاهزاده مذکور طمع بعراق و فارس کرد و [۵] ایلچیان روانه گردانید و خبر این واقعه به پایه سریر اعلی رسانیدند. پادشاه سعید با عساکر منصوره و امرا و شاهزادگان متوجه عراق شد و شاهزاده مشارالیه از خجالت^۲ منهزم گشته متوجه لرستان گشت و پادشاه سعید بعد از رمضان متوجه جولگه^۳ ری گشت و سال خمسین و ثمانمائه در آمده روزاول فروردین ماه جلالی روز یکشنبه چاشتگاه بعزم زیارت سوار گشت و در اثنای راه از داعی حق ندای «یا ایها النفس المطمئنة، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^۴ اصغافرمود و فجأة جان بجان آفرین تسلیم کرد، «انالله وانا الیه راجعون»^۴.

شعر

دمی چند بشمرد و ناچیز شد بخنده فلک گفت کونیز شد
 و چون این واقعه هایلله روی نمود هر چند خواستند که پنهان دارند
 میسر نشد. غریو از لشکرگاه برخاست^۵. امرا و شاهزادگان بهم برآمدند و
 هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی
 شدند. بعضی عراق و فارس و بعضی کرمان و سیستان و بعضی خراسان و
 ماوراءالنهر و بعضی مازندران و ساری و آمل در تصرف آوردند و ملوک
 طوایف گشتند و باهمدیگر تمر دو عصیان نمودند و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و
 قتل و سبی عام شد و طمع در مال تاجران | و رعایا و مزارعان کردند و عرض و [۶]
 مال مسلمانان برباد بدنامی دادند. چنانکه مولانا جمال الدین^۶ سلمان فرماید:

۱ - م، ف: ندارد ۲ - ف: خجالت زده ۳ - قرآن مجید، ۲۷ الفجر
 ۴ - قرآن مجید، ۱۵۶ البقره ۵ - م، ف: خواست ۶ - ف: کمال الدین

شعر

خواجه شد بی اعتبار و مال شد مار سیه

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

و خرابی در ولایت راه یافت و مردم پراکنده گشتند و از بی بارانی
 هوا خشک گشت و آب چشمه ها کم شد و برنم سرشک دیده* مظلومان
 افزود و اطفال نبات از بدمهری دایه* ابر بهاری در مهد زمین از غایت تشنگی
 جان بزاری بسپرد و هوای بساتین که چون نسیم گل و ریاحین معطر و معنبر
 بود چون سموم دوزخ گرم و ناخوش شد و درختان سرو و چنار و غیره همیزم
 آتش گشت و بدین واسطه در تمام بلاد ایران قحط و وبا واقع شد و بمرتبہ ای
 رسید که بعضی بی باکان از غایت جوع لحم انسان بکار داشتند و اکثر خلائق
 در اقصای عالم از خان و مان آواره شدند و بیشتر بواسطه* قحط بمرند.

قطعه

برفت رسم تمیز و نماند عرض و وقار

نه عزت فقرا و نه حرمت مهمان

غریب و شهری و آزاد و بنده در زحمت

نه وجه دخل بصحرا نه خانه آبادان

برفت مال و زروسیم از انقلاب سپهر

نه باغ ماند و نه زرع و نه گله و نه شبان

خصوصاً کشور دارالعباده کز نزهت

چنان بدی که بدی رشک روضه* رضوان |

اساس او همه بر باغ و راغ و گلشن و کاخ

زمین او همه پریاسمین و پر ریحان

ز جور و ظلم و تعدی و غارت و تنگی

هزار بار بتر شد ز حفره* نیران

[v]

و هر روز خرابی مجدد روی می نمود و نعوذ بالله بلائی صعبتراز غیب
چهره میگشود و رفق و شفقت مطلق از میان برخاست^۱. زن و فرزند مسلمانان
بواسطه قحط و تشدد عرض گرامی را به باد زشت نامی بردادند. گلستانها
خارستان شد و مساجد و مدارس بیمارستان گردید. بر سر کوچه ها و بازارها
عورتان و یتیمان و عجزوزان و اطفال خرد^۲ روی بر خاک مذلت نهاده صد
صد می مردند و کس بکس نمیپرداخت. اللهم ادفع عنا البلاء والقحط والوباء
و جور السلطان و کید الشیطان، بحق محمد وآله.

و چون دولت از خاندان جغتای روی برگردانیده بود لاجرم
شاهزادگان نابکار شمشیر آبدار غدار کشیده هم خود را و هم خلق را میکشند
و ولایت خراب میکردند تا به مدت پنج شش سال یکدیگر را بقتل
آوردند و مملکت ورعیت بیاد بردادند، « فقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین »^۳

بیت

برفتند و هر کس درود آنچه کشت
نماند بجز نام نیکو و زشت
درخت خار و زهر گل که کاری
کز ودان بر که کشتی چشم داری

[۸]

و چون ظلمت شب فتنه به آخر کشید لاجرم صبح سعادت از افق
عدالت بدمید و مؤده^۴ امن و امان در رسید و از برج دار السلطنه تبریز آفتاب
دولت حضرت معدلت پناه، پادشاه جهان، ظل ظلیل یزدان، باسط الامن و
الامان، ناشر العدل و الاحسان، ملجأ و استطهارا کاسره و قیاصره^۵ دوران،
شهریار تخت نشین فتنه نشان، مظهر آیات^۶ قدرت ملک منان، قانع الکفره
و المتمر دین، کھف الملوک و السلاطین، قهرمان الماء و الطین، فریدون دولت
جمشید تمکین، نصره الحق و الدینا و الدین، مطیع الخالق و مطاع الخلائق
اجمعین، معز الحق و الدینا و الدین ابوالمظفر جهان شاه بهادر خان خلد الله ملکه
و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و احسانه .

۱- م، ف: خواست ۲- م: خورد ۳- قرآن مجید، ۵۰ الانعام ۴- ف: آبات

شعر

شاه جهان جهان‌شاه اعظم که تیغ او
 نصرت نمای دولت و دین پیمبر است
 سلطان تاج‌بخش و جهاندار تخت‌گیر
 دارای جم سریر و خداوند افسر است
 شاهان دهر دجله^۱ و اوبحر اعظم است
 لشکرکشان کواکب و اومهر خاور است
 امروز در بیسط جهان غرب تا بشرق
 القاب پادشاه جهان سکه^۲ زر است
 شاهان زمان فتنه و ایام ظلم رفت
 هر جا که ملک تست ز جنات خوشتر است
 دارالعباده خاصه که والی خطه اش |
 اعظم امیر دولت و دین حاج^۳ قنبر است

[۹]

از افق شهر یاری درخشیدن گرفت پادشاهزاده^۴ اعظم جهان پناه ، سایه^۵
 حضرت اله ، خسرو تاج‌بخش تخت نشین ، اسکندر شوکت سلیمان نگین ،
 نهال باغ سلطنت و کامکاری ، گلدسته^۶ بوستان معدلت و شهر یاری ، نور حدیقه^۷
 جهانبانی ، نور حدقه^۸ شجاعت و کشورگشائی ، الموفق بتأیید الملک الخلاق
 عضدالدوله و الدنيا و الدین ابوالنصر سلطان پیر بوداق بهادر خان خلدالله
 ملکه و سلطان^۹ و افاض علی العالمین عدله و احسانه^{۱۰} .

مثنوی

گلی بی‌آفت از باد خزان‌ی بهاری تازه از شاخ جوانی
 بر ادهم زین نهاد رستم نهادست بمی خوردن نشیند کی قباد است
 شی کو گنج‌بخشی را دهد داد کلاه گنج‌قارون را برد باد

۱ - چاپی: لجه ۲-: حاجی ۳ و ۴- م: ملکه و سلطان‌هما... عدل‌هما و احسان‌هما

چو در جنبد رکاب قطب وارش
نسب گوئی بنامیزد ز جمشید
چو زریخشد شترخواهد ز فرسنگ
سخن گوید درازمرجان برآید
چو سوی جام کیخسر و کشد دست
جهان بر موکبش ره تنگ دارد
قدمگاهش زمین را خسته کرده
فلک با او بمیدان کند شمشیر
جمالش را که بزم افروز عیدست
باقبالش دل استقبال دارد
[۱۰] | بیوی جرعه‌ای دارا کند مست
علم بالای هفت اورنگ دارد
شتابش^۳ چرخ را آهسته کرده
بگشتن نیزگه بالاوگه زیر
هنر اصلی و نیکوئی مزیدست
چو هست اقبال کار اقبال دارد

با عساکر منصوره از دارالسلطنه^۴ آذربایجان و بغداد متوجه عراق
عجم شدند و قلع و قمع متمرّدان عاصی نموده عراق را در حوزه^۵ تصرف
گرفتند و از شرّ عدوان درمهد امن و امان آوردند. اما نه‌چندان خرابی در
مملکت واقع شده بود که تدارک آن بزودی میسر شدی، الایمرو روزگار.

شعر

خدایا تا جهان را آب ورنگست
جهان را خاص آن صاحب قران کن
بدوسر سبزاباد این سبزگلشن
مبادا تاج را بی فرقشان نور
فلک را دور و گیتی را درنگست
فلک را یسار آن گیتی ستان کن
بخسروزاد گانش دیده روشن
غبارچشم زخم از ملکشان دور
سایه^۶ عنایت پادشاهی الی یوم النشور^۳ باقی و پاینده باد.

شعر

چه میگفتم و درچه پرداختم
کجا بودم ادهم کجا تاختم
[۱۱]

بدان ای عزیز من که مبنی این رساله دوازده مقاله است. ده مقاله

از احوال و اوضاع قدیم و دو مقاله مشتمل بر تاریخ جدید از زمان خاقانی معینی شاهرخی و آنچه صادرات و واردات در بلاد واقع شد مجملا و آنچه در یزد ظهور یافت مفصلا از محاربات امیرزاده محمد سلطان غفرالله له و محاربات او با برادرش امیرزاده بابر بدفعات و مقتل سلطان محمد و آمدن امیرزاده بابر به یزد و رفتن بجانب...^۱ و از صیت شجاعت و جهانگشائی پادشاهزاده^۲ عالمیان خلدالله ملکه مانند پشه از بلاد صرصر انهزام یافته بیزد مراجعت نمودند و شیراز را به امیرزاده سنجر گذاشتند و یزد را به امیرزاده خلیل نامزد کردند و بعضی توابع یزد را غارتیده بطرف خراسان روان شدند و خواجه گیری کردن امیرزاده خلیل در یزد و لشکر جمع کردن و یزد را به امیرک احمد نبیره^۳ امیرچقماق شامی گذاشتن و اکابر یزد را همراه کردن و متوجه فارس شدن و امیرزاده سنجر هزیمت نموده بولایت کرمان روانه شدن و امیرعلی فارسی و شجعان فارس باستقبال آمدن و یک هفته عید رمضان در فارس بودن و عنقریب رایات نصرت شعار شاهزاده^۴ عالمیان رسیدن و امیرزاده خلیل^[۱۲] با امراء خود انهزام یافته متوجه کرمان شدن و از سید شروانی و اهالی کرمان نومید گشته متوجه یزد شدن و یزد را حصار دادن مدت چهل و پنج روز و آمدن شاهزاده^۵ عالمیان بایلغار به در یزد و گریختن امیرزاده خلیل به طرف خراسان و بعد از فتح یزد بازگشتن شاهزاده به مستقر سلطنت و آمدن خواجه امیرک نبیره^۶ خواجه امیر غناشیرین بایلغار به در یزد و یک هفته یزد را حصار کردن و بعد از نومیدی بعضی از اکابر دین و دولت در قید اسار آورده متوجه بافق و کرمان شدن و قحط و وبا واقع شدن .

مقاله^۷ دوازدهم در صادرات و واردات زمان این دولت ابد پیوند از آمدن مهداعلی سلطنت پناه الشریفة العلیا خاتون جان بیگم خلدت ایام سلطنتها با شاهزاده^۸ عالمیان پناه امیرزاده یوسف سلطان و آمدن شاهزاده^۹

۱ - در هر دو نسخه جای یک کلمه سفید است، اما ظاهرا این است که جملاتی ساقط شده .

کشورگیر خدیو تاج و سریر امیرزاده پیر بوداق بهادر خان خلدالله ملکه بیزد و بعد از ملاقات هر یک به مستقر سلطنت بازگشتن و یزد را به امیر اعظم شاهولی بیک گذاشتن و آمدن سیل و بعضی محلات و بیوتات و بساتین^۱ و خانات و حمامات و دکانین خارج شهر دکان کا کردن و مخالفت نمودن امیر مقصود سازغان به امیر شاهولی و یزد را | از شاهولی بتغلب^۲ باز گرفتن و او را بند [۱۳] کردن و به اردوی همایون پادشاه اسلام فرستادن و آمدن نوئین بزرگ اعظم اعدل نظام الدولة والدین امیر حاجی قنبر جهانشاهی به یزد خلدایام معدلته و تاریخ وفات بعضی از اکابر دین و دولت همایون پادشاه عالم پناه خلدالله ملکه و سلطانه و بزرگان خطه^۳ دارالعباده^۴ یزد، و انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر.

فهرست مقالات

مقاله اول: در بیان سلطنت اسکندر فیلقوس و قصه مخالفت اوبا دارا و آمدن اسکندر بایران و کشته شدن دارا و آمدن اسکندر به اصفهان وزن کردن روشنی دختر دارا و متوجه آذربایجان و ارمن و بردع گشتن و از آنجا بهری لشکر کشیدن و به فارس آمدن و از آنجا متوجه خراسان گشتن و به زمین یزد رسیدن و طرح حصار انداختن و زندان ساختن و آن را کتبه نام نهادن و متوجه خراسان شدن و از خراسان به هندوستان رفتن و از آنجا متوجه چین شدن، الی آخر مجملا.

مقاله دوم: در ذکر ملوک فرس از ابتدای قصه اردشیر بابکان تا یزدگرد بن شاپور که او را یزدگرد بزه کار گفتندی و رفتن یزدگرد از اصطخر بطوس و رسیدن به کتبه که اول عمارت یزداست و به زندان ذوالقرنین مشهور و طرح شهر انداختن و تمام ناکردن و در طوس وفات یافتن و نبیره او یزدگرد بن بهرام گور شهر را تمام کردن و ساختن سرهنگان او مثل بیده و عقدا و ساختن شاه مؤبد پسر شاه قباد میبدرا و ساختن شاه فیروز فیروز آباد و ساختن مهرنگار دختر انوشیروان مهریجر و مهجر و خویدک و فهرج و ساختن شاه هرمز خورمیز و ساختن آذر می دخت ابرند آباد و ساختن توران دخت توران پشت را.

مقاله سوم: در ذکر عمارت که در زمان اسلام در یزد کرده شد در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس و ابو مسلم و در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان و ساختن بارو و خندق شهر یزد و مسجد جامع قدیم.

مقاله چهارم: در ذکر سلطنت سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی و آمدن سلطان ملک شاه باصفهان و اصفهان را از علاءالدوله کالنجار انتزاع

کردن باستصواب رأی خواجه نظام الملک یزدرا نامزد علاءالدوله نمودن و دارالعباده نام نهادن و آمدن علاءالدوله به یزد و مقر سلطنت ساختن و عمارت مدارس و شهر کردن و ساختن سرهنگان او نرسوباد و یعقوبی و عمارت کردن قلعه^۱ میبد.

- مقاله پنجم: | در ذکر اتابکان یزد که بعد از علاءالدوله کالنجاریزد [۱۵] راداشتند در زمان سلطنت سلطان معزالدین سنجر از اتابک سام بن وردانزور و برادر او عزالدین لنگر و فرزندان وردانزور و کیکاوس و محی الدین سام و سلطان قطب الدین اسفہسالار و فرزندان او محمود شاه و سلغر شاه.
- مقاله ششم: در ذکر تواریخ بنی مظفر و قصه^۲ محمد بن مظفر و عمارات ایشان در یزد و بزرگ کردن محمد مظفر یزد را و حفر خندق و ساختن فصیل شهر و عمارات مدارس و مساجد و مزار و بساتین و حوانیت.

مقاله هفتم: در ذکر عمارات که در زمان خاقان سعید اعظم امیر تیمور گورگان ساخته شد در یزد، از قلعه^۳ مبارکه و دارالفتح و آنچه در زمان پادشاه اعظم سعید خاقان اعلیٰ عدل حمید معین الحق و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر سلطان اعلیٰ الله در جته فی علین در یزد ساخته شده از مساجد و مدارس و حوانیت و غیره و آنچه در زمان نبیره^۴ او شاهزاده^۵ شهید سلطان محمدالی یومنا ساخته شده.

- مقاله هشتم: در ذکر مساجد جمعه^۶ یزد و مدارس داخل یزد و خارج و ذکر مزارات اولیا و صلحا و مشایخ و مقابر قدیم و جدید و ذکر بانیان هر یک و تاریخ | آن و بعضی تذکره^۷ ایشان و تاریخ وفات اولیا و مشایخ. [۱۶]

مقاله نهم: در ذکر باغستان و محلات که در باغستان دار دو باغهای مشهور در اهرستان و نعماباد و کثویه و مریاباد و یعقوبی و سلغرآباد و آسیاهای قدیم و جدید در اهرستان و غیر آن.

مقاله دهم: در ذکر آبهایی که بر روی زمین جاری است و کاریزها و جاری کنندگان هر یک و ذکر تمام چاههای آب سرد قدیم و جدید و بانیان هر یک و تاریخ ساختن نعیماباد و اهرستان و حومه شهر.

مقاله یازدهم: در ذکر وفات خاقانی معینی شاهرخی طیب الله‌تراه و بعضی از اوضاع سلطنت نبیره^۱ او سلطان محمد و صادرات و واردات که در زمان دولت تراکمه در یزد واقع شده بدفعات.

مقاله دوازدهم: در ذکر سلطنت سلطان سلطان نشان، خسروگردنکشان، تاج‌بخش کشورستان، آفتاب جهان‌تاب آخر زمان، ابوالمظفر سلطان جهان‌شاه بهادرخان خلدالله‌ملکه و سلطانه^۱ و شاهزادگان عالم گیر کشور پناه او و آنچه در این زمان واقع شده از قحط و خرابی و سیل خراب کردن خارج شهر و انقلاب حکام و آنچه از هر نوع روی‌نموده از قصه^۱ در بندان و غیره تا سنه^۱ اثنی‌وستین و ثمانمائه.

مقالت اول

در تاریخ اسکندر فیلقوس برسبیل اجمال و آمدن
اسکندر به عراق و فارس و قتل دارا و ساختن کنه که
اول عمارت یزد است | و بزندان ذوالقرنین مشهور

[۱۷]

اصحاب تواریخ معتبره روح الله روحهم بالنور چنین آورده اند
که چون بعد از وفات فیلقوس اسکندر در دارالملک روم بسطنت نشست
و تاج شاهی بر سر نهاد و ارسطاطاليس حکیم [را] که مقتدای خردمندان و
پیشوای حکیمان بود بوزارت بنشانند و بصوابدید رأی عالم آرای او آئین
تظلم و تعدی و تغلب و تسلط [را] از مملکت بر انداخت مجاوران و مسافران
آوازه عدل و بذل او باطراف عالم رسانیدند و هیچ آفریده به نیم دانگ
سیم سیاه بر دیگری ستم نیارست نمود و باندک روزی تمام ممالک
روم و یونان و دیار مغرب و افرنج و مصر و اندلس [را] در حوزة تصرف
گرفت و مردم اطراف بتخصیص حکما و خردمندان رو بپایه سریر اعلی
نهادند و اسکندر همه را نوازش میفرمود و بقدر پایه هنرمی افزود و روز
بروز دولت او در تزیید میبود و زبان زمانه میگفت

بیت

که امروز با عدل این شه دلیر کند بچه، خرگوش بر پشت شیر
چنانست دادش که روباه پیر برد بچه را تا دهد شیر شیر

بلنکر که سالارزنگبار بود لشکر گران جمع کرده با امرای دولت

از زنگبار و حبشه و معدشود که وزنگه (؟) به عدد ریگ بیابان و برگ درختان | [۲۰.]
عزیمت تسخیر دیار مصر و روم نمود. و چون اسکندر را خبر این واقعه

معلوم شد با وزیر مشورت کرد. ارسطاطالیس او را بر جنگ تحریض نمود. اسکندر سپاه روم و یونان و انطاکیه و قسطنطنیه [را] جمع کرد و متوجه حرب شد و چون لشکر بدو فرسنگی لشکر زنگک آورد فرود آمد. طوطیانوش نامی که سردار و سرآمد روزگار خود بود بر سالت و تهدید پیش شاه زنگبار فرستاد و بعد از ادای رسالت شاه زنگبار بفرمود تا او را بقتل آوردند و خون او را بیاشامیدند و این خبر [چون] به اسکندر و لشکر روم رسید متوهم شدند. ارسطاطالیس به اسکندر گفت که صلاح در آنست که بهادران جمعی زنگیان را اسیر کرده بیاورند و تو از سر تهوور و غضب بفرمائی که بعضی را در حضور سرازتن جدا کنند و بمطبخی دهی که این جهت شیلان پخته بیاورد و مطبخی سرگوسفند سیاه چند عدد پخته کرده در شیلان بیاورد و تو آن سرگوسفندان بر غبت از هم پاره کنی و چند لقمه تناول کنی. چون زنگیان اسیر این معنی مشاهده کنند ایشان را راه گریز دهند. تا این خبر به شاه زنگک و لشکر او رسید ایشان از ما بهراسند که آهن به آهن نرم شود. سکندر این تدبیر را کار بند شد و همچنان کرد و آن زنگیان خبر بلشکر | شاه زنگک رسانیدند. [۱۹]

نظم

که این دیو کردار مردم خیال نهنگیست کاورده بر ما زوال
چنان میخورد زنگی خام را که زنگی خورد مغز بادام را

لشکر زنگک از این خبر ترسیدند و بهراسیدند و چون چند روز حرب قایم شد عاقبت سکندر ظفر یافت و شاه زنگک را بقتل آورد و لشکر او را منهزم گردانید و اکثر زنگیان را که از قتل باز مانده بودند اسیر کرده موقوف داشتند و حبشیان را فرمود که داغ کشیدند و حبشیان داغدار اسکندرند و ایشان را ببخشید و از غنیمت فتح زنگک برب دریای مغرب شهری بنا کرد و آنرا اسکندریه نام نهاد و بفتح و فیروزی بدار الملک روم آمد و فتح نامه

وهديه باطراف ولايت فرستاد.

وچون آوازه منتشر شد داراي بن داراب آخر ملوک کيانی بود و عجم و عرب و ترک و هند و روم خراج گزار او بودند و از نسل بهمن بن اسفنديار بود. به نسب و لشکر و خزاین و شوکت مغرور گشته بود و دست ظلم و تعدی بر رعایای ممالک گشاده و ظالمان را بر مظلومان مسلط کرده و مردم از جور او بجان رسیده بودند و اوشب و روز بشراب و خمار و قمار مشغول بود، لاجرم باندک روزی دولتش سپری شد | و دود آه مظلومان آتش در [۲۰] دودمان او زد.

بیت

بسا اهل دولت که شادان نشست که دولت بیازی برفتش زدست
و چون خبر فتح اسکندر به دارا رسید آتش حسد در دل او شعله زد و
رسول به روم فرستاد و طلب خراج روم کرد و اسکندر خراج نفرستاد و به
تهدید [جواب] گفت. و دارا از این معنی تند شد و لشکر جمع آورد و عرض
داد. نهصد هزار سوار مسلح مکمل برداشته عزم حرب روم کرد و چون
این خبر به اسکندر رسید از تمام ممالک لشکر طلب کرد و سیصد هزار سوار
عرض داده با استقبال آمد و در زمین موصل که آنرا جزیره خوانند لشکر
بلشکر رسید و بمحاربه انجامید و چند حرب عظیم واقع شد و آخر شکست
بر لشکر دارا آمد و دارا منهزم به آذربایجان آمد و سکندر لشکر از عقب
بیاورد. و چون لشکر و رعایا از جور دارا به تنگ آمده بودند او را زیاده
امدادی نمی نمودند و دست سکندر قوی شد و دارا از آذربایجان بفارس
آمد و سکندر از عقب در رسید و دارا لشکر عراق و فارس [را] جمع نموده به
محاربه قیام نمود.

دارا را دو وزیر بود: یکی [را] نام ماهیار و دیگری رانام جانوسیار
و از دارا کینه در دل داشتند. بشب بحضرت اسکندر آمدند و بقتل

[۲۱] دارا با اویعت کردند | و روز دیگر در حربگاه در پای علم چون لشکر بمحاربه مشغول شدند وزیران خنجری بر پهلو دارا زدند و اورا بقتل آوردند. دارا سرنگون از روی زین بر پشت زمین افتاد و درخون خود میطپید و در خاک میغلطید. قاتلان بحضرت اسکندر آمدند و صورت واقعه باز نمودند. اسکندر متوجه قلب دارا شد و چون دارا را بدان حال بدید بفرمود تا قاتلان را بگرفتند و خود از مرکب پیاده شد و بر بالین دارا آمد و بنشست و سر او را از خاک برداشت و بر ران خود نهاد.

شعر

سرخسته را بر سر ران نهاد شب تیره بر روزرخشان نهاد
و با دارا تلافی نمود و گفت پزشکان را حاضر کنم تا بمعالجه تو مشغول گردند و تمامی مملکت ایران به تو مسلم دارم و خود بهروم بازگردم. دارا این سخن را سپاس بجای آورد و گفت روز من شب رسیده و آیم از سر گذشته و زمانه طومار عمر و دولت من در نوشته.

نظم

تو سر سبز باشی به شاهنشهی که من کردم از سبزه بالین تهی
توقع آنکه وصایای مرا بجای آوری و عهد مرا وفا نمائی. اول آنکه مرا دختری است صاحب جمال که او را روشنک نام است، باید که او را در جباله خود آوری و عزیز داری که تا چون فرزندی آید پادشاهی بدورسد و دولت از این خاندان | بیرون نرفته باشد. دوم خویشان و متعلقان مرا از پایه نیندازی. سوم آنکه آئین مرا در سلطنت نگاه داری. چهارم قاتلان مرا بقتل آوری. پنجم آنکه بر دنیا و عمر و سلطنت اعتماد نمائی و از من عبرت گیری. این بگفت و درگذشت.

[۲۲]

اسکندر بردار اگریه کرد و مهد او را به آئین پادشاهان برداشت و

خود پیاده بعضی راه پیش‌مهد دارا روان شد و او را بدخمه^۱ اجداد او در اصطخر فارس بنهاد و خود به دارالملک اصطخر آمد و بعد از ماتم دارا بر تخت سلطنت بنشست و در این انقلاب «تاریخ اسکندری» نوشتند بقول اهل عجم، و بقول رومیان نوبت دوم که اسکندر جهت ارسال نبوت عزیمت سیر اقصای عالم نمود تاریخ نوشتند.

بیت

از آن روز که شد به پیغمبری نوشتند «تاریخ اسکندری»

چون اسکندر بر تخت سلطنت دارا نشست اکابر عجم را استمالت داد و قاعده^۲ ظلم و تعدی بر انداخت و مردم مرفه الحال گشتند. سکندر بفرمود که قاتلان دارا را بقتل آوردند و منادی امن و امان در دادند و ارسطاطالیس را باصفهان فرستاد بخواستگاری دختر دارا و عقد او به ملک عجم بیست و در حباله آورد و فارس و عراق را به نایبان سپرد و روشنگر را با خزاین و کتب‌خانه بروم فرستاد | و خود متوجه عراق عرب [۲۳] شد و تفلیس بساخت و از آنجا بکعبه رفت و ملک عرب مستخر کرد و باز گشت و به حلب آمد و خواست که به یونان رود و در ری ملکزاده ای خروج کرد از تخم کاوس کی، از هر طرف لشکر رو بدو نهاد و اکابر ایران سراز اطاعت سکندر بنافتند و فتنه بالا گرفت. ملک فارس که نایب سکندر بود چون از این واقعه خبر یافت عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود و پیک روانه گردانید. چون کتابت به اسکندر رسید بهم برآمد و عنان عزیمت از صوب روم بنافت و به ایلغار متوجه ری گشت. چون خبر سکندر بملکزاده^۳ ری رسید مجال مقاومت نداشت، روی هزیمت بجانب خراسان نهاد. اسکندر به ری آمد و از اکابر عجم هر کرا یافت در قید اسار آورد و خواست که بقتل رساند. ارسطاطالیس نگذاشت و گفت خون بزرگان ریختن مبارک نباشد و خونریز را عاقبت وخیم بود. اسکندر ایشان را بند

کرده متوجه خراسان شد و ازری به اصطخر آمد و ولایت را ضبط و نسق فرمود و ازراه ابرقوه متوجه بیابان یزد شد. چون بدین مقام رسید که حالا خطه^۱ یزد است فرود آمد. هوائی درغایت اعتدال یافت و چون تحقیق نمود سی فرسنگ درسی فرسنگ معموری | نداشت. با وزیر گفت که این زمین بغایت هوای معتدل دارد، اما آبادانی ازو دورست. ارسطاطالیس گفت این زمینست ریگ بوم و هوای او خشک و معتدل باشد و در این زمین رفاقت و موافقت نباشد. مصلحت در آنست که اینجا حصاری بسازند و بندخانه^۲ این اسیران کنند که چون در این خاک اقتضای موافقت نیست و ریگ بوم^۱ است و ریگ با همدیگر نیامیزد فتنه زاینده نگردد و سکندر بمقتضای سخن حکیم و صوابدید رأی او عمارتی طرح انداخت و حکیمی از یونان بعمارت نصب کرد و اکابر عجم را که در بند بودند بفرمود که جهت محبس^۳ ایشان چاهی فرو بردند و در تک چاه گنبدی عالی بساختند و ایشان را در آن چاه محبوس کردند و اثر آن چاه هنوز باقیست و گویند در داخل شهر بموضع شهرستان قرب دولتخانه^۴ مرتضی اعظم امیر غیاث الملة والدین علی الحسینی المهری جردی واقع است.

شعر

این سخن گر بر تو روشن نیست عهده بر راویست بر من نیست
اما این چاه واقع است، و این عمارت را کتبه نام نهاد و بعبارت یونانی معنی کتبه زندان خواسته اند و کتبه را زندان ذوالقرنین گفته اند، چنانچه مولانای اعظم شمس الملة والدین محمد الحافظ الشیرازی فرموده:

نظم |

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

[۲۵]

تازیان را چو غم حال گرانباران نیست^۱

پارسیان مددی تاخوش و آسان بروم

مقصود آنکه اول بنای یزد اسکندر ساخت و بجهت زندان پرداخت. نکته - بدان که بنا برین سخن حکیم ارسطاطالیس در این خاک موافقت امکان نیست، بلکه نفاق غالب است و چون اول بنا بجهت طایفه ای کردند که ایشان سرفتنه^۲ زمان خود بودند و نسبت ترین^۲ روزگار بودند و اهالی و اکابر این ولایت شریفترین خلایق باشند، اما بعضی عوان طبیعت و بیرحم آیند و چون بنای این بلده سبب بازداشتن اکابر بود غریب و بومی را این خاک دامن گیر آید، چنانچه هر که خواهد هفته ای نباشد ماهی استقامت یابد و ماهی سالی، و اگر مریض بدین خاک آید صحت یابد. لیکن چون مقصود ازین بنا زندان بود وضع و شریف هر کس را بقدر حال غم و پریشانی باشد، اما به سلامت گذرد.

و چون عمارت تمام شد جمعی مستحفظان را بر بندیان گماشت و جمعی [را] به زراعت و عمارت بداشت و قناتی را بجهت زراعت اهالی جاری ساخت مشهور به قنات دهاباد و خود به راه بیابان طبس متوجه خراسان شد و ملکزاده^۳ ری را بگرفت و درین زمین که امروز [هرات] [۲۶] است به قتل آورد و در آنجا [شهر] هرات بساخت و خراسان [را] مسخر کرد و به ولایت سیستان نهضت فرمود و از آنجا متوجه دیار هند شد و کید هندی با او صلح کرد. و اسکندر از هند به سند رفت و فورسندی [را] بقتل آورد و از سند لشکر به سرحد چین کشید و به ولایت تبت درآمد.

و چون خاقان از آمدن سکندر خبر یافت مجال مقاومت نداشت، بر سر سولان بخدمت آمد و مال و خراج قبول کرد و اسکندر از مال و

۱ - تازیان را غم احوال گرانباران نیست (دیوان حافظ تصحیح قزوینی).

۲ - شاید: نسیب، ف: نجیب ترین.

خراج شهری عظیم بساخت و آن را ماچین نام کرد .
 و از آنجا بازگشت و به ترکستان درآمد و شهرکش و نخشب بساخت
 و بکنار آب آمویه لشکر کشید و سمرقند بساخت و بقولی تر مذهب از بنای
 اوست، و گویند بخارا همو بساخت و از آنجا خبر عصیان ملک روس شنید،
 لشکر به دشت قبیاق کشید و چند طلسم در آن صحرای بساخت .
 و از آنجا لشکر به روس برد و با پادشاه روس که او را قنطال گفتندی
 محاربت کرد و او را بگرفت و تسخیر آن ولایت کرد .
 و از آنجا صفت دامن پشته تاریک و ظلمات بشنید و به آب حیوان
 رغبت کرد و متوجه قطب شمالی شد و به دامن کوه عظیم خرم رسید که
 آن را «بن غار» گفتندی . بعضی از لشکریان [را] در آنجا بنشانند از پیران
 و کودکان و رنجوران، و بعضی دیگر را بر محافظت ایشان گماشت و
 خود متوجه ظلمات شد . خضر علیه السلام با او رفیق بود و باهم به ظلمات
 رفتند و خضر علیه السلام به آب حیوان رسید و بیاشامید .

شعر

بیمبر سوی آب حیوان رسید سرزند گانی به کیوان کشید

و سکندر چهل روز در ظلمات بماند و آخر محروم باز گردید .

بیت

اسکندر و تنعم ملک و دو روز عمر

خضر و شعار مفلسی و عمر جاودان^۱

و چون از ظلمات باز گردید و بدین دامن کوه رسید که آن را «بن غار»
 گفتندی و بعضی از لشکریان در آنجا ساکن بودند آنرا عمارت کرد و
 شهری بساخت و آنرا بلغار نام کرد و از آنجا روانه شد و به آق سرا درآمد و

۱ - نسخه چاپی بیت زیر را اضافه دارد :

سکندر را نمی بخشند آبی به زور و زرمیسر نیست این کار

لشکر به خزران کشید و در بندر اعمارت کرد و متوجه ولایت روم شد و در راه خسته شد و وفات یافت، چنانچه شیخ مصلح الدین سعدی فرموده باشد:

شعر

سکندر که بر عالمی حکم داشت	در آن دم که میرفت عالم گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی	ستانند و مهلت دهندش دمی
برفتند و هر کس درود آنچه کشت	نماند بجز نام نیکو و زشت

مقاله دوم

در ذکر ملوک فرس از اردشیر بابکان تا یزدگرد
شهریار که آخر ملوک عجم است و ساختن یزدگرد
ابن شاپور کثه را به شهر و یزد نام نهادن و هر کس
بر او چیزی افزودن از ولایت و قصبه و غیره مفصلاً
تا زمان دولت اسلام الی یومنا

[۲۸]

چنین آورده اند مورخان که چون اسکندر وفات یافت و او را در
اسکندریه دفن کردند امرای دولت سلطنت بر پسر اسکندر عرض کردند.
اسکندر رومی که از دختر دارا بود قبول نکرد و گفت پدر از مملکت چه
طرف بر بست که من نیز همان طلبم. ترک سلطنت کرد و در غاری رفت و
به عبادت مشغول شد تا در گذشت. و در اقالیم ملوک طوایف پیدا شدند و هر
کس ولایتی که داشت آن را نگذاشت و سر به دیگری فرو نمی آورد و
مدت چهار صد سال ملوک طوایف بود و مولود عیسی علیه السلام در زمان
ایشان بود.

تا آخر آفتاب دولت اردشیر بابکان از افق شهریاری بر آمد و بر تخت
سلطنت نشست و نام شهنشاهی بر خود نهاد و ملوک طوایف را قلع و قمع
کرد و دختر اردوان را در تحت نکاح در آورد. و از او پسری آمد نامش
شاپور، و شاپور بعد از اردشیر در سلطنت نشست و مدت سی و شش سال
سلطنت کرد.

و بعد از او فرزند او قایم مقام شد. نام او اورمزد، و سه سال
پادشاهی کرد و از او پسری ماند بهرام نام و او هم چهار سال پادشاهی کرد و
بعد از او ملوک به پسر او ماند بهرام و او را بهرام بهرامیان گفتندی.

[۲۹]

دو سال پادشاهی کرد و درگذشت. پسری داشت نام او نرسی به پادشاهی نشست و چون پنج سال برآمد وفات یافت. و او را برادری بود شاپور نام و ایالت کرمان با او بود و علم و خرد داشت و او را کرمانشاهان خواندندی. چون نرسی که برادرش بود در اصطخر وفات یافت و او را فرزندی نبود کرمانشاهان را طلب کردند و او را بر تخت اصطخر بنشانند و بزرگان ایران با او بیعت کردند و او مدت پنج سال عدل و داد ورزید و بعد از آن حال بر او بگشت و ظلم در طبیعت او پیدا شد و خون و عرض و مال مردم را مباح داشت و به غور هیچ آفریده نمیرسید و سخن امرای نمی شنید، بلکه ایشان را تعذیب میفرمود و یکی را دیده از سر میکند و دیگری [را] زبان از قفا می کشید و هر که برابر او رفتی طمع از خان و مان خود برداشتی و هیچ تدبیر نبود.

و او را فرزندی آمد. او را بهرام نام کرد، مشهور به بهرام گور. امر اصلاح چنان دیدند که او را به دایه دهند و از ولایت عجم بیرون برند تا چون بزرگ شود خوی پدر نگیرد و ظالم و سفاک نگردد. و انگیز کردند نعمان بن منذر را از یمن بطلبیدند و شاهزاده را بدو سپردند تا به زمین عرب و مملکت یمن بر دپرورش داد تا بیست ساله شد و او را به ولایت عجم نمیگذاشتند. تا مدت چهل سال از این بگذشت و مردم از جور و ظلم متفرق گشتند. ناگاه روزی ستاره شناسان را بطلبیدند و ایشان را گفت در زیج نگاه کنید و مدت عمر و سبب مرگ مرا با خبر کنید و ایشان را در خانه جمع کرد و منجمان سه روز در این باب سعی نمودند. روز چهارم به جان امان خواستند و گفتند ترا یک سال از عمر مانده است و موت تو در خراسان به ولایت طوس برکنار چشمه سبز خواهد بود. او بر فور سوگند خورد مغلظه که من هرگز متوجه طوس و چشمه سبز نشوم!

چون به شش ماه برسید دماغش بگشود و خون روان گشت و هیچ نوع بسته نمی شد و اطباء عاجز شدند. عاقبت اتفاق کردند و گفتند تو از

حکم سرنوانی پیچید، علاج توآنست که به خدا بازگردی و توبه کنی و متوجه ولایت طوس شوی و آن آب را بر سر نهی. این خون باز ایستد. چون تدبیر نبود در محفه نشست و با امرا و لشکریان [متوجه خراسان] شد. چون بدین ولایت رسید که او را کثه می خواندند فرود آمد. هوای این ولایت بر او اثر کرد و خون از دماغ او بقدر باز ایستاد و اندک توانائی در جسد او پدید آمد. چون بقدر تنومندی^۱ یافت گفت این زمین مبارک است، من اینجا | شهری سازم. به خدا بازگردید و توبه کرد و بنایان را بطایید و مصالح داد و بفرمود و گفت اینجا بنام یزدان شهری خواهم ساخت. بنایان در کار آمدند و اختر شناسان زیج برداشتند و به طالع سنبله طرح عمارتی بینداختند و به کار مشغول شدند و چون بنام یزدان میساخت آن را «یزدان گرد» نام نهاد و اسم او که شاپور بود به یزد گرد مشهور شد و این خطه به یزد مشهور گشت.

چند قنات در او جاری کردند و بساتین ساختند و یزد گرد متوجه خراسان شد و به طوس آمد و به کنار چشمه^۲ سبز آمد و روی بر خاک نهاد و از گذشته ندامت برد و آب چشمه بر سر نهاد. خون از دماغش بکلی باز ایستاد و به حال صحت باز آمد و بر کنار چشمه لشکر گاه بساخت و دو ماه بر لب آب بود و بعد از دو ماه روزی درخیمه نشسته بود. نگاه کرد اسبی را دید بغایت مرغوب، چنانکه مثل او ندیده بود بی زین و لگام. بفرمود که این اسب را بگیرند. اخته چیان هر چند سعی کردند نتوانستند. یزد گرد خود برخاست^۳ و متوجه شد و او را به آواز نرم بخواند. اسب رام شد. زین طلب کرد و بر پشت او نهاد و تنگ او بر کشید و چون خواست که دنب او را از پاردم بیرون آورد اسب | لگدی برسینه^۴ او زد. یزد گرد [۳۲] فی الحال بیفتاد و بمرد و آن اسب خود را بیفشاند و زین را از خود جدا کرد و خود را در آب چشمه انداخت و ناپیدا شد. غریو از لشکر برآمد و

۱- ف: توانائی ۲- اصل: خواست

آشوب برخاست^۱ و خبر به اطراف و اکناف رسید. معماران که به عمارت یزد مشغول بودند دست از عمارت برداشتند و عمارت نیمه کار بماند. نکته - آورده اند که چون بانی این خطه اول یزد گرد بود و او را از غایت ظلم یزد گرد بزه کار گفتندی همیشه مردم این ولایت را از ظلم بهره باشد، اما هر که در این خطه ظلم روا دارد از عمر و دولتش ثبات نباشد و بر خور داری نبیند، و اگر از ظلم بزنگردد اندک روزی جان و مالش برگردد و ما این معنی را به چشم سر به کرات مشاهده کرده ایم.

خبر یافتن بهرام گور از عرب و لشکر کشیدن و گرفتن ملک عجم

چون این خبر به بهرام رسید که پسر یزد گرد بود با نعمان منذراز عرب لشکرگران برداشت و متوجه ملک عجم شد و اکابر عجم از غایت ظلم یزد گرد با هم اتفاق کردند و سوگند خوردند که ما فرزندان او را به سلطنت نگذاریم و با او بیعت نکنیم. و کسری نام را از نسل ملوک عجم به شاهی بنشانند و با او بیعت کردند و میان ایشان و بهرام گور رسولان متردد گشتند و لشکر پیش همدیگر آوردند و آخر بر آن قرار یافت که تاج پادشاهی در [۳۳] میان دو شیر بنهند. هر که بر دارد او پادشاه باشد. قرعه زدند بر نام هر دو پادشاه. قرعه بر نام بهرام افتاد. بامداد دوشیر گرسنه بیاوردند و تخت در میان بنهادند و تاج در سر تخت نهادند و شیران را در بالای تخت به زنجیر بستند. بهرام گور بیامد. شیران بر او حمله کردند. او هر دو را به قتل آورد و بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد و سپاه عرب و عجم با او بیعت کردند و بهرام به عدل و داد کوشید و مردم در زمان او مرفه - الحال بودند و او پادشاه عیش دوست بود و بخشنده و شکار دوست و قوی دولت و دلاوری و بهادری و صاحب زور بود. مدت سلطنت او شصت و سه سال بود.

و او را پسری بود یزدگرد نام کردند همانم پدر و یزد به اقطاع او داد و در وجه دایه و دبیرستان او نهاد. تا برین مدت بیست سال برآمد و شاهزاده یزدگرد چون سروروان بیالید و گل رخسارش در باغ دولت بشکفت. شاه بهرام گور همسرشایسته در کنار او کرد و بعد از مدتی شاهزاده از طیسفون باحرم و خاصگیان متوجه فارس شد و از آنجا به یزد آمد. و چون عمارت یزد نیم کار مانده بود بفرمود که بنایان دیگر بار به عمارت مشغول شدند و از همه مملکت خانه کوچ بیاوردند و در یزد مقیم کردند. [۳۴] و دو سرهنگک همراه داشت: یکی را نام بیدار و دیگری را نام عقدار. و گویند سه سرهنگک بودند، سوم را نام میبدار. | و ایشان هر یکی دهی ساختند. بیدار «بیده» ساخت و عقدار «عقدا» ساخت که به «ده گبران» مشهورست و میبدار «میبد» ساخت. و این هر سه ده برکنار دریای ساوه بود، و از ساوه تا همدان و تا ده فرسنگی یزد این دریا بود و چند کوه در میان این دریا بود و بندراو «بارجین» بود که امروز اورا «بارگین» می خوانند. و از معجزات مولود حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم یکی آن بود که در آن شب آب این دریا خشک شد و آتش تمام آتشکدها بمرد و طاق ایوان کسری بشکست، چنانکه گفته اند:

شعر

آن شب که ز مادر او جدا شد عالم همه از بلا رها شد
هم آتش تیز فارس مرده هم آب سیاه ساوه برده

اما بنای مدینه^۱ میبد اصح آنست که در زمان قباد شهریار بوده و تحقیق آن و بنای قلعه^۲ رفیع آن در قصه^۳ شاه قباد در محل خود خواهد آمد. اما یزدگرد اصغر در یزد دیناهای عالی ساخت و قصری رفیع برافراخت و مقنیان بیاورد و چند کاریز جاری کرد: یکی یزد آباد و دیگر دها باد و ثالث بادین و بفرمود | در یک فرسنگی شهر دخمه در سنگ ببردند مشهور به کوه دودولویه که در اندرون آن روی بقریب نیم فرسنگ در سنگ نقب [۳۵]

ببریده‌اند و گویند آب در آنجا جاری است و آواز آب می‌آید.
 و شاه بهرام شب و روز به عیش و شکار مشغول بوده و شاهزاده یزدگرد
 در یزد به عمارت مشغول بود.

آمدن خاقان به ایران و محاربه شاه بهرام با خاقان

چون امرا و لشکریان دیدند که شاه بهرام از مملکت و رعایا فراغت
 دارد بعضی مفسدان به خاقان نامه نوشتند و از بهرام گله کردند و خاقان را
 به ایران و تسخیر ملک عجم نوید دادند. خاقان خرم شد و لشکر بی‌شمار
 به عدد سیصد هزار عرض داد و از جیحون عبور کرد و به خراسان درآمد و
 تمام خراسان در تصرف گرفت و در مرو بندگاه ساخت.

و چون این خبر به بهرام رسید بغایت مشوش شد. امرا و لشکریان را
 طلب کرد. ایشان را نه بر جاده متابعت یافت. از خاصگیان سیصد مرد گزین
 کرد و واسه مکمل، و از طیسفون به رسم شکار سر در شکار کشید و از مملکت
 بیرون رفت و صید کنان کوه به کوه میراند و گردآبادانی نمی‌گشت و جاسوسان
 را بهر جانب روان کرده بود و خبرگیری می‌کرد و مدت دو ماه در کوه
 و دره بسر میبرد و امرا و لشکریان به یکبار از او دل برکنند و گفتند [۳۶]
 بهرام هزیمت یافت و ملک عجم به خاقان گذاشت و گریخت. [چون] این
 خبر به خاقان رسید خاقان خرم شد و لشکریان را به اطراف فرستاد و خود
 به شراب خوردن مشغول شد.

جاسوسان این خبر به بهرام رسانیدند. بهرام با آن سیصد سوار کوه
 به کوه میراند تا به در مرو رسید و نیم شب شبیخون بر لشکر خاقان زد
 [و] تا روز محاربه کرد و لشکر خاقان سراسیمه گشتند. و چون شب بود تیغ
 در یکدیگر نهادند و میکشیدند. و چون روز شد سیل خون بر در مرو روان شد.

شعر

سر بی تنان و تن بی سران سواران چو شیران کنک افکنان

۱ - کذا در اصل ، شاید «چنگک» یا «رنک»

بکشتند چندان بر آن رزمگاه که شد تنگ بر مور و بر پشه راه

خاقان گرفتار شد و لشکرگاه او را بهرام تاراج کرد و غنیمت خاقان به دست بهرام افتاد و به اطراف فتح نامه نوشت و شاهزاده یزدگرد از این واقعه بی خبر و خائف بود از لشکر خاقان، و در کنار صحرای یزد بر سر ریگ فرود آمده بود بر عزم آنکه فرار نماید، و حرم او حمل داشت و بر سر آن ریگ او را درد زادن بگیرفت از سر شب تا دم صبح. چون صبح بدمید پیک از راه خراسان مرده^۱ فتح نامه^۲ شاه بهرام به شاهزاده رسانید و در حال از حرم^۳ خبر آوردند که فرزند نرینه متولد شد. شاهزاده یزدگرد بغایت خرم شد و فرزند را فیروز شاه نام کرد و آن ریگ را ریگ فیروزی خواند و اکنون به «ریگ فیروزی» مشهور است. و بهرام به ترکستان رفت و غارت کرد و بازگشت و مناره‌ای میان ایران و توران ساخت که از هر دو جانب لشکر از آن میل درنگذرند و هر یک به ولایت خود سازند و عهد نامه برین بنوشت و باز به مقرر سلطنت رجوع کرد و بعد از آن به رسم رسالت به هندوستان رفت و خود پیش شنگل که پادشاه هند بود مردانگیها کرد و دختر او را سمنبوی^۱ زن کرد و باز به ایران آمد و بعد از چند سال زمانش سپری شد. و گویند که در شکارگاه از دنبال گوری برفت و گور در غار رفت و بهرام از عقب گور در غار رفت و ناپدید شد.

شعر

اگر بهرام گوری زد در ایام بیا تا بنگری صد گور بهرام
جهان از نام آنکس ننگ دارد که از بهر جهان دل تنگ دارد

[رباعی]

آن قصر که بهرام در و جام گرفت روبه بچه کرد، آهو آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

[۳۸]

نشستن شاه یزدگرد به پادشاهی و دادن ملک یزد رابه
شاهزاده فیروز شاه | و شاه بلاس و عمارتی که در زمان
ایشان ساخته شد مثل «دژ دوبرادران» و «بلاس گرد»
مشهورست به «ابوالعسکر» و فیروز آباد مجومردو
فیروز آباد میبد

چون بهرام گور درگذشت یزدگرد بر تخت سلطنت نشست و به عدل
و داد کوشید و دست به عطا و سخا برگشاد و مردم در زمان او مرفه الحال
بودند. و او را دو پسر بود: یکی فیروز شاه که ذکر او گذشت و دیگری
شاه بلاس.

بعد از مدتی که شاهزادگان در رسیدند شاه فیروز و شاه بلاس،
یزدگرد یزد را به اقطاع ایشان داد و در وجه مصالح ایشان نهاد. فیروز
شاه و بلاس به یزد آمدند و مال شهر و ولایت قسمت کردند و بر طرف جنوب
به یک فرسنگی جهت حفظ اموال و ائقال حصنی بساختند و کوتوالی
بنشانند و مال و جهات را در آنجا جمع می کردند و نایبان در وجه مصالح
شاهزادگان به کار می داشتند و آثار آن حصن هنوز باقیست و مشهورست
به «دژ دوبرادران» و مردم گاه گاه به عزم طواف بدانجا روند و بعضی که
خاک آنجا کاوند می باشد که در میان خاک چیزی می یابند.

و هم بر آن طرف شهر شاه بلاس باغستان بساخت و آب جاری کرد
و قصری عالی رفیع گردانید و آتش خانه بساخت و آن را «بلاس گرد» نام کرد و
اکنون مشهورست به ابوالعسکر و مردم | بدان جانب اکنون می روند و سماع [۳۹]
و طبخ میکنند و مقام حیدریان است و سرزمینی خوش است.

و شاه فیروز دوده در ولایت یزد بساخت: یکی فیروز آباد مجومرد
و دیگری فیروز آباد میبد. و چون هجده سال از سلطنت یزدگرد بگذشت
شاه فیروز را ولی عهد کرد و درگذشت. * شاه بلاس بعد از پدر پنج سال

سلطنت کرد و او هم درگذشت .

پادشاهی فیروزبن یزدگرد

چون شاه فیروز بر تخت سلطنت نشست بنیاد ظلم و تعدی نهاد و آب در چشمه‌ها خشک شد و باران بازا استاد و قحط در میان خلایق واقع شد، نعوذ بالله. و خلقی بسیار بمردند و مدت چهار سال این قحط واقع شده بود. [پس] شاه فیروز از ظلم توبه کرد و به عدل و داد درآمد و خراج از مملکت برداشت و دست‌ظالم از مظلوم کوتاه گردانید. لاجرم باران باریدن گرفت و آب چشمه‌ها سرزد و در صحرا سبزه و ریاحین دمیدن گرفت.

شعر

فراخی که آمد ز تنگی پدید جهان آفرین داشت آنرا کلید
چون فیروز شاه از بلای قحط خلاص یافت لشکرگران جمع کرد و
روی به ولایت ماوراءالنهر آورد. و او را دو پسر بود: یکی قباد و دیگری هرمز.
هرمز شاه را قائم مقام خود گردانید و شاه قباد را همراه به لشکر بردو
پیشرو کرده نامه به ملک ماوراءالنهر نوشت و طلب باج کرد. خوشنواز
که ملک ماوراءالنهر بود گفت که عهد شاه بهرام گور دارم که شما را [۴۰]
به ماوراءالنهر و ما را به ولایت شما کار نباشد. شاه فیروز چون بشنید غضب
کرد و لشکر براند و چون به پای آن میل رسید که بهرام گور ساخته بود
که لشکر از آن میل نگذرد بفرمود تا میل را برکنند و بر پشت پیلان بار
کرد و در پیش لشکر روان گردانید. خوشنواز چون این خبر بشنید متوهم
شد. بفرمود که بر سر راه لشکر زمین را حفر کردند و خندقها بکنند و
سر خندقها به خاشاک پوشیدند و خود لشکر برداشت و رو به حرب فیروز
شاه نهاد.

و چون لشکر برابر یکدیگر رسیدند فیروز شاه از حفر خندق بی‌خبر
بود. لشکر را به حرب راند و شاه فیروز در کنده افتاد و شاه فیروز به

قتل آمد و شاه قباد در بند افتاد و اموال و خزاین به دست خوشنواز افتاد. شاه قباد را بند کرده به قلعه بخارا فرستادند. و در طیسفون چون این خبر رسید مردم بهم برآمدند و در ولایت فتنه ظاهر گشت. هر مز شاه مردم را استمالت داد و او را سپاه سالاری بود نام او سوفرا و فارسی بود، اما ولایت سیستان اقطاع او بود.

چون سوفرا از این [خبر] واقف شد ماتم فیروز شاه بداشت و لشکر گران جمع کرد و روی به حرب خوشنواز نهاد و با او حرب کرد و شکست بر خوشنواز افتاد. عاقبت صلح کردند، بنا بر آنکه اموال و خزاین [۴۱] و جهات شاه فیروز باز دهد و شاه قباد را از بند بیرون کند و بدو سپارد. برین قرار یافت. و خوشنواز اموال و شاه قباد [را] باز فرستاد و سوفرای و شاه قباد خزاین را برداشت و به طیسفون آمد و هر مز شاه را از سلطنت عزل کرد و شاه قباد را به پادشاهی بنشانند.

پادشاهی شاه قباد بن فیروز

چون شاه قباد در طیسفون بر تخت نشست کار ممالک تمام به دست سوفرا بود و او مرد نیکو نهاد بود. و سوفرا به فارس آمد و مال ولایت عجم پیش سوفرا آوردندی، و شاه قباد را در پادشاهی غیر از نامی نبود. چون مدتی بر این بگذشت [شاه] قباد به تنگ آمد، بفرستاد و سوفرا را بگرفت و به طیسفون آورد و در زندان کرد و او را به قتل آورد. چون امرا و لشکر خبر قتل او معلوم کردند بر شاه قباد خروج کردند و او را بگرفتند و در بند کردند و به دست پسر سوفرا، زرمهر نام، دادند که بعوض پدر او را به قتل آورد. زرمهر شاه قباد را نکشت و محافظت نمود و بر آن بود که او را بند بردارد، اما از بیم امرا نمی یارست. و امرا هر مز شاه را بر تخت نشانند و کمر متابعت در بستند. چون پنج ماه بر این برآمد شاه قباد دانست که زرمهر با او دل یکی دارد. باهمدیگر هم سوگند شدند و زرمهر بند از قباد برداشت | و در شب با پنج تن دیگر از طیسفون بگریختند و رو [۴۲]

به ولایت هیتال نهادند. و شاه قباد نذر کرد که اگر پادشاهی بدو رسد آتش خانه^۴ معتبر بسازد. و چون [پادشاه] هیتال، فرغانه نام، خبر آمدن قباد بشنود او را گرامی داشتند و باهمدیگر عهد کردند و لشکری گران به قباد داد و او را روانه گردانید.

چون قباد بالشکر به نزدیک طیسفون رسید در آن سه روز برادرش شاه هرمز به طاعون درگذشته [بود]. شاه قباد بیامد و بر تخت نشست و منادی ندای امن و امان در دادو امرا را نوازش کرد و از گذشته به روی ایشان نیاورد. و چون پادشاهی بر او قرار یافت مداین بساخت و دار السلطنه و پای تخت مداین شد. بعد از آن خواست که بر نذر خود وفا کند و آتسخانه بسازد. از مداین به فارس آمد و از فارس به اصفهان رفت و از اصفهان به یزد متوجه شد و گفت همان بهتر که آن آتسخانه در اینجاسازم. بفرمود تا بنایان را بیاوردند و در ولایت میبد قصبه ای کرد و آتسخانه^۵ معتبر ساخت و از هفت آتسخانه^۶ بزرگ بفرمود آتش بیاوردند. اول از آتسخانه^۷ فارس، دوم از آتسخانه^۸ بلخ، سیم از آتسخانه^۹ آذربایجان، چهارم از آتسخانه^{۱۰} نسا، پنجم از آتسخانه^{۱۱} اصفهان، ششم از آتسخانه^{۱۲} غزنین، هفتم از آتسخانه^{۱۳} طیسفون. این هفت آتش از هفت آتسخانه^{۱۴} مملکت بیاوردند و در آتسخانه^{۱۵} این قصبه بر افروختند. و این قصبه را «هفت آذر» نام کردند و مجوس این قصبه را بمثابه^{۱۶} محل بزرگ داشتند.

[۴۳]

ذکر تحقیق بنای مدینه^{۱۷} میبد و قلاع آن

صانها الله عن الآفات

جمعی از مورخان بر آنند که مدینه^{۱۸} میبد [را] میبدار سر هنگک یزد گرد اصغر ساخت، چنانکه ذکر آن رفت. اما اکثر بر آنند که در زمان شاه قباد ساخته شده. و این چنان بوده که شاه قباد رادو پسر بود: یکی نام انوشیروان و دیگری شاه مؤبد. و شاه مؤبد پسر کوچک بود و قباد او را بغایت دوست میداشت. ناگاه شاه مؤبد را مرضی واقع شد و هر چند اطباء به معالجت

مشغول شدند شافی نبود. شاه قباد پیش ملکش هند فرستاد و از او حکیمی حاذق طلب کرد.

رای هند حکیمی جهت معالجه شاه مؤبد بفرستاد و چون حکیم به مداین پیش شاه قباد آمد و شاه مؤبد را بدید و به تشخیص مرض او مداومت نمود و شربت نافع نبود حکیم با قباد گفت که این هوای مداین نسبت با مرض شاهزاده مخالف است. او را از این ولایت بیرون می باید برد، و در هر زمینی تحقیق هوای او کردن تا به هوایی رسند که در عین اعتدال باشد | معالجت شاه مؤبد نافع گردد. شاه قباد شاه مؤبد را در [۴۴] محفه همراه حکیم کرد و بعضی از اکابر و اطبا را مصحوب او گردانید و از مداین بیرون فرستاد.

این حکیم مرزوق نام داشت. منزل به منزل می آمد و در هر ولایت و شهر تحقیق هوای می نمود. هیچ جا قابل ندید. حکیم ملول شد. خبر به شاه قباد فرستادند که هیچ هوای قابل این مرض نیست. شاه قباد نومید و متالم شد. امرا گفتند از حکیم چه آید؟ کار از حضرت ایزد گشاید، همان بهتر که شاهزاده را به آتشخانه برند و به صدقه و به دعا مشغول گردند، باشد که ایزد تعالی شفا بخشد. شاه قباد فرمود که او را به آتشخانه نو برند یعنی «هفتاذر»، و صدقه دهند. شاه مؤبد را با حکیم و امرا روانه یزد کردند و ایزد به «هفت آذر» روانه گشتند. چون بدین مقام رسیدند که اکنون مدینه میبد است مرزوق حکیم آن هوا که میجست بیافت. بغایت خرم شد و نامه به شاه قباد فرستاد که چون توجه به حضرت ایزد تعالی کرده شد آنچه مقصود است حاصل آمد و آن هوا را که میجستم یافتم و به معالجه شاه مؤبد مشغول گشت و شاه مؤبد روز به روز بحال صحت باز می آمد تا کلی مرض از او زایل شد.

شاه مؤبد بفرمود که بنایان اطراف بیاوردند و مدینه | میبد [۴۵]

بساخت. بیوتات و بساتین و اشجار و انهار روانه کردند و بر بالای پشته که مثل کوهی است از گل و بمثابه سنگست قلعه بساخت در میان مدینه^۱ مید و دروازه^۲ عالی مفتوح کرد. و بعضی مورخان آورده اند که مدینه^۳ مید [را] شاه مؤبد بساخت.

اما قلعه در زمان سلیمان پیغمبر علیه السلام ساختند و آن چنان بود که در زمان سلیمان علیه السلام فارس تختگاه سلیمان بود و دیو و پری و وحوش و طیور و انس و جن او را در فرمان بود. چنانکه مشهور و مذکور است سلیمان بفرمود که دیوان [در] کوهی که قابل قلاع باشد بجهت حفظ خزینه^۴ قلعه بسازند و عمارت سلیمان ع در عالم بسیار است. غرض که دیوان در هر طرف میگشتند و کوهها و پشته های قابل پیدا میکردند و قلعه میساختند. دال دیو بدین کوه گل رسید. بغایت قابل قلعه دید. جهت سلیمان ع خواست که قلعه بسازد. خبر به سلیمان رسید. سلیمان فرمود که برین پشته از گل [و] سنگ قلعه^۵ حصین، دال دیو بسازد. دال دیو به فرمان سلیمان ع قلعه^۶ مید بساخت و بعضی از خزاین سلیمان بدان قلعه نقل کردند.

[۴۹] و چون سلیمان ع وفات کرد بوم لرزی پیدا شد چنانکه کوهها از همدیگر میشکافت. خزینه ای که در این | قلعه بود در شکاف زمین محجوب شد و بعضی را دیوار عمارت بر سر آمد و زیر خاک بماند و بعد از سلیمان ع بسیار خزاین و دفاین در این قلعه در زیر خاک مانده و هیچ پادشاه این قلعه را به جنگ و لشکر و نقب نگرفته، الا آنکه رعیت بسپردند. و اکنون که حصار او کنده اند همچنان سخت ترین قلاع است و او را «قلعه^۷ دالان» خوانند و به نام دال دیو باز گویند.

مقصود آنکه بنای مدینه^۸ مید بواسطه^۹ شاه مؤبد شد و چون شاه مؤبد مدینه^{۱۰} مید تمام کرد او را «مؤبد گرد» نام کرد و به مرور ایام «گرد» را محذوف کردند و مؤبد را مید گفتند، و عهده بر او ایست.

اما خاکی است که اکثر اهالی او سعادت‌مند می‌باشند و مستعد و اهل قلم و اهل تمول و سرافراز و دولتیار. و بیست و چهار ولایت تابع اوست. بعد از آن شاه قباد بفرمود که چند ولایت در نواحی یزد بساختند. مثل فهرج و خویدک و فراfter.

و در زمان اشکانیان اشک بن^۱ زال که از ملوک طوایف بود اشکذر [را] او ساخت. چون چهل سال از پادشاهی قباد بگذشت انوشیروان را ولی عهد کزد و زمانش سپری شد، او را در دخمه^۲ مداین دفن کردند.

ذکر پادشاهی انوشیروان بن قباد

چون شاه قباد درگذشت | و انوشیروان به پادشاهی نشست صیت عدل و [۴۷] داد او در اقصای عالم منتشر شد و بنیاد ظلم و تعدی برانداخت و عرصه^۳ زمین رشک فردوس برین شد، چنانچه تادامن آخر الزمان کارنامه^۴ عدل او منشور دیوان پادشاهان روزگار باشد^۲ و پادشاهان سعادت‌مند را بدو مثل زنند.

او را از دختر خاقان ترک دو فرزند آمد: یکی پسر و یکی دختر. پسر را هرمز شاه نام نهاد و دختر را مهرنگار. و چون فرزندان او بزرگ شدند انوشیروان یزد را به مهرنگار بخشید. و مهرنگار از مداین مقنیان را به یزد فرستاد و عاملان نصب کرد و در یزد بسیار عمارت بساخت و در یسار شهر به هشت فرسنگی دهی معتبر بساخت و آن را «مهرگرد» نام کرد و اکنون آن قریه را مهریجردمی خوانند. دیهی وسیع معمور است و انواع فواکه و اعیان الوان در غایت بی نظیری می‌باشد و دوشاب او از غایت حلاوت و طعم و رنگ با انگبین برابری میکند و سیب^۳ و شفتالوهای او سرخ و سفید [و] بغایت شیرین است، چنانکه هر بیماری که از سیب به بوئی قانع باشد چون آن شفتالو بخورد به گردد. و بقاع خیر درگشاده و اهالی او

۱ - م : اشکین زال ۲ - مل : شد ۳ - مل : ندارد

[۴۸] اکثر اهل تمیز باشند و بیشتر سادات صحیح‌النسب باشند. همچنین مهرنگار در کنار میبدهی دیگر بساخت و آن را «مهرجرد» نام نهاد یعنی مهرگرد. و برادر او شاه هرمز در جنب مهریجرد دهی بساخت و آن را «هرمیز» نام کرد و اکنون آن را «خورمیز» می‌خوانند. و هرمز در خورمیز قلعه بساخت و قناتی جاری کرد.

و چون پادشاهی انوشیروان به آخر رسید شاه هرمز را ولی عهد کرد. و چون کسری وفات یافت شاه هرمز به پادشاهی نشست و امرا و وزرا پدر را تعذیب کرده بیشتر [را] به قتل آورد، و او مرد عادل و تندخوی بود و کسی را یارا نبود که سرموئی از سخن او تجاوز کند.

و او را پسری بود که او را خسرو پرویز خواندندی. از او بی ادبی صادر گشت. شاه^۱ هرمز خواست که او را بگیرد و در بند کند. خسرو متوهم شد. به عزم شکار بیرون رفت و متوجه دیار ارمن و آذربایجان شد. و او را دو خالو بود: یکی را نام گسته^۲م و دیگری را بندوی. هرمز از غضب خسرو خالان او را بگرفت و در زندان کرد. و او را سپهداری بود نام او بهرام چوبینه، با هرمز مخالفت ورزید و لشکر^۳ با بهرام یار شدند و گسته^۲م و بندوی را از بند بیرون آوردند و بر دربارگاه هرمز شاه آمدند و در شب او را بگرفتند و هم در شب میل کشیدند و قاصد از پی خسرو^۱ به ارمن فرستادند. [۴۹]

خسرو دو اسبه از ارمن به مداین آمد. بهرام چوبینه طمع در پادشاهی کرده بود. لشکر به مداین آورد و با خسرو محاربه کرد. خسرو منهزم شد و مداین بگذاشت و به ارمن بازگشت که خسرو عشق شیرین در سر داشت و شش ماه با شیرین در ارمن بیود و از ارمن به روم رفت و دختر قیصر روم مریم نام را زن کرد و لشکر از روم بیاورد و با بهرام جنگ کرد و ملک از بهرام بازگرفت و به پادشاهی نشست.

۱- مل : تغریت ، ف : تغذیت (؟) ۲- مل : شاهزاده

۳- مل : ندارد

ذکر پادشاهی خسرو پرویز

چون خسرو به پادشاهی نشست از مشرق تا مغرب در تصرف او درآمد و شیرین را زن کرد و او را چهارده پسر آمد و دودختر، و از مریم دختر قیصر یک پسر داشت شیرویه، و دختران رایکی نام ایران دخت بود و دیگری توران دخت. و خسرو به آوازه شکر از مداین به اصفهان آمد و شکر را زن کرد و دو سال در عراق بنشست و مال یزد را به دختران بخشید و باز به مداین آمد.

در زمان ظهور دولت حضرت رسالت پناه مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم^۱ و خواجه کاینات به خسرو پرویز نامه نوشت و او را به دین دعوت کرد و در نامه چنین نوشت که: «این نامه از من که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز که عظیم فرس است مسلمان شو تا از آتش مسلم گری و [۵۰] دولت و سلطنت در خاندان تو بماند و از عذاب دوزخ برهی.» چون خسرو پرویز نامه را بر خواند آتش غضب دود از دماغ او بر آورد و نامه پیغمبر را بدرید و گفت:

شعر

کرا زهره که با این احترامم نویسد نام بر بالای نامم
درید آن نامه گردن شکن را نه نامه، بلکه نام خویشتن را

این خبر چون به حضرت رسالت رسید پیغمبر فرمود که «مزق الله بطنه کما مزق کتابی». دعای پیغمبر مستجاب بود. شیرویه پسرش بر بالین پدر آمد و شکم او را بدرید و استمالت نامه جهت پیغمبر ماصلی الله علیه و آله وسلم بفرستاد. اما خود مسلمان نشد. روز دیگر شیرین خود را بر سر خسرو کشت. و چون شش ماه برآمد شیرویه را هم بکشتند و سیزده پسر خسرو را بکشتند، مگر یکی که در فارس بود و او را شهریار نام بود.

و دولت از ملوک عجم برآمد و از نسل ساسان کسی نبود که او را به پادشاهی

۱ - مل : « و سلم » ندارد.

نشانند مگر دختران خسرو، توران دخت و ایران دخت. چون از ملوک-زادگان نرینه نمانده بود بر توران دخت بیعت کردند و او را به پادشاهی نشانند.

[۵۱] و چون یزد [را] خسرو به اقطاع دختران کرده بود معماران بفرستاد و در قهستان یزد دهی معمور بساخت و آن را | بنام خود بساز خواند و اکنون مشهور به «توران پشت» است، دهی خرم و معمور است و الوان نعمت از او حاصل میشود و اهالی او همه خوشوقت و اهل طاعت باشند. و چون توران دخت هشت ماه پادشاهی کرد فجأة درگذشت. لشکر بر خواهر او ایران دخت بیعت کردند و او را به پادشاهی نشانند. و ایران دخت از مداین سرهنگگ خاص خود جهت ضبط اموال به یزد فرستاد ابرند نام، و او را فرمود که یزد خاص من است آن را عمارت کن و بر ولایت او بیفزای. چون ابرند به یزد آمد و ضبط مال و جهات یزد بداد در دو فرسنگی شهر دهی از نو احداث کرد و بیوتات و بساتین و کشخوان^۱ بساخت و قنوات جاری کرد و آن را «ابرند آباد»^۲ نام نهاد. و بر کنار دیه دژی محکم بساخت و حفر خندق کرد و اکنون از آن دژ آثار هست، اما خراب است. و مردم در آنجا بنشانند و چون زمینی قابل بود مردم رغبت کردند و اهل صلاح در او وطن ساختند، و خدای تعالی بجهت صلاح و درستی و راستی که آن طایفه را بود برکت بر ایشان ارزانی داشت و اکنون آن را به نام آن سرهنگگ باز می خوانند و «ایرانا باد»^۳ (؟) به «ابرند آباد» مشهور گشت.

[۵۲] ایران دخت را به اندک روزگاری بکشتند | که اگر به تحقیق قتل او پیردازیم از مقصود بازمی مانیم. چون ایران دخت کشته شد و از نسل ملوک هیچ کس نماند از زن و مرد که شایسته پادشاهی بود لشکر اسلام بر اطراف عجم استیلا یافتند، امراء عجم عاجز شدند، خبر شنیدند که در فارس از شهر یار بن پرویز پسری هست یزدگرد نام. قاصد روانه کردند و

۱ - مل : کشتخوان
۲ - مل : ابرن آباد
۳ - م : ده

او را از فارس به مداین آوردند و بر تخت سلطنت نشاندند و امرای عجم با او بیعت کردند.

خبر پادشاهی یزدگرد بن شهریار

چون یزدگرد بن شهریار به پادشاهی نشست استقامت ملک عجم پیدا شد و مردم را استمالت داد و امر را ترتیب کرد^۱ و لشکری را از عجم برگزید. صد هزار سوار مکمل به رستم مجوس داد و او را به قادسیه فرستاد، و صد هزار سوار به فرخ زاد داد و به جزیره فرستاد، و صد هزار سوار به جالینوس داد و به کنار آب فرات فرستاد. و زمان خلافت مخالفان بود. چون یزدگرد سر راه بر لشکر اسلام گرفت عمر، سعد و قاص را با سی هزار مرد و مغیره بن شعبه و هلال بن علفه^۲ و ابو محجن^۳ و بعضی از صحابه را به حرب قادسیه فرستاد.

و چون لشکر سعد در رسید لشکر رستم مجوس مقابل آمدند و در مدت یک ماه پانزده حرب کردند و در آخر رستم مجوس به قتل آمد و لشکر عجم منهزم شدند | و یزدگرد فرخ زاد را بفرستاد. نتوانست [۳هـ] سرحد را نگاه دارد. روی به هزیمت نهاد و لشکر اسلام روی به مداین نهادند. یزدگرد بر بام ایوان بود. چون دید که کار از دست رفت از بام فرود آمد و آنچه توانست از جواهر و خزاین برداشت و باقی بگذاشت و روی به هزیمت نهاد و به طرف نهاوند روان شد و لشکر اسلام مداین و خزاین اکاسره در تصرف آوردند و از عقب یزدگرد به نهاوند رفتند و حرب کردند.

و یزدگرد به جلولا^۴ رفت و از آنجا به همدان آمد و از همدان به فارس آمد و آخر از فارس به اصفهان آمد و هر جا که میرفت لشکر اسلام از عقب او می رفتند و آن ولایت مسخر می کردند. و یزدگرد از اصفهان

۱- مل: ترتیب داد ۲- م، مل، ف: عقبه ۳- م، مل، ف:

۴- م، ف: حلوان ابوالمحجن

بگریخت و به یزد آمد و دو ماه در یزد بود و از لشکر اسلام خایف، و اموال و جواهر و زرینه و سیمینه که با خود داشت جمع کرد و خواست که به راه طبس به جانب خراسان روانه گردد^۱، از کثرت مال عاجز شد.

آمدن یزدگرد به شهر یزد و گنج نهادن

و رفتن به جانب خراسان و

آمدن لشکر اسلام از عقب او

با فرخ زاد مشورت کرد، فرخ زاد گفت که زر در زمین پنهان باید کردن و براثر آن نشان باید ساختن^۲ و گنج نامه همراه خود بردن، تا وقتی که ضرورت افتد آن را به دست توان آورد. فرخ زاد چون این بگفت یزدگرد صواب دید. بفرمود که در خارج شهر در سه موضع سه چاه فرو بردند و در قعر چاه طاقهای بلند بکنند و در شب اموال بدان موضع نقل کردند و سرچاه بیناشتند و گنج نامه بنوشتند و یزدگرد با خود همراه کرد. و بر اثر موضع چاه یک تیر پرتاب کم یابیش بفرمود تا گنبد خانه ساز دادند بجهت دلیل گنج.

و این سه موضع یکی «میان نازیان» است و «گنبد هشت در» از آن عمارت است که آثار او هنوز باقی است. و آن غنیمت در زمان اتابکان در عهد اتابک عزالدین لنگر پیدا شد و عزالدین لنگر از آن غنیمت قوی حال شد.

و دوم در «مزار سادات عظام» مشهور به «صفه قله هو الله» همچنان گنبدی هشت در بساختند و آن گنبد هنوز باقی است و گنج نامه به دست محمد ابن مظفر افتاد و در گنج نامه نوشته بود که در سایه گنبد بقدر یک سرتیر سه^۳ گنج است. بسیار بکوشیدند و از هر طرف به سایه گنبد تیر می انداختند و می-کاویدند، ضایع بود. محمد مظفر از این معنی ملول شد و در واقع دید که شخصی در پای گنبد تیر بر کمان نهادی و هم آنجا بر زمین انداختی^۴. چون

۱- مل: رود ۲- م: نشانه بساز ۳- م: ندارد ۴- مل:

نهاد... انداخت

محمد مظفر بیدار شد خدا را بستود و در حال سوار شد و بدان مقام آمد و همچنان که دیده بود عمل کرد و تیر از کمان بینداخت و بفرمود تا بکنند [۵۵] چاه گنج پیدا شد و غنیمت هر چه تمامتر به دست آمد و محمد مظفر قوی شد.

و سهام به موضعی که امروز مشهور است به «گورستان سرپلوک» مثل آن گنبدی واقع بود و آنجا هم چاه گنج بود و مردمان در زمان دولت امیرزاده اسکندر عمر شیخ [که] امیر ترمش در یزد داروغه بود گنج نامه بیافتند و آن زمین بشکافتند و گنج برداشتند و از آن گنبد اکنون اثر نیست. اما این ضعیف آن مقام که گنج برداشته اند مشاهده کرد. و دیگر امرای یزد گرد هر یک بقدر وسع آنچه داشتند پنهان کردند و بعضی تخته سنگها از طلا بریختند و در غلاف قیر کشیدند و بر سر راهها بنهادند. چنانچه از آن جمله آخری طلا بریخت^۲ و در قیر کشیدند و بر در مصنع^۱ حاجی حیدر بر سر راه «ریگ فیروزی» انداخته بودند و آن را در گل گرفته و مسافران چون برسیدند آب از مصنع برداشتند و در آن سنگ آخر ریختند و چهارپایان را آب دادند، و مردم از این معنی خالی الذهن بودند. تا روزی کاروانی از راه خراسان به یزد آمدند^۳ و بر در مصنع فرود آمدند^۴ در زمان شاه شجاع. و یکی از فقرا یزد به نزدیک اهل کاروان آمد و سؤال کرد. سردار کاروان او را خشنود کرد و گفت که فردا به همین موضع بیا که ترا دست مایه مدد کنیم. روز دیگر آن فقیر به وفای وعده^۵ | بدانجا رفت. از کاروان اثر ندید. چون نگاه کرد [۵۶] سنگ آخر نمانده بود و خورده ای چند ریخته بود. چون برداشت زر صامت بود. خرم شد و تمام برچید و بگداخت و سکه کرد و بفروخت و از شدت فقر نجات یافت و از متمولان شد. پس معلوم شد که کاروان -

۱- مل: ندارد ۲- م: ندارد ۳- مل: آمد ۴- مل: به وعده وفا کرد

سالار آن گنج‌نامه یافته بود.

و این که بعضی مردم می‌گویند که در ایام ماضی سیلی عظیم بیامد و تمام بنای یزد خراب شد و گنج‌نامه را به خراسان برد و اهالی خراسان بیافتند و آن را برداشتند و بتدریج به یزد آمدند و گنج برداشتند و به خراسان بردند^۱ این معنی بغایت واهی است. بنا برآنکه هیچ سیلی چنان نیاید که از یزد به خراسان رسد.

یزدگرد چون گنج بنهاد و امرا با او موافقت کردند همراه او به خراسان رفتند و گنج‌نامه با خود ببردند. چون یزدگرد را در خراسان به قتل آوردند گنج‌نامه‌ها در خراسان باز ماند و به دست مردم می‌افتاد و می‌آمدند و برمی‌داشتند.

غرض آنکه یزدگرد در یزد گنج پنهان کرد. و قصه^۲ سیل که گفته‌اند واقع است و در محل خود گفته‌اید.

رفتن یزدگرد از یزد به جانب خراسان

یزدگرد از یزد کوچ کرد و به راه طبس متوجه خراسان شد و لشکر اسلام به یزد آمد و از عقب یزدگرد به راه طبس روان شد و در چهار دیه طبس | [۵۷] مالک ریب و مالک بن عمرو از لشکر اسلام وفات کردند و قبر ایشان در چهارده طبس مشهور است و لشکر اسلام باز گردیدند و راه گم کردند و بعضی در بیابان از تشنگی بمردند و از هم پراکنده شدند.

خبر واقعه^۳ شهدای فهرج

چون لشکر اسلام در بیابان طبس راه گم کردند و پراکنده گشتی در ایشان افتاد بعضی از صحابه و تابعین سربه فهرج برآوردند و در فهرج فرود آمدند و سه روز بودند. روز چهارم اهالی فهرج را به اسلام خواندند و

۱- مل: از « واهالی » درسه سطر قبل تا اینجا را ندارد. ۲- اصل: ذئب

ایشان دو روز مهلت طلبیدند که ما به اتفاق یکدیگر با اهل خانه و فرزندان به خدمت گزائیم و به اسلام در آئیم. و ایشان را تدارک کردند و علوفه سرانجام نمودند و باز گشتند و با هم دیگر مشورت کردند و بدان قرار یافت که به اسلام در آیند.

[پس] به طلب مردم فراتر فرستادند و مردم خویدک را همچنین طلب کردند و به ایشان مشورت کردند. ایشان با نمودند و گفتند 'که ما از دین قدیم برنگردیم و این لشکر اندک اند و اکثر ایشان حرامی^۲ اند، همان بهتر که بر ایشان شبیخون کنیم و ایشان را به قتل آوریم. اهل فهرج چون این سخن بشنیدید از اندیشه خود پشیمان شدند و با ایشان یار گشتند و سلاح برداشتند و متر صد بودند.

چون نیمی از شب بگذشت بر سر لشکر اسلام آمدند و به محاربه مشغول شدند و بسیار از صحابه و تابعین [را] به قتل آوردند، مثل [۵۸] حویطب بن هانی خواهرزاده حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علیه السلام و عمرو بن عاصم^۳ و عبدالله بن عامر کرزی^۴ و وحشی قاتل امیر حمزة بن عبدالمطلب و عبدالله تمیمی صاحب رایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و غیره، و جمعی کثیر با عبدالله بن عمر خطاب شهید گشتند. قبر حویطب بن هانی و عبدالله بن عامر در اندرون مزار متبرک است، و عبدالله تمیمی صاحب رایت بیرون مزار مشهور است، و قبر وحشی پهلوی چاهوگ است به قرب دو تیر پرتاب دور از مزار. و این چاه در آن زمان چاه آب بود و این صحرا کشخوان^۵ بود.

و چون فتنه شبیخون برخاست^۶ ضعفا با اطفال از شر آن بی باکان بهراسیدند و خود را با فرزندان به کنار آن چاه انداختند. لشکر در عقب

۱- مل : می گویند ۲- م ، ف : خراب ۳- م : عبدالله
بن عاصم ۴- مل : کرم ۵- مل : کشتخوان ۶- اصل : خواست

ایشان برانندند که ایشان را اسیرکنند. حرم حویطب بن هانی رقیه بنت نوفل فرزند بشیر داشت برکنارگرفته در چاهخانه آمد بازنان و دختران صحابه . چون لشکر از عقب ایشان بر لب چاهخانه آمد وحشی جهت محافظت ایشان با لشکر فهرج محاربه‌ای مردانه^۱ می نمود . تا آفتاب طلوع کرد وحشی را شهید کردند بر پشت چاهخانه در آن مقام که امروز قبر اوست و رقیه با فرزند بشیر خود را در چاه انداخت و دختران | و زنان موافقت کردند، و به حکم باری تعالی در حالی چاه خشک شد و عمق او دوازده^۲ ارش بود پنجاه شد. و چون لشکر در اندرون چاهخانه آمدند معصومان را ندیدند . بنادر نامی که سرهنگ لشکر مجوس بود سر در چاه کرد هر دو چشمش نابینا شد. هر چند فریاد کرد سود نداشت و آن معصومان در کنف عصمت حق تعالی پنهان ماندند.

اکنون بر سر آن چاه مردم به زیارت زوند و بوی خوش بر آتش نهند و حاجت طلب کنند و بیشتر حاجت روا شود، و بعضی نیت حاجت کنند و سنگریزه در چاه اندازند . اگر از چاه آواز غریدن به گوش آید حاجت روا باشد و اگر آن حاجت روا نشود هیچ آواز بیرون نیاید. اما سنگ در آن چاه انداختن بغایت ترک ادب است و نمی‌شاید . و جناب مولانای اعظم اعلم افضل قدوة العلماء والفضلا شمس الملة والدين محمد الباقی نورالله مرقد به کرات این معنی را در خلا و ملا منع می فرمودند. بعد از آن مردم سنگریزه به شکر کردند و همچنان از ادب دور است. و در این چاهخانه به کرات حضرت خضر علیه السلام را دیده‌اند و میعادگاه چهل تنان است و شب در آن نواحی کسی را زهره^۳ بودن نیست و مقامی بغایت متبرک است.

روز دیگر آن کشخوان خشک شد و صحابه و تابعین در آنجا شهید

افتاده | بودند و لشکر مجوس خواستند که ایشان را برهنه گردانند. [۶۰] باد و طوفان برخاست^۱ و آفتاب سیاه شد و باد ریگ بر چشم آن جماعت زدن گرفت. سراسیمه گشتند و آنچه نیز با خود داشتند بگذاشتند و بگریختند و دو شبانروز این باد و ریگ متصل بیامد و تمام شهیدان در زیر ریگ ناپدید شدند. چنانچه هیچ اثر ایشان در روی زمین نماند و جمعی زخم‌دار به‌راه یزد بیامدند و در یزد درگذشتند و هر کس به‌مقامی که فرود آمده بود در آن مقام وفات کرد و در آن مقام او رادفن کردند و قبر ایشان مشهور است.

از آن جمله یکی در مریاباد خلف‌خانه^۲ مولانای اعظم سعید مغفور مذکور فیه آسوده است و قبر او فاش است.

و دیگری در «مزارگورستان غازیان» کنار «گود آهنگران» و بر در مسجد نودر میدانگاه و خلف دروازه^۳ مهریجرده و آنکه او را «پیر برج» میخوانند.

و دیگری در مقابل امامزاده معصوم، و قس علی‌هذا.

بیت

وه که چون بر خون^۲ این پاکان فرود آید مگس

تا قیامت زهر گردد در دهانش انگبین

و درین صحرای فهرج قطعه قطعه زمین چنان می‌باشد که گویا هرگز اثر باد و غباریرو نگذشته. و در دهه^۳ عاشورا چنان سرخ می‌شود که گویا خون جوشیده است و مردم به زیارت روند.

[۶۱] و مبارزالدین محمد مظفر مقابل مزار مدرسه^۴ عالی ساخته است و آب در او جاری است و شور با جهت آینده و رونده وقف نموده‌اند. و مولانای اعظم سعید شمس‌الدین محمد بافق بیرون مزار عمارتی نزه^۳

۱- اصل: خواست ۲- م: جان ۳- مل: منزه

ساخته و آب در او جاری است و موالی و اهالی بدین مقام بعد از زیارت روند و طبخ کنند و گاه گاه سماع نیز می‌باشد.

خبر رفتن یزدگرد به خراسان و

کشته شدن در آسیا

ولشکر اسلام که در فخر آمده بودند آنچه از قتل باز مانده بودند بگریختند و به راه کوفه پیش سعد و قاص رفتند و خبر بازگفتند و یزدگرد به خراسان رفت و در مرو ماهوی سوری [که] کنار نگگ یزدگرد بوده استقبال آمد و یزدگرد را تعظیم کرد و فرخزاد یزدگرد را به ماهوی سپرد و خود متوجه طبرستان شد.

و پیوسته خبر از عراقین می‌رسید که لشکر اسلام تمام ولایت 'افرو گرفت. ماهوی دانست که دولت از عجم برگشته است. طمع در خزینه و تاج و نگین یزدگرد کرد و قاصدی به سمرقند پیش بیژن ترک فرستاد و لشکر طلب کرد. بیژن خود به حرب یزدگرد آمد و در روز ماهوی بایزدگرد به حرب رفت. ماهوی از یزدگرد برگشت و لشکر یزدگرد به هزیمت رفتند و یزدگرد در آسیا گریخت. آسیابان طمع در جامه^۱ یزدگرد کرد و کاردی بر پهلوی او زد و یزدگرد را بکشت و او را برهنه کرد و لاشه^۲ او را در خزینه^۳ آب آسیا انداخت، | « فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ». پادشاهی ملوک عجم آخر شد و به اسلامیان رسید.

خبر واقعه^۴ زمان خلافت مخالفان

چون عمر^۲ مرد و عثمان بجای او نشست بجهت فتح خراسان و ماوراءالنهر سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک را با لشکر^۲

۱ - م : ندارد ۲ - یک عبارت نفرین عربی حذف شد.

۳ - مل : اسلام

بطرف خراسان روان کرد و ایشان بطرف فارس آمدند و از فارس به راه ابرقو به یزد آمدند و مردم یزد تمام به اسلام در آمدند و با لشکر معاون شدند و بطرف فهرج روان گشتند و تاراج و قتل و سبی کردند. و آنچه از ولایت یزد مجوس مانده بود جزیه قبول کردند و در یزد مسجد و محراب بجای آتشخانه بساختند و ادیب جهت تعلیم اطفال نصب کردند و یزد را به عمر بن مغیره سپردند. و دو قبیله از عرب در یزد مقیم گردانیدند: بنی تمیم و بنی تازیان.

و لشکر اسلام به خراسان رفتند و ماهوی را به قتل آوردند و مال بسیار از خراسان به جزیه ستندند و به عثمان فرستادند و از جیحون عبور کردند. و در ترمذ و بعضی گویند در بلخ عکاشه بن تغلبه شهادت یافت و او از کبار صحابه بود. و در سمرقند قثم بن عباس شهادت یافت. و لشکر اسلام از سمرقند به سغد و بیکند رفتند و مسخر کردند و بعضی را به اسلام آوردند و دیگران جزیه قبول کردند و تاسرحد ختن برفتند و باز گردیدند و [۶۳] به خراسان آمدند.

خبر خلافت امیر المؤمنین امام المتقین اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام

چون بعد از عثمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرتکب خلافت شدند عاملان عثمان را عزل فرمود و سلم بن زیاد را به فارس فرستاد و عراق عجم را بدو داد و سلم بن زیاد به فارس آمد و عراق را ضبط داد و در فارس «دروازه سلم» را مفتوح گردانید و آن دروازه به اسم او مشهور است. و مال تمام عراق به شیراز پیش او بردند از اصفهان و قم و کاشان و ابرقو و یزد، و سلم به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام می فرستاد تا فتنه میان امیر المؤمنین ع و معاویه بالا گرفت و آخر امیر المؤمنین علیه السلام

در کوفه در شب بیست و یکم رمضان به دست عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه شهادت یافت و خلافت به امارت مبدل شد و بنی امیه بر مملکت استیلا یافتند تا امارت به عبدالملک بن مروان^۱ رسید. او را معلمی بود که ابوالعلا طوقی می گفتند و معتقدیه بنی امیه بود.

عبدالملک یزد را به ابوالعلا داد و او را با علم یزید که عبیدالله بن زیاد داشت و در واقع^۲ کربلا با عمر سعد همراه کرده بود عبدالملک آن علم را [۶۴] بجهت یمن فتح به ابوالعلا داد و او را^۳ به یزد فرستاد. ابوالعلا به یزد آمد و علم همراه بیاورد و در این مقام که امروز «بایله»^۴ می خوانند فرو آمد و فرمود که جهت او باغی خرم بساختند و در میان قصری برافراختند. ابوالعلا در آن باغ ساکن شد و آن را باغ و قصر ابوالعلا گفتندی و «باغ علا» را به لغت یزد «بایله»^۵ گفتندی. و ابوالعلا مردم را به بنی امیه دعوت کرد و او در یزد بود تا زمان مروان و هیچ کس او را از یزد انتزاع نکرد و تبع او در یزد بسیار شد.

۱- اصل : عبدالملک بن هشام

۲- مل: پاپله

مقاله ۴۱

در ذکر عمارت بنی امیه در یزد و بنی عباس و آمدن احمد زمجی به یزد و کشته شدن ابوالعلا و عمارت احمد زمجی

از عمارت بنی امیه در یزد باغ علا^۱ بود که ذکر رفت و چند بیوتات متفرقه که تابعان^۲ او ساختند. و در زمان مروان حمار در خراسان از داعیان بنی عباس ابو مسلم صاحب الدعوة مروزی^۳ خروج کرد و با نصر سیار^۴ که از اکابر بنی امیه بود و حاکم خراسان بود محاربه کرد و آخر به قتل آمد و حمید^۵ قحطبه و حسن شیبانی^۶ و سلیمان^۷ صرد را به سرخس فرستاد و چون خراسان او را صافی شد از راه استرآباد متوجه دامغان شد و لشکری با حمید قحطبه همراه کرد و به فارس فرستاد و اسلم پسر سلم زیاد^۷ که در فارس والی بود و او را اسلم عادی گفتندی حمید قحطبه^۸ لشکر به فارس [۶۵] آورد و با اسلم محاربه کرد و او را بگرفت و به قتل آورد و فارس او را صافی شد و ابو مسلم، احمد بن محمد زمجی را بالشکری نامزد اصفهان و یزد کرد و احمد زمجی به اصفهان آمد و بستد و متوجه یزد شد و چون به نزدیک رسید ابوالعلا بگریخت و به ابرند آباد رفت و در دژ ابرند آباد که معمور بود متحصن شد.

احمد زمجی از عقب او برفت و آن دژ را بگرفت و بفرمود تا آن دژ را ویران کردند و ابوالعلا را با علم یزید به شهر آورد و هر دو

۱- م: اعلا، مل: ابوالعلا ۲- م: باتفاق ۳- م: المروزی ۴- مل: نفر بسیار ۵- م: امیر ۶- ف: سیستانی ۷- ف: مسلم، به تعلیقات نگاه کنید

را به آتش بسوخت و اتباع او را به قتل آورد و قصر او [را] ویران کرد و در جنب آن بنا^۱ خود باغی از آن خوبتر بساخت و قصری رفیع برافراخت و نهر جاری گردانید و آنرا محمدآباد نام کرد و اکنون آن باغ به محله و خانه مبدل شد و در داخل شهر [ست] و آنرا «مدآباد کوچک باغ» خوانند یعنی محمدآباد.

و آب مدوار که در طرف مهریجر داست به سعی او از کوه به کشخوان جاری گشت و اکنون داخل آب نعیم آباد دار العباده می گردد و آنرا «محمدآورد» نام نهاد و اکنون «مدوار» می خوانند و مدوار [را] او احیاء کرده.

و برابر حمام مولانا خضر علیه الرحمه قرب دروازه^۲ مهریجر در مسجدی ساخته که آنرا «مسجد پتک» خوانند و آن مسجد هم از عمارت اوست. و در باغ کوشکی بغایت رفیع ساخته و آن را «کوشکنو» نام نهاد و امروز آن دروازه را بدان نام می خوانند.

[۶۶]

و ابو مسلم به حرب مروان رفت و مروان کشته گردید و ابو العباس سفاح بخلافت نشست و او اول از خلفای بنی عباس بود و اهل یزد مال به بنی عباس می دادند.

خبر یعقوب لیث

چون یعقوب لیث در سیستان خروج کرد و فرزند علی درهم که از ملکزادگان کرمان بود با رتبیل^۲ ملک هند به قتل آورد و بر آن ولایت مستولی شد و به راه بیابان ایلغار کرده به در کرمان آمد و طوق بن مغلس^۳ را بگرفت و به شیراز رفت و هفت نوبت لشکر به سر خلیفه برد و هر نوبت شکست می یافت و آخر نوبت در برف بمرد و خلیفه برادر او را عمرو بن لیث تربیت کرد و منشور سلطنت داد و خراسان و عراق و فارس به اسم او کرد و عمرو لیث به فارس آمد و مسجد عتیق بساخت و از فارس به کرمان

۱ - م : بنام ۲ - اصل : زنبیل، زنبیل ۳ - اصل منقلص

رفت و از کرمان به سیستان، و بر تخت سلطنت نشست، و مال یزد به عاملان او می‌رسانیدند.

و چون امیر اسمعیل سامانی به فرمان معتمد خلیفه از بخارا متوجه حرب عمرو لیث شد و او را بگرفت و پیش خلیفه فرستاد خلیفه او را در زندان کرد تا به گرسنگی بمرد و خراسان سامانیان را | صافی شد و عراق [۶۷] آل بویه را مثل عضدالدوله که در راه فارس بند امیر از مستحذات اوست و برادر [ش] فخرالدوله و فرزند او مجدالدوله عراق را داشتند و مال یزد به عاملان فخرالدوله می‌دادند، تا زمان سبکتکین در آمد و دولت آل بویه به آخر آمد و فخرالدوله درگذشت و مجدالدوله کوچک بود. مادر او زن عاقله و کاردان بود. و سلطان محمود غزنین و قندهار و هندوستان و خراسان و سمرقند صافی کرده بود.

چون خبر وفات فخرالدوله بشنید عزیمت عراق کرد و ایلچی پیش مادر فخرالدوله ملکه ترکان فرستاد و خزاین فخرالدوله طلب کرد. ملکه ترکان در جواب سلطان محمود بنوشت که آن روز که فخرالدوله زنده بود مرا از سلطان بیم بود. امروز که او درگذشت مرا از سلطان هیچ دغدغه نیست! بنا بر آنکه سلطان پادشاه عادل مال اندیش است. اول آنکه خزینه فخرالدوله که مانده امروز مال یتیم است و سلطان مال یتیم تصرف نکند. دیگر آنکه عراق و فارس و اهواز ملک یتیم است و ملک و مال یتیم را به تغلب متصرف شدن شیوه شهریاران عادل نبوده و اگر متصرف شود عاقبت او وخیم باشد. دیگر آنکه فخرالدوله تنها از میان رفته، ملک و امرا و لشکر باقی است و آلات حرب مهیا. چون [۶۸] سلطان بدین طرف آید بضرورت حرب باید کرد. بعد از آن کارزار از دو بیرون نیست و نباشد: اگر سلطان غالب آید با زنی بیوه برابری کرده باشد و مال و ملک یتیمی به تغلب تصرف نموده باشد، و اگر برعکس

شکست بر لشکر سلطان آید تا دامن قیامت این ننگ از دودمان او نرود
 که چون او پادشاهی بازن بیوه‌ای مقاومت نتوانست نمود و هزیمت یافت.
 اکنون رای رای سلطان است!
 چون سلطان محمود این مکتوب برخواند تعجب کرد و انگشت در
 دندان گرفت.

شعر

به دل گفت کاین کاردان گر زن است
 به فرهنگ مردی دلش روشن است
 زنی کین چنین کردنیها کند
 فرشته بر او آفرینها کند

سلطان ترک عراق گرفت و عراق در تصرف سبکتکینیان درنیامد
 و در تصرف مجدالدوله بماند.
 و از مجدالدوله پسری آمد و او را علاءالدوله نام کرد. و مجدالدوله
 سی و دو سال سلطنت کرد و درگذشت. و علاءالدوله پسر او به اصفهان آمد
 و در اصفهان قرار گرفت. و او مردی نیکو محضر بود و چندان در پی
 مملکت داری نبود. و دولت سبکتکینیان به آخر آمد و رایت سلجوقیان
 بالا گرفت.

خبر آل سلجوق و آمدن سلجوقیان

به عراق و آمدن

سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه به اصفهان

[۶۹]

چون دولت از خاندان غزنویان روی بتافت آفتاب دولت سلجوقیان
 از آسمان اقبال طلوع کرد و قزل ارسلان به سلطنت بنشست و بعد از او آلب
 ارسلان و بعد از او سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه که بهادر این خاندان بود
 و او را وزیر چون نظام‌الملک بود.

سلطان ملک‌شاه از خراسان به عراق آمد و تمام عراق و آذربایجان در تصرف گرفت و به اصفهان آمد. علاءالدوله کالنجار سلطان را استقبال نمود و پیشکشهای پادشاهانه بگذراند. سلطان ملک‌شاه او را تعظیم کرد که از سلاطین آل بویه او مانده بود. شرم داشت که اصفهان از او بگیرد^۱. علاءالدوله را بگذاشت و خود به طرف بغداد روان شد و سه سال برفت. بعد از آن به فارس مراجعت فرمود و هوای اصفهان داشت. پیش علاءالدوله فرستاد و او را خلعت پادشاهانه داد و گفت که حرمت تو بر ما واجب است. اما بدان که مرا دوازده هزار جانور همراه است و هیچ مملکتی بغیر از اصفهان مرا جای نشست بر نمی‌تابد، اگر صلاح باشد اصفهان را به من گذارد و هر مملکت دیگر که خواهد به عوض بستاند^۲.

و چون رسول پیش علاءالدوله آمد و مکتوب و خلعت سلطان بیاورد علاءالدوله گفت فرمان بردارم و مرا داعیه^۳ سلطنت نیست، اما از وطن ناگزیر است. ولایت مختصر مرا کافی است که اقطاع من باشد و من در آنجا به عبادت مشغول گردم. باقی سلطان حاکم است. و رسول را نوازش فرمود و خلعت داد و باز فرستاد.

چون رسول پیش ملک‌شاه آمد ملک‌شاه بدو آفرین کرد و او را بستود و دختر عم خود سلیمان‌شاه ارسلان خاتون [را] نامزد او کرد و زفاف کردند و به استصواب رای نظام الملک یزد را نامزد علاءالدوله کالنجار کردند و گفتند یزد عبادت‌خانه^۴ اوست و یزد را «دارالعباده» نام کردند و علاءالدوله را با ارسلان خاتون و تبع او روانه^۵ یزد کردند در سنه^۶ اربع و خمسّمائه. و اصفهان به سلطان ملک‌شاه باز ماند و سلطان به اصفهان آمد و دارالسلطنه ساخت. و مدفن سلطان در اصفهان است و بعضی فرزندان مثل سلطان محمد و برکیارق و سلطان محمود. نیز گویند نظام الملک در اصفهان مدفون است.

۱- مل: باز بگیرد ۲- مل: گذاری و هر مملکت دیگر که خواهد به عوض بستان.

مقاله چهارم

آمدن ابوجعفر علاءالدوله بن مجدالدوله کالنجار
به یزد و ساختن مدرسه^۱ دو مناره و گنبد خانه و
غیره و ذکر فرزندان او تا زمان اتابکان

چون ابوجعفر علاءالدوله کالنجار با حرم خود ارسلان خاتون و
خدم و حشم خود به یزد آمد یزد رونقی دیگر یافت. و او مردی خدا-
[۷۱] ترس بود و با مردم مساهله می نمود و مردم در زمان او مرفه الحال بودند.
و ارسلان خاتون مردم را پیوسته لباس پوشانیدی، و هر روز دوشیلان
داشتی: یکی خاص و یکی عام. و بر سر شیلان او البته مردم حاضر
کردندی به تکلیف، به مرتبه ای که مردم را در سر بازار به تکلیف به شیلان
بردندی.

ذکر مسجد قدیم جمعه در شهرستان

از احداث اوست و بر «درده» پهلوی مسجد مناری بلند یک قفصه
ساخت و القاب ارسلان خاتون به کاشی تراشیده در دور زیر قفصه^۲ منار ترکیب
کردند و مشهور بود به «مناره درده» و این منار قایم^۱ بود تا سنه^۳ اثنی وثلثین و
ثمانمائه. بعد از آن بیفتاد بطرف خانه^۴ خواجه حیدر شاه زرگر و هیچ آدمی
را گزند نرسید. و مسجد جمعه^۵ شهرستان را آثار باقی است و کس در آنجا
نماز نمی گزارد^۲.

و علاءالدوله بفرمود که مدرسه^۶ عالی بنا نهادند و دو مناره به درگاه
مدرسه بساختند و جهت مدفن خود گنبد عالی بساخت و آن مدرسه به «دو

۲ - اصل: نمی گذارد

۱ - م: قدیم

مناره» مشهور است. و علاءالدوله در آن گنبد مدفون^۱ است و اتمام آن در سنه^۲ سبع عشر و خمسمائه بود.

در یزد بسیار عمارت به جای آورد. و او را چهار سرهنگ بود: یکی را نام مسعود بهشتی گفتندی که باغ بهشتی بدو منسوب است، و دیگر را ابو یعقوب دیلمی، و دیگری ابو یوسف، و چهارم کیانرسو که «مدرسه^۳ سر ریگ» که آثار آن هنوز باقی است از استحداث اوست و «آب نرسوباد» را او جاری کرده است و «محلّه نرسوباد» بدو منسوب است.

و علاءالدوله این چهار سرهنگ را بفرمود که حصار در گرد شهر بکشیدند. این چهار سرهنگ یزد را حصار کشیدند، از کنار باغ بهشتی و طرف دولتخانه. و آثار آن هنوز باقی است و برجها ثابت است و اکنون خانه های مردم بدان دیوار متصل گشته و بارود داخل شهر است.

و چهار دروازه مفتوح کردند و درهای آهنین نصب کردند، و نام این چهار سرهنگ بر چهار دروازه به خط کوفی بر آهن کنده اند و آن چهار دروازه یکی کوشکنو و دیگری قطریان و سهام مهریجرد و چهارم درب کیا.

و متعلقان علاءالدوله هر یک عمارتی بساختند. و در محلّه سر ریگ کیانرسو مدرسه ای عالی بساخت و آثار آن هنوز باقی است، پهلوی چاه خانه آب سرد و بازار خواجه سعید شمس الدین محمد^۴ طاهر است و خرابی در او راه یافته.

و ابو یعقوب محلّه یعقوبی عمارت کرد و قنات او جاری کرد و بیوتات و بساتین بساخت و او را به خود منسوب گردانید و یعقوبی نام نهاد و اکنون محلّه معمور است و مردم آنجا بیشتر مردم اهل تمیزند و به قریه^۵ مریباد متصل و مردم صاحب اتفاق تعصب دار باشند و حکم دودانگه^۶ دارند و دایم الاوقات به کسب و طاعت مشغول اند و اکثر مرفه الحال باشند.

۱- مل : آسوده ۲- ف : «محمد» ندارد. ۳- م : بدون نقطه است

وهم در سرریگ برادرکیانرسو، کیا شجاع، مدرسه دیگر بساخت در جنب مدرسه برادر خود و از آن آثار محوگشته مگر نصفی دیوارگنبد خانه اش باقی مانده.

و دوخواجه سرای ارسلان خاتون داشت، یکی رانام لالاریحان و دیگری راخواجه صواب. لالاریحان هم در سرریگ قرب کناسه حظیره و قبه عالی بساخت، و خواجه صواب قنات آب صواب جاری کرد و اکنون آنرا «آب سوا» می خوانند.

و ارسلان خاتون دوکنیزک خاص داشت که خزینه دار او بودند: یکی را ابر نام و دیگری را مبارکه. ایشان نیز قناتی جاری کردند مشهور به «ابرو مبارکه».

و علاءالدوله مسجد قدیم ساخت بر «درده»، آنجا که ارسلان خاتون مناره ساخته بود و بر سرگنبد مناری بساخت و بر تحت مسجد نقبی بر سر آب زارچ بکند و مردم شهر از آن آب پیوسته مستفیض می گردند و آن مناره بر سرگنبد تا سال هشتصد و پنجاه و نه هجری بود و نشانه گاه مسافران بود. بعد از آن بیفتاد. اما گنبد و مسجد و نهر آب زارچ همچنان معمور است و با مسجد جمعه^۱ نومتصل است. و علما و موالی در این مسجد بیشتر اوقات معتکف باشند و در جمعه جماعت گزارند^۲.

[۷۴]

و علاءالدوله را از ارسلان خاتون پسری آمد او را گرشاسب الدوله نام کرد و به امیرزاده علی گرشاسب الدوله مشهورگشت، و همچنین او را دختری آمد و او را عطاخاتون نام کرد و به ملکه عطاخان مشهورگشت. و چون به حد بلوغ رسیدند^۳ سلطان جلال الدین ملکشاه امیر علی گرشاسب را به ملازمت طلبید و او ملازم سلطان شد و سلطان او را قابل

۲ - اصل: گذارند ۳ - ف: رسید

یافت. نوازش فرمود و او را هر روز پایه می‌افزود تا سرآمد امرا شد. و عطاخان‌تون^۱ را نامزد پسر خود سلطان محمود کرد و زفاف کردند. عطاخان‌تون^۱ از سلطان محمود پسری آورد [او را] علاءالدوله^۲ عطاخان گفتندی و به مادر باز می‌خواندندی.^۳

و ارسلان‌خان‌تون در یزد وفات یافت و بعد از آن چون سالی بگذشت علاءالدوله کالنجار وفات یافت و ایشان در گنبدخانه^۴ «مدرسه^۵ دومناره» مدفون‌اند. و سلطان ملک‌شاه در بغداد وفات یافت.

ذکر آمدن علاءالدوله عطاخان

و بعد از چند سال سلطان محمود نیز وفات یافت و علاءالدوله عطاخان به یزد آمد با مادر و در یزد ساکن شد و به قرب مدرسه^۶ دومناره مدرسه^۷ عالی بساخت و گنبدخانه^۸ است کرد و آب محمودآباد درو جاری گردانید و آن مدرسه هنوز موجود است. و بر درگاه مدرسه دو مناره بساخت و اکنون آن مدرسه زندان شریعت است و آن را «مدرسه^۹ عطاخان» گویند. [۷۵] چون علاءالدوله و عطاخان‌تون که مادرش بود به نزد یک^{۱۰} (؟) دختر ترکان خاتون هم از شاه محمود همراه بیاوردند و این ترکان خاتون نه از عطاخان‌تون بود، از سریه بود، به خدمت عطاخان قیام نمود و ملازم می‌بود. نقل است که شیخ ربّانی و قطب صمدانی شیخ فخرالدین احمد الاسفنجردی در کوچه^{۱۱} فهّادان در زاویه ای معتکف بود و به طاعت و عبادت مشغول. روزی در چله^{۱۲} زمستان ملکه عطاخان‌تون با ترکان خاتون به زیارت شیخ احمد رفت. چون زمانی در حضور شیخ بنشست از آنجا که خرق عادت اولیاست سر در خرّقه کشید و بعد از ساعتی سر بر آورد و یک

۱- م: خان ۲- محمود در کودکی مرده، به تعلیقات نگاه کنید.
 ۳- ف، م: بیرویک، مل: یژدیک (؟)، اساساً عبارت معشوش است و ظاهراً افتادگی دارد.

دسته نرگس تازه برکف گرفته پیش ملکه عطاخاتون داشت. از آنجا که غرور سلطنت بود عطاخاتون اشارت به ترکان خاتون کرد که بستان! ترکان خاتون دست شیخ بوسه داد و بستند. شیخ احمد بر ترکان خاتون نگاه کزد و گفت برو بابا که به تو دادیم. چون شش ماه برآمد عطاخاتون وفات کرد و از کرمان نبیره^۱ قاوردشاه سلجوقی ترکان خاتون را بخواست و به کرمان رفت و به زنی پسر خود سلیمان شاه داد و مرتبه^۲ ترکان بیفزود و [۷۶] در کرمان مدرسه ای بساخت و مدرسه^۳ ترکان خاتون در کرمان مشهور است.

ذکر امیر علی گرشاسب بن علاءالدوله کالنجار بعد از وفات سلطان ملکشاه سلجوقی

چون سلطان در بغداد وفات یافت نعش او را به اصفهان آوردند و میان پسران سلطان مخالفت و منازعت پیدا شد، و سلطان را چهار پسر بود: اول سنجر و او سلطان خراسان بود و ماوراءالنهر به سنجر^۴ داده بود، [دوم] سلطان محمد و ترکان خاتون مادرش در اصفهان بودند، و سهام برکیارق بود و او در ری بود، و چهارم سلطان محمود. و میان ایشان به محاربه انجامید و آخر بر سلطان محمد قرار گرفت، و بعد از او برکیارق و بعد از او سلطان محمود.

و امیر علی گرشاسب چون مخالفت دید عراق بگذاشت و به خراسان پیش سلطان سنجر رفت. سلطان سنجر او را معزز گردانید و همچنان پایه ای که داشت بر او مسلم داشت بلکه بر او بیفزود. امیر معزی شاعر بسیار قصیده به مدح امیر علی گرشاسب گفته و باغ گرشاسبی در اهرستان از استحداث اوست و بدو منسوب است.

و امیر علی را پسری بود او را فرامرز نام کرد و کینفر امرز که به ابرندآباد متصل است او ساخت و بدو منسوب است.

وسلطان سنجر به عراق آمد و با سلطان محمود حرب کرد و او را بگرفت و آخر او را ببخشید و دختر خود را مه‌ملک^۱ به زنی به وی دادوری و همدان و قم و ساوه | بدو بخشید. [۷۷]

و علی‌گرساسب بن علاءالدوله وفات یافت و امیر فرامرز قائم مقام پدر شد و سلطان سنجر عمزاده^۲ خود بدو داد و فرامرز را از او دو دختر آمد و در خدمت سلطان سنجر بودند. و علاءالدوله عطاخان که در یزد بود بر در اصفهان بواسطه^۳ منازعه^۴ سلطان محمد و برکیارق کشته شد و نعش او را به یزد آوردند و در مدرسه^۵ خودش دفن کردند.

خبر محاربه^۱ سنجر با خانان ختای

در زمین بی‌کند^۲ به ترکستان و کشته شدن

فرامرز بن علی‌گرساسب

و بخشیدن سلطان سنجر یزد را به دختران او

خان ختای لشکر از ختا و تتر و^۳ مغلستان و چین برداشت و عزم ولایت ترکستان و ماوراءالنهر کرد، و چون این خبر به سلطان سنجر رسید لشکر از مرو برداشت و از خراسان بگذشت و از جیحون عبور کرد و در صحرای بی‌کند^۴ هر دو لشکر بهم رسیدند و لشکر ختا کافر بودند و بی‌حد و شمار. لشکر سلطان منهزم شد و پنجاه هزار سوار در صحرا از لشکر سلطان کشته گردیدند و حرم سلطان سنجر ترکان خاتون^۵ را بگرفتند، و ملک سیستان ملک تاج‌الدین در قلب بود و به سلطان شبیه، وی را هم بگرفتند و به ختا بردند و بعد از یک سال باز فرستادند با حرم سلطان، و در آن حرب فرامرز بن علی‌گرساسب کشته شده بود. سلطان سنجر یزد را به دختران او داد | و او را پسر نبود و دو دختر داشت. [۷۸]

۲ - ف، م می‌کنید، مل :

۴ - ف و م : نه‌گنبد

۱ - م، مل : مه‌لک، ف : ملک

چین می‌کند ۳ - ف : « و تتر » ندارد

۵ - م، مل، ف : ترکان طغماج

مقاله پنجم

در ذکر اتابکان یزد و عمارت ایشان از

اتابک سام بن وردان زور

و برادر او عزالدین لنگر تا اتابک یوسفشاه

که آخر اتابکان یزد بود

مورخان چنین آورده‌اند که چون خطهٔ یزد به دختران فرامرزن علی گرشاسب بن علاءالدوله کالنجار قرار گرفت سلطان سنجر یکی از امرای فرامرزن علی گرشاسب را فرمود که اتابک دختران باشد و ضبط مملکت او بدهد. اهالی یزد اتفاق بر اتابک سام کردند و اتابک سام ضبط مملکت بداد. و دختران در یزد ساکن شدند و به عمارت و زراعت مشغول گشتند و بغایت خداترس و پرهیزگار بودند، بمرتب‌ای که با وجود سلطنت سیمان صفت از کسب دوک و سوزن طعام خوردندی و هر روزه ده گوسفند شیلان ایشان بود و یتیمان و بیوگان و اسیران را نفقه یوماً فیوماً معین کرده بودند و کلاً بی‌قصور خرج‌الیوم به‌خانهٔ ضعفای می‌رسانیدند.

و در جنب مسجد جمعهٔ قدیم که آن از استحداث علاءالدوله کالنجار بود جماعتخانهٔ مروح بساختند جهت زمستان خانهٔ مسجد، و در جنب جماعتخانه گنبدی جهت مدفن خود بساختند و در آنجا مدفون‌اند و مردم به زیارت روند و حاجت خواهند و به مراد رسند. و دائم‌الاقوات در این مسجد به تلاوت و طاعت مشغول باشند. و این جماعتخانه از اهل الله خالی [۷۹] نباشد و آنرا «جماعتخانهٔ دختران» خوانند.

واتابک سام قریب دروازه^۱ مهریجرده مدرسه^۲ عالی بساخت و گنبد خانه^۳ معظم برافراخت و آثار مدرسه باقی است. و گنبد خانه قائم است^۱ و مردم در آن گنبدخانه روند مثل مؤذنان و قاریان و آوازگردانند. و اتابک سام مردی حلیم بود و سالش به نود رسیده بود و مردم از او ایمن بودند و به مراد خود زندگانی می کردند ، و خرابی در مملکت واقع می شد اتابک سام کارلشکر و رعیت نمیتوانست ساختن. او را برادری بود کوچک [که او را] عزالدین لنگر گفتندی و او مردی بهادر بود و بسیار خدمت آل سلجوق کرده بود و حکومت اصفهان و شیراز کرده بود و در زمان منکوبرس^۲ بسیار محاربه کرده بود و بهادری نموده. آورده اند که باروی شیراز او کشیده. و عزالدین لنگر را به اتابکی منسوب نمودند ، و اتابک سام ضبط مملکت به عزالدین لنگر بگذاشت و دست باز کشید.

خبر اتابک عزالدین و فرزندان و عمارت او و فرزندان او

چون عزالدین لنگر به اتابکی بنشست ضبط مملکت بداد و اساس سلطنت راست کرد و شهر و ولایت معمور گردانید و مفسدان و بی باکان را سیاست فرمود و مردم به کسب و طاعت مشغول بودند و او را چهار پسر بود .

[۸۰] یکی وردان زور ، و او جوانی شجاع بود | و ملازم محمد بن ملک شاه بود و در پای قلعه الموت با ملاحده بسیار حرب کرده بود و در دار الخلافه لقب حسام امیر المؤمنین نام نهاده بودند . و در یزد مدرسه^۳ عالی بساخت و گنبد خانه جهت مدفن خود پیداخت و دو منار بر درگاه مدرسه قائم کرد و هنوز آثار آن باقی است در میان بازار شهر نزدیک بازار دلان و

۱ - م : « و گنبد خانه قائم است » ندارد ۲ - م : منکوجانی

آن [را] «مدرسه^۱ وردانزور» خوانند مشهورست .

و پسر دیگر را نام محی‌الدین سام بود ، و دیگری را کیکاوس ، و یکی را نام اسفهلار ابومنصور بود و مشهور به سلطان قطب‌الدین .

وعزالدین لنگر ضبط ممالک بداد ، و در خارج شهر جهت خود باغی بساخت قرب صدق‌فیز زمین ، و کوشکی در میان باغ راست کرد و آن را باغ عزآباد نام نهاد و اکنون آن باغ را زمین برجاست به راه نعیم‌آباد ، و در رستاق اول «ده‌شور» بساخت و چون آب آن شور بود مقنیان را تأدیب کرد ، و ده عزآباد بنا کرد و آن دهی معمور است و بعضی اهالی آن ده از اهل اصول باشند ، و قلعه و مسجد و بازار و بیوتات بساخت و مردم ولایت را بدانجا نقل فرمود ، و در حومه^۲ یزد دقناتی جاری کرد ، و جهت دختران بسیار عمارت و بیوتات بساخت ، و حمامات و خانه‌ها و کاروان سرا بنا کرد . و قریب بیست سال حکومت کرد .

و در سنه^۳ تسعین و خمسمائه اتابک^۴ سام وفات یافت | و به مدرسه^۵ [۸۱] خودش که از پیش ذکر رفته دفن کردند .

وعزالدین لنگر در سنه^۶ اربع و ستمائه وفات کرد و او را در مدرسه^۷ خودش دفن کردند .

و محی‌الدین سام هم وفات یافت و در مدرسه^۸ وردانزور پهلوی پدرش مدفون است .

ومعزالدین کیکاوس در وسط شهر مدرسه^۹ نیکو بساخت و در سنه^{۱۰} عشر و ستمائه وفات کرد و در مدرسه^{۱۱} خودش دفن کردند ، و این مدرسه بر در^{۱۲} دولتخانه است در شارع «بازار سلطان ابراهیم» ، و اکنون اندکی از آن آثار مانده است .

خبر سلطنت سلطان قطب الدین و عمارت او

چون عزالدین لنگر وفات کرد و ردانزور که پسرش بود مدت دوازده سال حکومت کرد و باغ و ردانزور در اهرستان از استحداث اوست و بدو منسوب است.

و بعد از او مملکت به ابومنصور اسفہسالار رسید، مشهور به به سلطان قطب الدین. چون سلطان قطب الدین به سلطنت نشست آئین پادشاهی بداد و یوز و بازوسگ تازی [جهت شکار نگاه میداشت] و پنج نوبه یزد زد و پاره ای از بیرون شهر داخل حصار کرد و بردر خانه میدان وسیع راست کرد.

هر روز به میدان آمدی و گوی باختی و داد و عدل و وزیدی و نامه^۱ عدل انوشیروان منسوخ^۲ کرد و علما و صلحا را معزز داشتی و با علما مباحثه کردی و بودی که فایق آمدی، و حق تعالی در ولایت برو بگشودی و از مناهنی تایب شدی و شبها به طاعت^۳ و عبادت احياء کردی و روز به مهمات خلایق مشغول گشتی. [۸۲]

و بردر خانه مدرسه^۴ نیکو بساخت و گنبدخانه بجهت مدفن خود و پرداخت و بردر مدرسه دو منار قایم کرد و پیوسته درویشان را طعام دادی مسافران را عزیز داشتی و سگ تازی و یوز را جلای اطلس پوشانیدی و قلاده زر و نقره نهادی و سرهنگان و حجّاب و بواب^۵ معد^۶ داشتی.

و مادر او مریم ترکان^۷ مریاباد بساخت و قنات عالی جاری کرد و دروازه مفتوح کرد و این زمان آنرا دروازه^۸ مادر امیر خوانند، و مسجد جمعه^۹ مریاباد بساخت و بیرون دروازه بازاری معتبر راست کرد و دو رویه دکان بساخت و آنرا «بازار مادر امیر» خوانند.

و مریم ترکان غلامی داشت آقسغرنام، و آقسغرنام دروازه حمامی و مسجدی بساخت.

۱- م، ف : ندارد ۲- : ندارد ۳- م : نواب

وسلطان قطب الدین قدمگاه امام الانس والجن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا عمارت کرد و مسجدی بر سر آن متقارب « مدرسه دو مناره » بساخت، و بغایت درویش نواز بود.

نقل است که روزی درویشی از مجذوبان در شهر آمد و بغایت گرسنه بود و کس به حال او نپرداخت. چون بطاقت رسید در بازار گردهای از دکان خبّاز برداشت. خبّاز باز ستد و او را رنجانید. و بر درد دکان دیگر رفت و همچنین کرد. همچنان کردند. | درویش آشفته بر در مسجد پتک [۸۳] آمد و در اندرون مسجد به گوشه ای رفت و سر بر زمین نهاد و گفت سر از زمین بر ندارم تا این شهر در گردد! و سلطان قطب الدین به نور ولایت دریافت. در حال سوار شد و به مسجد پتک آمد و بتزدیک درویش رفت و او را تدارک کرد و گفت که روا داری که بجهت گردهای که حفظ^۱ نفس باشد مملکتی برگردد؟ درویش چون این بشنید سر از زمین برداشت و گفت در آن مملکت که چون تو سلطانی باشد هرگز برنگردد، بلکه معمور گردد.

نقل است که روزی شیخ تقی الدین عمر استادان رحمة الله علیه را تب بگرفت. شیخ فرمود ای تب از صحبت من چه می خواهی، پیش سلطان قطب الدین رو که ترا عزیز دارد و شیره و شربت دهد [و] در جامه خواب نخ و کمخا خواباند. تب از وجود مبارک شیخ زایل شد و در حال سلطان را تب گرفت. سلطان به شیره و شربت مشغول شد و سه روز تکیه فرمود و روز چهارم پیش شیخ فرستاد که مهمان چنین را بیش [از] سه روز پیش مردم نفرستندی، به فاتحه مدد کن. شیخ فاتحه بر خواند و دعا کرد. تب از سلطان زایل گشت.

نقل است که روزی کاروانی از استرآباد بطرف یزد آمدند و ابریشم آوردند و در ریگ فیروزی فرود آمدند. در شب دزدی برفت و دو لومه^۲

[۸۴] ابریشم بیرد. | روز دیگر هر چند جستند نیافتند. شکایت پیش سلطان قطب-الدین آوردند. سلطان گفت چرا خواب می کردی که ابریشم برند. بازرگان در جواب گفت که من پنداشتم تو بیداری! سلطان سرخ برآمد و زمانی سردر پیش انداخت. بعد از آن سر بر آورد و یکی را فرمود که برو و فلان کس را طلب کن. آن کس را حاضر کردند. گفت آن دو لومه^۱ ابریشم که امشب برداشته ای برو و به صاحب ابریشم ده که ترا بخشیدم. آن کس ابا کرد و گفت خبر ندارم. سلطان گفت بروید و در مطبخ خانه^۲ او در میان هیزم بطلبید. رفتند و طلب کردند و ابریشم بیافتند و بیاوردند و به صاحب ابریشم دادند.

و در زمان او در کرمان براق حاجب سلطان غیاث الدین خوارزمشاه و مادرش را به قتل آورد و به استقلال در کرمان به سلطنت نشست. سلطان قطب الدین دختر او را بجهت پسر خود محمود شاه خواستگاری کرد. براق حاجب دختر خود را که صفوة الدین آدم یا قوت ترکان نام داشت به محمود شاه بن سلطان قطب الدین نامزد کرد و سلطان قطب الدین او را به یزد آورد و شوکت او زیاده شد و او را از دار الخلافه^۳ بغداد منشور نوشتند و براق حاجب را قتلغ سلطان نامزد کردند و ازو دختری آمد او را کردوجین^۴ نام کردند.

[۸۵] و این کردوجین زن قآن خان شد و در شیراز مدرسه ای که مشهور است به کردوجین^۳ استحداث اوست. و سلاطین کرمان و یزد در حمایت او بودند.

و در سال ست و عشرين و ستمائه سلطان قطب الدین وفات یافت. او را در مدرسه^۴ خودش دفن کردند و آثار او و مدرسه باقی است و گنبدخانه درست است و مردم به زیارت روند و بیشتر به مراد رسند.

۱ - مل : اولومه ۲ - م، ف: کردون چین در همه موارد ۳ - م : کردوجی

خبر سلطنت محمود شاه در یزد و عمارت او

بعد از و نوبت به فرزند او محمود شاه رسید. در عدل و بذل برگشود و رعایت رعایا بنمود. و حرم او صفوة الدین آدم یا قوت ترکان خاتون عادلانه بود و بواسطه دخترش کردوجین شوکتش زیادت گشت. محمود شاه بجهت او مدرسه نیکو بنیاد کرد و بسیار مال بر آن خرج کرد. اما پیش از اتمام مدرسه محمود شاه وفات یافت و یا قوت ترکان بفرمود که او را در گنبدخانه مدرسه دفن کردند و بفرمود که بنایان مدرسه تمام کردند و آن مدرسه موجود است، اما رو به خرابی دارد. و پهلوی «مدرسه رکنیه» است و به «مدرسه محمود شاهیه» مشهورست. و چون حرم او صفوة الدین آدم یا قوت ترکان تمام کرده است او را «صفوتیه» نیز خوانند.

و اگر نعوذ بالله من غضب الله شخصی را به حکم سیاست از منار انداختن فرمایند او را بر مناره این مدرسه | برند، و از قفصه او پاره ای به [۸۶] جهت این امر بریده اند و آن کس را به زیر اندازند، نعوذ بالله من سیئات اعمالنا.

و مدت سلطنت او سیزده سال بود.

خبر سلطنت سلطان سلغرشاه در یزد

بعد از محمود شاه فرزندی که مانده بود او را سلغرشاه نام بود و در مملکت به سلطنت بنشست و هدیه و رسول به حضرت قآن^۲ فرستاد. قآن او را منشور پادشاهی بنوشت و استمالت فرمود و خلعت فرستاد. و سلغرشاه بر در یزد قرب محله یعقوبی دهی ساخت و قناتی جاری گردانید و آن را به اسم خود منسوب ساخت و اکنون آن را سلغراباد می گویند و زراعت کنند و مردم آنجا فایده یابند.

۱ - ف، م : محمود ۲ - ف : قآن خان

و چون ده سال بگذشت صفوة‌الدین آدم با قوت ترکان وفات یافت و او را در مدرسه^۱ محمود شاهیه دفن کردند. و هم در آن سال سلغر شاه نیز وفات کرد.

خبر سلطنت طغی^۲ شاه^۳ در یزد

چون سلغر شاه وفات یافت پسرش طغی^۲ شاه به سلطنت بنشست و مردم را استمالت داد و در اهرستان باغی خرم بساخت به بسط سی قفیز و بادگیر برافراخت و آب تفت در و جاری گردانید و بر در باغ ساباط عالی بساخت. و در جنب باغ جماعتخانه راست کرد و آن باغ را به نام خود باز خواند و همچنان به اسم او شهرت دارد و آن را «باغ طغی^۲ شاهیه» خوانند و معمور است و میوه‌های الوان از هر نوع در آن باغ باشد. [۸۷]

و او را پسری بود علاءالدوله نام، و پسری دیگر داشت یوسف شاه نام. و مدت بیست سال حکومت کرد و در سنه^۴ سبعین و ستمائه وفات کرد.

علاءالدوله قایم مقام پدر شد و برادرش یوسف شاه به عشرت مشغول بود و چون مدت سه سال برآمد [وفات کرد].^۲

خبر آمدن سیل و خراب کردن موضع و محلات یزد

در سنه^۴ ثلاث و سبعین و ستمائه

در پنجم اردی بهشت ماه سنه^۴ مذکوره بنیاد بارندگی شد و مدت پنج شبانروز متصل بیارید و بسیار خرابی واقع گشت و از کوه سیل روی به شهر نهاد زایدالوصف و محله^۵ مریاباد و سرسنگ و بعضی یعقوبی و سلغرآباد [را] ویران کرد و بر خندق افتاد و بعضی از حصار ویران کرد و از طرف دیگر^۶ «درواره^۷ نو» چند تیرپر تاب از مصنعه^۸ حاجی حیدر که بر

۱ - مل : تقی شاه ۲ - م : شاه ۳ - کذا در همه نسخ ، ظاهراً

افتادگی بنظر میرسد ۴ - مل : « و از طرف » ندارد

طرف ریگک فیروزی واقع است دورتر تمام محلات و بیوتات و بساتین^۱ بود و خلق بر آن طرف بیشتر بودند، تمام ویران کرد و دوروز و یک شب این سیل بر آن طرف روان بود.

و بعضی مردم گویند که بواسطه^۲ این سیل تمام گنج‌نامه‌ها بطرف خراسان افتاد و مردم خراسان می‌یافتند و می‌آمدند و گنج بر می‌داشتند، و این سخن بغایت نامعقول است و قصه^۳ گنج‌نامه^۴ یزد گرد که اهل خراسان [۸۸] یافتند بواسطه^۵ یزد گرد شهریار بود و آن قصه در محل خود گفته شد.

اما این سیل می‌آمد و در ریگک فیروزی فرو می‌رفت و مردم آن طرف تمام از خان‌ومان بر افتادند و در حالت سیل خانه‌ها گذاشته خرد^۶ و بزرگ به یکجا جمع شدند بر سر بلندی و راه به هیچ جا نمی‌بردند.

بعد از آن به آهستگی در آن نواحی بیوتات ساختند و اکنون محله‌ای معتبر است و اول او را «سرجمع» می‌خواندند و اکنون به «سرچم» مشهور است. و مردمان او بیشتر از اهل صلاح باشند و باغات و بیوتات و معموری بسیار است.

و علاءالدوله از این سیل و بارندگی بهراسید و ضعف بر مزاج او مستولی شد و بعد از یک ماه درگذشت.

خبر سلطنت اتابک یوسفشاه

چون برادرش اتابک یوسفشاه به مملکت بنشست مردم را استمالت فرمود. حصار [را] که سیل انداخته بود درست کرد. اما بغایت عیاش بود و دخل یزد به خرج او وفا نمی‌کرد. شرف‌الدین مظفر پدر محمد مظفر ملازم او بود و او را نصیحت می‌کرد، فایده نبود.

و در دار السلطنه^۷ تبریز غازان خان پادشاه برد. اتابک یوسفشاه

۱ - مل : بساطین ۲ - مل : خورد

پیشکش و رسول به اوبفرستاد و امرای^۱ او را به تحفه یاد نکرد. غازان خان بن ارغون خان چون تبریز و عراقین و خراسان در حوزه^۲ تصرف آورد [۸۹] امرای غازان خان طمع بر یوسفشاه کردند و امیر یسودر نام [را] نامزد یزد کردند که اتابک یوسفشاه یامال سه سال یزد بدهد یا یزد را به امیر یسودر گذارد و خود متوجه پایه^۳ سریر اعلی شود.

امیر یسودر متوجه یزد شد و چون به یزد آمد در باغ حاجبی که اکنون مقابر مسلمین است نزول کرد و آن باغی مشجر بود و نزهتگاه اهل شهر و در میان باغ گوشکی معمور ساخته بودند و آن باغ [را] حاجب عزالدین لنگر ساخت و به باغ حاجبی مشهور بود. امیر یسودر در این باغ فرود آمد و یوسفشاه او را علوفه فرستاد، اما خود نیامد. امیر یسودر مطالبت مال نمود. یوسفشاه به عذر مشغول شد و مادر خود را خرم ترکان پیش امیر یسودر فرستاد و یسودر به شراب مشغول بود. مادر او را حرمت نداشت و در مجلس، شراب بر جامه او ریخت. او بغایت خاتون صالحه بود. از مجلس بازگشت و پیش پسر آمد و حال بازگفت.

اتابک یوسفشاه صبر کرد تا شب درآمد. چون نیمشب شد مردان خود را مکمل کرد و دروازه بگشود و بیرون آمد و بر یسودر شیبخون کرد و او را بگرفت و به قتل آورد و آغرق او را تاراج کرد و زن و پسر او را اسیر کرد. و یسودر پسری بغایت صاحب جمال داشت و او را منظور خود گردانید.

چون خبر این واقعه به دارالسلطنه^۴ تبریز رسید غازان خان غضب کرد ویرلیغ سلطان صادر شد که از اصفهان امیر محمد ابداجی نام باسی [۹۰] هزار سوار متوجه یزد گردد. و چون اتابک یوسفشاه خبر آمدن لشکر

اصفهان شنید. مجال مقاومت نداشت. کسان خود را اورخت و بنه و اسیران^۱ که از یسودر گرفته بود برداشت و با شرف‌الدین مظفر متوجه سیستان شد که سیستانیان^۲ باغازان‌خان یاغی بودند.

خبر آمدن امیر محمد ابداجی بالشکر اصفهان به یزد

اما چون امیر محمد ابداجی بالشکر از اصفهان به نزد یک یزد رسید سادات و قضات و اهالی یزد علمها و مصحفها برداشتند و به استقبال بیرون آمدند و زنهار خواستند و گفتند ما را در این معنی گناهی نبود و با او مجال مقاومت و مخالفت مقدور نه. و ازین حرکت که اتابک یوسف‌شاه کرده ما عاجز و مضطر^۳ بودیم و حق تعالی می‌فرماید «ولاتر و ازره و زراخری»^۴ و عذر خواستند. امیر محمد اهالی یزد را عفو کرد و استمالت فرمود و داروغه‌ای بلغدر نام تعیین کرد.

و در مدح یزد و آمدن امیر محمد ابداجی و گریختن اتابک یوسف‌شاه افصح الشعرا مولانا سعدالدین نظری^۵ فرموده:

شعر

فتح یزد از فضل یزدان شد میسر میرا
چون کشید از فرط غیرت تیغ عالمگیر را
خسرو عادل محمد آفتاب معدلت
آنکه دارد روز و شب در کیش دولت تیر را
منت ایزد را که رای آسمان آرای او
دور کرد از خان و مان بدخواه بی تدبیر را

[۹۱]

۱ - ف : اسیران ۲ - ف ، م : سیستان ۳ - ج : مضطرب
۴ - قرآن مجید ، ۱۶۴ الانعام ۵ - مل : نظیری

لشکر اقبال او خواهد گشودن بی گمان

روم و چین و روس و هند و بلخ و هم کشمیر را
ایمن است از جور تیر دور گردون ز آنکه جز
نیکوئی خوش نباشد ناوک تقابیر را
بی توقف کرد خصم هیچکس را منهنم
اندرین کار از کجا مدخل دهد تأخیر را
برنگیرد کام دل از شهریاری سالها
هر که در فتح ممالک ره دهد تقصیر را
بر تو میمون باد فتح یزد و هم دایم مباد
جز کف گوهر فشانست دستگاه اکسیر را
برخور از بخت جوان تار و زرستاخیز از آن
سعی و انصافت جوان کرد دست یزد پیر را

امیر محمد، بلغدر را به داروغگی در یزد بگذاشت و خود متوجه اصفهان شد و سلطان غازان لشکر برداشت و متوجه شام شد و دمشق را محاصره کرد و شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و مسلمان شد و روز دیگر دمشق را بگرفت و امراء شام به خدمت آمدند و نثار و پیشکش آوردند و سلطان را غنیمت بسیار حاصل آمد و از شام بازگشت و به تبریز آمد و بسیار عمارت بساخت، مثل شنب^۲ غازان که در دار السلطنه تبریز واقع است که در عالم خود نظیر نداشت و آن عمارت مشهور است. و او را فرزند نبود و پادشاهی عادل بود و در سال ثلاث و سبعمائه غازان خان وفات کرد. و چون امرا عزای او بداشتند بر برادر او الجایتو بیعت کردند.

خبر سلطنت الجایتو سلطان در تبریز

[۹۲] چون الجایتو سلطان تاج بر سر نهاد به اطراف ولایت مردم را استمالت فرستاد و تمام ممالک منقاد او شدند و در اوجان تبریز پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم به خواب دید و مسلمان شد و نام او در خواب محمد فرمود و او را سلطان محمد خدا بنده خوانند و او علما را بطلیب و تحقیق مذاهب کرد و علمای ائمه^۱ اربعه بایکدیگر بحثها کردند و مولانا جمال الدین [ابن] مطهر^۲ از فحول علمای شیعه بود^۳ و مجتهد و سلطان محمد میل مذهب شیعه داشت.

ابن مطهر بر ائمه^۴ اربعه فایق آمد و سلطان محمد مذهب شیعه اختیار کرد و بفرمود که داغی بساختند و نام ابوبکر بر سرداغ نقش کردند و موالی سنت و جماعت^۵ را فرمود که داغ بر پیشانی نهادند و خطبه و سکه به نام دوازده امام کرد و تمام بلاد به حکم ضرورت متابعت کردند، مگر اهل اصفهان که مولانا نظام الدین اسحق منع فرمود. این خبر به سلطان رسید. بفرمود تا مولانا مشارالیه را محبوس کردند و به تبریز بردند و او با علما بحث کرد و ایشان را ملزم گردانید. سلطان قهر کرد و بفرمود که او را بسته در شیرخانه انداختند. شیران او را مضرت نرسانیدند! سلطان دست از او باز داشت^۶.

سلطان محمد فتح شام کرد و باز گردید و سلطانیه ساخت و جهت مدفن خود در سلطانیه مدرسه و گنبدی از سنگ تراشیده بنا کرد و برگرد آن گنبد هشت منار^۷ ساخت و برگنبد به خط خواجه عبدالله مسیری^۸ سورة «فتح» بنوشت و این عمارت مشهور است.

[۹۳]

۱ - م : سدید الدین مطهر حلوی و شیخ جمال الدین حلّی رحمة الله علیه.

۲ - مل : بودند ۳ - م : آن جماعت ۴ - مل : بداشت

۵ - مل : مولانا جمال

خبر عصیان شرف‌الدین مظفر به اتابک یوسفشاه

و رفتن او به تبریز

چون سلطنت بر سلطان محمد خدا بنده مقرر شد در سیستان شرف‌الدین مظفر دید که اتابک یوسفشاه فرصتی ندارد و از ولایت بسری گشت. مآل اندیشی کرد و ناگاه شبی بر آغرق اتابک یوسفشاه زد و بغارتید وزن و فرزند یسودر را برگرفت و اسیران برداشت و متوجه اردوی اعلی شد و نزد سلطان محمد آمد. سلطان وی را بناخت و تربیت کرد و در آن حالت خبر آوردند که اهالی گیلان عصیان ورزیدند و سلطان لشکر جهت عصیان به گیلان برد و امیر قتلغشاه امیرالامرا بود و شرف‌الدین مظفر را همراه او کرد و در آن حرب شرف‌الدین مظفر بسیار مردانگیها نمود. سلطان او را بستود و قشون و گور که داد و همراه ساخت و شرف‌الدین مظفر با سلطان به بغداد رفت و به مشهد مقدس مرتضوی علیه التحیه مشرف گشت. چون سلطان به مشهد درآمد درویشی نمود پویش را دید که پشت به قبر امام باز داشته بود. سلطان قهر کرد و گفت تو کیستی؟ آن درویش مولانا حسن کاشی بود. و چون سلطان گفت تو کیستی گفت:

شعر

منم که می‌زنم از حب آل حیدر لاف |

زجان و دل شده مولای آل عبد مناف

[۹۴]

منم که موی وجودم به گاه رزم سخن

شود به کین خوارج چو رمح نیزه شکاف

و این قصیده در بدیهه بگفت و بر سلطان خواند. سلطان محمد یک

طشت طلا بدو بخشید و سلطان از مشهد بازگردید و شرف‌الدین مظفر در

مشهد نذرهای خوب بکرد و با سلطان بازگشت و متوجه تبریز شدند و از

تبریز به سلطانیه رفتند.

مقالت ششم

در اخبار بنی مظفر از محمد مظفر تا شاه یحیی
و ذکر عمارت ایشان در یزد از بازار و مدارس و غیره

چون سلطان محمد از مشهد مرتضوی^۱ به سلطانیه آمد تمام ولایت
نثار و پیشکش فرستادند و عنقریب خبر رسید که عربان فولادی که بر طرف
کرمان اند سر به عصیان بر آورده اند و قطع طریق می کنند و مال مقرری
نمی دهند و مردم ولایت از ایشان در زحمت اند. سلطان محمد جهت دفع
ایشان شرف الدین مظفر را به فارس فرستاد و دست او را قوی کرد و حکم
جهان مطاع صادر شد که از هر کجا مدد طلبند معاونت نمایند.

شرف الدین مظفر بالشکر خود به فارس آمد و متوجه شبانکاره شد و
لشکر به سراغ ارباب شبانکاره برد و محاربه^۲ عظیم واقع شد و عربان جنگ
محکم کردند و آخر منهزم شدند و شرف الدین مظفر قریب ده هزار تن از
عربان [را] به قتل آورد و بعضی را اسیر کرد و خانه های ایشان را تاراج کرد و [۹۵]
در شبانکاره ساکن شد.

و استادان بنا را از شبانکاره به میبد فرستاد و مدرسه^۳ عالی بنا کرد و
آب در میان مدرسه جاری گردانید، و باغ در خلف مدرسه معدد داشت و
آن را مظفریّه نام کرد، و در سر اهرستان یزد طغاری بجهت آب تفت
بساخت و اکنون مشهور است به «طغار شرف الدین مظفر».

و شرف الدین مظفر در شبانکاره بیمار گردید و اطباء معالجه کردند و
خوش شد و باز مکث کرد^۴ و آخر در گذشت و او را از آنجا به میبد نقل

۱ - مل : ندارد ۲ - (= تغار) ۳ - مل : بازگشت نکرد

کردند و در مدرسه^۴ خودش دفن کردند.
 و خواجه رشیدالدین فضل‌الله طیب که وزیرالوزراء بود با او
 عداوتی داشت، بفرمود که املاک و جهات او را دیوانی کردند. پسر او
 محمد مظفر ده ساله بود. چون دید که املاک پدر او دیوانی کردند
 و طلب اموال دیگر می‌کنند در ماند.

در یزد امیر محمد جوشنی به اردوی اعلی می‌رفت. محمد بن مظفر
 استعانت به او برد و همراه او متوجه اردو شد و امیر محمد او را ملازم
 سلطان محمد کرد و او کمر ملازمت در بست و دو سال ملازمت نمود.
 بعد از آن سلطان املاک او را باز داد و او را به میبد فرستاد.

و چون سال ست عشر و سبعمائه درآمد سلطان محمد خدابنده
 [۹۶] درگذشت و سلطان ابوسعید در خراسان بود: | امیر چوپان که امیرالامرا بود
 او را بطلبید و به تبریز آورد و به سلطنت بنشاند. و چون مدّ بر امر او شد و محمد
 ابن مظفر هیجده ساله بود به اردو رفت و به ملازمت قیام نمود سلطان
 ابوسعید را با او ارادتی تمام پیدا شد و او را بالای امرای خود نشانند.

ابو مسلم خراسانی که پهلوان پای تخت بود در غضب رفت و کمان
 خود به محمد بن مظفر داد که آنرا چاشنی کن. محمد مظفر کمان او را با
 کمان خود بر هم نهاد و هر دو [را] بکشید و کمان خود را به ابو مسلم داد
 که آنرا چاشنی کن! ابو مسلم هر چند زور کرد تمام نتوانست کشید. منفعل
 شد. گفت فردا در میدان غراره^۵ پرگاه برداریم به سر نیزه، که این کمان
 کشیدن سهل است!

روز دیگر سلطان ابوسعید به عزم تفرّج سوار شد و غراره^۶ پرگاه در
 میدان بینداخت. محمد بن مظفر چون آن بدید پیاده شد و رکاب سلطان

بوسید و همین التماس کرد که روز دیگر همین عمل بجای آورد. روز دیگر سلطان سوار شد و مردم به تفریح آمدند. محمد بن مظفر دید که غراره پُرگاه در میدان افتاده. مرکب برانگیخت و نیزه بر کف گرفت و بر آن غراره زد که بردارد. سر نیزه اش بشکست. در غضب رفت و بن نیزه بر غراره زد و در بود و تا سر میدان برد و از عقب بینداخت. غریب از خلاق برخواست. [۹۷] محمد بن مظفر پیاده شد و پیش سلطان زمین بوسه داد و گفت التماس آنکه سلطان بفرماید تا غراره در میدان خالی کنند. سلطان بفرمود که غراره خالی کردند. چون بریختند سندان شصت من به وزن یزد از میان آن بیرون آمد. سلطان بر محمد مظفر آفرین کرد و خلعت بخشید و بر امرایه او بیفزود. و ابو مسلم منفعل گردید

و سلطان مرسوم تعیین کرد و مدینه میبداق طاع او گردانید و دو بیست مرد معین کرد که ملازم او باشند. محمد مظفر به مید آمد و در آنجا ساکن شد و بسیار عمارت ساخت.

و جماعت نکودریان از سرحد کرمان به ولایت یزد به دزدی آمدند و در آن نزدیکی هشتاد سوار با سه امیر خود، یکی را نام امیر تمن و دیگری را نوروز و سیوم را کربه خواندندی، به ولایت یزد آمدند و ایشان سالها آمده بودند و بر ولایت مسلط گشته و مردم بغایت از ایشان در زحمت بودند. هر چه یافتندی بیردندی، حتی دیگی که در تنور داشتندی. و دفع ایشان ممکن نبود.

چون محمد مظفر خبر آمدن ایشان شنید با پنجاه سوار بر ایشان تاختن کرد و بی خبر بدیشان رسید و پنجاه مرد از ایشان به قتل آورد و هر سه امیر ایشان را محبوس کرد با سی مرد و سرهای آن پنجاه تن از گردن

[۹۸] باقی در آویخته. و به یزد آمد و امیر تمن و نوروز و کربه را در قفس کرد و ده روز در «دار الشفای صاحبی» بیاویخت تا مردم به تفرج می رفتند و برایشان استخفاف می کردند. و بعد از آن ایشان را با سرها به اردوی اعلی فرستاد. سلطان ابوسعید را بغایت خوش آمد. خلعت خاص و اسب و زین زر بدو فرستاد.

خدای تعالی محمد بن مظفر را پسری داد و او را شاه مظفر نام کرد، و محمد مظفر قوی شد و هر دار و غه که یزد آمدی به مشورت او کار کردی. و چون سال سبع و ثلاثین و سبعمائه در آمد سلطان ابوسعید مال و حکومت یزد در عهده مرتضی اعظم سعید سید عضد کرد و به یزد فرستاد و چون سید به یک روز یزد رسید ایلچی بر سید و خبر وفات سلطان بیاورد. [چون] محمد مظفر خبر یافت هم در شب از میبد براند و دم صبح در یزد بود و ضبط دروازه ها بداد و یزد در تصرف گرفت. روز دیگر سید عضد بر سید. محمد مظفر لشکری مقابل برد. سید عضد مجال مقاومت نداشت. به راه شیراز رفت و یزد به محمد مظفر باز ماند و محمد مظفر خزینه ای که در یزد بود تصرف کرد و لشکر را مرسوم داد و قلعه دالان میبد را عمارت کرد و خندق دور کرد و پسر خود شاه مظفر بنشاند.

و چون سلطان ابوسعید وفات کرد هر کس که در هر مملکت بود دم [۹۹] استقلال زد و محمد مظفر را هزار سوار و پانصد پیاده جمع شد.

و چون سال سبع و اربعین و سبعمائه شد بعضی محلات شهر که بیرون شهر بود داخل شهر کرد. مثل کوچه سنبلان، و کوچه جلال، و کوچه صندوقیان، و باغ بهشتی، و مدرسه آتابک سام، و کوچه پس در مدرسه، و دار الشفای صاحبی، و ایلچی خانه، و مزار شرف الدین خضر، و کوچه پای بوز، و سنجدستان، و باب کیا. و از در دروازه قطریان تا در

دروازه^۱ مادر امیر باروی نوکشید و هفت دروازه مفتوح کرد: اول دروازه^۲ مهریجرد، و دروازه^۳ قطریان، و ایلچی خانه، و کوشکنو، و مادر امیر، و سعادت، و دروازه^۴ نو.

و یزد دوچندان اول شد و برجهای عالی ساز کرد و قریب دروازه^۵ سعادت خانقاه عالی بنا کرد و مناره^۶ کاشی سبز بر افراخت و بازاری بساخت و حمامی نیکو با مسلخ وسیع و حیاض و خلوات بر سم رجال بساخت، و افصح المتکلمین مولانای سعید کمال الدین خواجو کرمانی این قصیده در وصف این حمام گفته و بر کتابه^۷ مسلخ حمام ثبت کرده شد، بدین صفت:

القصیده

ای پیکر منور محرور خوی چکان

ثعبان آتشین دم روئینه استخوان

گوئی سمندری که در آتش کنی مقام

یا مرغ آبیی که در آبت بود مکان

با آتشت مقارنه، از^۸ خاکت ارتفاع

[۱۰۰] با اخترت مقابله^۹ با رایت^{۱۰} اقتران|

از چرخت استعانت^{۱۱} و از بحر^{۱۲} اجتناب

هم چرخ زیر دست و هم بحر زیر ران

ترکیبت از طبایع و مستغنی از حواس

در موقفت جهنم و در ساحت جنان

با خاک در تواضع و از بادت احتراز

در آتشت نشیمن و در آبت آشیان

۱ - مل: مار ۲ - مل: با ۳ - مل: مقارنه ۴ - مل: راست

۵ - مل: استقامت ۶ - مل: بحرت

سطح تو دلگشا و مقام تو دلپذیر
 صحن تو دلنشین و هوای تو دل نشان
 در تحت تست دوزخ و در صحن تست خلد
 در جنب تست گلخن و در جوف گلستان
 همواره در فضای تو هم دیو و هم پری
 پیوسته در هوای تو هم پیرو هم جوان
 چون کی جدانمی شوی از تخت یک نفس
 چون جم جدانمی شوی از جام یک زمان
 هر دم که از جگر نفس گرم بر کشی
 دردم ز چشمهات شود چشمه‌ها روان
 از باد و خاک و آتش و آبت زیان مباد
 تا آب و باد و آتش و خاک است در جهان

و همچنین در سال اربعین و سبعمائه «سرای ترکان» را عمارت کرد و
 خانه‌ای که مشهور است به «دولتخانه» عمارت نمود و بجهت پسران و
 پسرزادگان سرایهای عالی ساخت.

و چند پاره ده خود و فرزندان و تبع او ساختند. اسامی این دیها
 این است: مبارزآباد، و ترکانآباد، و شاهآباد، و بدرآباد، و مظفرآباد، و
 علیآباد، و خاتونآباد، و مظفرآباد^۲ زارچ، و دیلم آباد، و احمدآباد، و
 سلطان آباد، و محمدآباد.

ولشکر بطرف کرمان برد و کرمان بستند و لشکر به شیراز برد و امیر
 شیخ بن محمود شاه^۱ از او بگریخت و شیراز نیز بستند و لرستان و اصفهان و

[۱۰۱]

۱- م: ترک آباد ۲- مل: مظفر آباد ندارد

ابرقوه و کاشان و وروجرد و خرم‌آباد و قم و ساوه و قزوین و سلطانیه و تبریز بستند و با اخی جُغ حرب کرد. اخی جُغ منهزم به النجق رفت و خود در تبریز بر منبر رفت و روز جمعه خطبه بخواند.

وازمصر خلیفه معتضد بالله عباسی جهت او منشور سلطنت فرستاد. و او را سلطان مبارزالدین محمد در خطبه و سکه القاب نهادند، و «موعود مائة سابعة» او را گفتند و فسق و فجور و بدع سیئه بر انداخت.

و چون از تبریز بازگردید به اصفهان آمد. در اصفهان پسرانش شاه شجاع و شاه محمود وی را بگرفتند و مملکت قسمت کردند. شیراز و ابرقوه و کرمان شاه شجاع را و اصفهان و کرمان و یزد شاه محمود را.

و شاه یحیی بن مظفر را که برادرزاده ایشان بود، شاه شجاع او را بگرفت و در قلعه بندر او را محبوس کرد و کوتوال با او یکی شد و او را خلاص داد و شاه یحیی در شب از قلعه بیرون آمد و به یزد آمد. وی را از راه آب در شهر بردند و یزد بروی مسلم شد.

ذکر عمارت شاه یحیی و قوم او در یزد

بریک طرف بارو ایوانی چهار طبقه بساخت و چهار بادگیر بر چهار طرف او بنهاد.

و خانه عالی و دو بادگیر رفیع و عمارت عالی و بادگیری موسوم به شیخ مبارکشاه و گلشن بساخت.

و ایوان و سرای | ترکان را دو طبقه کرد و طنبی عالی بردست^۲ [۱۰۲] صفه بزرگ سازداد.

و دو مدرسه عالی در جنب خانقاه جدش مآدم مظفر بساخت و قبه عالی بر افراخت و «نصرتیه» نام کرد.

۱ - م: دکر ۲ - «بردست» کلمه مرکب و در اصطلاح یزدی بجای پهلوی و کنار استعمال می‌شود.

و در میان شهر گنبدی چهارسوی باچهل دکان معتبر بساخت و آن را «بازار گنبد» نام کرد.

و گردباروی شهر فصیلی با سنگ انداز و مقاتله^۱ بسیار ساز داد و حفر خندق کرد، و بر هر دروازه دری دیگر بساخت و در آهین نصب کرد. و چون باروی شهر را به طرف خراسان «گاوپهلو» نبود شش^۱ برج گسیخته بر آن طرف بنهاد به عوض گاوپهلو. و ده فتح آباد مشهور به «ده نو» از استحداث اوست و باغ و قصر و دریاچه^۲ نیکو در آن باغ ساز کرد.

و در تفت باغ [و] گوشک و دریاچه و بادگیری عالی بساخت. و [در] نعیم آباد باغ لاسان^۲ و دریاچه و قصر راست کرد. و مقابل مسجد جمعه مسجد بساخت.

و در اهرستان باغ ساباط^۳ بساخت و همچنین گوشک و ایوان و دریاچه راست کرد و آب تفت در اوجاری گردانید و بی تکلف مثل آن باغ در هیچ دیار نبود و اکنون با وجود آنکه خراب است هنوز رشک گلستان ارم است.

و باغ طغی شاهی و باغ گرشاسبی معمور گردانید. و آسیای ده نیم و حمامی در جنب آن متقارب باغ ساباط بساخت. و برادر او شاه حسین قریب «دروازه سعادت» باغ و خانه عالی | و بادگیر رفیع و جوسقی بر بارو نهاد و باغچه عالی در خلف آن بساخت. و والده شاه خاتون خانه و بادگیری رفیع و باغی به بسط پنجاه قفیز در متقارب پای مامانوک ساز کرد.

و عمه او خانزاد خاتون خانه و مدرسه و قبه در جنب مزار شیخ الاسلام

[۱۰۳]

اعظم سعید تقی الدین دادا قدّس سرّه عمارت کرد .
 و پسر عمه اش سلطان ابراهیم بازاری قریب مدرسه صاعدیّه بساخت .
 و مادر شاه یحیی نیز بازاری بر در مسجد جمعه مشهور به « بازار کفش
 دوزان » بساخت مشتمل بر چهل دکان . و چهل حجره بر بالای آن بنهاد .
 و وزیر اوسید رکن الدین سلام الله در میان شهر و مدرسه بازاری که
 امروز به « بازار دلالان » مشهور است مربع بساخت . و مدرسه سازداد ، و
 حمّامی نیکو در جنب مدرسه با حیاض و خلوات به رسم رجال مرتب
 داشت و مسجد و جماعتخانه عالی سازداد و در او در دهلیز مسجد مفتوح
 است ، و به غایت جماعتخانه مروج است .
 و امرا هر یک در داخل و خارج شهر عمارتی بساختند و یزد [را]
 معمور کردند .

مقاله هفتم

در ذکر عمارات زمان خاقان اعظم
امیر تیمور گورکان و فرزندان او بتخصیص
در زمان سلطان سلاطین فی عهده و زمانه
معین الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادر سلطان
انارالله برهانه

[۱۰۴] بدان که اول عمارتی که در زمان امیر بزرگ در یزد | کرده اند عمارت
قلعه مبارکه بود و سبب این آن بود که چون رایت همایون امیر بزرگ
متوجه دشت قیچاق شد و از راه دربند به دشت رفتند و سال ثمان و تسعین و
سبعمائه بود داروغه^۱ یزد امیر تبوک کوچی بود، به موجب فرموده به لشکر
همایون پیوست و حاجی آبدار خراسانی و هفت تن دیگر در شب خروج
کردند و هر که از قبل اتراک^۱ بیافتند به قتل آوردند و امیر علی بیک از قبل
امیر تبوک در یزد داروغه بود. او را هم به قتل آوردند. و جماعتی متمردان
با حاجی آبدار موافقت کردند و خواجه سرائی که او را خواجه فیروز می
خواندند و به جهت جواهر^۲ به یزد آمده بود او را هم بکشتند و پسر ابوسعید
طبسی، سلطان محمد به سلطنت بنشانند و خزینه را تاراج کردند و
قریب دوهزار مرد برایشان جمع شد.

و چون این خبر به اصفهان رسید لشکر اصفهان متوجه یزد شد و چون
به ولایت یزد درآمدند حاجی آبدار برایشان شبیخون زد و قریب سیصد

تن را به قتل آوردند و دویست تن را محبوس کردند و به یزد بردند و ایشان را نیز بکشتند و منارها از سر ایشان بساختند و لشکر اردستان و نائین بیامدند و ایشان را بعضی بکشتند و بعضی بگرفتند و باقی منهزم شدند و بیشتر اهالی یزد و بزرگان را به قتل آوردند و مرتضی اعظم | امیر صدر الدین وزیر باچهل تن از اشراف [را] به قتل آوردند.

[۱۰۵]

و چون این خبر به شیراز رسید امیرزاده پیرمحمد بن عمر شیخ با لشکر متوجه یزد شد و چون به تفت رسیدند حاجی آبدار و لشکر به جهت شیخون به تفت رفتند. لشکر امیرزاده پیرمحمد در کمین بودند. بیرون آمدند و جنگ در پیوستند و حاجی آبدار برگشته با لشکر بازگردیدند و در شهر رفتند و لشکر امیرزاده به در یزد رفتند و محاصره کردند و در بندان متمادی شد و از اطراف لشکر به در یزد بردند، و امیر بزرگ پیرمحمد بن جهانگیر را بالشکر به در یزد فرستاد و از در قلعه سیرجان شاه شاهان بالشکر سیستان بیامدند و اسکندر شیخی و شاه فراه و سونجک بهادر و مکش و بکش (؟) ^۲ قریب سی هزار مرد جمع آمدند و هر روز دو نوبت محاربه می شد. و چهار ماه در بندان متمادی شد و در اندرون شهر قحط واقع شد و یک من غله به صد و بیست دینار رسید و به حدی انجامید که خرواسب و سگ و گربه بخوردند و بعد از آن لحم آدمی به کار می داشتند و قریب سی هزار آدمی بمردند و بر سر راهها و کوچه ها افتاده بودند و همه خرابه ها از مردگان پر کردند و گند شهر به بیرون می رسید و هر هفته یک نوبت دروازه قطریان می گشودند و عورات و اطفال را بیرون می کردند | و در روز میعاد شیخ الاسلام اعظم شیخ تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة سوار باجمعی خادمان می آمد و بر سر کوچه کلارخانه ^۲ مقابل دروازه قطریان

[۱۰۶]

۱- مل: کشته گردید و ۲- ف: کمش و بکش، مل: ملش و بکش

۳- مل: کلوارخانه

می‌ایستاد و چون عورات و اطفال مسلمانان از دروازه بیرون کردند شیخ بفرمودی تا ایشان را به «خانقاه سرآب نو» بردندی و همه را طعام دادندی سه‌روز، و نگذاشتی که هیچ کس از لشکریان پیرامون ایشان بگردد و بعد از آن ایشان را به‌راه بُندرآباد روانه کردی و ایشان را راتب^۱ تعیین کردی.

شعر

روح پاکش در جنان^۲ پر نور باد چشم زخم از خاندانش دور باد
 و از بیرون منجیق بر شهر نهادند و قریب هزار نقب بر خندق شهر زدندی و هیچ سود نمی‌داد و در بندان متمادی شد. آخر چون از حد برفت در شب هشتم^۳ ماه رمضان سنه^۴ سبع و تسعین و سبعمائه پسر ابوسعید از راه نقبی که در قدیم الایام ساخته بودند از طرف دروازه^۵ کوشکنوبا نوکران خود بیرون رفت و لشکر بیرون را خبر شد. بعضی را بگرفتند و به قتل آوردند.

پسر ابوسعید با یک نوکر خود از میان بیرون رفت و دو فرسنگ بالای مهریچرد برفتند و لشکریان بعضی از عقب او برفتند و چون به نزدیک او برسیدند محمدحاجی عوض^۶ او را بکشت و سر او را نزدیک لشکریان بردند. او را با سر پسر ابوسعید پیش امیرزاده پیرمحمد فرستادند.^[۱۰۷]
 امیرزاده بفرمود تا او را نیز به قتل آوردند و هر که را از متمرّ دان بیافتند بکشتند و همچنان داروغگی یزد به تبوک قوچین^۷ دادند، و حکم جهان مطاع صادر شد که قلعه‌ای بسازند که داروغه‌نشین باشد.

ذکر ساختن قلعه مبارکه در یزد

چون فرمان صادر شد بر یک طرف جنوبی شهر که خانه و ایوان و دیوانخانه شاه‌یحیی بود جدا کردند و اندرون شهر باروی مستحکم

۱- ف: رایت ۲- م، ف: جهان ۳- مل: بیستم ۳- ف: «عوض» ندارد ۴- عبارت مغشوش و ناسر‌تبط است. ۵- (= قوچی) ۶- (= قوچی)

بکشیدند و تمام آن عمارات و سرای ایشان و بادگیرها در اندرون شهر راست شد و برجهای عالی و سنگ انداز راست کردند و یک دروازه از اندرون شهر و یکی از بیرون شهر مفتوح کردند و حفر خندق کردند و اتمام قلعه مبارکه در سال تسع و تسعین و سبعمائه بود و تمامی عمارت شاهی در اندرون قلعه شد با سرای ترکانی^۱.

و در سال ثمان و ثمانمائه که امیرزاده اسکندر عمر شیخ به یزد آمد پاره‌ای دیگر از شهر اضافه قلعه کرد و بارو به باروی شهر پیوست و حفر خندق کرد و دیگر پل روان پیش دروازه شهر نهاد و در اندرون قلعه قصر عالی سه طبقه بساخت باغرفه‌ها، و طنبی مزین به کاشی سازداد و طنبی عالی و حمامی با مسلخ و حیاض و خلوات به اتمام رسانید، و حفر خندق شهر دوگزر دیگر کرد.

[۱۰۸]

ذکر عمارت | دارالفتح در داخل شهر یزد

چون رایات همایون امیر بزرگ در سال خمس و ثمانمائه متوجه روم شد و فتح آن دیار کرد خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی جهت ضبط اموال به یزد آمده بود و چون خبر فتح روم بشنید این عمارت بساخت موسوم به دارالفتح. به قرب چهل روز در میان شهر خانه‌ای چند بخرید و فضائی بود داخل کرد و تیمچه‌ای مربع مشتمل بر سی دکان بساخت و بر بالای هر دکانی حجره‌ای بنهاد و نامش دارالفتح کرد و ازاره به کاشی و سنگ مرمر کرد تمام سطح و پیش دکانها، و سه حوض مرمر در میان عمارت بساخت که آب تفت در آن جاری است و سه درگاه عالی بر سه طرف راست کرد و مقابل درگاه قبلی صفت عالی و شاه‌نشینی نیکو نهاد و پنجره آهنین بر باغچه نهاد که در خلف آن ساخته بود، و در باغچه طنبی و بادگیری بساخت و حوضی وسیع راست کرد که آب تفت از آنجا به دارالفتح می‌رود و القاب

۱- مل: ترکان ۲- مل: به نه

همایون امیربزرگ و تاریخ بنای دارالفتح بر صفت نقش کرد و بر بالای تیمچه شادروانی خرپشته ساخته به طریق سایبان از چوب سرو و بر درگاه نوشته:

شعر

ای سواد^۱ دگهت بر روی دولت خال دین

هذه جنات عدن فادخلوها خال دین^۲

و در مقابل درگاه جنوبی خانه ای چند بخرد از موقوفات دارالفتح و خانقاهی بساخت^۳ موسوم به بقعه دارالغربا [و] آشی هر روزه جهت درویشان ترتیب می کردند.

[۱۰۹]

ذکر عمارت صاحب اعظم سعید

خواجه شهاب الدین قاسم

خواجه شهاب الدین قاسم در محله نرسوباد خانه عالی و بادگیر و طنبی و پیشگاه و باغچه مشجر مکروم بساخت و حیاض وسیع و آب نرسوباد در آن جاری کرد، و مولانا [ی] اعظم سعید مولانا شرف الدین علی این ابیات در وصف آن خانه گفته:

شعر

تبارک الله ازین روضه بهشت آئین

که هست غیرت نزهت سرای خلد برین

حسد برد ز کمالش بنای ذات عماد

خجل شود ز جمالش نگارخانه چین

در آب صافی حوضش عیان توان دیدن

جمال صورت و معنی به چشم عالم بین

عجب مدار که چون چرخ شد محل شهاب

شهاب دولت و دین آصف فلک تمکین

۱- مل هوای ۲- مأخوذ از آیات قرآنی است ۳- م: بساختند

از آن شهاب ره دیوبسته شد به فلک
 وزین شهاب سرفتنه محوشد به زمین
 اگر ز چرخ کند ماه و آفتاب طلوع
 دو آفتاب از او طالعند زهره جبین
 کمال جاه و جلال یکی ز نقص بری
 عماد قبه^۱ قدر یکی به سدره قرین
 حروف «چرخ» چو تاریخ او بود به حساب
 که هشتصد و سه شمارد خرد هم آن و هم این
 و در وصف باد گیر این ایات گفته و بر کتابه^۲ آن ثبت است :

شعر |

[۱۱۰]

آب آتش رنگ جو این نکته از من یاد گیر
 گنج قارون خاک دان، ملک سلیمان باد گیر
 تا نسیمی از گلستان مرادت می وزد
 جام جانبخش از کف جان پرور^۱ استاد گیر
 سرفرازا دسترس داری ز بخت نامدار^۲
 دست مظلومان که ایزد دستگیرت باد، گیر

و حمامی نیکو در جنب خانه ساز داده و نقبی از باغچه^۳ خانه به مسلخ
 حمام برده که از باغچه بدان نقب به حمام توان رفت.
 و هم متقارب این خانه خانه^۴ دیگر ساخته و سرابستان و حیاض و طنبی،
 و آب نرسوباد در آن جاری است، و باد گیر و پیشگاه، و همچنین مولانای
 مشارالیه در وصف آن خانه فرموده است.

۱- ف: بدر، مل: دل پرور ۲- ف، مل: پایدار

القصیده

ای وطن خرمی و خوشدلی	سقف تو گردون ^۱ مه مقبلی
هست چو خورشید منور مدام	آینه ^۲ ساحت تو منجلی
دار فنا ناقص و بی حاصل است	دار بقائی تو، از آن کاملی
شمع فلک زود بمیرد کز آن	شب نکند بر در تو مشعلی
چون دمداز که گل تو بوی گل	طوطی اقبال کند بلبلی
خانه ^۳ معمور ندارد صفا	تا تو صفا بخش جهان گلی
نعمت قارون به کف آرد مدام	هر که کند بر در تو سائلی
رفته ز تاریخ نبی «ط» و «ض»	کز تو جهان شد چو درون ولئی
روشن و پاکیزه و آراسته	باد جناب تو به حق علی

[۱۱۱]

و در زمانی که امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ اسکندر را بگرفت و خواجه جلال الدین محمود دخوازمی طاب ثراه به یزد آمد جهت گنبد مسجد جمعه^۴ شهر و صفه «انآفتحن» به کاشی تراشیده و بعضی ثبت کرد و شاه نظام آنرا تمام کرد و اندرون گنبد تمام کاشی کرد و منقش ساخت و محرابی مرمر نهاد و در میان مسجد پایابی حفر کرد و به خشت پخته و کاشی مزین گردانید و پنجره^۵ آهنین بر سر پایاب^۶ ساز کرد.

ذکر عمارت زمان خاقانی

معینی شاهرخی انارالله برهانه

در زمانی که رایت منصور خاقانی به جهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد و به شیراز آمد در سال تسع عشر و ثمانمائه در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی به جهت مفرده^۷ ابرقوه و یزد نصب کردند. و شاه نظام به ابرقوه آمد و از ابرقوه به یزد آمد و کاشی مسجد تمام کرد، و بر غرفه هاسوره^۸ «فتح» نوشت، و «انآفتحن» در ساحت میان مسجد ثبت کرد به کاشی تراشیده به خط مولانا بهاء الدین هزار اسپ.

و شاه نظام کرمانی کتابه^۱ درگاه مسجد به القاب همایون معینی شاهرخی به کاشی تراشیده ثبت کرد، و پیش طاق مسجد «دوازده امام» به کاشی تراشیده بنهاد و بر بالای شرفه^۲ | طاق مسجد آیه^۳ « واذ یرفع ابرهیم القواعد [۱۱۲] من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العلیم »^۴ بنوشت. و بردست راست صفت^۵ جماعتخانه^۶ عالی بساخت و بر درگاه جماعتخانه گنبدی ساز کرد و فراشخانه بر در مسجد بساخت. و بیرون در مسجد اصل کاروانسرای بود که ریسمان فروشان در آنجا می بودند. بکنند و ساحت در مسجد کرد و ده دکان از زمین و یسار آن ساز داد.

و در میان ساحت حوضی وسیع و خلوات بساخت و آب تفت در آن جاری کرد و بر در مسجد چاه خانه^۷ [آب] سرد بکنند و فراخ گردانید و منقش کرد، و مولانای اعظم شرف الدین علی به التماس شاه نظام این ابیات بگفت و بر کتابه^۸ چاه خانه ثبت کرد.

شعر

<p>یوسف ما نمود جلوه ز چاه ساغر کام پرز گوهر شد آب رفته به جوی باز آمد ملک را داد عدل شاه نظام صورت زمزم است و بیت الله کز «صفا» ی است «مروه» را ثانی سلسیل مراد کرد سیل ورنه عالم پر از زلال عطاست گفت این رمز نکته وافی همه عالم گرفت مالا مال</p>	<p>شکرکز دور چرخ و گردش ماه یمن اقبال شاه یاور شد گردش چرخ کار ساز آمد فسحتی یافت عرصه اسلام در چنین موضع شریف این چاه درکش از صدق صاف ریحانی ساقی بزم عیش نیست بخیل غافل ارتشنه مردجرم اوراست عارف پاک مشرب صافی ما چنین تشنه و زلال وصال</p>
--	--

سال تاریخش ای ستوده صفات «چاه خیر» است و «نوشم آب حیات»
 گرنگشتی ز سرکار آگاه در شمار آر «گنج دولت شاه»
 کین سه فال نکو ز روی حساب هشصد و نوزده بود در یاب

ذکر عمارت امیر جلال‌الدین چقماق شامی در یزد

در محله^۱ دهوک سفلی مسجد جمعه و خانقاه و کاروانسرا و حمام و
 مصنعه و قنّادخانه و بازار و چاه آب سرد ساز داد و آن محله را بدین سبب
 بسیار قیمت بفزود و مسجد جمعه را «مسجدنو» خواندند و صفّه عالی و
 گنبد رفیع بنا گردانید و در آن مسجد صلوة خمسّه بجای آرند و حفاظ
 خوش خوان بیشتر در آن مسجد تلاوت نمایند، و سوره^۲ «سجده» به خطّ
 مولانای اعظم شمس‌الدین محمد شاه حکیم که یاقوت زمان خود بود ثبت
 کرده، و این مسجد به سعی حرم مشارالیه بی بی فاطمه خاتون غفر الله لها
 تمام شد.

و در سال احدی و اربعین و ثمانمائه قریب مسجد خانقاهی عالی ساز
 کرد و چهارصفّه روی^۳ در هم آورده، و در میان خانقاه حوضی وسیع
 ساخته که آب خیرآباد دهوک در آن جاری است و هر بامداد آتش به فقرا
 دهند، و بر در خانقاه مصنعه^۴ وسیع ساخته که از آب خیرآباد مملو می‌شود و
 مردم مستفیض می‌گردند.

[۱۱۴]

ذکر کاروانسرای امیر مشارالیه

این کاروانسرا را به غایت خوبی ساخته و بیشتر تجّار در آن فرود
 می‌آیند، و حوضی وسیع در میان آن ساخته و برکنار سنگ مرمر انداخته و آب

۱- در هر سه نسخه م، ف، نل : بجای مصنعه «مدرسه» آمده است ولی
 مناسبتی ندارد، چه در وصف آن می‌گوید آنجا را از آب مملو می‌کرده‌اند و
 طبعاً مصنعه مناسب مقام است.

دراوجاری است و سی و نه حجره دارد و بر در کاروانسرا ساباطی و ده دکان بر اطراف نهاده.

ذکر عمارتی که در قلعه مبارکه ساخته

در قلعه مبارکه دیوانخانه ساز داده و درگاه جهت بوآبان راست کرده و چهار صفت و طنبی و شاه نشین نیکو ساخته و در پیچه ها بر الننگ (؟) کرده و در جنب آن طنبی عالی منقش ساز داده و شادروان راست کرده نیکو بر درگاه، و این طنبی جهت بیکه سلطان ساخته بودند.

و امیر شمس الدین محمد میرک هم در آن قلعه عمارتی چند ساخته و طنبی عالی مدور نهاده و منقش کرده و جامهای آبگینه الوان نهاده، قبه مدور نهاده^۲ منسوب به «دارالقرآن»، و در زمان او هر روز حفاظ به تلاوت مشغول می شدند.

و بیرون دروازه برکناره «میدان سعادت» باغی مشجر ساخته و در میان باغ | عمارتی نیکو بنا نهاده، و باغی خوب است. [۱۱۵]

و در جنب آن باغ امیر الیاس همچنین باغ نیکو ساخته مشجر و چمنهای گل بسیار دارد، و از هر نوع الوان فواکه در او می بود.

ذکر [باغ] مهرداد علی بیکه سلطان

بنت شاهزاده بایسنقر

در قرب آن باغ باغی ساخته و ساباط عالی بر در باغ افراخته و آن باغ مشجر و مکروم است و گل بسیار دارد.

ذکر آسیای نو

فاطمه خاتون حرم امیر مشارالیه در خارج یزد به محله سرآب نو متقارب دهاباد آسیای نیکو ساخته و گنبدخانه نیکو پرداخته و دایم الاوقات دایرست و نزدیکترین آسیاهای شهر این است.

۱- م، ف: برالننگ؛ مل: پراولنگ، ج: بر آن ساز ۲- م، ف: ندارد

ذکر حمام و قنّادخانه

امیر مشارالیه در خارج شهر مقابل کاروانسرا حمامی نیکو به رسم رجال ساخته بامسلخ خوب و خلوات و قلتین تمام کاشی کرده. و بر در حمام سبابطی بزرگ نهاده است و در میان کاروانسرا و خانقاه قنّادخانه است کرده و درگاه رفیع نهاده و صفّه‌ها، و کارخانه قنّادی ساخته و حوضی وسیع در میان قنّادخانه راست کرده که آب خیرآباد در آن جاری است، و در سال ثلثین و ثمانمائه کاروانسرا و قنّادخانه و خانقاه اتمام یافت. و در مقابل مسجد جمعه دوازده دکان و حجرات بر بالای او ساز کرده، و در میان بازار سقاخانه چاه آب سرد ترتیب کرده و دو در بر آن مفتوح گردانیده و گنبدخانه او منقش کرده و درگاه مقابل مسجد به کاشی تراشیده زراندود کرده، و القاب پادشاهی و ذکر بانی و تاریخ نهاده و آب آنجا به غایت سردست و گوارانده.

[۱۱۶]

ذکر حمام داخل شهر

در داخل شهر مقابل مسجد جمعه کاروانسرای خراب بود از موقوفات رشیدی که وقتی در آنجا سمساران قماش فروختندی. امیر مشارالیه به اجاره طویل از متولیان بستند و آنرا تمام بکنند و حمامی نیکو بساخت و منقش کرد و مسلخ و حوض مرمر و فرش در مسلخ گسترده و قلتین و حیاض و خلوات نیکو دارد و معمور است، و الیوم از او بهتر حمامی در یزد نیست. و درگاه عالی و کتابه کاشی به القاب پادشاهی و تاریخ از کاشی تراشیده، و دو طشت شمع از سنگ مرمر مقابل در حمام نهاده و ستونها بر آن محکم کرده.

و حمامات و آسیای امیر یوسف خلیل^۱ در اهرستان و محصول دکانین بر مسجدنو وقف کرده و در وجه عمارت و خطیب و امام و مؤذن و حفاظ

کرده و تولیت به نام فرزند خود امیر شمس‌الدین محمد میرک و فرزند زادگان او کرده.

ذکر عمارت مرتضی اعظم سعید امیر غیاث‌الدین علی طاب‌ثراه

مرتضی اعظم سعید امیر غیاث‌الدین علی بن مرتضی سعید سید لطف‌الله‌الحسینی طاب‌الله‌ثراه | در محله در مدرسه عبدالقادر به سرکوجه [۱۱۷] کامرانان‌خانه عالی ساخته و باغچه‌ای در خلف آن مشجر، و بادگیر رفیع که مثل خود ندارد بر آورده، و دیوان‌خانه در جنب آن ساخته در غایت خوبی، و ساباطی عالی بر درگاه آن خانه ساخته و کتابه کاشی به خط مولانای سعید شمس‌الدین محمد شاه حکیم ثبت کرده و قصیده غرا در توحید از سخنان مولانا کمال‌الدین خواجو کرمانی نوشته، و در وصف آنجا مولانای اعظم شرف‌الدین علی یزدی فرموده:

مثنوی

خواجه وطن در حرم دادگیر	جام طلب ملکت جم بادگیر
چرخ به سرگشته ازین باده است	خفته زمین بی‌خبر افتاده است
جام جهان است و میش حسن دوست	باد به دستش نه که سر مست اوست
مست و نبردیم به میخانه بوی	دوست نه پیدا و بجز دوست کوی
بود (؟) در خلق بکل بسته بود	هست و همان است که پیوسته بود
داشت نهان گنجی از اندازه بیش	خواست که ظاهر کند اسرار خویش
خواهش بی‌علتش از فیص عام	کرده بنا خانه و آن شد تمام
خانه مگوع‌المی آراسته	روضه آماده و پیراسته
فرش بدیعش به قرار استوار	سقف رفیعش چو فلک زرنگار [۱۱۸]
ای که ز تست این همه ناز و نعیم	خالق بی‌چونی و رب رحیم

هیکل آدم که سرشتی ز طین	ذکر خلافت شد و سلطان نشین
خانه دل را که توسازی منیر	ساختی از راه نفس بادگیر
خانه به احسان تو معمور شد	بخت درآمد ز در و سور شد
خانه خدا را به سلامت بدار	حاجت او را به کرامت بر آر
ما همه خواهان و توئی مستغاث	چشم کرم دار به ما ای غیاث
من که تبه کار و سیه نامه ام	وز گنه آلوده تر از خامه ام
غرق عرق می شوم از انفعال	نسبت خود را چه رسانم به آل
لیکن از این پشت امیدم قوی است	طالح بی مایه قوی دل به کیست
دوست کریم است و یقین بهر دوست	عفو کند زلت هر کس کزوست

ذکر حمام امیر غیاث الدین علی

در جنب خانه حمامی عالی و مسلخ منقش به کاشی تراشیده و جامهای رنگین ساخته و فرش مرمر انداخته و حوضهای مرمر و ایزاره کاشی و قلتن و سقاخانه و حوضی وسیع، و آب تفت در او جاری است. و بر کتابه درگاه القاب خاقانی معینی ثبت کرده و تاریخ آن «بالخیر»^۱، و بر درگاه حمام این سه بیت از انشاء مولانا ی اعظم سعید | مولانا شرف الدین علی به آب زر نوشته اند. [۱۱۹]

مثنوی

از در دولتم در آن نفسی	کز هوای تو سوختیم بسی
در ایجاد را که صنع گشود	از برای ورود آدم بود
چون ز بهر تو گشت این در باز	خوش در آو به خویشتن پرداز

و بر کتابه بالای مسلخ به کاشی تراشیده قصیده مولانا کمال الدین خواجو کرمانی که از برای حمام مبارز الدین محمد گفته ثبت کرده و بر کتابه دوم مسلخ این ابیات از اشعار مولانا ی اعظم سعید شرف الدین علی نور الله مرقدہ نوشته.

المثنوی

پاک خدائی که مرا آفرید
بهر طهارت گل من شد در آب
آنکه ز خاکم به کرم برگرفت
تا شدم از دولت غرا به کام
شعبه‌ای از دوحه «قل انما» ست
غوث خلاق شده ام زین سپاس (?)
اسم همایون ز علو علا
مایه تطهیرم از این چشمه دان
لاجرم آن را که بود ره به ما
صبح که سوسن شکفاند چمن
وین حرم محترم دلنواز
جستن مهمان همه شان بی فسوس
عنصرئی کز همه برتر بود
نسبت هر کس که پژوهی آبراز
غسل که از بهر عبادت بود
کس به کسش کار نه از نیک و بد
رسم بسی خلق چنین است و بس
خادم آزاده پس آماده است
جمله صفاهای کدورت زدا
هم به خلا هم به ملا محرم اند
بسته میان خدمت پاکان کنند
داس ز الماس وز هر کشت تر
هر که از ایشان بکشد مالشی

وز پی پاکان ز جهان برگزید
پاک دلا روی ز من بر متاب
کار من از دولت او در گرفت
مقصد هر طایفه از خاص و عام
تازه گلی از چمن «هل اتی» است
عقل کند فهم سخن زین قیاس
دم زند از حیدر خیبر گشا
آیت تطهیر کند این بیان | [۱۲۰]
رسم طهارت بود، آئین صفا
روی نهد از همه سوئی به من
رفته بود، شسته به آب نیاز
گر به مثل سنگ بود پای بوس
خانه او گرم و منور بود
عزم وضو باشد و قصد نماز
عادت ارباب سعادت بود
هر کس و خاریدن اندام خود
گر توکنی یاری باری هوس
منتظر خدمتی استاده است
شیوه خود را ید بیضا نما
روی بهروهم بغل و همدم اند
سروری مشکلی آسان کنند
سنبل وریحان دروند از هنر
پاک شود از همه آلایشی | [۱۲۱]

پاک شو و شاد به آسودگی
 عورشده از جامه ولی صرفه کرد
 راست نشد خلعت «ثم اجتباها»
 به که دم از لحن مسیحا زدن
 نفس ز زرق 'گنه آزاد کن
 تافته اند از چه نشینی تو سرد
 تا تو شوی پاک در ایام عشق
 اول از اخلاص به تجرید کوش
 هست در این بقعه ترا ناگزیر
 واره از این جبهه و دستار خویش
 فوطه ای از شوق بزن در میان
 گرم بر آهر چه بد از خود بشوی
 ز آخر چشم آب ندامت بریز
 لوث مفاسد ببرد از حواس
 سینه پر آتش، مژه پر آب شرم
 کسب طهارت ز برای نماز
 پاک فروشوی ز خود کین و خشم
 طاس تهی بالش جانان بود
 خون خوری از زخم پیاپی^۲ روان
 دست خوش گردش دوران^۴ شوی
 گر همه یک موخوش از آن در گذر
 زو صدف چشم تو چون در شود
 زود ببینی سر خود زیر پاش

سعی کن و از پی آلودگی
 آدم از آن دانه که بی صرفه خورد
 تا نشد آلوده به چرک گناه
 نزد غنی تائب و عریان شدن
 آدمی حال پدر یاد کن
 بهر تو این گلشن کحلی نورد
 چیست جهان مسلخ حمام عشق
 شرح دهم حال به من دارگوش
 ترک علایق ز قلیل و کثیر
 عورشو از کسوت پندار خویش
 جامه هستی بکن از خود روان
 راه درون خانه عزت بجوی
 زود سوی خلوت توبت گریز
 آب ندامت چو کند جا به طاس
 دل ز جهان سرد کن از مهر گرم
 بسوکه توان کرد به حمام راز
 آب^۲ به سر پاش ز گرماب چشم
 طاس پر از نقص هراسان بود
 مجمعه سان گر همه باشی دهان
 شانه صفت گر همه دندان شوی
 پس که نگو سار در آئی به سر
 کیسه چو از دست تهی پر شود
 استره کوهست به بند تراش

[۱۲۲]

۳- مل: نیایی ۴- م: جانان

۱- مل: چرک ۲- م: خاک

<p>جز که بدین جانب آهنک نیست رفع حجاب از تو نیاید یقین پاک شو و تازه و خرم بر آری نوبتش آخر به خلافت نشانند حله برکنده بپوشد دگر لیک به توفیق توان برد پیش خلعت توفیق فرست از نخست پاک به درگاه تو رو آوریم ورنه چهره کان نه به هنجار تست منتظر فاتحه ای از نوی آب رخ منبت این بیخ شد عاقبت کار همه خیر باد</p>	<p>چپست همانا دلت ارسنگ نیست تا نشوی فارغ و خلوت نشین از پی پاک سوی خلوت گرای چون پدر ما همه عریان بماند آدمی ار پاک شود چون پدر راه نشان دادمت از وضع خویش یارب از آنجا که کریمی تست کز همه آلودگی بگذریم راست رهی کان ره اختیار تست ختم بر این رفت و امید قوی چرخم از آن گلبن تاریخ شد حال چنین است که کردیم یاد</p>
--	---

[۱۲۳]

ذکر عمارت مولانای اعظم سعید

شرف الملة والدین

حاجی یعقوب نورالله مرقله

سه خانه متصل یکدیگر و بادگیری رفیع و باغچه مشجر مکروم و چاهخانه و زیرزمین که «آب وزیر» در آن جاری است و طنبی عالی منقش و دوشاه نشین مقابل یکدیگر به کاشی تراشیده و جامهای الوان، و بر کتابه طنبی توحید عربی از گفته مولانای مشارالیه نوشته و بر شاه نشین طنبی هم از اشعار خاصه خود بدین گونه ثبت نموده:

شعر

جام جهان نمای دل آینه جمال اوست

بر درو بام اوبیین پرتو آفتاب دوست

گرچه نه‌ایم در خورش، در خور ذره پرورش
 شاه‌نشین چشم و جان منظر نور روی اوست
 فیض ز نور روی او کس نبرد به جَد و جهد
 جز نظری که در ازل بارخ دوست رو بروست
 دل که چو سنگ از آتش صاف چو آبگینه شد
 درد چو درد او قدح، عشق چو بحر اوسبواست |
 جام دل از شراب او، هست لبالب از ازل
 زین دو ندید جز یکی آنکه نه مست رنگ و بوست
 شاه‌نشین شاه ما مملکت دلی کزوست
 شاد دلی که آگه او برد دل به جست و جوست
 نقش جهان و نفس‌بین، صورت و معنی درو
 زین دوا گره در روی خانه دوست کوبه کو است
 زو طلب ای «شرف» شرف، کز تو سر «من عرف»
 باغم اوت گفت و گووز می اوت های وهوست

[۱۲۴]

ذکر عمارت جناب اعظم سعید دستور اعلی اقدم
 حمید مولی اعظم الوزراء والحکام فی عهده و
 زمانه الواصل الی رحمة الله عماد الملة
 و الدین مسعود طاب ثراه

و او خواجه صاحب دولت عادل دل کافی کف بود و نیکو معاش و
 حمیده خصال و خوش محاوره بود، و در زمان دولت او مردم یزد مرفه -
 الحال بودند و مطلقاً ستم بر رعیت روا نداشتی و مال دیوان به کفایت قایم
 کردی بی باقی، به مرتبه‌ای که به مرسوم مقرر طمع نکردی. و یک نماز

از او فوت نشدی، و بر معاصی اقدام جایز نداشتی. و پدران او همه وزیر و صاحب‌جاه بودند و از فرزندان بنی‌تمیم صاحب‌رایت‌اند که در مزار فهرج آسوده‌اند.

و خواجه^۱ مشارالیه بر درِ مدرسه^۲ عبدالقادریه محاذی‌خانه^۳ مرتضی اعظم سیدغیاث‌الدین علی درکوچه^۴ آباء و اجداد بزرگوارش خانه^۵ عالی بساخت، و سرابستان راست کرد، و خرگاه عالی منقش ترتیب کرد که نظیر خود نداشت. و در جنب خانه دیوانخانه و پیشگاه وسیع و پهلوی آن مسجد مروح منقش ترتیب کرد، و امام را راتبه معین نمود، و از دیوانخانه در مسجد راه کرده بود، و به جماعت صلوة خمسہ حاضر شدی، و اکنون سیل آن عمارت را منهدم گردانیده است.

[۱۲۵]

و هم بر سر این کوچه قطعه^۶ زمینی بود که پدر بزرگورش و برادرو خویشان مدفون بودند، گنبد عالی منقش بساخت، چنانکه مثل آن در دیار ممکن نبوده و آن گنبد از کاشی هفت‌رنگ^۷ ساخته و در جنب او مدرسه^۸ عالی بنا فرموده اما اتمام نیافته، و مدفن خواجه^۹ مشارالیه در گنبدخانه است و هر روز آتش به فقرا می‌رسد.

و حافظ اعظم سعیداعلی اقدم حمیدقدوة الحفطالمجودین فخرالدین احمدالپناهی^۱ هم در این گنبدخانه آسوده است، و اتمام آن در سنه^۲ تسع و اربعین و ثمانمائه بود.

و همچنین خواجه^۳ مشارالیه در سر چهارمنار به موضع سرکوچه^۴ پهروک پایابی ساخته و آب‌کیفر امرز در او جاری است و تمام به آجر پخته کرده و خلوات ساخته و مسجد خوب راست کرده و بیرون پایاب به کاشی منقش کرده و کتابه به کاشی تراشیده ثبت کرده، و اتمام آن پایاب در سنه^۵ اربع و اربعین و ثمانمائه^۶ بود.

۱- مل: النابینی ۲- م، ف: سبعمائه، متن صحیح است.

و فرزند بزرگوارش عالی جناب وزارت مآب صاحب اعظم خواجه ضیاء الدین محمد اعلی الله شانه در داخل شهر 'به موضع' «سر شهرستان» که خانه پدر بزرگوارش بود آنرا عمارت تمام کرد و چندخانه دیگر به آن متصل کرده و حفر زیر زمین فرموده مثل دیوانخانه بغایت مروح و بی تکلف، در تابستان نظیر خود ندارد و بر علو آن طنبی منقش با جامهای الوان ساخته.

[۱۲۶]

و حمامی جدید جهت مخدرات پرداخته با مسلخ خوب و خلوات و حیاض آب سرد و گرم.

و همچنین بر در مدرسه، خواجه جلال الدین محمود برادر خواجه اعظم مصنعه ای متقارب حمام خواجه جمال الدین خواری بساخت و از آب تفت آن مصنعه وسیع مملومی شد و بواسطه سیل که ذکر او در مقاله دوازدهم خواهد آمد خراب شد و باز به سعی خواجه زاده اعظم مشارالیه عمارت پذیرفته و همچنان از آب تفت مملومی کنند و مردم چند محله از آن آب مستفید می گردند، و اتمام آن مصنعه در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بود.

و همچنین در مقام در مدرسه بر در خانه مولانای اعظم سعید امام الدین علی قاضی ندوشنی نبیره مولانای مشارالیه امیر اختیار الدین حسن ندوشنی غفر الله له قطعه زمین خلف مدرسه امیر آخر به اجاره طویل از متولئی بستاند و دیوانخانه منقش راست کرد و بادگیری خوب بر افراخت و ساباط و بالاخانه مرغوب ساز داد و جامهای الوان بنهاد و در سر شارع داربند بیست و برکنار طنبی و بادگیر اشعار مولانای اعظم شرف الدین علی یزدی مسطور گشته و این چند بیت بر سیل تبرک نوشته:

[۱۲۷]

مثنوی

وقت صبحم خرد نامور کرد خطابی که زهی بی خبر

۱- ف: «در داخل شهر» ندارد

چند به هر آرزوئی رو کنی روی هوس این سو و آن سو کنی
دست تصرف از جهان بازگیر کین نه خرابی است عمارت پذیر
روح «نظامی» به دعاشاد کن وین سخن از گفته او یاد کن:
«صحبت گیتی که تمنی کند با که وفا کرد که با ما کند»

واتمام این [مثنوی] بیست و هفت بیت است.

ذکر عمارت خواجه اعظم حاجی

صدرالدین احمد ابیوردی

در ظاهر شهر در محله سرریگک به مقام «باغ صوفیان» بسیار عمارت کرد و او خواجه صاحب دولت بود، و در زمان او کسی به تمول او نبود، و هر که را جمعیت حال بودی بدو مثل زدندی، و بازرگانان او به اطراف بودند، و فرزندان رشید حمیده خصال داشت: خواجه شمس الدین محمد، و زین الدین علی، و خواجه حاجی غیاث الدین، و حق تعالی از اسباب دنیوی هیچ از او دریغ نداشته بود.

و چندخانه در آن محله عمارت کرد متصل به یکدیگر سفید و منقش، و بر در خانه سباباط رفیع بساخت و دکانچه دوروی راست کرد، و هر بامداد تجار غریب و شهری به دیدن او آمدندی و بر آن دکانچه ها نشستندی تا خواجه بیرون آمدی و به کار و انسرا رفتندی به جهت معاملات.

و در جنب خانه مصنعه^۱ وسیع بساخت و از آب مملومی کردند و آن محلات به کار می داشتند.

و جماعتخانه نیکو بساخت و فرشهای خوب بگسترده و صبح و شام حفاظ به تلاوت مشغول می شدند و اقامت صلوة به جای می آوردند. و متقارب آن، دو حمام بساخت: یکی به رسم رجال و دیگری به رسم

۱- ف: تضرع ۲- ف: رویه

نساء، و به‌غایت دو حمام مضبوط [و] معمور بود، ز بر در حمام القاب خاقانی معینی شاه‌رخی نوشته بود.

و در «سرریگ» خانی که مشهورست به «خان قلندر» بخرد و عمارت کرد و بازارگانان روم و شروان بدان فرود آمدندی، و معاملات شعر بافان بیشتر در آنجا بود.

و همچنین در «بازار سرریگ» کاروانسرائی بخردید مشهور به «خان بی‌بی‌چه» و آن را هم عمارت کرد و به‌غایت معمور بود.

وسیل تمام آن محلات و عمارات آن به خاک یکسان کرده و این موجب عبرت عالمیان است که بر مال و جاه و عمارت و فرزند و خدم و حشم اعتماد ننمایند و همگی عمر عزیز صرف این اسباب نگردانند و به زاد آخرت مشغول باشند.

شعر

چون عاقبت جهان فناست	ملک ازل و ابد خدا راست
حکم چو بر عاقبت اندیشی است	محتشمی بنده ^۱ درویشی است
ملک سلیمان مطلب کان هب است	ملک همان است سلیمان که جاست
خاک شد آن کس که در آن خاک زیست	خاک چه داند که در این خاک چیست ^۱

[۱۳۹]

ذکر عمارت امیر شمس‌الدین محمد خضر شاه

و فرزند او خواجه قطب‌الدین

خضر شاه زادالله دولته

در محله مصلی عتیق متقارب «کوچه خطیر» امیر شمس‌الدین محمد خضر شاه خانه‌ای که به‌خانه^۱ امیر هارون مشهور است بخرد و آن را عمارت کرد و طنبی و ایوان و حوضخانه بساخت و دو باغ مشجر مکروم در خلف آن بنهاد و بر در خانه مسجد مروح بنا فرمود و وظیفه^۱ امام و حفاظ معین کرد.

و خلف او امیر قطب‌الدین خضر شاه‌خانه و طنبی عالی بساخت و باد-گیری رفیع بر افراخت و ساباطی مستدس بر در خانه راست کرد و سرابستان خوب احیاء کرد و آب نرسوباد درو جاری کرد و بر کتابه^۱ طنبی وصف آن‌خانه بدین گونه ثبت کرد:

شعر

زهی نهاده سپهرت سرای دولت نام
سعادت ابدی سده^۱ تو کرده مقام
سراچه‌های بهشت ارچه دلگشا و خوشند
فضای صحن وسیع تومی برند به‌وام
زروشنی^۲ و صفا نزد عقل می‌زیبسد
سواد قاعده‌اش^۲ را بیاض دیده غلام
زبوی که گیل تو سال و ماه و بیگه و گه
مجاوران فلک رامعطرست مشام
چو خاک تیره شود خوار مشک تاتاری
اگر به باد دهد بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسه می‌کند هر دم
علتو سقف تورا آسمان مینافام
به دانه‌های هوای خوش موافق تو
طیورکنگره^۳ عرش او فتند به‌دام
خجسته بادی و فرخنده بر جهان کمال
ملاذ و ملجاء ایام و کامکارانام
امیرزاده خضر شاه قطب دولت و دین
که آب شد ز حیای کفش وجود غمام

[۱۳۰]

۱- ف: سده ۲- ف: م، مل: قاعده آب

به خرمی و خوشی این سرای میمون را
به سال هشتاد و نهمین و هشتاد و نهمین

و همچنین خانه‌ای، پدر بزرگوارش متقارب خان در خلف باغچه دو باغ
مشجر مکروم بساخت و کاروانسرا و اصطبل و یکدیگر ساز
داد و ساباطی عالی بر در کاروانسرا و حانوت و سقایه راست کرد.
و در داخل شهر به سرکوچه حسینیان خانه عالی و بادگیری وزیرزمینی
مروح بساخت و آن خانه معروف است و اهالی دولت بیشتر در آن خانه
ساکن می‌باشند.

و امیرزاده اعظم خلف الامراء و الحکام امیر سلطان بن امیر سلطان عبدال
در محله سرپلوک متقارب مدرسه عبدالقادر به چند خانه خوب
بساخت و طنبی و بادگیر و سراستان راست کرد.

و بر در خانه بازاری مرغوب ساز داد و بواسطه سیل اکنون بازمین
هموارست، و آن عمارت در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه ساخته بود.

و در سال ثمان عشر و ثمانمائه که پادشاه سعید معین الدین شاهرخ
انارالله برهانه امیرزاده اعظم محمد درویش [را] که خالوی پادشاه اسلام
بود نامزد محافظت یزد | فرمود و امیر مشارالیه به یزد آمد و ضبط مملکت
بداد و در خارج شهر کاروانسرائی مقابل دروازه مهریجرد بساخت و
اکنون مشهور به «باغ خان» است.

[۱۳۱]

و مقابل او حمامی به رسم رجال راست کرد و مسلخ و خلوات و
حیاض بساخت.

و چون عمارات او تعلق به خالصات شریفه گرفت به بیباغخان از
شهر بدان مقام آوردند، اکنون هم بر آن ترتیب است.

ذکر عمارت

خواجه شمس‌الدین محمد طاهر

در سال ثمان و عشرين و ثمانمائه صاحب اعظم سعید حمید خواجه شمس‌الدین محمد طاهر نورالله مرقدہ به یزد آمد به رسم وزارت، و بی تکلف خواجه‌ای مبارک قدم بود. در زمان او رعایا [ی] یزد مرفه الحال بودند و تمام خلائق دعای خیر بدو کردند و اکنون همچنان مردم بعد از چند سال او را به نیکی یاد کنند.

مثنوی

بعد بسی گردش چرخ آز مای	اوشده ، آوازه ^۱ عدلش به جای
یافته در خطه ^۲ صاحب‌دلی	سکه ^۳ نامش رقم عادلی
عمر به خوشنودی دلها گذار	تاز تو خوشنود شود کردگار
راحت مردم طلب، آزار چیست	جز خجالی حاصل این کار چیست
روز قیامت که بود داوری	شرم نداری که چه عذر آوری

مقصود که خواجه اعظم سعید در بازار سرریگ در جنب مدرسه^۴ کیا

شجاع‌الدین بازار نیکو ساخته و در میان بازار گنبدخانه برافراخته قریب پنجاه دکان مقابل یکدیگر راست کرد تا قریب «خان امیر سام»، و کاروانسرائی ضبط داده و در آن بازار بعضی دلالان و بعضی پالان دوزان می‌باشند.

و خواجه علاء‌الدین قنادی در محله^۵ ابرو مبارکه دو خانه^۶ عالی ساخته متصل یکدیگر، و باغچه و پیشگاه و نهر آب در آن جاری کرده و مهمانخانه و بر سر کوچه مقبره^۷ وسیع و باغچه^۸ مشجر، و در جنب آن مسجدی و جماعتخانه احداث فرموده و پایایی تمام از خشت پخته برآورده و حوضها و خلوتها ساز داده و مصنعه^۹ بزرگ ساخته که از آب ابرو مبارکه مملو میشود که مردمان از آن فایده می‌یابند، و قریب خانه حمامی نیکو ساخته با مسلخ و خلوات و حیاض.

و همچنین در محله^۱ سرریگک متقارب مزار شیخ الاسلام اعظم جمال -
الاسلام قدس الله روحه قنادخانه^۲ نیکو و بردر قنادخانه بازاری دورویه
مقابل همدیگر ساخته و حجره های نیکو بر بالای دکانها نهاده و سقایه
مقابل قنادخانه ترتیب کرده.

و برادرش خواجه برهان الدین در محله^۳ سرریگک محاذی دروازه^۴
مهریجر د بازاری مشتمل بر دوازده دکان ساخته و بازار مسقف کرده، و در
میان بازار قنادخانه^۵ عالی و خانها و گنبد های نیکو ترتیب کرده.

و در برابر قنادخانه پایایی از بالا تا^۶ بن از آجر پخته ساخته، و این بازار
در سال ثمان و اربعین و ثمانمائه اتمام یافت.

و خواجه شهاب الدین قنادی در کوچه^۷ آهروکک محاذی «پیر برج»
قنادخانه^۸ عالی و طنبی و کارخانه^۹ قنادی ساز داده و باغچه^{۱۰} عالی در خلف خانه و
کارخانه ساخته و در «باغ کمال» مقبره^{۱۱} نیکو ساخته.

مقاله هشتم

در ذکر مساجد جمعه شهر یزد و اندرون و برون و مزارات و مدارس و بانیان و تاریخ بنای هر یک

بدان که مسجد جمعه در شهر و بیرون یازده است
مسجد جمعه قدیم و جدید

اول مسجد قدیم و جدید که متصل به یکدیگر است در داخل یزد.
و بدان که مسجد قدیم را عتیق خوانند و بانی او علاء الدوله گرشاسب بن
علی بن فرامرزن علاء الدوله کالنجار بوده و سه درگاه بروی نهاده: یکی
برابر صفت مقصوره، و یکی برابر «بازار کلاه دوزان» قدیم، و یکی به طرف
مدرسه کمالیه.

و دختران جماعتخانه ساختند و ذکر او از پیش گفته شده.
و درین مسجد غرفه هاست: یکی مشهور به غرفه امیر شمس الدین، و
یکی به غرفه ابوالعلائی.
و در آستانه که در مقابل صفت بزرگ است کتبخانه نیکو بادریهای
عالی ساز کرده.

و در اربع و عشرين و سبعمائه مرتضی اعظم سعید رکن الدین محمد بن
نظام قاضی در قبلی این مسجد قطعه ای زمین بخرد و طرح مسجد نو
بینداخت و صفت و گنبد و مقصوره ها و غرفه ها بنا کرد و اساس آن به سنگ و
آجر و گچ بنهاد.

و [چون] تمام شد می خواستند که مسقف کنند امیر رکن الدین

محمّدوفات کرد و مولانای اعظم سعید شرف الدین علی تعهد کرد و مولانا عقیف الدین را به سرکاری باز داشت و گنبد و صفت و غرفات ساخت و مناره بر سر گنبد مقصوره^۱ قدیم بنهاد.

و مرتضی اعظم امیر شمس الدین از تبریز زیلوهای عالی جهت گنبد مقصوره^۲ قدیم بفرستاد، و دکانی چند و حصص و میاه داخل کرد بدان موقوفات خوانیت که وقف مسجد قدیم بود، [و] در سال سبع و سبعین و سبعمائه از حال^۳ موقوفات این مسجد دهلیز و گنبد خانه بساخت و قصیده^۴ سید حسن متکلم ثبت کرد، ع:

سلام کالطاف آل الممجد تاریخ مذکور شده.

در زمان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ خواجه جلال الدین محمود خوارزمی صفت و گنبد به کاشی تراشیده مزین کرد و سوره^۵ «انا فتحنا» به خط مولانای سعید بهاء الدین هزار اسپ به کاشی تراشیده بنهاد.

و شاه نظام جماعتخانه^۶ دیگر که ذکر آن از پیش رفت بساخت و چون پیش محراب جماعتخانه^۷ شاه نظام کسری یافته بود و منهدم خواست شدن^۸ الی جناب وزارت پناه دستور اعظم خواجه معین الدین المیبدی زاده الله ایام دولته آن را به حال امارت باز آورد و رونق | آن جماعتخانه بیفزود و هر جمعه پیش از صلوة بامتعلقان در آن جماعتخانه حاضر می گردید و فقرا را صدقات می داد و مردم بدین واسطه بیشتر در آن جماعتخانه رغبت می نمودند و به نماز جماعت حاضر می بودند.

و خاتون عظمی بی بی فاطمه خاتون حرم امیر جلال الدین چقماق طاب ثراها سطح را فرش مرمر تراشیده بگسترده و دو ستون چپ و راست گنبد به کاشی تراشیده مرتب ساخت، و منبر که از چوب بود و پوشیده گشته بود از آجر منقش بساخت.

و مسجد عتیق و جدید باهمدیگر متصل است و در دست راست مسجدی عالی است که به مسجد غیاث مشهورست و آن را خواجه غیاث الدین عقیلی ساخته.

ذکر مسجد جمعه سرریگ

این مقام که امروز مسجد است کاروانسرای خراب بود و مقبره‌ای در جنب آن، مرتضی اعظم سعید امیر معین الدین اشرف که از اعظام سادات و عریضی بود بخزید و صفه و گنبد و مقصوره بر آن نهاد و جماعتخانه ساخت، و نهری از آب جدید بر آن جاری کرد، و دکانی چند متقارب آن بر آن وقف کرد، و خیرات و مبرات او بسیار است.

و دختر مرتضی اعظم سعید شمس الدین محمد بن قاضی رکن الدین در حباله او بود و سه پسر از او متولد شده: یکی امیر رکن الدین شاه حسن، و یکی شرف الدین حسین، و یکی کمال الدین شاه علی.

[۱۳۶]

و امیر رکن الدین شاه حسن وزیر با استقلال پادشاه جلال الدین شاه شجاع بود و تمام قضایای امور در کف کفایت او بود و دشمنان بروی حسد بردند و او را متهم گردانیدند و شهید کردند در سال ثلثین و سبعمائه. و در زمان پسر ابوسعید طوسی درگاه این مسجد خراب شد. خواجه توکل قزوینی آن درگاه و گنبد درگاه راست کرد.

و در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه و بعد از آن خواجه فخر الدین ابرقوهی گنبدی به پیش صفه نهاد و منبر در اندرون گنبد نهاد و جماعتخانه عمارت کرد.

و در سال اربعین و ثمانمائه حاجی خواجه جان تبریزی سه هزار دینار تبریزی وصیت کرد که به خیر جاریه کنند. یک هزار دینار به خرج پایاب

۱- چاپی اضافه دارد: «و اغلب سادات در آن اقامت میکنند»

و جماعتخانه کردند و تمام آب را در مسجد جاری کردند. و در سنه^۱ ستین و ثمانمائه بواسطه^۲ سیلاب گنبد خانه و بعضی از جماعتخانه منهدم شد و مدت شش ماه خراب بود و باز به حال عمارت آوردند و اقامت جمعه می کنند.

ذکر مسجد جمعه^۳ سر آب نو

این مسجد هم از احداث مرتضی اعظم امیر معین الدین اشرف است. اول حال باغی بود آن را بخزید و طرح مسجد و مقصوره بر طرفین طاق صفا نهاد و جماعتخانه^۴ نیکو راست کرد. و در آستانه^۵ مسجد ساباطی وسیع و دورسته دکان دورویه بر در مسجد مرتب فرمود. مولانا جلال الدین مخلص اشکذری را^۶ به خطابت و تولیت مقرر فرمود.

[۱۳۷]

و بعد از او بر اولاد او و بر سر محراب لوحی نهاده از کاشی تراشیده و ذکر آن مسطور کرده. و بردرگاه مزار قطب الاولیای تقی الدین دادا رحمة الله علیه حمامی نیکو ساخته با مسلخ و خلوات و حیاض. و اتمام آن مسجد در سال ثمان و تسعین و سبعمائه بود و مردم محله^۷ دهاباد و جدیده^۸ و سرچم اقامت نماز جمعه در این مسجد نمایند.

ذکر مسجد مصلی عتیق

بانی این مسجد امیر رکن الدین محمد قاضی بوده و مسجدی بغایت مروح است، و مناره برگوشه^۹ مسجد نهاده است، و طنبی فوقانی و غرفه^{۱۰} متصل آن امیر معین الدین اشرف ساخته و آب نرسوباد در آن جاری کرده

وامیر شمس‌الدین محمد خضرشاه بسیار عمارت بیفزود.
و مهتر علیشاه فراش تخت مؤذنان در پیش‌گنبد از آجر بساخت.
و خواجه^۱ مرحوم شرف‌الدین فرشهای زیلو بیافت.
و در سنه^۲ ستین و ثمانمائه بواسطه^۳ سیل گنبد مسجد خراب شد و
جماعتخانه منهدم گردید و اکنون خراب است، و تمام بازار و محلات
مصلی بسبب سیل در عین خرابی است، و بنای این مسجد در سنه^۴ خمس
و عشرين و سبعمائه به سعی امیر رکن‌الدین محمد قاضی تمام شد.

ذکر مسجد خواجه پیر حسین دامغانی

خواجه پیر حسین دامغانی خواجه^۱ کریم نهاد صاحب همت بود
و مردم از وی^۲ منفعت یافتندی و او پیوسته به زراعت مشغول بودی و حق
[۱۳۸] تعالی در خاندان او برکت ارزانی فرموده بود و صاحب خیرات و مبرات
بود و در اهرستان متوطن بود.

و در زمان پیشوائی او مردم اهرستان مرغه الحال بودند. شناقص دیوانی
که واقع شدی از خاصه^۳ خود جواب گفتی و بر مردم قسمت روا نداشتی.
و در اول حال در سر^۴ «کوچه^۵ غازیان» جماعتخانه^۶ نیکو بساخت و
و مناره^۷ یک قفصه بر آورد و امام و مؤذن تعیین کرد و در مقابل آن به جهت
مقبره عمارتی نیکو بساخت و خانقاهی در جنب آن تمام کرد، و میاه
ابرنندآباد در آن جاری کرد.

و چون رواج و رونق جماعتخانه زیادت بود در جنب حظیره و
خانقاه باغی معمور بود و در آن باغ طرح مسجد جمعه بینداخت و صفه^۸
عالی و جماعتخانه به‌یمین و یسار تمام کرد و در صفه منبری بنهاد و مسجد
سفید کرد، و بر دو طبقه مسجد فوق و تحت سوره^۹ «الکھف» بنوشت، و

درب مسجد بر لب آب اهرستان مفتوح کرد، و در جنب آن خانوتی و سقایه‌ای بساخت.

و در سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه مسجد تمام کرد و اکابر و اهالی را در مسجد دعوت بداد و سماع کردند.

و بعد از چند سال قطعه زمین خلف صنفه مسجد اضافه کرد و طرح گنبد بینداخت و پایه‌های گنبد تا به حد سقف گنبد بر آورد و عن قریب تمام ناکرده به جوار رحمت حق | پیوست و روح پاکش به دارالسرور واصل گشت.

[۱۳۹]

شعر

بس نامور^۱ به زیر زمین دفن کرده‌اند

کز هستیش به روی زمین جز نشان نماند

و آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک

خاکش چنان بخورد کز و استخوان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند

زنده است نام فرخ^۲ نوشیروان به خیر

گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

اکنون در حظیره‌ای که جنب مسجد ساخته آسوده است.

و بر بالای حظیره پنج وقت بانگ نماز گویند و بیشتر حفاظ و اطفال

به تلاوت مشغول باشند.

و غالب ظن آن است که تا اهرستان معمور باشد و مردم باقی باشند

خرابی به حال آن مسجد راه نیابد.

۱- م، ف: ناسوران ۲- م، ف: و کنیت (تصحیحات مبتنی بر نسخه

کلیات سعدی چاپ فروغی است)

شیخ سعدی فرماید که: « نیک بخت کسی است که خورد و کشت
و بدبخت آنکه مرد و هشت . »

شعر

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد

که عمر بر سر تحصیل مال کرد و نخورد

و چون خواجه پیر حسین درگذشت گنبد نا تمام بماند. از مبلغی که
به موجب وصیت خواجه حاجی جان تبریزی مانده بود که ذکر آن در مسجد
جمعه سرریگ گفته شد که مبلغ سه هزار دینار کپکی به جهت خیرات از
مال خود وصیت کرده بود و مبلغ یک هزار دینار به مسجد سرریگ صرف
شد یک هزار دینار به خرج مسجد خواجه پیر حسین کردند و گنبد تمام کردند. [۱۴۰]
خواجه زین الدین علی بن خواجه صدرالدین احمد ایبوردی از خاص
مال خود گنبد را سفید ساخت و عمارت تمام کرد و منبر از صنفه به گنبد
بردند و پیش صنفه بگشادند و جمعه اقامت نماز کنند و بعد از جمعه صلوة
خمس به جای آورند.

ذکر مسجد مولانا معین الدین معلم یزدی

مولانا معین الدین جمال یزدی معلم بود و مردی فاضل و کامل بود
و سلاطین بنی مظفر او را عزیز داشتند و معلم شاه شجاع بود و سخن
او در میان بنی مظفر حجت بود و «تاریخ معینی مظفری» او نوشته و
به غایت کمال نوشته و فضل او از منشآت او معلوم می گردد.

و در جنب مسجد اهرستان به موضعی که آن را «دشتوک» می خوانند
مسجدی عالی ساخته بی تکلف و گنبدی جهت مدفن خود در جنب آن پرداخته
و پنجره کاشی برشمارع نهاده و هنوز بعضی از عمارات مسجد باقی بود که
مولانای مشارالیه درگذشت و حرمش مولاة عظمی مسجد تمام کرد و

مولانا را در گنبدخانه دفن کردند و حرمش نیز وفات کرد و هم آنجا مدفون است و این مسجد در سنه^۱ تسع و ثمانین و سبعمائه تمام شد.

ذکر مسجد جمعه^۲ یعقوبی

در زمان نصره الدین شاه یحیی این مسجد بساختند و مناره^۳ نیکو بر آوردند و مردم یعقوبی و مریاباد و سلغراباد و مادر امیر در آن مسجد اقامت جمعه می کردند. [۱۴۱]

و این مسجد به سعی شاه یحیی تمام شد و شاه یحیی عمله را نصب فرمود و وظیفه معین گردانید.

در سنه^۴ خمس و ثمانین و سبعمائه این مسجد تمام کردند.

ذکر مسجد جمعه^۵ مریاباد

مریم ترکان مادر سلطان قطب الدین بنا نهاد در سال ششصد و بیست و پنج هجری ، به مرور روزگار خراب شده و بیشتر مردم در مسجد یعقوبی نماز می کردند.

جناب مولانای اعظم شمس الدین محمد بافقن نورالله مرقده کدخدایان موضع را ترغیب کرد و خود امداد فرمود و مسجد را به حال عمارت آورد، و اکنون در آن مسجد اقامت جمعه به جای می آورند.

ذکر مسجد جمعه^۶ جدید در چهار منار

این مسجد جدید به موضع کوچه^۷ بهر وک^۸ مرتضی اعظم امیر جلال - الدین خضر شاه ادام الله سیاده ساخته و مرتضی مشار الیه مردی دولتمند صاحب خیرات است، و در هر مهم که دخل ساخته به نوازش و ترفیه درویشان و مستحقان قیام نموده، و خط و انشاء او در غایت خوبی است. و سادات و علما و صلحا را پیوسته به خلعت و سفره نوازش فرمایند و شفقت رسانند، و در مهمات خیر به اقصی الغایه کوشند و همیشه سلاطین و اکابر

او را معزز داشته‌اند و در عمارات و بقاع الخیر اهتمام تمام به جای آورد و دست ارادت به خلفای «مرشدی» داده و به کسوت شیخ مرشد درآمده. و در کوجه مذکور در جنب دولتخانه خود مسجد جدید بنا فرموده و در میان مسجد پایایی [به] نهر کیفر امرز حفر کرده و جماعتخانه ساخته و بر یسار مسجد حظیره‌ای به جهت مدفن خود پرداخته و قبر حفر فرموده به جهت خاصه خود، و حفاظ بعد از اقامت در آن حظیره به تلاوت قیام نمایند.

و در جنب حظیره چمنی به غایت مروح ساخته و در پیشان چمن بقعه مروح ساخته موسوم به «مرشدیه» و علما و اهل الله و درویشان غالب اوقات در آن بقعه ساکن می‌باشند و هر کس را به مرتبه خود سفره می‌رسانند و در شب جمعه شوربای خوب جهت عوام می‌سازند و به حاضران می‌رسانند و به سماع قیام می‌نمایند. و وضع و شریف حاضر می‌شوند و در صبح و شام نقاره مرشدی می‌زنند. و در مسجد به اقامت جمعه قیام می‌نمایند و علما و عظمی فرمایند.

و بنای این مسجد در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه بوده. اما هنوز اتمام نیافته. به خیر و زودی تمام گردد. ان شاء الله.

ذکر مساجد جمعه یازده گونه تمام شد و اکنون در تحقیق بنای مدارس داخل و خارج شهر قیام نموده شود، ان شاء الله تعالی.

ذکر مدارس داخل و خارج و رصد وقت و ساعات

اول مدرسه رکنیه که ام‌البقاع است و در هیچ مملکت نظیر خود ندارد و مثل وقت و ساعات در هیچ بلاد نیست و هیچ مسافر نشان نداده.

ذکر مدرسه^۱ رکشیه

بانی مدرسه و رصد مولانای اعظم سعید رکن الحق^۲ والدین محمد بن نظام الحسینی است ، و او سلطان سادات و اهل عیالم بوده و خیرات او بیرون از حصر است.

[۱۴۳]

و این عمارت بر علوهمت او دال^۳ است. درگاه رفیعش رشک معموره^۴ آفاق و جفت مناره^۵ او^۶ به اقامت در روی زمین طاق است، اندرون مدارس^۷ از عمارت گنبد و صفتها و سراچهها جهانی معمور، رصد وقت و ساعتش آسمانی پرنور، تمام اوضاع و ادوار فلکی درو میبین، مصرع:
آسمانی است مشکل شده بر روی زمین
دیده^۸ اولوالابصار در او حیران و عقل اولوالالباب در وضع بنای او سرگردان.

شعر

و هم چون طرح او بدید از دور	گفت از عجزکای اولوالابصار
این چه رسمی است بی کران و سعت	وین چه نقشی است آسمان هنجار
عقل کتل تا مهندس فلک است	بر زمین کس نزد چنین پرگار
گر کسی وصف این بنا گفتی	عقل باور نکردی این گفتار
لیک چون دیده دید و حس دریافت	عقل حس را کجا کند انکار

ذکر وقت و ساعات

در مقابل درگاه مدرسه دو منار بردو گوشه^۹ ایوان او نهاده، و بریک منار مرغی از مس ساخته و از هر طرف که آفتاب بر می آید آن مرغ روی به آفتاب دارد و می گردد، و بر مناره^{۱۰} دیگر علمی هنگام پنج وقت که طبل زده می شود بر می آید.

[۱۴۴]

و بر سر آن مناره در میان رصد چرخنی چوبین منقش ساخته و به

۱- مل : منارهها ۲- ف : مدارس

سیصد و شصت قسمت کرده و هر قسمتی درجه‌ای و هر روز که آفتاب برمی‌آید و هر درجه‌ای که نموده می‌شود به حروف ابجد .

و بر چهار گوشهٔ چرخ، چهار دایره نهاده و بر هر دایره سی‌خانه و نام ماه‌های ترک و رومی و عربی و جلالی نوشته . هر یک روز که می‌گذرد یک‌خانه از آن دایره سیاه می‌شود و چون ساعتی می‌گذرد از دو دریچهٔ بالای چرخ دو مرغ روئین سر بیرون می‌کنند و مهره‌ای در طاس که در زیر آن دریچه نهاده‌اند می‌اندازند^۱ و چرخ در گردش می‌آید. و از آن دوازده تختهٔ سفید که نشان دوازده ساعت است یکی می‌افتد و تختهٔ سیاه بر جای آن می‌آید .

و در پنج وقت چون مهره بیفتد طبلی یک‌زمان در اندرون رصد زده شود و علمی بر مناره برآید و دایره‌ای به آن چرخ کشیده و سی‌دایرهٔ سفید در روی نهاده هر روز که از ماه بگذرد یکی از آن دایره سیاه می‌شود. و در میان آن دایره نام آن ماه نوشته .

و از یک طرف^۲ دیگر مقابل ساعات دوازده تختهٔ دیگر نهاده که در شب چون یک‌ساعت می‌گذرد یک‌چراغ از آن دوازده چراغ که نهاده شده باز نشانده می‌شود. و همچنان کمربندی بر میان آن چرخ نهاده مثل منطقه البروج و اسامی چهل و هشت منازل قمر ثبت کرده : اول شریطین و بطین و ثریا و دبران و هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرف و جبهه و زبره و صرفه و عوا و سماک اعزل و غفر و زبانی و اکلیل و قلب و شوله و نعایم و بلده و سعد ذابح و سعد بلع و سعد السعود و سعد الاخبیه و مقدم و مؤخر^۳ و رشا و بطن الحوت.^۴

[۱۴۵]

۱ - ف : می‌اندازد ۲ - ف : طرف ۳ - در التفهیم بجای مقدم و مؤخر، فرع نخستین و فرع دوم است . ۴ - رشا و بطن الحوت دو نام از منزل بیست هشتم قمرست و آوردن هر دو درست نیست (التفهیم ص ۱۱۳) ، از نقل نسخه بدل اسامی منازل قمر چون خالی از فایده بود صرف نظر شد . در هر سه نسخه اسامی به اشکال معلوط مضبوط است و از روی التفهیم تصحیح شد .

و بر بالای دایرهٔ قمر خمسه^۱ متحیره زحل و مشتری و عطارد و مریخ و زهره و منسوبات هر روز نوشته، به هر کوکب که باشد. و در اندرون رصد تنوره‌ای دو بالای آدمی ازمس ساخته و هر روز پر از آب می‌کنند و لنگری مسین بر زنجیری بسته بر روی آب آن تنوره است.

و در پائین آن تنوره اسطرلاب روئین ساخته و از عضاده و مری آن آبی از ثقبه بیرون می‌آید و هر چند آب آن تنور کم می‌گردد آن لنگر فرومی‌نشیند و تمام عمل بدان است، و طاس کوچک چون جام آویخته نشان دقیقه است که هر دقیقه میلی بر آن جام خورده می‌شود و آوازی می‌کند. و در پای^۱ چرخ رصد پنجره^۲ چوبین به معقلی^۳ چوبین در هم کرده و از آن پنجره این چنین بیرون می‌آید: مستنبطه صنعة هذه الساعات العبد الفقير الى الله الخليل ابى بكر بن محمد خليل^۳ غفر الله له بالخير.

و اتمام این رصد در سال خمس و عشرين^۴ و سبعمائه^۵ بود. و در جنب مدرسه، مسجد عالی به کاشی تراشیده و درگاه عالی بر آن نهاده و آن را «بیت الادویه» نام نهاده، و مقابل مسجد چاه آب سرد و درگاه به کاشی تراشیده، و بر ساحت درگاه از سه طرف موقوفات مدرسه مسطور کرده. و کتب‌خانه^۶ عالی سه هزار کتاب در هر فن پرداخته. و راویان ثقا^۷ گویند که چون سید رکن الدین این مدرسه بنا کرد و حکومت یزد اتابکان داشتند اتابک یوسف‌شاه حسد برد که در جنب «صفوتیه» که او را «مدرسه محمود شاهی» خوانند سید چنان مدرسه^۸ عالی بساخت و عمارت «صفوتیه» را هیچ رونق نماند. اتابک گنبد مدفن صفوتیه به کاشی سبز کرده و دومناره بساخت و

[۱۴۶]

۱- مل: پائین ۲- مل: فصل ۳- ف: خلیل الله له، مل: محمد الخلیل

۴- مل: خمس و عشر

عمارت صفوتیه نو کرد، و می خواست که به سید رکن الدین اذیتی رساند. در آن نزدیکی ترسائی متمول به یزد آمد و در یزد مسکن ساخت و باغ و سرا بساخت، در داخل شهر نزدیک مدرسه^۱ عطاخان، و اکنون آن باغ هست و آن را «باغ ترسا» خوانند، و در سر اهرستان آسیائی بساخت و به «آسیای ترسا» مشهور است، و مال او بی حساب بود.

جماعت عیاران شب بر بالین آن خواجه^۲ ترسا رفتند و او را به قتل آوردند و مال بسیار و فلوری بی شمار از وی بردند. روز دیگر معاندان تهمت به سید رکن الدین نهادند و بر کسان او گفتندی که این به انگیز او بوده است، و دیوان مظالم بنهادند و هیچ نوع آثار کشتن ترسا بر کسان او ظاهر نشد. بعد از آن گفتند که عمارتی چنین عالی را زر بسیار باید! شکست نیست که از مال ترسا این عمارت می کند! به تغلب سید را بگرفتند و تخویف بسیار بکردند. اما به جائی نرسید. آخر به شکنجه و چوب زدن درآمدند و به مدت دو روز قریب هزار چوب بروی زدند و پوست از اندام او جدا شد. چنانکه یک خلیطه از پوست اندام او جمع شد و او را تعذیب کردند و بر شتر برهنه نشانند و گردش روی را بگردانیدند و پشکل گوسفند و شتر بر سر او می ریختند. روزی تشنه بود از غلام اتابک آب طلبید. بول در کوزه کردند و به وی دادند^۱ و آخر او را به خورمیز بردند و در چاه قلعه محبوس کردند.

و در این همه واقعات فرزند او مرتضی اعظم سعید سید شمس الدین محمد مخفی بود به کوچه^۳ نائبان^۲ در خارج شهر مشهور به «کوچه نو» در خانه حاجی علی نام استرآبادی، و اکنون آن کوچه به واسطه^۴ سیل تمام منهدم گشته، و آن محله معمور بود و بیشتر متمولان در آنجا بودند، و در آن

۱ - مل : کرد.... داد ۲ - ف، مل : نائبان

واقعه هم در آن کوچه خواجه‌ای بود نام او خواجه‌علیشاه.

این | خواجه‌علیشاه مذکور در شب جمعه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید که او را فرمودی که به خانه^۱ خواجه^۲ استرآبادی رو که امیرشمس‌الدین پسر من در آنجا مخفی است. استر خود را و یک هزار دینار اقیچه به وی ده که به تبریز رود که کار او در آنجا بالا گیرد، و زود ده. چند عوض آن به تومی رسد، و من در قیامت شفاعت خواه تو باشم.

[۱۴۸]

خواجه‌علیشاه به در خانه^۳ حاجی آمد و این بگفت. خواجه^۴ حاجی ابا نمود و گفت هیچ کس در خانه^۵ من نیست. خواجه^۶ علیشاه خواب باز گفت. خواجه^۷ حاجی وی را به خانه برد و سیدشمس‌الدین را بدید و در پای وی افتاد و یک هزار دینار به وی داد و استر تنگ بسته پیشکش او کرد. و سیدشمس‌الدین همان شب از یزد بیرون رفت و به یک شب به نه گنبد رفت. و در نه گنبد گنبدی چند خراب بود و چشمه^۸ آب شور تلخ بود. سید تشنه بود تضرع نمود. حق سبحانه بارانی بفرستاد که همه صحرا از آب مملو شد. سیدشمس‌الدین نذر کرد که چون خدای عز و جل وی را بنوازد عمارتی عالی بسازد و آب شیرین بدان مقام آورد و دهی و کشت و زرع بادید کند.

و از آنجا عزیمت راه کرد و به مدت شش روز از یزد به اوجان تبریز رفت و در گوشه‌ای مقام کرد | و شب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله به خواب خواجه غیاث‌الدین محمد رشید رفت و گفت فرزند من امیر شمس‌الدین به تبریز آمده است. قصه^۹ او با ابوسعید بگو و او را تربیت کن. روز دیگر خواجه غیاث‌الدین محمد مسکن سیدشمس‌الدین محمد باز دید کرد و او را دریافت و نزد سلطان ابوسعید برد و نیابت عامه^{۱۰}

[۱۴۹]

ممالک و قضا و صدارت به‌وی تفویض کرد و خلعت خاص خود به وی داد و او را تربیت کرد.

و سلطان ابوسعید ایلچی و یرلیغ به‌جانب یزد فرستاد که سید رکن‌الدین را خلاص دهند و برمسند قضا نشانند و معاندان او را تأدیب بلیغ کنند، و خلعت برای او بفرستاد.

و چون ایلچی به یزد آمد مردمان خرمی کردند و به خور میزرفتنند و سید را چون از چاه بیرون می‌آوردند ماری سیاه نزد سید رکن‌الدین حلقه زده بود. برخاست و ناپیدا شد. سید رکن‌الدین را بیرون آوردند و سواره به شهر آوردند و در مدرسه خودش برمسند قضا نشانند و ایلچی سخنان سخت به اتابک گفت.

و قاضی رکن‌الدین کسانی را که بر و چوب زده بودند بطلبید و هر یک را به عدد هر چوبی فلوری بداد و آنکه بول در کوزه کرده بود حلوی نبات در کعبه^۱ زرین در دهان وی کرد، و طوی عالی کرد | و اهالی یزد را همه جامه پوشانید و عزیمت کعبه^۲ معظمه کرد و بسیار از بزرگان ملازم او به کعبه رفتند و از کعبه متوجه روضه^۳ مقدسه^۴ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف شدند.

و باز با یزد آمد و اهالی^۱ استقبال کردند و به سلامت به یزد آمدند و به دیدن استاد قرآن خود رفت، استاد محمد^۲ بن یعقوب، و او را دید که از پایاب زارچ بالا می‌آمد و نفس در او پیچیده بود. گفت ای استاد! آب تفت بیاورم و بردر خانه^۳ تو جاری گردانم.

و چون از دیدن استاد بازگشت در فراشاه قناتی جاری کرد و چند آب از سهام قنات آنجا بخرید و به شهر آورد و از باغچه^۴ دارالشفا

بگذرانید و برادر مدرسه^۱ وردانزور آورد و از آنجا به در مسجد جمعه آورد و بگذرانید و به مدرسه^۲ رکنیه آورد و در صحن مدرسه حوضی وسیع ساخت و آب تفت در او جاری گردانید و به صاعديه آورد و از آنجا به در مدرسه^۳ عطاخان آورد و به کوشکنو برد و برادرخانه^۴ محمد یعقوب بگذرانید.

و چند عمارت دیگر بگرد و حمام سوجه و خانند آفان قریب مدرسه و خانقاه و مصنعه و بازار.

و در آستانه^۵ دروازه^۶ کوشکنو دو حمام ساخت: یکی به رسم رجال و یکی به رسم نساء.

و بازاری بر در حمام و خانقاهی ساخت.

و بر سر ریگ دو کاروانسرا یکی خان نو^۷ و یکی خان جهانوک^۸ راست کرد.

و قریب بازار آب جاری کرد.

و قریب مزار شیخ الاسلام سعید تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة باغی به قرب پنجاه قفیز مشجر و مکروم ساخت.

و بر در باغ ساباطی عالی بساخت مشهور به «ساباط نقشین» و تمام کرد.

و خانقاه ابرندآباد، و خانقاه میجومرد، و خانقاه اشکندر، و خانقاه

عقدا، و خانقاه هفتادر، و چفته، و نیستانه احداث کرد.

و در سنه^۹ اثنی و ثلاثین و سبعمائه وفات یافت، و او را در قبه^{۱۰} مدرسه^{۱۱}

رکنیه نهادند، علیه الرحمة والغفران والتحیة والرضوان.

ذکر مدرسه^{۱۲} شمسیه و دارالسیاده و خانقاه

و حمام و بازار و کاروانسرا

چون امیر شمس الدین محمد در تبریز استقلال یافت طرح مدرسه

و دارالسیاده و چهار منار و خانقاه و بازار بینداخت و به یزد فرستاد و

قاضی چهاردیه که از امنای او بود [ند] تعیین فرمود و به یزد آمدند و بنیاد عمارت کردند و چهار ساباط عالی بر طرفین مدارس ساز کردند و قریب سی دکان در ضمن آن .

و نهر آب تفت را به تمام و کمال در میان بازار جاری گردانید و بر یک طرف کاروانسرای عالی و بر طرف دیگر حمامی نیکو به رسم رجال بساخت و آن حمام بواسطه سیل اکنون خراب است .

[۱۵۲] و منار اربعه را به کاشی سبز تمام کردند و در دارالسیاده آب نرسوباد جاری کردند، و کتابه کاشی تراشیده بر طرف بازار ساباط بنهادند و موقوفات بر آن ثبت کردند .
و از جمله عمارات آن حضرت یکی عمارت نه گنبد است .

ذکر نه گنبد

عمارتی چنان در هیچ دیار نیست. کاروانسرا و حمام و مسجد و دهی چهل خانه متصل به یکدیگر که بام هر چهل یکی بود و اساس آن از سنگ و گچ و آجر پخته و برجها و در آهنین .
و در چهار فرسنگی نه گنبد دهی بود اهرکان نام بخردو آن ده ویران کرده آب آن ده چهار فرسنگ ناو بینداخت و آب به نه گنبد آورد و در میان کاروانسرا جاری کرد .

و بسیار قطعه های زمین احیا کرد و به کشت و زرع در آورد ، و چهل تن را معین کرد که در آنجا ساکن شدند ، و مرسوم معین کرد و آشی جهت فقرا و ابناء السبیل روانه کرد ، و بسیار از موقوفات بر آن وقف کرد از مزارع و حصص و میاه^۲ و بساتین، و همه بر کتابه مسطور کرد .
و چند بقاع خیر از رباط و کاروانسرا و حمام و مسجد و مدرسه

۱- مل : حقیض ۲- کذا در اصل ، شاید : حصص میاه

در یزد و ابرقوه و اصفهان و شیراز و کازرون و قم و کاشان و ساوه و ری و همدان و قزوین و سلطانیه و تبریز ساخته^۱ و هیچ از این عمارات خود ندیده. و رباط نه گنبد و رباط جوگند و رباط مجومرد و رباط عقدا و رباط نیستانه^۱ و دیگر رباطات ساخته.

[۱۵۳]

و در تبریز وفات کرد، یک سال بعد از وفات پدر بزرگوارش، در سال ثلث و ثلثین و سبعمائه، و او را به یزد نقل کردند و در مدرسه^۲ خودش در چهار منار دفن کردند.

و حرم او دختر خواجه رشیدالدین فضل الله مرقد او را از چوب آبنوس و صندل راست کرد و بفرستاد به یزد با محرابی از مرمر که در جنوبی گنبد نهاده اند. و اوسیدی بزرگ متقی بود و ارشد اولاد نظام بود و در سنه سبع و عشرين و سبعمائه^۳ تمه^۴ موقوفات یزد معین کرد و بر تخته ها نوشت و بر در مسجد هانصب کرد.

و هر که را حاجتی باشد روز چهارشنبه بر سر مزار او چهل بار «قل هو الله» بخواند. هر مراد که خواهد بر آورده شود، ان شاء الله.

و در سال سبع و عشرين و سبعمائه عمارات شمسیه^۵ اتمام یافت. و او را فرزند یک صبیبه بود که حرم امیر معین الدین اشرف بود. و خانه کبیر و بادگیر و پیشگاه و دیوانخانه در کوچه حسینیان و خانه بزرگ و بادگیر و سرابستان و ساباط و درگاه عالی در باب مدرسه^۶ رکنیه از آثار اوست. رحمة الله علیه.

ذکر عمارت دار الشفاء صاحبی و خانقاه

بدان که دار الشفاء یزد از آثار خیرات خواجه و صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است، و خود این عمارت ندیده، و در تبریز وزیر ابا قحان^۲ بوده و نایب او در یزد خواجه شمس الدین محمد^۱

[۱۵۴]

تازیکو بود و فرستاد که در یزد جهت من عمارتی بسازم موسوم به دار الشفاء. خواجه شمس الدین محمد این عمارت که در میان دو درگاه دار الشفاست بساخت و طرح آن نزد خواجه فرستاد.

چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدید در نظرش محقر آمد. به خواجه شمس الدین نوشت که در خور همت خود این عمارت کرده‌ای نه در خور همت ما!

خواجه شمس الدین ازین سخن به هم برآمد و ده قفیز زمین طرح عمارت مدرسه و مسجد و بیت الادویه و مجلس مجانین و حوضخانه و یخدان و باغ بینداخت و بادگیر عالی و طنبی منقش راست کرد و اساس آن از آجر پخته و گچ و کاشی تراشیده کرد و منقش گردانید و این طرح نزد خواجه فرستاد.

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان فرمود که نه بدین افراط و نه بدان تفریط!

خواجه شمس الدین تازیکو باز فرستاد که اگر بر خواجه گران است کتابه از درگاه بردارند و تازیکو بنویسند که آنچه خرج رفته باشد به خزانه عامره فرستم.

چون دار الشفاء تمام شد خواجه شمس الدین تازیکو اجلاس کرد و بزرگان طلب داشت و طوی عالی کرد و افصح المتکلمین امامی هروی قصیده‌ای در وصف دار الشفاء گفته عرض کرد. تازیکو هزار دینار صله آن قصیده به وی داد و این قصیده به کاشی تراشیده بر کتابه نقش کرد. [۱۰۰] چند بیت از آن قصیده بر سبیل تبرک نوشته می‌شود.

قصیده

ای صفای صفهات ترکیب عالم را روان
 صحت عقل و صفای روحی و جان جهان
 سدره گردون مآب تست رفعت را پناه
 ساحت عزت جناب تست دولت را مکان
 شد ز رشک صحن و سقفت چرخ و جنت را مقیم
 اشک انجم در کنار و آب کوثر در دهان
 کی به گردون سرفرو دار دجنابت را که هست
 ز اطلس گردون زمینت وز کواکب آسمان
 سقف مرفوعت سپهر عاشرست آن بر زمین
 صحن دلخواهت بهشت تاسع است آن در جهان
 صاحبیت آن کس که از دست و دلش عاجز شوند
 هر نفس صدحاتم و هر لحظه صد نوشیروان
 خواجه دیوان هفت اقلیم شمس ملک و دین
 مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان
 چون دار الشفاء تمام شد بزرگان یزد از شهر و ولایت از هر مقامی
 پانصد سبواب تکلف کردند جهت خواجه صاحب دیوان، خواجه داخل
 موقوفات دار الشفاء کرد و در سال ست و ستین و سبعمائه تمام شد.
 و خواجه شمس الدین محمد تازی کو مسجد چهل محراب ساخت و
 و چهار دانگ «قریه شیر» از قهستان یزد بر آن وقف کرد.
 ذکر مصلی [و] عیدگاه برابر مزار جمال الاسلام^۱
 و مصلی و عیدگاه برابر مزار شیخ الاسلام شیخ جمال الدین^۲ او
 ساخت و محراب و منبر ساز کرد و آن از آثار خیر اوست.

۱- ف: کذا در اصل، مل: ندارد ۲- ف: جمال الدین اسلام، مل: سلام

[۱۵۶]

ذکر مدرسه^۱ رشیدیه و خانقاه و بازار و کاروانسرا

این مدرسه منسوب است به خواجه رشیدالدین فضل الله طیب که از اکابر زمان خود بود، و پسران عالی شان او وزرای^۱ سلاطین بودند و به علم و کمال آراسته بودند، و مصنفات بسیار دارد.

و در اوّل حال طوف ممالک می کرد، و خلاق را از حکمت او منفعت می بود و مسیح زمان بود، و چون به شهر یزد رسید به حکم الجنسیة علة الضمّ نزدیک اولاد مولانا رضی الدین طیب شد و مولانا شرف الدین علی که جالینوس زمان بود و از اکابر یزد سرآمد بود او را تفقّد کرد و گرامی داشت و هر کتاب که طلب کرد به وی داد.

و چون خواجه رشید به تبریز رفت و نزد سلطان محمد خدا بنده آن پایه و بزرگی یافت و در صدر^۲ امرا و وزرای سلطان درآمد، و می خواست که عذر خدمت ایشان بخواهد فرمان ویرلیغ صدارت و امارت جهت مولانا شرف الدین علی بفرستاد، و چون نشان بر رسید وفات کرده بود.

و پسران او صاحب اعظم سعید ضیاء الدین حسین و مولانا مجد الدین حسن در میان بودند. صدارت و امارت به مولانا مجد الدین رسید. به غایت عالیشان و رفیع مکان شد. کوچه های یزد به جهت آن جماعت که باربر [ی] می کردند نامهموار بود. بفرموده که هموار کردند و کلوخ^۳ از راه گذرها پاک کردند.

[۱۵۷]

و در قریب کوچه^۴ اسفه^۳ رباطی ساخته و «خلد ظله» بر کتابه^۴ در گاه نوشته، و خواجه رشید التماس کرد که جهت او در شهر یزد عمارات بسازند و این مدرسه و خانقاه و بازار در مدرسه و خانقاه و منار مابین خانقاه و مدرسه و کاروانسرای مقابل مدرسه^۵ وردانز و طرح بینداختند و

۱- م : وزراء و سلاطین ۲- م : صد ۳- ف : اسفه ، مل : اسپه

در سال خمس و عشر و سبعمائه عمارت تمام کردند و القاب خواجه رشید بر در مدرسه «مخدوم جهانیان» نوشته‌اند.

و بسیار از مزارع و اراضی و سهام^۱ قنوات و حوانیت و بساتین بر آن وقف کردند، اولادی و خیراتی.

و بازار در مدرسه مذکور که مشهورست به «بازار کاغذیان» هم وقف در آن مدرسه کرده است.

و خواجه رشید از اکابر زمان بود و ابواب خیرات او در یزد و کرمان و اصفهان و شیراز و تبریز و سلطانیه بسیار است، و «ربع رشیدی» که در تبریز ساخته شهری دیگرست از مساجد و مدارس و بیوتات و بازار و کشتزار و بساتین، و برج و بارو گرد او کشیده، و کتاب و تصانیف دارد و همه فاضلانه و به غایت کمال نوشته.

و در سال ثمان عشر و سبعمائه نزد سلطان ابوسعید او را غمز کردند که تشخیص مرض سلطان محمد غلط کرده است و به فرمان سلطان ابوسعید امیرچوپان وی را به قتل آورد.

[۱۵۸]

ذکر مدرسه ضمیائیه در شهرستان داخل یزد

مدرسه ضمیائیه شهرستان مدرسه‌ای مروّح است و درگاه رفیع دارد و مناره به تکلف ساخته که در هیچ دیار نظیر خود ندارد.

و در جنب مدرسه زاویه نیکو دارد و کتبخانه، و دو آب در پایاب مدرسه جاری است، و باغچه مشجر و مکروم در خلف مدرسه، و چند خانه‌های عالی و بادگیرهای رفیع در حوالی مدرسه ساخته.

و بانی این مدرسه مولانا و صاحب اعظم ضیاءالدین حسین^۲ رضی بوده، و چون بنای این مدرسه بنهاد و اساس آن ساز کرد به جوار رحمت حق پیوست.

و فرزندان بزرگوار او مولانا شرف‌الدین علی و مولانا مجدالدین حسن به اتمام آن سعی نمودند و در سال خمسین و سبعمائه تمام کردند. و این پسران از دختر مرتضی اعظم سعیدرکن‌الدین محمد نظام قاضی متولد شده بودند.

و مولانا شرف‌الدین علی در صدد وزارت بود، و مجدالدین حسن را سلطان مبارزالدین محمد مظفر قاضی گردانید و او قاضی نافذالحکم بود به شرکت مولانا و مرتضی اعظم جامع‌الکمالات سید جمال‌الدین حسن‌الحسینی البخاری.

و مدرسه ضیائیة در زمان مولانا مجدالدین حسن معدن درس و فتوی بود و تمام اکابر و علما و فضلا در درس او حاضر آمدندی و علامه زمان خود بود | و قاضی عالم عادل متبحر بود که هرگز غبار رشوت گرد دامن او ننشسته و شرح کتاب «تیسیر حاوی» که نوشته است بر کمالات و فضل او دال است.

[۱۰۹]

و مقابل مدرسه حمامی مروح با مسلخی مربع و حیاض بسیار و خلوات نیکو ساز کرده. و تمام سلاطین بنی مظفر ملازمت او کردند و سخن او را انقیاد جستندی.

ذکر مدرسه کمالیه در داخل شهر یزد

مدرسه عالی نیکوست و درگاه رفیع و دو منار بر بالای درگاه نهاده که نظیر خود ندارد، و چهار صفت منقش از طرفین و قبه عالی که مدفن بانی و فرزندان و اقارب او [ست] به کاشی تراشیده و ایزاره کاشی نهاده، و در پایاب مدرسه دو نهر آب جاری کرده، و ساحت درگاه و حوانیت ساخته، و خانقاه و بیت‌الادویه ترتیب کرده.

و حمّامی عالی به رسم رجال با مسلخ و حیاض و خلوات قریب مدرسه ساخته .

و اکنون مدرسه و عمارت و حمّام در عین خرابی است و تمام کاشی‌ها [را] کنده‌اند و در مدرسه [را] برده‌اند .

و بانی این عمارت صاحب اعظم خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی بن برهان‌الدین لطف‌الله بود، و پدر او به استقلال وزیر سلطان محمد مظفر بود، و قنات از فراشاه بیرون آورد و آب آن در میان آب شهر مخلوط است تا در مسجد جمعه عتیق شهر آنجا منقسم می‌شود و به مدرسه و حمام می‌رود و موقوفات او بسیار است .

و این عمارت در سال عشرين و سبعمائه بود .

[۱۶۰]

ذکر مدرسه حسینیّه به کوچّه حسینیان در داخل یزد

این مدرسه از استحداث مرتضی اعظم سعید شرف‌الدین حسین پدر امیر معین‌الدین اشرف است، و اگرچه مدرسه‌ای مختصر است ولی تمام به کاشی تراشیده و طلا و لاجورد معرق^۱ است .

و در خلف صفت^۲ بزرگ قبه رفیع و گنبد عالی بنهاده .

و امیر شرف‌الدین حسین و امیر معین‌الدین اشرف و دیگر بسیار^۳ از سادات مثل سید جلال‌الدین مجتبی مفتی در آن مدرسه مدفون‌اند .

و نهر وزیر در میان مدرسه جاری است، و مصنعه^۴ عالی بر در مدرسه نهاده که مردم شهر و محله از آن مستفیض می‌گردند و از آب تفت آن را مملومی‌کنند و با شترگلو آب به شهر می‌آورند .

و این مدرسه در سال ست و عشرين و سبعمائه بوده، و مدرسه‌ای به‌غایت مروّح است . امّا در عین خرابی است .

۱ - ف : مغرق ۲ - کذا در اصل ، شاید : « بسیار دیگر »

ذکر مدرسه^۱ صاعديه در داخل شهر

این مدرسه [را] خواجه رکن‌الدین صاعد وزیر که صاحب خیرات و مبرات بود ساخته و به‌غایت مدرسه^۲ خوبی است و درگاه رفیع و صفت‌های عالی دارد و در آستانه گنبد ساخته و آن را «بسحاقیه» نام کرده، و دونه‌آب در این مدرسه جاری است.

[۱۶۱] و برادر او خواجه مسعود شاه | عزیمت مکه^۳ معظمه کرد و در بغداد وفات یافت و در جوار سری سقطی و جنید مدفون است. و در سال اثنی‌و‌ستین و سبعمائه این مدرسه تمام شد.

ذکر مدرسه^۴ خواجه شهاب‌الدین قاسم طراز^۱

این مدرسه هم در داخل شهر است و مختصر، و تمام به کاشی کرده و دو طبقه، و گنبدی خوب در صفت^۲ اصل دارد، و درگاه منیع و ساحت رفیع و دکان بر چهار طرف، و مسجدی مروح مقابل مدرسه نهاده و نهری آب در آن جاری کرده و گاه‌گاه آب تفت در آنجا عبور می‌کند، و موقوفات بسیار دارد.

و در سال سبع و ثلثین و سبعمائه این مدرسه اتمام یافت.

ذکر مدرسه^۵ خاتونیه

این مدرسه داخل شهر است، و بانی آن شاه خاتون مادر شاه یحیی بود. چون مدرسه بنا کرد و درگاه مسجد به صفا اتمام یافت واقعه^۳ بنی مظفر دست داد و مدرسه ناتمام بماند. و مادر شاه یحیی و بعضی از اولاد بنی مظفر در آنجا مدفون اند و موقوفات بسیار دارد.

و در سال سبع و ثمانین و سبعمائه عمارت این مدرسه تمام شد.^۴

۱- ف: «طراز» ندارد ۲- مل: مدرسه بود، ف: اتمام یافت

ذکر مدرسه نصریه در داخل شهر یزد

این مدرسه [را] شاه نصره الدین یحیی در جنب خانقاه جد خود ساخت. صنفه عالی و گنبدی وسیع تمام از خشت پخته و درگاه عالی، و در خلف صنفه بزرگ طنبی در غایت بی نظیری ساخته و دری در خانقاه جد خود کرده و در دیگر علی حده مفتوح کرده و پنجره های آهنی بر طریق نهاده. و چون در قمشه امیر بزرگ تیمور گورکان حکم قتل آل مظفر فرمود [و] شاه یحیی و فرزندش سلطان جهانگیر را به قتل آوردند و هر دو را به یزد نقل کردند در گنبد مدرسه دفن کردند. و این مدرسه در سال سبع و ثمانین و سبعمائه ساخته شده است.

[۱۶۲]

و چون ذکر مدارس قدیم از پیش رفته مثل مدرسه دومناره و مدرسه عطاخان و مدرسه سلطان قطب الدین و مدرسه سلطان معز الدین کی کاوس و مدرسه اتابک سام و مدرسه وردانزور و مدرسه محمود شاهی باز به تکرار حاجت نیست.

ذکر مدارس خارج شهر

مقدم مدرسه غیاثیه سرریگ است.

ذکر مدرسه سرریگ

این مدرسه امیر غیاث الدین علی عقیلی بنا کرده و مدرسه قدیم است و سادات بزرگوار بسیار در آن قبه آسوده اند. و امیر غیاث الدین علی چون اتابک یوسف شاه با یسودر آن حکایت بکرد و آن واقعه روی نمود و چون فرمان سلطان محمد صادر شد که یزد را ویران کنند و امیر محمد ابداجی با سی هزار مرد از اصفهان متوجه یزد شد، چنانچه ذکر آن از پیش رفته، امیر غیاث الدین بار عایای یزد به استقبال

[۱۶۳]

امیر محمد رفتند و او را به یزد آوردند و امیر محمد امیر غیاث الدین را عتاب کرد که چرا مخالفت اتابک نکردی. و او را بند کرد و نزد سلطان محمد فرستاد. سلطان بفرمود تا او را در شیرخانه محبوس کردند و شیران به امیر غیاث الدین تعرض نرسانیدند.

و چون سلطان حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله در خواب دید و ایمان آورد امیر غیاث الدین را از شیرخانه بیرون آورد و بند برداشت و خلعت داد و روانه یزد گردانید.

سید در اوجان تبریز وفات یافت و او را به مدرسه خودش دفن کردند. و این مدرسه و ده دکان در بازار سرریگ و حمامی به قرب مدرسه کیانرسو ساخته، و این زمان خراب است.

و این مدرسه در سال سبع و ستین و سبعمائه اتمام یافت، و موقوفات بسیار دارد.

ذکر مدرسه غیاثیه چهار منار

این مدرسه عالی عمارتی نیکوست و مشهور به بقاع ثلاث است، یعنی مدرسه و خانقاه و مسجد.

و این مدرسه مستس مروح است و تمام به کاشی کرده و دو طبقه ساخته، و جفتی مناره دوقفصه به غایت بلندی بر درگاه مدرسه نصب کرده، و کتابه درگاه به خط خواجه عبدالله صیرفی نوشته و القاب بانی و تاریخ مسطور کرده.

[۱۶۴] و گویند خواجه عبدالله ده هزار دینار اجرت این کتابت گرفته و یک [عین] مفرد در کتابت موقوف داشته که هنرمندان از تحریر آن «عین» عاجز آمده‌اند.

و بانی این مدرسه مرتضی اعظم سعید امیر علی بن امیر غیاث الدین

الحسینی بود و او وزیر امیر شیخ ابواسحق بود.

و میان محمد مظفر و امیر شیخ محاربه و مجادله بود و چون امیر شیخ لشکر از شیراز به در یزد آورد و به محاربه محمد بن مظفر قیام نمود و یزد را نتوانست که بستاند بسیار خرابی در یزد واقع شد و در اندرون شهر قحط افتاد و به مرتبه ای رسید که مردم سنگ و گربه شهر به کار داشتند. و امیر شیخ را چند نفر فیل همراه بود و در بیرون شهر فیلان^۱ را نهیب می دادند تا خرطوم بر درختان می پیچیدند و از بیخ می کنند و تکیه بر دیوارها و عمارتها می زدند و خراب می کردند، و به عاقبت نتوانست که بستاند. یزد را بگذاشت و به شیراز رفت و یزد به محمد بن مظفر باز ماند. امیر غیاث الدین همراه امیر شیخ بود. از دور آن مدرسه و دو مناره دیده بود. چون امیر شیخ بازگردید محمد مظفر حکم کرد تا مدرسه غیاثیه بکنند^۲. شرفه^۳ درگاه و ساباط بینداختند. اکابر و اهالی درخواست کردند که حیف باشد چنین عمارتی ویران کردن، و دیگر مدرسه را چه گناه که بانی آن خطائی کند؟ محمد بن مظفر از سر کردن آن درگذشت.

[۱۶۵]

و این مدرسه در سال اربعین و سبعمائه بود.

و امیر علی غیاث وزیر به استقلال امیر شیخ بود و حاسدان غمز کردند که مادر امیر شیخ^۴ تاشی خاتون باسید یکی است و عشق او دارد و در کمین کردند. امیر علی غیاث و تاشی خاتون در یک مجلس بنشستند. امیر شیخ را خبر کردند و امیر شیخ روی بدان خانه نهاد. ایشان خبر دار شدند. راه گریز نبود و موسم گل بود، و گل بسیار در آن خانه ریخته بود^۵. سید در میان گل پنهان شد. امیر شیخ درآمد و سید را ندید. دریافت که در زیر گل است. امیر شیخ فرمود که جای تو در زیر گل بهتر است که در زیر گل! او را شمشیر آجین کرد.

۱- مل : فیلبانان ۲- ف : بکنند ۳- ف : بودند

و بعد از شهادت او را به مدرسه^۱ خودش به یزد نقل کردند و در گنبد مدفن دفن کردند، و قتل او در سال ست و اربعین و سبعمائه بود. و این مدرسه بر شرف آب تفت نهاده، و دایمی آب در خلف آن جاری است، و بارودخانه پیوسته است.

ذکر مدرسه^۱ عبدالقادریه

به ظاهر شهر است در محله^۱ ای نیکو واقع، میان شهر و صحرا و بازار-خانه^۱ معمور، و این مدرسه صفت‌های عالی دارد و دو طبقه است، و در خلف صفت گنبدخانه^۱ رفیع دارد، و مدفن بانی و اقربای او در آن موضع است، و سوره^۱ «انا فتحنا» به کاشی تراشیده بر درگاه نصب کرده اند، و القاب بانی و تاریخ ساز داده، و جفتی در عالی بر در مدرسه قایم گردانیده، و در میان مدرسه پایایی عالی و نهر آب جدید در وی جاری است.

[۱۶۶]

و بانی مدرسه خواجه عبدالقادر بن خواجه کمال الدین محمد بن سدید اشکذری بوده.

و در زمان سلطان ابوسعید در علم محاسبه مثل خواجه عبدالقادر نبوده. او را به جهت حساب ممالک و مفرده^۱ خواجه علیشاه جیلانی به تبریز طلبید و حساب تمام ممالک بنوشت، و آنچه خواجه علیشاه به وی تقبل نموده بود وصول نیافت. میان ایشان نزاع واقع شد. خواجه عبدالقادر پیش سلطان زانو زد که خواجه علیشاه صد تومان از خزانه^۱ عامره تصرف نموده. سلطان فرمود که عبدالقادر حساب او بکنند. و از فرزندان خواجه رشید یکی در روم بود. او نیز با خواجه علیشاه بدبود و به قصد او می آمد. همان شب خواجه علیشاه از وهم زهر خورد و هلاک شد. و آن فرزند خواجه در اوجان وفات کرد، و خواجه عبدالقادر را هم در

آن شب وقت سحر شکم بگرفت و جان بداد. روز دیگر نعش هردو را برداشتند و همراه یکدیگر دفن کردند. و این واقعه غریب و عجیب بود. خواجه علیشاه را در عمارت خود دفن کردند و خواجه عبدالقادر را به یزد آوردند و در قبّه مدرسه خودش دفن کردند.

و این | مدرسه در سال اربع و ثلثین و سبعمائه اتمام یافت. خویشان و اقارب او هستند که ضیاء ملک و ملّت اند، و آفتاب دین و دولت. طالع سعدشان مسعود و عاقبت کارشان محمود باشد.

[۱۶۷]

ذکر مدرسه امیر آخوریه

این مدرسه مقابل مدرسه عبدالقادریه است، و ساحت هردو یکی است و مدرسه ای مروح، و صفتها وطنی دارد، و بر درگاه مدرسه مسجد نیکو ساخته، و مسافر خانه و فراش خانه پرداخته، و گنبد عالی در خلف صفت جهت مدفن خود راست کرده - به غایت گنبد مروح است، و سوره «هل اتی» بر دایره گنبد نوشته، و باغچه مشجر در خلف گنبدخانه راست کرده، و میاه تفت و نصیری درو جاری است، و پایابی از میاه جدید در میان مدرسه ساخته و اکنون یک طرف مدرسه عبدالقادریه به واسطه سیل منهدم گشته. و بانی این مدرسه امیر آخوریه محمد بن قاسم بن سعید امیر آخر بود. و القاب سلطان مبارز الدین محمد مظفر بر کتابه صفت و دهلیز نوشته و موقوفات بسیار دارد، و به غیر شرط واقف و حکم شرع صرف می شود و مدرسه خراب می گردد.

و در سال تسع و خمسين و سبعمائه این مدرسه ساخته شده.

ذکر مدرسه ضیائیه سرپلوک | مشهور به ضیائیه دادویان

[۱۶۸]

این مدرسه را خواجه ضیاء الدین محمد دادویان که وزیر عادل

صاحب خیر بوده ساخته و در آستانه^۱ مدرسه طنبی خوب سازداده، و مدفن او آنجاست.

و بیرون مدرسه بازارچه ای ساخته بود، و بازار در مدرسه متصل است، و بر اطراف اوسقایه و آب روان ساخته بود، و هجده دکان بیرون مدرسه راست کرده، و سیل چهار دانگ آن مدرسه را در هم کوفته و در عین خرابی است.

و این مدرسه هنوز تمام نشده بود که بانی او وفات یافت در ثمان و ثمانین و سبعمائیه، و هنوز به سفید و نقش نرسیده بود و همچنان بازماند، و سیل در هم کوفته است.

ذکر مدرسه^۲ قطبیه^۳ سر پلوک

اول صاحب اعظم سعید خواجه حاجی علی قاسمان مسجدی در سر پلوک ساخته و طنبی جهت مقبره^۴ خود در جنب آن بر آورده، و چون فرزند خلف او خواجه قطب الدین محمود به یزد آمد باغی که در خلف مسجد و مقبره بود درختان قلع کرد و مدرسه^۵ عالی دو طبقه^۶ مزین به کاشی و نقاشی بساخت، و چهار صنفه جهت مسکن فقرا ترتیب کرد، و آب تفت در میان مدرسه جاری ساخت و حوضهای خوب بساخت. و این مدرسه را متصل به مقبره^۷ پدر بزرگوار کرد.

و این مدرسه را «دارالصفاء» نام نهاد^۸، و اتمام این مدرسه در سال اثنی و ثلثین و ثمانمائیه بوده.

[۱۶۹]

ذکر مدرسه^۹ خواجه ابوالمعالی

خواجه ابوالمعالی خواجه^{۱۰} بزرگ منش بود و فرزندان رشید داشت. قرب مدرسه^{۱۱} نظامیه این مدرسه و طنبی و مقبره جهت مدفن خود بساخت، و

آب نودر اندرون جاری کرد، و جنب مدرسه خانه‌های عالی و بادگیرهای رفیع و بساتین و اشترخان راست کرد، و در جنب مدرسه حمامی معتبر به رسم رجال بساخت.

و اتمام این عمارت در سال سبع و ثمانین و سبعمائه بود، و پایایی از آجر پخته ساخت، و مصنعه نیکو جهت آب تفت ترتیب کرد.

ذکر مدرسه اصیلیه دھوک

آن مدرسه عالی بود. صفت‌های خوب و حجره‌ها و پایایی از آب جدید درو جاری بود، و گنبدخانه عالی خلف صفت ساخت بیرون مدرسه، و در طرف ساباط خانه و حانوت و حمامی خوب به رسم رجال بساخت.

و بانی این مدرسه خواجه اصیل‌الدین محمد بن مظفر عقیلی بود، و عقیل برادر امیر المؤمنین و امام‌المتقین علی بن ابی طالب علیه‌الصلوة والسلام بود، و اکنون به واسطه سیل خراب گشته و حمام و مدرسه بایر شده. و اتمام این مدرسه در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بود.

و این عقیلیان قوم نامدار و تبع بزرگوار بودند و از اشرف قبایل یزد بودند، و بر سر کوچه حسینیان کوچه ای [است] مشهور به عقیلیان، و اکنون از آن قوم اندکی مانده‌اند و به شدت روزگار گرفتارند.

[۱۷۰.]

ذکر مدرسه یوسف چهره

یوسف بن حاجی حلبی مشهور به «چهره» در زمان امیر جلال‌الدین چقماق شامی داروغه یزد بود، و هیچ داروغه را این کامرانی میسر نشد که او را.

در محله دھوک سفلی متوطن بود و در آن محله بسیار عمارت و طرح مدرسه در جنب مدرسه اصیلیه بینداخت و مدرسه خوب بساخت و پایایی از آجر پخته در میان مدرسه تمام کرد، و آب در و جاری گردانید و خانه‌ها و طنبی و سراپستان راست کرد، و در جنب آن اشترخانی بساخت و بردرگاه

تاریخ والقباقان سعید به خط مولانای سعید محمد شاه خطاط
 طاب‌ثراه به کاشی تراشیده ثبت گردانید .
 و اکنون آن محله و مدرسه به واسطه سیل خراب گشته .
 و آن مدرسه در سال اربع و ثلثین و ثمانمائه تمام شد .

ذکر مدرسه قطیبه مشهور به حاجی عماد

این مدرسه در مدرسه عبدالقادریه و باب قطریان واقع است، و مدرسه
 مروّح است .
 و بانی این مدرسه مولانا [ی] اعظم سعید قطب الملة و الدین محمد بن
 حاجی عماد است .

[۱۷۱]

و در جنب مدرسه مقبره پدر بزرگوار او است، قدوة الحاج و
 القراء المجوّدين حاجی عماد الدین علیه الرحمة .
 و در جنب آن مدرسه جماعتخانه نیکو ساخته و اکثر اوقات در
 آن جماعتخانه تلاوت کلام الله و تعلیم اطفال به قراءت قرآن می باشد .
 و حمّامی نیکو در جنب آن ساخته به رسم رجال و نساء .
 و بیوتات و بساتین در جنب آن راست کرده، و در موضع خوب واقع گشته .
 و اتمام این مدرسه در سال سبع و ثمانین و سبعمائه بود .

ذکر مدرسه باوردیه به قرب اسکندریه

بانی این مدرسه فرزندان خواجه اعظم سعید خواجه صدرالدین
 احمد ابیوردی اند: خواجه اعظم سعید شمس الدین محمد و خواجه
 زین الدین علی . چون خواجه مشارالیه درگذشت حظیره قابل نداشتند . از
 ترکه میراث هر یکی قسمتی جدا کردند و در جنب « اسکندریه » که نزدیک
 محله ایشان بود قطعه ای زمین بخریدند و مدرسه عالی بساختند و در

آستانه^۱ مدرسه گنبد عالی برافراختند و پنجره آهنین بر شارع نهادند و آن گنبد را منقش کردند و بیرون گنبد که مراد سر گنبد است به کاشی سبز تمام کردند .

و مصنعه^۲ وسیع در جنب مدرسه بساختند و از آب نفت مملومی کردند، و حجره ها و بیوتات و بساتین راست کردند ، و بردرگاه کتابه^۳ تاریخ به خط مولانا [ی] سعید محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده بنهادند، و مدرسه ای به غایت مروح است . و خواجه سعید مشارالیه و فرزندان در گنبد خانه مدفون اند .

[۱۷۲]

و اتمام این مدرسه در سال اثنی و اربعین ثمانمانه^۴ بود.

و اکنون به سبب سیل بعضی منهدم گشته و نامضبوط مانده بود و به واسطه^۵ انقلاب خرابی به حال وارثان راه یافته، و آن تمول بی حساب به وارث و حادث در معرض تلف آمد و منصب چاه بلا گشته .

بیت

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
 که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
 دریاب کنون که دولتت هست به دست
 کین دولت و ملک می رود دست به دست
 دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب
 و زو چو در گذری « کل من علیها فان »

ذکر مدرسه حافظیه در اهرستان

این مدرسه در زمان سلطنت امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ ساخته شد، و بانی این مدرسه خواجه غیاث الدین محمد حافظ رازی [است] که وزیر-الوزراء امیرزاده بود و از اصفهان که دارالسلطنه بود مال می فرستاد و در

یزد نایب او مولانای اعظم امام‌الدین علی ندوشنی که قاضی یزد بود اهتمام می‌نمود و در اهرستان بر شفیر نهر میضاء تفت و نصیری این مدرسه احداث نمود .

و این مدرسه‌ای عالی است و منقش ، و در خلف صفه گنبد عالی منقش ساخته و حجرات و بیوتات بسیار دارد . و باغی در خلف مدرسه به بسط بیست قفیز مشجر ساخته بود . و برکنار شادروان مدرسه تمام سرو | و کاج و گل نشانیده ، و اکنون از آنها آثار نمانده به غیر زمین سازج ، و در میان مدرسه حوضی وسیع ساخته و آب تفت در و جاری است . و حمامی نیکو در جنب مدرسه ساخته با مسلخ و حیاض و خلوات ، و همیشه به رونق است ، و درگاه عالی طرح انداخته اما هنوز تمام نگشته . و مولانای سعید در اتمام مدرسه سعی بسیار می‌نمود اما به جایی نرسید ، و موقوفات بر کتابه^۱ مدرسه نوشته است و بسیار باغ و اراضی و مزارع و خانات و میاه وقف دارد . اما تمام متولّی تلف کرده . و این عمارت در سنه^۲ سبع عشر و ثمانمائه بود .

[۱۷۳]

و چون خاقان اعظم سعید عراق را صافی کرد و امیرزاده اسکندر را به واسطه^۳ تمرد و عصیان به قتل آورد با جمعی امرای نامدار و شاهزادگان متوجه یزد شد .

شاهزاده^۴ سعید ابراهیم سلطان و امیرعلیکه و امیر فیروز شاه و امیر لقمان برلاس^۱ و غیره در روز جمعه از باب بیرون قلعه به قلعه فرمود و هنگام صلوة جمعه^۲ از دروازه^۳ اندرون قلعه به شهر فرود آمد و به مسجد جمعه درآمد و بعد از اقامت جمعه از مسجد بیرون فرمود و مردم را استمالت داد و منادی امن و امان برانگیخت و متوجه مدرسه^۴ رکنیه شد و

در اندرون رصد وقت [و] ساعات در آمد و تحقیق آن بفرمود و بر بام رصد بر آمد و سواد یزد را نظاره فرمود و گنبدخانه‌ها | که به کاشی سبز بود جدا جدا استفسار فرمود که هر یک چه موضع است و بانی آن کیست. و از آنجا فرود آمد و هم از راه قلعه از شهر بیرون آمد.

[۱۴۷]

و به التماس خواجه غیاث الدین محمد حافظ به مدرسه^۱ حافظیه نزول فرمود و خواجه طوی پادشاهانه بکشید و پنج طبق فلوری و نقره به رسم ساچق بیاورد. دو طبق نقره نثار کرد و باقی به خزانه^۲ عامره سپرد. خاقان سعید فرمود که این مدرسه به ظلم اسکندر بنا کرده به عدل ماتمام خواهد شد! و از آنجا سوار شده متوجه اردوی همایون شد و عزیمت هرات فرمود.

و نذر کرد که کعبه^۳ معظمه را جامه پوشاند، و جهت جامه ایلچی به یزد آمد و نشان به جهت یافتن جامه^۴ کعبه بیاورد و استاد محترم قدوة الصنائع عماد الدین روس^۱ غفر الله له که مقتدای هنرمندان دباجی بود در دار الشفاء صاحبی به جامه^۵ کعبه بافتن مشغول شد و به اهتمام تمام بعد از مدتی تمام کرده به پایه^۶ سریر اعلی رسانید.

و فرمان جهان مطاع صادر شد که خواجه حافظ رازی آن جامه را به کعبه رساند و در بیت الله پوشاند. خواجه^۷ مشارالیه جامه برداشته متوجه جرون شد. پادشاه جرون او را منع فرمود. باز گردید و به هرات مراجعت کرد و در هرات وفات یافت و او را به یزد آوردند و در مدرسه^۸ خودش در گنبدخانه دفن کردند و مدرسه^۹ نیم کار بماند. وفات او در دوازدهم جمادی الاولی^۲ سنه^{۱۰} خمس و عشرين و ثمانمائه بود.

[۱۷۵]

ذکر مدارس داخل و خارج شهر تمام شد. اکنون در ذکر مزارات متبرک شروع کنیم.

ذکر مزار متبرک امامزاده معصوم و تحقیق
شجره اجداد بزرگوارش و بنیان عمارت
مزار شریف الی یومنا

هرچند که بزرگان دین و سالکان راه یقین درین زمین^۱ بسیارند اما به حکم «قدموالقریش» امامزاده معصوم بزرگوار بر تمام سروران دین مخدوم و مقتداست. روضه^۲ مطهرش مروح^۳ چون جنات نعیم، روح مقدسش مراددهنده فقیروغنی ویتیم، و هرکه از راه اخلاص متوجه این آستانه شد یوما فیوما دولت مجدّد و سعادت مخلّد یافته و به ذروه^۴ اعلی رسیده و عروس مرادات دینی و دنیوی درکنارگرفته و چون نگردد!

نظم

این روضه^۲ مقدس اولاد مصطفی است
یا مدفن سلاله^۳ سلطان اولیاست
این خوابگاه^۳ میوه^۲ باغ رسالت است
وین تختگاه شمع دل شاه «هل اتی» است
دانی که این مقام مبارک چه منزل است
اینجا مقام وعده^۴ زهرا و مرتضی است
اینجا قدم به شرط ادب نه که ساختش
فرش جبین روح شهیدان کربلاست
این کعبه^۲ مراد زمین است و آسمان

هرکس که کف گشاده در او حاجتش رواست |

[۱۷۶]

۱- م: معنی ۲- م، ف: مشروح ۳- ف: خابگاه ۴- ف: عترت

ذکر نسب امام زاده معصوم علیه السلام

محمد بن علی بن عبدالله بن احمد بن علی العریضی بن جعفر صادق علیه السلام.

ذکر سبب آمدن امام زاده بزرگوار به یزد

بدان که چون زمان دولت خلفای بنی عباس در آمد ابوالعباس سفاح که اول خلیفه بنی عباس اوست به خلافت نشست و داعیان بنی عباس مثل سلیمان کثیر و امیر قحطبه و حسن شیب و سلیمان صرد و ابومسلم مروزی کمر متابعت در بستند.

و در روز بیعت آورده اند مورخان که هفتاد هزار از اولاد بنی امیه همه را در قید اسار آورده بودند، فرزندان ماه روی و دختران صاحب جمال و زنان پاکیزه که ماه و آفتاب بر ایشان کمتر تابیدی. ابوالعباس بفرمود که در ساحت میدان سیاستگاه همه را به گرز و شمشیر به قتل آوردند و لاشه نیم مرده ایشان بینداختند و فرش بر بالای آن کشتگان بگسترده و تختگاه خلیفه بزدند و سفره بکشیدند و امرا و اهالی بر روی فرش بر لاشه ها نشستند و به اکل و شرب مشغول شدند و لاشه ها در زیر فرش بعضی می طپیدند و بعضی ساکن شده بودند.

و چون ابوالعباس این سیاست به جای آورد مردم خایف شدند و به متابعت بنی عباس درآمدند و اولاد علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام بنی عباس را انقیاد نمی نمودند مگر از راه عجز و ضرورت و در هر ولایت که بودند دعوت کردند و مردم منقاد نشدند و فتنه بالا گرفت و هر کس را از بنی عباس که یافتند به قتل آوردند، و بنی عباس همچنین هر که از آل علی دیدند مجال ندادند و به سبب خلافت و حکومت بنیاد همدگر بر باد

دادندی که اگر به ذکر آن واقعات مشغول می‌گردیم از مقصود دور می‌افتیم تا زمان متوکل خلیفه درآمد وزید بن یحیی خروج کرد در کوفه و اهل بصره با او یار شدند و بسیار محاربه و مقاتله واقع شد و آخر زید بن یحیی شهادت یافت و متوکل خلیفه از آن غضب لشکر به زمین کربلا کشید و بگفت که قبر شهدا خراب کردند و مقبره^۱ امام معصوم حسین بن علی علیه الصلوٰة و السلام بکنند و آب فرات در کربلا انداختند تا آثار قبر شهدا محو شد. چون آب به زمین کربلا رسید به حکم باری تعالی گرد قبر امام حسین علیه السلام نمی‌گردید و آثار او را خراب نمی‌کرد. بعد از آن متوکل حکم کرد که هر کس را از اطراف از اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام بیابند او را مجاز ندهند و به قتل آورند. سادات بزرگوار از این سیاست متوهم شدند و مویها از سربتراشیدند و شجره و نسب نامه‌ها پنهان کردند و به اطراف عالم پراکنده شدند، و این واقعه در سال عشر و اربعمائه بود.

[۱۸۷] امامزاده^۲ معصوم مطهر^۳ محمد بن علی بن عبدالله مذکور از بغداد متوجه خراسان شد و نسب نامه در میان چوب در مطهره^۴ آب پنهان کرده با خود بیاورد و در لباس فقرا. چون به یزد رسید یزد به تصرف آل بویه بود و عامل یزد امیر او جش بود و او امیری عادل بود و از اقربای آل بویه بود در سرکوچه^۵ فهادان کوچه ای است که او را کوچه^۶ امیر او جش گویند و بدو منسوب است و در آن کوچه آثار دیوانخانه^۷ او ظاهر است و فخرالدوله یزد را به سیورغال به وی داده بود.

امامزاده چون به یزد آمد از قوت چاره نبود و او را حیا از سؤال مانع می‌شد. در کوچه^۸ حسینیان به دکان آهنگری رفت و به دم دمیدن مشغول شد و اجرت روز به روز می‌ستد و به معاش خود صرف می‌کرد.

شبی والی شهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود که یکی از فرزندان من بدین جانب آمده است و حواله او درین زمین است و از نسل او فرزندان آیند. او را دریاب و گرامی دار. والی چون از خواب در آمد هر چند تفحص کرد معلوم نشد. شبی دیگر همچنین خواب دید و او را از مسکن امامزاده نشان دادند. روز دیگر والی سوار شد و بدان نشان بیامد و او را بدید و استفسار حال او کرد. امامزاده از خوف بنی عباس نسب خود را | مخفی داشت. والی مبالغه نمود و قصه خواب بازگفت. امامزاده چون حال معلوم کرد شرح احوال خود بگفت و از میان چوب مطهره شجره خود بیرون آورد و بدو نمود. والی او را در کنار گرفت و سر و چشم او بوسه داد و فرمود که او را به حتماً بردند و خلعت خاص درو پوشانید و نعمتهای الوان بیاورد و با او بیعت کرد و امامزاده در کوچه حسینیان ساکن شد

و در آن کوچه آثار صومعه امامزاده باقی است، و آن کوچه را به نسب اولاد امامزاده باز خوانند و گویند « کوچه حسینیان » است.

بعد از آن والی شهر صبیّه خود را در نکاح امامزاده در آورد و در این کوچه به جهت امامزاده خانه عالی بساخت و دو ده معتبر فخرج و طرزجان در وجه معاش او نهاد.

[۱۷۹]

و درین مقام که امروز مزار اوست تا بر نند آباد جنگل بود و درختهای جنگلی رسته بود و نیستان بود و شیری در این بیشه وطن داشت و مردم از ترس شیر درین راه تردد نمی کردند. نزد والی آمدند و گله کردند. والی سوار شد و با امامزاده و خلیق به کنار بیشه آمدند. آن شیر به صلابت تمام از بیشه بیرون آمد. امامزاده چون شیر را بدید پیش رفت. شیر چون در امامزاده دید سرفرو انداخت و پیش آمد و سردر پای امامزاده نهاد و امامزاده |

[۱۸۰]

دست بر سر او مالید و مردم را فرمود که چوب و نی از آن بیشه جدا کردند و شیر را فرمود که اذیت مرسان و به جهت قوت شیر جگری تعیین فرمود. و آن شیر چنان رام شد که پسرکان باوی بازی می کردند.

بیت

نه هر آدمی زاده از دد به است که دد ز آدمی زاده بد به است

وامامزاده را فرزند و فرزندزادگان پدید آمدند. یک روز آن شیر نزد امامزاده آمد و سر بر پای او نهاد و جان بداد. امامزاده بفرمود تا او را بشستند و کفن کردند و روی به قبله او را به همین مقام در خاک کرد پیشان قبله، و امامزاده وصیت کرد که چون من وفات کنم مرا نزدیک شیر دفن کنید.

و در سال اربع و عشرين و اربعمائه امامزاده به جوار حق پیوست و به حکم وصیت امامزاده را در جنب شیر دفن کردند. و چون حرم بزرگوار او را وفات رسید او را پیش روی امامزاده دفن کردند، در میان شیر و امامزاده.

و از نسل امامزاده معصوم قریب یک هزار آدمی از مرد و زن و کودک سادات صحیح النسب هستند در یزد.

و آن سنگی که تاریخ بر آن نوشته بود در سال ست و سبعین و سبعمائه صاحب اعظم خواجه اسحق بن خواجه حسن ساورج خوارزمی برداشت و لوح کاشی بتراشید و تاریخ بنهاد پیش محراب | و قبر امامزاده به کاشی کرد و آیات کلام مجید بر آن ثبت گردانید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^۱ و دیوار مزار بکشید.

[۱۸۱]

و جناب مرتضی اعظم امیر معین الدین اشرف ساباطی مروح بر در

۱ - قرآن مجید، سوره الاحزاب/۳۳.

مزار بساخت و سفید کرد و درگاه مزار مفتوح کرد و واقعات امامزاده^۱ معصوم بر کتابه^۲ ساباط بنوشت، و برابر در مزار سقابه^۳ خوب راست کرد. و در سال ثمان و تسعین و سبعمائه که سلطان محمد پسر ابوسعید طبری عصیان ورزید مرتضی اعظم سعید امیر صدرالدین در یزد در جنب این مزار قطعه‌ای زمین بخريد و نبش کرد اموات را و آن زمین داخل مزار کرد و چون سید صدرالدین مذکور را متمرّدان بوسعیدی^۴ به قتل آوردند در آن زمین او را دفن کردند.

و بعد از آن فرزند ارجمند او مرتضی سعید امیر قطب‌الدین علی که مقتدای اکابر زمان خود بود آن زمین را داخل مزار کرد و دیوار فخر و مدینه بساخت و پنجره^۵ آجر پخته بردیوار راست کرد و صفت^۶ کوچک مقابل قبله بساخت و بر طرف او طنبی راست کرد و به جانب شمال صفت^۷ عالی بساخت به رسم مسجد و محراب ترتیب کرد و اکنون در آن صفت^۸ اقامت صلوة می‌کنند.

چون صاحب اعظم سعید خواجه شهاب‌الدین قاسم^۹ مستوفی وفات کرد او را در متقارب امیر سید صدرالدین دفن کردند.

[۱۸۲]

و چون در دوم ماه ربیع الاول سنه^{۱۰} خمس و ار بعین و ثمانمائه مرتضی اعظم سعید امیر^{۱۱} غیاث‌الدین علی را در شهر هرات شهید کردند و آن بدبخت را که قاتل مرتضی سعید بود علی نجم حسامی بکشند و بسوختند و بعد از چهار ماه خواجه پیر محمد شعبان قمی و متعلقان او را به یزد آوردند و درین مزار دفن کردند و مرقد او از سنگ مرمر تراشیدند، و جناب مولانای اعظم سعید شرف‌الدین علی مرثیه فرمود^{۱۲} و بر سنگ مرقد او کنده‌اند.

۱ - ف : یوسعید ۲ - « م » ندارد ۳ - ف : گفت

و خواجه پیر محمد قمی در پائین امامزاده صفه^۱ مروح بساخت و منقش گردانید و محراب بنهاد و قندیل بیاویخت و سردابه بساخت. و در جنب صفه^۲ شیخ الاسلام اعظم خلف الاکابر و الاولیاء المحققین برهان الملة و الدین امیر شیخ دادائی اعلی الله شانہ در پائین امامزاده صومعه^۳ مروح بساخت و محراب از سنگ مرمر بنهاد و بر بالای صومعه نیم صفه^۴ بساخت و منقش کرد و دریچه بر جوانب بگشود.

و در سال خمس و خمسين و ثمانمائه مولانای اعظم سعید مقتدای اعلی اکرم حمید نتیجه العلماء و الفقهاء کاملین قاضی القضاة المسلمین الواصل برحمة الله مالکک یوم الدین مولانا مجد الدین فضل الله قاضی^۱ که سر و بستان شریعت و گلدسته^۲ بستان طریقت بود و به عالم حقیقت^۳ و اصل شد به موجب وصیت او به مزار بزرگوار آوردند و در صفه^۴ خواجه پیر محمد قمی دفن کردند.

[۱۸۳]

و در یوم الخمیس حادی عشرین صفر سنه^۱ اثنی و خمسين ثمانمائه مولانای اعظم سعید مقتدای اعلی اقدم حمید سلطان العلماء و الصلحاء المتورعین وارث علوم الانبیاء و المرسلین قطب الاولیاء المحققین کهف الحجاج الحرمین مولانا حاجی نظام الدین اسحق الحموی نور الله مرقده در صفه^۲ مقابل قبله که امیر قطب الدین علی ساخته بود دفن کردند، و ذکر مولانای مشارالیه و فرزندان سعادت مند او در مقاله^۳ یازدهم خواهد آمد.

و در سنه^۱ اربع و خمسين و ثمانمائه خواجه احمد فرآش که از نوکران امیرزاده^۲ سعید سلطان محمد بود قطعه زمین خلف ساباط خانقاه بخرید و نبش کرد و ساباط و سقایه که امیر معین الدین اشرف ساخته بود تمام منهدم کرد و طرح مدرسه^۳ عالی مسدس بینداخت و در مزار

برشاه نشین صفه نهاد و دودر مفتوح کرد یکی بر شرق و یکی بر غرب و مطبخ و حجره جهت مسکن خادم و خانه‌ها به جهت فقرا بساخت.

و عالی جناب مرتضی اعظم مقتدای اعلی اقدم مؤمل اعظم السادات و النقباء الکاملین سلاله آل طه و یس امیر جلال المله و الدین محمد ادام الله تعالی سیادته قطعه‌ای زمین از قبلی قبله بخرید و نبش کرد و صفه عالی و طنبنی در جنب صفه بساخت | و طرح محراب عالی بنا کرد، و آجرکاری تمام شد در سال تسع و خمسین و ثمانمائه.

[۱۸۴]

و هم درین سال عالی جناب صاحب اعظم رشید مؤمل اعظم الصواحب و الاکابر و الوزراء الکاملین الموفق بتأیید الله الملک الولی خواجه معین الدین علی المیدی ادام الله دولته در میان مدرسه و مزار پایابی وسیع از آجر پخته بساخت و حیاض و خلوات خوب و صفه به رسم مسجد تمام شد و آب محله جدید در و جاری کرد و بوی تکلف پایابی خوب و به غایت آبی مناسب، و پنجره آهنین بر بالای پایاب نصب کرد، و بیرون مزار مقابل امامزاده طرح مدرسه‌ای به رسم حظیره بینداخت و صبیّه مرحومه خود را در و دفن کرد.

و در سنه اربع و خمسین و ثمانمائه شیخ حاجی محصل مصنعه‌ای بر شرقی مزار بساخت و آن هم به غایت مصنعه خوب است و از آب تفت مملومی کنند و بسیار مردم از آن مستفیض می گردند. و چون در بیستم فروردی ماه سنه ستین و ثمانمائه ورود طوفان و سیل واقع شد به مرتبه‌ای که آب به عمارت امامزاده رسید و نصفی صفه جدید و صومعه و صفه پائین امامزاده که بانی هر یک نموده شد و مدرسه و پایاب مذکور تمام بایر کرد و آب سیل گرد مرقد امامزاده معصوم و مقبره مولانای سعید حاجی

[۱۸۵] نظام‌الدین اسحق نگرید | و این معنی موجب عبرت و مزید اعتقاد خلق شد.

و در سال احدی وستین و ثمانمائه مخادیم دین و دولت مثل سید جلال‌الدین محمد و شیخ زاده اعظم برهان‌الدین امیر شیخ دادا ثی و صاحب اعظم خواجه معین‌الدین علی هریک عمارت خود را احیا کردند و باقی مکسور بماند و هرروزه به سعی جناب خواجه مشارالیه آش به فقرا و مساکین می‌رسد، و دائم‌الاقوات درین مزار مردم به تلاوت کلام‌الله مشغول می‌گردند و هرروز رونق مجدد مزید فیه می‌گردد.

ذکر مزار متبرک سلطان المشایخ المحققین

قطب‌الاولیاء الکاملین تقی‌الملة والدین

دادا محمد علیه‌الرحمة

شرح کمالات او از حد بیرون است و اگر بدان شروع می‌کنیم از مقصود دور می‌افتیم. صیت کمالات و کرامات او از شرق تا به غرب رسیده، و خوان نعمتش برفقرا و مساکین صباح و مساکشیده، و هرکه به اخلاص روی بدان آستانه آورد از محنت و شدت زمانه خلاصی یافته، و هرکه از متابعت فرزندان و درویشان او سرتافته دست به دستار برده سر نیافته.

بیت

هرکه خاک مرقد پاک تو تاج سر نساخت

دست بر سر برد تا دستار جوید سر نیافت!

شیخ از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود. مولد او از اصفهان

است | و مرید شیخ اندایان بود.

و شیخ اندایان را شیخ محمد نام بود، و این شیخ محمد شیخی کامل
موحد مرشد بود، و صاحب کرامات و ولایات بود.

شیخ دادا محمد علیه الرحمة دست ارادت بدو داده بود، و شیخ در
بشره^۱ او نور ولایت می یافت و او را ارشاد کرد.

و شیخ تقی الدین دادا محمد در صحرا غله پاک کردی و صائم الدهر و
قائم اللیل بود [ی] و آنچه از حق السعی بدو رسیدی صرف فقر او مساکین
کردی و خود به پست^۱ جو افطار کردی.

نقل است که روزی شیخ سعید علیه الرحمة در صحرا خرمنی غله
پاک کرده بود و صاحب خرمن اجرت او داده بود و باقی خرمن
به انبار نقل کرده، و شیخ سعید در آن مقام بواسطه^۲ ادای امر حق قیام نموده بود
که وقت فوت نگردد. و چون از نماز فارغ شد عزیمت راه خواست
کردن. شخصی برسید علوی و از خرمن اثری ندید. به غایت متغیر و ملول
شد. شیخ سعید پرسید که موجب ملال خاطر چیست؟ آن مرد علوی گفت
مرا بر صاحب خرمن وظیفه بود که در خرمن ادا کردی و اکنون خرمن
برداشته و من محروم به سر وقت عیال باز می گردم. شیخ فرمود که ای
مخدوم زاده صاحب خرمن وظیفه^۳ ترا به من سپرده، و من موقوف^۲ بودم به آن.
مرد علوی خرم شد و گفت ساکن باش تا من کس بیاورم که بردارد. شیخ
فرمود که مزد به من داده اند که بردارم و همراه تو بیاورم. این بگفت و
گندم برداشت و همراه آن علوی ببرد و به خانه^۴ او بسپرد و خود بازگشت
و به صحبت شیخ محمد آمد.

[۱۸۷]

شیخ چون نظربه او انداخت. گفت امر و زچه عمل کرده ای که در تو

۱ - « پست » به کسر اول بمعنی آردست ، ف : پومت جو ۲ - ف :
من موقوف تو بودم .

چیزی احساس می‌کنم؟ شیخ دادا قصه^۱ علوی و گندم بازگفت. شیخ برخاست و روی او را بوسه داد و گفت ای محمد به تو دادند و ترا بعد ازین به مرشد احتیاج نیست.

اما اصح اقوال آن است که چون از خانه^۲ علوی بازگشت و به قرارگاه خود آمد و ساکن شد چون شب درآمد به عبادت مشغول شد. وقت صبح خواب بر او غلبه کرد. چون در خواب شد حضرت رسالت راصلی الله علیه و آله و سلم به خواب بدید که او را به خود خواندی و دست مبارک بر سر او نهادی و گفتی ای محمد چونی از رنج فرزند من! چون تو این مرحمت در حق فرزند من نمودی مانیز آنچه می‌جستی از درجه^۳ ولایت به تو دادیم و ترا دادا محمد نام کردیم و همیشه اغنیا و مساکین بر سفره^۴ داد تو روزی خورند و هرگز برکت از خاندان تو کم نگردد.

شیخ چون بیدار شد صلوات بر حضرت رسالت^۱ صلی الله علیه و آله فرستاد و بعد از ادای فرض به صحبت شیخ اندایان رفت. شیخ چون در [۱۸۸] بشره^۲ او دید نور ولایت مشاهده کرد و گفت ای محمد حال چگونه است؟ واقعه باز گفت. شیخ اندایان چشم و روی او بوسه داد و بر اسم او لقب بیفزود و او را گفت تقی الدین دادا محمد دادی و دادند، مبارک^۳ باد! بستان این دستار الجبه و بر سر پیچ که این شعار تو و فرزندان تو و مریدان تو خواهد بود و او را به ولایت یزد ارشاد فرمود.

شیخ متوجه این آدیار شد و به قریه^۴ اردکان که از ولایت میبداست آمد و طرح خانقاه بینداخت و بسیار زمین صحرائی احیا کرد و مزروع گردانید و در خانقاه آش به فقرا روان کرد و مردم قریه تمام او را مرید شدند و کرامات

۱ - ف: رسالت پناه ۲ - ف: مبارکت ۳ - از اینجا تا سطر اول در صفحه ۱۶۲ از نسخه «م» افتاده است و با نسخه «س» مقابله شد.

از و مشاهده می کردند و مردم اطراف روی بدو نهاده و دست ارادت بدو دادند. وحقّ تعالی وی را فرزندان صالح خدای شناس کرامت کرده: محمود شاه، و علی شاه، و ابوبکر شاه، و محمد شاه.

به اتفاق فرزندان متوجه کعبه شد و به زیارت روضه^۱ مقدسه حضرت رسالت^۱ رفتند و بازگردیدند و فرزندان او همه اهل ولایت شدند.

و چون شیخ در اردکان قرار گرفت در آن سال در یزد قاضی مولانا شهاب الدین بن مسعود با عمران بود، و جمعی از معاندان شیخ دادا نزد او رفتند که شیخ جاهل اصفهانی آمده است و دعوت می کند و ارشاد خلائق می کند. نه علمی و نه دانشی دارد! قاضی جمعی ملازمان خود را فرستاد و شیخ را به شهر طلب کرد. چون شیخ به شهر آمد به مجلس قاضی حاضر شد و قاضی را گفتند که شیخ آمده است. با خود گفت که شیخی عامی که راه به طهارت خود نبرد چه ارشاد تواند کرد؟ زمانی توقف کرد و بعد از آن به مجلس آمد. چون در بصره^۲ شیخ نگاه کرد حال بر او بگردید. خواست که دست شیخ بوسه دهد. شیخ تبسمی فرمود که ای قاضی، شیخی عامی که راه به طهارت خود نبرد دست او بوسیدن از جهل بود! مولانا شهاب الدین در پای او افتاد و اعضای او به لرزه درآمد. شیخ او را استمالت داد و بنشانند. قاضی از شیخ چند سؤال عامی بکرد. شیخ بر فور^۳ جواب بفرمود. قاضی دست ارادت به شیخ داد و دستار او قبول کرد و به حلقه^۴ مریدان درآمد و ترک قضا بگفت و خادم شیخ شد و در ملازمت قیام می نمود.

و شیخ سعید در سرآب نومقیم شد و در این مقام که امروز مزار متبرک است باغی بود. شیخ آن را بخرید و به قاضی وصیت کرد که زمان

[۱۸۹]

[۱۹۰] وفات من نزدیک است، مرا در این مقام دفن کن و شیخ متوجه^۱ | بندر آباد شد. و در سال سبعمائه در شهر شوال به جوار رحمت حق پیوست. فرزندانش شیخ سعید [اورا] در خانقاه بندرآباد در گنبد پشت مسجد خانقاه دفن کردند. قاضی شهاب‌الدین بعد از سه روز باجمعی اتفاق کرده به حکم وصیت جسد مبارک او را نبش کردند و به شهر آوردند و درین مقام که مدفون است دفن کردند.

وقاضی شهاب‌الدین در سال عشرين و سبعمائه^۲ صفة^۳ عالی بر بالای زیارت شیخ بساخت و درگاه عالی راست کرد. و در سال ثمان و اربعین و سبعمائه قاضی شهاب‌الدین وفات کرد و او را در عقب شیخ دادا دفن کردند، رحمة الله علیه.

وخاتون عظمی ملکه^۴ عاقله^۵ کبری خانزاده بنت سلطان مبارزالدین محمد در جنب مزار شیخ سعید در سال ست و ثمانین و سبعمائه مدرسه^۶ عالی مروح بساخت و خانه‌ها و چهار صفة و درگاه عالی مفتوح کرد و چهار صفة مقابل مزار متبرک راست کرد.

و او اول زن امیر شیخی پسر خواجه رشیدالدین فضل الله بود و چون او وفات کرد زن شاه محمد شد و سلطان ابراهیم و سلطان بایزید از او متولد شدند. سلطان ابراهیم در اصفهان وفات کرد و او را بدین چهار صفة^۷ مقابل مزار آوردند و دفن کردند و قبر از سنگ مرمر^۸ تراشیده و به آب زر القاب نوشته^۹ نهاده اند.

[۱۹۱] و دری در چهار صفة بر مزار شیخ سعید مفتوح کرده اند و مخدرات اولاد بنی مظفر در این چهار صفة بسی آسوده اند، مثل - بانی خانزاده و سلطان پادشاه بنت شاه شجاع و غیرها.

۱- تا اینجا در نسخه « م » نیست.

۲- ف : ست و عشرين و سبعمائه

۳- ف : کرده

و در پائین مزار شیخ سعید فرزند بزرگوار او که سر و چمن شریعت و گل بوستان^۱ طریقت و حقیقت وجود شریف اوست مؤمل^۲ اعظم المشایخ و الاکابر الکاملین برهان الملة و الدین امیر شیخ اعلی الله شانہ مدرسه^۳ مروح ساخته و صفت^۴ عالی مرفوع کرده بلا تکلف، و پیشان صفت که مزار شیخ سعید است گشاده و شرفه^۵ چوبین برو نصب کرده و در میان شرفه دری به مزار مفتوح کرده و بردایره^۶ شرفه کتابه ای به خط جناب اعظم خلف الوزراء فی عهده و زمانه خواجه عماد الدین محمود ولد خواجه اعظم سعید نور الدین کمال اشعار لطیف مولانا ای اعظم سعید و حید العصر مولانا شرف الدین علی به آب زر نوشته و در صحن سراچه حوضی وسیع ساخته و میاه تفت در و جاری و درگاه عالی مفتوح کرده و بر ساحت درگاه همچنین حوضی وسیع ساخته و پیشان درگاه نهر میاه تفت به حوضین جاری می گردد و به باغ خلف خانقاه به زراعت صرف می شود و بر شغیر میاه | مذکور دو رویه درخت سرو و کاج نشانده و تمام ثابت و بالیده شده است و به قرب صد قدم تخمیناً دیگر باره درگاهی به غایت عالی ساخته و ساباطی خوب پرداخته، اما هنوز ناتمام است.

[۱۹۲]

و بی تکلف آن مزار بزرگوار را این مدرسه^۷ نامدار ضروری بود، و در مدرسه بر طبقه مزار بالاخانه های مروح به تکلف ساخته و یوماً فیوما وظیفه^۸ حفاظ و موالی مقرر فرموده می رساند و حفاظ به تلاوت کلام الله صبح و شام مشغول اند و اکابرو موالی و اهالی بیشتر اوقات حاضر می گردند و مجلس وعظ و درس علم و سماع و شعر می باشد، و خادمان در خانقاه قدیم جهت فقرا و مساکین هر روزه آش راتبه می رسانند و درویشان راحت می یابند.

۱- م: گلستان، ف: شریعت و گلستان
۲- ف: مؤید

و این مدرسه سال^۱ عمارت شده است .

ذکر فرزندان شیخ سعید

اول - سلطان حاجی محمود شاه

قطب زمان خود بوده و پرتو جلال برو زیادت بود و نقد اولیاء بود و هیچ کس در روی او نظر تمام نتوانستی کردن، از غایت هیبت. و از راویان معتبر شنیدم که در زمان سلطان مبارز الدین محمد که باروی میبید می ساخت و حفر خندق می کرد و به تعجیل مردم را درکار داشته بود سلطان حاجی محمود شاه بر سید. زمانی در آن حیران [شد] و به محمد مظفر نگاه کرد و گفت ای محمد چه کار می کنی؟ در جواب گفت که خانه خود محکم می کنم تا از دشمن ایمن باشم. شیخ چون این بشنید بخندید و نظر بر شاه شجاع انداخت و گفت چون ترا وقت برسد این ترکک ترا بگیرد، و سخن همان بود. چون وقت درآمد شاه شجاع پدر را بگرفت و میل کشید. و کرامات او بسیارست.

[۱۹۳]

ذکر حاجی علی شاه

پسر دیگر حاجی علی شاه بود، و آورده اند که در زمانی که شیخ سعید با فرزندان به کعبه می رفت یک شب در بیابان فید حاجی علی شاه از قافله دور افتاد و راه گم کرد. روز دیگر هر چند وی را طلب کردند نیافتند. چون قافله به ذات العرق رسیدند در حالت احرام بستن حاجی علی شاه را دیدند بر شیری سوار شده به قافله رسید. پیاده شد و شیر ناپدید گشت. پدر از سؤال کرد. گفت در بیابان به خضر رسیدم و ده روز مصاحب او بودم و با خضر طعام می خوردم و مرا در بیابان چشمه های آب شیرین می نمود و قولی بامن کرد که هر سال نزد من آید و با هم صحبت داریم.

۱ - در اصل نسخ جای سنه سفیدمانده است.

ذکر حاجی ابوبکر شاه

پسر سیوم حاجی ابوبکر شاه بود، و او را حالی غریب عجیب بود و از مردم اعراض کردی و کمتر اختلاط نمودی و بیشتر اوقات انزواجستی و کس بر حال او اطلاع نداشتی و گاه گاه سه روز و چهار روز گم شدی و باز پیدا گشتی و هم صحبت رجال الله بودی و مافی الضمیر گفتی. [۱۹۴]

ذکر حاجی محمد شاه

پسر چهارم حاجی محمد شاه بود، و او خلیفه آخرین بود و صایم الدهرو قایم اللیل بود، و افطار به نان جو و ستر کردی، و تمام سلاطین بنی مظفر مرید او بودند، و در زمان او موقوفات دادائی زیاد شد و خوانق معمور شد. و در بندر آباد و اشکذر و عز آباد و بیده و عقدا و هفتادر و اردکان آتش فقرا و آینده و رونده معدّ بود و هرگز نذر از کسی قبول نکردی. این پسران اصلی شیخ بودند.

ذکر مریدان شیخ دادا و حاجی محمود شاه

در این خاندان مریدان صاحب حال بسیار بوده اند و باشند. امامثل شیخ الاسلام سعید علی بن محمود بنیمان نبوده، و او از مجذوبان راه حق بود و بیشتر اوقات چشم بر هم نهاده بودی و کمتر سخن گفتی و آنچه گفتی همان بودی و پرتو نور جلال برو اثر کرده بود و از حاجی محمود شاه نظر یافته بود.

گویند حاجی محمود شاه روزی بر در خانقاه خود نشسته بود. لولی ای می گذشت و «پهلوی» می خواند. حاجی محمود شاه را حال دست داد. گفت وی را باز خواند. علی بنیمان وی را بخواند. حاجی محمود شاه در لولی نظر کرد. علی بنیمان گفت ای لولی آنچه حاجی به تو داد به من ده

[۱۹۵] تا من آنچه تو | خواهی به تودهم. لولی گفت دادم. علی بنیمان گفت چه می خواهی؟ لولی حطام دنیوی طلبید. [شیخ علی] او را خشنود کرد و روانه گردانید و حال بر شیخ علی بگردید و ولایت بروگشاده شد.

کرامات شیخ علی

نقل است که روزی مولانای شیرازی به دیدن شیخ آمد. چون در وضع شیخ نظر کرد انکار او در دل آورد و بر شیخ بخندید و از نزد شیخ بیرون آمد و برکنار آب رفت که وضو بسازد. غلامی ترک داشت و شمشیری حمایل کرده بود. برگردن مولانا زد و سراو از بدن جدا شد و براسپ سوار گردید و به طرف شیراز رفت. مردم از عقب او برفتند و او را بگرفتند و نزد یک شاه شجاع بردند. از وی سؤال کرد که چرا وی را کشتی؟ غلام گفت ای پادشاه ما به پیداخوید به صحبت شیخ بنیمان رفتیم. خواهی؟ من انکار او در دل آورد و بخندید و از نزد او بیرون آمد و برکنار آب وضوی ساخت. من شیخ را دیدم که بیامد و شمشیر بکشید و به من داد که گردن او را بزن. من بی اختیار گردن او بزدم. پادشاه فرمود که تیغ شیخ علی خورده است. جماعتی از کرمان نزد پادشاه حاضر بودند. گفتند این مولانا در کرمان زن خود کشته بود. پادشاه فرمود که به قصاص رسید. غلام را ببخشید.

[۱۹۶] وهم از کرامات اوست. جماعتی لران در راه می رفتند ناگاه به کاروانی رسیدند که خرما بار داشت. لران آن خرما بغارتیدند. چون به خانقاه شیخ آمدند فرمود که غارت و زیارت! لران چون این بشنیدند در پای او افتادند و توبه کردند.

و همچنین شاه شجاع جهت عصیان شاه یحیی از شیراز متوجه یزد

شد و مردم یزد استغاثت به شیخ علی بردند. شیخ علی دعا کرد که خدا یا مگذار که او به یزد آید، و در زمان پادشاه رادر شکم بگرفت و می نالید. نزد شیخ علی آمد و تضرع نمود. شیخ علی پاره‌ای نان خشک به وی داد که این بخور که شفای تو درین است. چون پادشاه آن نان بخورد در زمان شکم او به شد. از شیخ عذرخواست و وداع کرد و هم از بیداخوید بازگردید و به راه شیراز با لشکر برفت.

و همچنین آورده‌اند که صاحب جمعی ایرانی در قهستان بود به غایت ظالم و دغل و دوباره اچه از مردم گرفت و منکر آمدی و مردم را اذیت رسانیدی. مردم نزد شیخ رفتند و گله کردند و شیخ اورا بخواند و نصیحت کرد. صاحب جمع در جواب گفت ای شیخ تو باشیخی خود بساز و به مال دیوان کار مدار. چون از پیش شیخ بیرون رفت درد شکمش بگرفت و جان بداد. اورا بر خربستند و به ایران آوردند.
و کرامات او بسیار است.

و چون شیخ علی وفات کرد اورا در قریه^۱ | بیداخوید درین مقام که هست دفن کردند، و شیخ ابراهیم ابرقوهی که خادم او بود سر قبر او مجاور بود و بسیار از بزرگان می خواستند که قبر او را عمارت کنند. شیخ علی به خواب خادم ابراهیم آمد و گفت حواله چنان است که ترکی از ترکستان بیاید و بر سر قبر ما عمارت کند.

[۱۹۷]

در سالست و عشرین^۱ و ثمانمائه امیر ترمش که داروغه^۲ یزد بود از قبل امیر زاده اسکندر بیشتر باغات و زمین بیداخوید بخرد و بر مزار شیخ وقف کرد و عمارت نیکو بر سر قبر شیخ ساخت از گنبد و طنبی و مسجد و مسکن فقرا و درهای نیکو نصب کرد، و قبر شیخ را عمارتی نیکو کرد و لوح بنهاد و به غایت عمارتی نیکو و مروح شد. و از اطراف خلایق

به زیارت آن بزرگ می آیند و مراد می یابند.

و در سال تسع و اربعین و ثمانمائه امیرزاده اعظم شمس الدین محمد میرک پسر امیر جلال الدین چقماق بفرمود که محرابی از سنگ مرمر بتراشیدند و گرد آن کتابه نوشته در قبله گاه نصب کردند.

و شیخ حاجی خلیفه که خادم بقعه بود چند قطعه زمین احیا کرد و مشجر و مکروم ساخت و قنات جاری کرد و مزید موقوفات خانقاه کرد و در رونق خانقاه و نشر نام نیکو جدی تمام داشت و غنی و فقیر همه از او شاکر و راضی بودند.

و در سال تسع و اربعین و ثمانمائه عمارتی عالی بر در خانقاه بساخت از آجر تراشیده و اساس آن از سنگ و گچ نهاد و درگاه عالی مفتوح کرد و فخر و مدینی نهاد و بر هر طرفی گنبد عالی راست کرد و بر بالای هر یکی غرفه های نیکو ساخته و دارافزون^۱ چوبین نهاد.

چون شیخ حاجی مشارالیه در آن سال به جوار حق پیوست فرزند ارجمند نیکو خصال او شیخ شرف الدین علی به رسم نذر کمر خادمی بر میان جان بسته و نشر نیکو از پدر گذرانیده و غنی و فقیر از سفره انعام او بهره یافته.

زنده است کسی که از تبارش مانند خلفی به یادگارش

تا چون به چمن رسد تدروی سروی بیند به جای سروی

گر سرو بن کهن نبیند در سایه سرو نو نشیند

ذکر مزار قطب الاولیاء جمال الاسلام ابی سعید

محمد بن احمد بن مهر یزد از اولاد

نوشیروان عادل علیه الرحمة

از کبار مشایخ بود و داخل پیران^۲ طبقات است و جدّ عالی اوشبی

۱ - کذا در هر سه نسخه، به تعلیقات نگاه کنید. ۲ - ف: بیرون

حضرت رسالت^۱ را صلی الله علیه و آله در خواب دید و به دست او به اسلام درآمد و ترک امارت و ایالت بداد و طریق زهد و ورع گرفت و اهل تجرید شد و ملبس به کسوت فقر شد و خدای تعالی او را | فرزندان صالح داد.

[۱۹۹]

و چون شیخ جمال الاسلام متولد شد از کوچکی باز اثر ولایت از جبین او پیدا بود و دایم به عبادت مشغول. شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که گیسوی مبارک بردست او نهاد و آب دهن در دهن او کرد. چون بیدار شد تاره^۲ موی گیسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست او مانده بود و علوم ظاهر و باطن بروکشف شده بود. تمام قرآن وی را حفظ بود و با علما بحث کرد و بر همه فایق آمد و با امام الحرمین صحبت داشته بود و مباحثه کرده.

و از نسل او بسیار فاضلان در دین محمدی پیدا شدند مثل مولانای اعظم سعید غیاث الدین علی منشی که از فضیلتی عصر بود، و مولانا شهاب الدین محمد که سرآمد زمان خود بودند در انشاء^۳ و تواریخ و فقیه نیکو، و مزار مقدس جد بزرگوارش او ساخته. چهار صفت^۴ عالی و ظنّی بزرگ که مدفن شیخ الاسلام است و پنجره های آهنین بر طریق گشوده، و نهر آب صواب در میان مدرسه جاری کرده، و ساباط رفیع منتقش بر درگاه ساخته و قصیده سید حسن متکلم بر آن ثبت کرده که مطلع قصیده این است:

«سلام کالطاف آل الممجد»

و بر کتابه^۵ درگاه تاریخ نوشته و این عمارت در سال اربع و ثمانین و سبعمائه تمام شده.

و مولانای اعظم معین الدین جمال | الاسلام محتسب از فرزندان او بود و شعری نیکو داشت و پیش سلاطین و اکابر معزز بودی و ظریف و

[۲۰۰]

ندیم و خوش صحبت بودی و امور احتساب یزد سالها تعلق بدو داشت. و وفات شیخ الاسلام اعظم سعید در سال ثمانین و اربعمائه بود. و هنوز آثار کرامات او در میان خلاق مشهور است و هر کس که بر سر تربت او سوگند به دروغ خورد جان نبرد. و این ضعیف آنچه معلوم دارد مطرب‌های بود که او را گل گندم خواندندی. بر آن سر زیارت سوگند خورد و همان روز وفات کرد. و همچنین جوانی بود شرف عَلاف نام، همچنین درین مزار سوگند خورد و بعد از دو روز بمرد. و مناره^۱ پائین مزار مصطفی امیر معین الدین اشرف ساخته، علیهم الرحمة.

ذکر مزار صالحین مشهور به حضرت

مولانای اعظم سعید مولانا مجدالدین حسن

قرب امامزاده^۲ بزرگوار مزاری به غایت شریف است و اکابر دین و دولت در آنجا مدفون اند، و بیشتر اولاد رضی در این مقام آسوده اند، و در صفت^۳ مقابل مولانای اعظم سعید شرف الدین علی و مولانای اعظم حمید مجدالدین حسن آسوده اند.

و تاریخ وفات مولانا شرف الدین علی در سال سبع و خمسين و سبعمائه بود.

و وفات مولانا مجدالدین حسن در سال ثمانین و سبعمائه بود، و قاضی عادل فاضل است.

و بر صفت^۴ | ایمن^۱ این صفت^۵ خلف صدق مولانای اعظم ضیاء الدین محمد مدفون است.

و در صفة^۱ ایسر صفة^۲ بزرگ امیر عماد الدین مجتبی بن مرتضی اعظم رکن الدین سلام الله وزیر و کسان او مدفون اند.

و هم متصل این مزار صفة ای است عالی موسوم به «صفة صفا» که مولانا و مرتضی اعظم سعید قاضی القضاة اقدم حمید^۱ قطب الحق و الشریعة و التقوی و الدین جمال الاسلام مسعود اعلی الله درجته فی علیین مدفون است که در زمان امیر پیر محمد بن عمر شیخ شهادت یافت و امیر اسکندر به سلطنت قایم مقام شد. از ممالک عراق و یزد جهت نواب اکابر به شیراز طلب کرد و مرتضی مشار الیه را به شیراز طلبید و به طرف شبانکاره به دارابجرد فرستاد و در سال خمس عشر و ثمانمائه در دارابجرد وفات یافت و او را در جوار دحیه^۲ کلبی دفن کردند.

و این «صفة صفا» سبط بزرگوارش مرتضی اعظم مجتبی اکرم المخصوص بعنایة الله جلال الدولة و الدین خضر شاه اعلی الله تعالی شأنه بنا نهاد، و در سال ست و ثلاثین و ثمانمائه فرمود که مرقد او را به یزد آورند و در «صفة صفا» دفن کردند.

و مولانا ای اعظم سعید صاحب النظم و النشر مولانا فخر الدین ابوسعید و پدر بزرگوارش در پائین «صفة صفا» مدفون اند.

و شیخ الاسلام اعظم مؤتمن الدین ابوبکر بن محمد بن یوسف^۱ علیه الرحمة^۲ که از اکابر اولیاء بود در این مقام مدفون است. وفات او به تاریخ ثلاثین و اربعمائه بود.

و شیخ مرحوم محمود درودگرو مرتضی اعظم سعید سید شمس الدین محمد کیا و شیخ مرحوم سعید صنفی الدین اردبیلی در این مقام مدفون اند، و دیگر اکابر دین و اسلام.

۱- ف: اسیر ۲- م: علیه ما علیه ۳- ف: «اعظم» ندارد

و مولانای اعظم سعیداعلی اقدم حمید افتخار الصواب والوزراء
 فی عهده و زمانه مولانا رکن الدین حسن طیب اللہ تراہ [طرف] عمارت ایسر
 این مزار طرح عمارت عالی بینداخت و مقبره نیکو بساخت و منقش و
 مطلقاً گردانید و پدر سعید مولانای اعظم حمید صفی الملة والدین محمود
 مدفون^۱ گردانید.

و در سال^۲ که مولانای اعظم مشارالیه در کرمان وفات یافت نعش او
 را به یزد آوردند و در جنب پدر بزرگوارش دفن کردند، و اوخواجه^۳
 نیک اعتقاد حمیده خصال بود و هرگز از و اذیتی به مردم نرسیدی بلکه
 ممد^۴ و معاون درویشان بودی و مردم از سفره^۵ او بسیار طعام خوردندی،
 رحمه الله.

ذکر مزار سادات عظام امیر علی قوام^۶ الدین

آن مزار بزرگوار است و قرب «دارالسلخ» واقع است و بسیار از
 سادات عظام در آنجا مدفون اند و مردم به زیارت روند و بیشتر حاجت روا
 گردد.

و آن عمارت و چهار صفه و گنبد سید نظام الدین پدر سید رکن الدین
 قاضی ساخته و اول آن بقعه^۷ آل نظام بوده، و سید نظام الدین در آن قبه
 مدفون است.

و در فضای خلف گنبد سادات عظام اند، مثل سید قطب الدین که از
 اولیای زمان خود بود، و کرامات او بسیار است.

نقل است که خواجه اوجی که مرید سید بود با کاروانی به جانب
 تبریز می رفت. چون به دانک لالکان^۸ رسیدند دزد بر کاروان زد.
 خواجه گفت ای سید قطب الدین همستی و مددی! ناگاه از برابر کاروان

۱- ف: دفن ۲- کذا در اصل، ظ: سالی ۳- ف، م: قوم الدین

۴- ف: دامک لالکان، مل: دنک لالکان

گردی پیدا شد و از میان گرد سید قطب الدین علی ظاهر گردید، بر پشت شیری سوار شده و ماری تازیانه ساخته! عزیمت آن دزدان کرد. دزدان چون آن بدیدند منهزم شدند و بگریختند و کاروان به سلامت برفتند. آن خواجه چون به یزد آمد به دیدن سید رفت. چون به مجلس بنشست خواست که حکایت کند. زبانش بسته شد و هیچ نتوانست گفت. چون مردم از پیش سید بیرون رفتند زبان خواجه گشاده شد. سید فرمود که ای خواجه تا من زنده باشم این سخن فاش مکن.

وسید علی قوام الدین صاحب کشف و کرامات بود.
آل نظام بیشتر در این مزار مدفون اند.

ذکر مزار شیخ تقی الدین عمر استادان علیه الرحمة

شیخ تقی الدین عمر استادان از اکابر اولیا بود و قطب زمان خود و معاصر سلطان قطب الدین بود و علم و عمل با همدیگر جمع کرده بود.

[۲۰۴]

بیت

هم عمل، هم علم با هم یار داشت
هم عیان، هم کشف، هم اسرار داشت
خود صلوة و صوم بی حنّ داشت او
هیچ سنت را فرو نگذاشت او
و وعظ به غایت خوب فرمودی.
واهل یزد سه گروه بودند: کرامیه و قدریه و علی العرشیه.
و شیخ سعید از روی بحث با این هرسه درآمد و بر اعتقاد ایشان
مشغول شد به دلیل و برهان، و همه را ملزم گردانید و در جاده اهل سنت و
جماعت آورد.

وفات او در سال ست و ستمائه^۱ بود در این بقعه که امروز مدفون است. و بسیار از بزرگان دین در آن زمین مدفون اند مثل قاضی جلال الدین خیارقی^۲ که از علمای عصر بود و سرآمد زمان خود، و قاضی نظام الدین ابوالخیری تبریزی، و مولانا شمس الدین محمد کرمانی، و مولانای اعظم سید کمال الدین شاه حسین مکرم ابرقوهی، و از مشایخ قدیم شیخ احمدک و مرحوم شیخ علما.^۳

و بسیار شهداء و علماء در این مزار مدفون اند و این مزار را عمارات بسیار ساخته بود، از ساباط در مزار و سقایه و صفه، و به سبب سیل تمام منهدم گشته و از آنها اثر^۴ نمانده.

[۲۰۰]

ذکر مزار شیخ خلیل آسوده مشهور به گوردارین

این مزار هم به غایت متبرک است و بسیار از اکابر در و آسوده اند و گنبدی قدیم در آن مقام بود.

مولانا قوام الدین مشهور به شیخ ور^۵، آن گنبد را بکند و دیگری از آجر پخته بساخت و سفید کرد و کتابه^۶ گنبد بنوشت، در سبع و ثمانین و سبعمائه. و مقبره^۷ او در خلف آن گنبد است و گرد آن مزار دیوار بکشید و آن قبر که آن را «قبردارین» می خوانند قبر شیخ خلیل آسوده است و قبر او چوبین بود و ارضه^۸ بخورد از آجر پخته عمارت کردند.

و شیخ اعظم مشارالیه از جمله^۹ اولیاء کبار بود و صاحب کرامات. و از کرامات او یکی آن است که پسرش به کعبه رفته بود و شب عید اضحی مادر پسر حلوا می کرد و گریه می کرد جهت پسر می گفت پسر من اینجانست که از این حلوا بخورد. شیخ خلیل گفت بخش او بنه. طاسی در

۱- ف : سبعمائه ۲- ف : خیارتی ۳- در « م » از « شیخ احمدک »
تا اینجا نیست . ۴- ف : آثار ۵- مل : وره ۶- یعنی سوریانه

خانه داشت، جهت پسر پر حلوا کرد و بنهاد. چون پسرش از کعبه بازگردید آن طاس در میان بار همراه آورده بود. گفت در روز عید پدرم این طاس حلوا در منای کعبه به من داد. و بسیار کس از قبر او استمداد همّت کرده‌اند و مراد یافته.

ذکر مزار حاجی صدرالدین به موضع باغ کمال

در اوّل حال حاجی صدرالدین به علوم ظاهر مشغول بود و به کعبه رفت و زیارت کعبه و روضه رسول صلی الله علیه و آله دریافت و راه قدس خلیل باز گردید، و بنیاد تصوّف کرد و به علم هیأت قیام نمود و او را حالی دست داد و جذبه‌ای دریافت و ترک دنیا بکرد و از مردم کناره کرد، و آمیزش با مردم نکردی و به طرف مهریجر رفت و در کوه خورمیز قیام کرد.

[۲۰۶]

و امیر یوسف خلیل که از قبل امیر بزرگ داروغه یزد بود به دیدن او رفت و به جهت او چهار طاقی بساخت و او کمتر در آنجا بودی و آخر روی در بیابان نهاد و در صحرا مقیم شد و کمتر طعام خوردی. و در زمان حکومت امیر عبدالرحمن قورچی در بیابان انار در شمس کوران بر پای ایستاده وفات یافته بود. عبدالرحمن، پهلوان بیژن راهدار را بفرستاد و او را بیاورد. و این مقام که مدفن اوست بخرید و او را دفن کرد و باغچه‌ای در خلف آن ساخت.

و چاهی در آستانه مزار بود که چندین سال بود که خشک شده بود. چون حاجی را در آن مقام دفن کردند آب در آن چاه ظاهر شد. چنانچه پوست انار خشک بر روی آب آمد و آن آب چاه هرگز کم نمی شود و

به‌غایت آب نیکوست و به‌جهت شفا مردم می‌خورند.
وفات او در سال ست وثمانمائه بود. او را درین مزار دفن کردند.

ذکر مزار سادات مشهور به قل هو الله

[۲۰۷] در آن مزار همه سادات عریضی‌اند، و این مزار متقارب | باغ کمال
کاشی است و مشهور است به « گنبد هشت در »، و ذکر آن گنبد کرده شد که
از آثار گنج یزد گرد شهریار بوده.
و درین مزار قبلی قبله صفت‌ای است و در او سه قبر است که هر که
در آنجا هزار بار « قل هو الله احد » بخواند هر مراد که طلب دارد بر آورده
گردد، و این مجرب است.^۱

ذکر مزار تازیان قدیم

و عزیزانی که درو آسوده‌اند

بدان که مزار قدیم یزد « تازیان » است که اولیا و صلحا و شهدا درو
مدفون‌اند و ابتدای این مقابر از تابعین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشد که چون اهل یزد در اسلام درآمدند دوحی از قبایل مکه و مدینه که
همراه بودند در این جا مقیم شدند: یکی حنی بنی تازیان و دیگری حنی بنی
تمیم و از آن تابعین که در یزد وفات کردند در این مقام دفن کردند و او را
منسوب به تازیان کردند.

از یک طرف او امامزاده^۲ معصوم ابو جعفر محمد بن عبید است، و
سادات و بزرگانی که در آن مزار آسوده‌اند: مولانای اعظم حاجی نظام‌الدین
اسحق الحموی و مولانا [ی] اعظم سعید مولانا محی‌الدین خطیب و پسرش
مولانا شمس‌الدین محمد و غیره.

۱ - ازینجا تا ذکر مزار خط سبز در صفحه بعد از نسخه « م » و « ف » افتاده است.

از یک طرف [مزار] شیخ تقی الدین عمر استادان ، و از یک طرف مزار عقیف الدین که استاد محمد بن یعقوب تازی^۱ در آنجا آسوده است که قرآن به روضه^۲ مطهر حضرت رسالت خواند و از روضه آواز آمد که استاد قرآن محمد یعقوب^۳ ، و حاجی محمود تجره ، و حافظ عماد الدین پسرش ، و شیخ سعید محمد بن احمد بن ابی بکر بصری که از بزرگان دین بود ، و شیخ جنید توران پشتی .
و بر یک طرف مزار خط سبز [است] .

ذکر مزار خط سبز

و کیفیت این مزار خط سبز چنان است که چون مبارز الدین محمد مظفر بیرون دروازه^۴ مهریچرد نبش می کرد و خندق می کند به قبری رسیدند . شخصی در قبر یافتند اعضای او درست و دوپاره حریر سبز در دستهای او و مصحفی حمایل کرده ، و بر آن دو پاره حریر خطی سبز نوشته و هیچ کس آن خط نمی توانست خواند و از دست او بیرون نمی توانست آوردن . شب محمد مظفر را در خواب نمودند که آن شخص با خط سبز پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایستاده بود و گله می کرد که می خواستند خط آزادی مرا باز ستانند .

محمد مظفر از آن هیبت از خواب بیدار شد و بفرمود تا او را با آن دوپاره حریر و خط سبز درین مقام دفن کنند و صومعه بر بالین او بساختند و مردم بسیار نشانه از آن قبر دیده اند .

ذکر مقابر غازیان^۵

و بر یک طرف دیگر از « تازیان » که آن را « غازیان » می خوانند و ذکر

۱- کذا در اصل : ظاهراً « قاری » درست است .
۲- جمله ناقص و مشوش به نظر می آید .
۳- عنوان در « ف » نیست .

[۲۰۸] آن از پیش رفته بسیار از علما و فضلا و صلحا در آن مقام آسوده اند، مثل | مولانای اعظم سعید اعلی اقدم حمید شمس الدین محمد مازیار علیه الرحمة که فقیه و مفتی و واعظ و زاهد و صاحب فنون معقول و منقول و موحد بود، و در آن مقام آسوده است.

و مولانای اعظم سعید نورالدین خطیب که از اولیاء الله بود. هم در این مقابر است.

و مولانای اعظم سعید شمس الدین محمد جولاه فقیه و اعظم مصنف در آنجا مدفون است .

و بسیار از تابعین که اسامی ایشان معلوم نیست.

و از آن جهت آن را «غازیان» می گویند که چون لشکر اسلام به یزد مراجعت کردند از جهت اهل فہرج که شیخون بر آن مسلمانان زده بودند و بسیار شهید شده بودند، جمعی از اهل یزد به آن مسلمانان منضم شدند و به فہرج رفتند و با مجوسیان حرب کردند و قلعه فہرج بستند و بسیاری از مجوس به قتل آوردند. بعضی زخم دار بودند از مسلمانان. چون باز گردیدند کشتگان را درین مقام دفن کردند و هر که از آن زخم داران که هم وفات کردند در آنجا دفن کردند و آن مشهور به «غازیان» شد.

ذکر مقابر باغ کمال کاشی

چنان معلوم شد از راویان کهن سال که این مزار باغی مشجرو مکروم بود و در میان باغ عمارت و چاه آب و حوضخانه بود، و سلطان مبارزالدین محمد آنرا از مالکان بخرید و وقف اموات مؤمنین و مؤمنات کرد در سال | ستین و سبعمانه.

[۲۰۹]

و بیشتر غریبان و مقتولان در آنجا مدفون اند. اول قبری که در آنجا بود قبر کا کا محمد بود، و صد و چهل سال عمر او بود.

و بعد از او درویشی ابدال بود که از یک مقام شب و روز تجاوز نکردی و در برف و باران و زمستان و تابستان بر روی خاک افتاده بودی، و او را بابا ناصر گفتندی. از ابدالان بود.

و بر یک طرف مقابر باغ کمال کاشی میل سر پهلوان اسد طغانشاهی^۱ [است] که در کرمان حاکم بود و با پادشاه شاه شجاع چند سال محاربه کرد و آخری را چون بکشند سراو را به یزد فرستادند. پهلوان کمانکش سر او را دفن کرد و میل بساخت و تاریخ از سنگ مرمر بنهاد.

و بر یک طرف عمارت مزار « اسکندریه » است که در زمان پسر ابوسعید طیبی خلقی که به واسطه^۲ قحط و در بندان در اندرون شهر مرده بودند قریب سی هزار آدمی، و ذکر آن کرده شد، چون فتح یزد شد اسکندر هندو بغا به محصلی^۳ به یزد آمد. آن مردگان که در آن خانه های شهر در هم افتاده بودند، اسکندر در این مقام باغی بود آنرا بخريد و وقف اموات کرد و آن مردگان را از شهر بیرون آوردند و در قبر مدفون کردند و ساباط عالی بساخت و مسجدی و چهار دکان، و آنرا « اسکندریه » نام کرد. و در آن مقام بسیار از شهدا | و اهل الله مدفون اند و به سبب سیل آن ساباط و مسجد و حانوت منهدم گشته و آثار نمانده، اما قبر شهدا و اولیاء باقی است.

[۲۱۰.]

و دولت مجنونه در آنجا مدفون است و این دولت از اهل الله بود و در اول دادای لولیان بود و او را حالی دست داد و جذبه ای رسید و از لولیان انفراد جست و بر روی خاک سه روز و چهار روز افتاده بودی متصل و نخوردی و نخسیدی و خبر از خود نداشتی و از کس طلب نکردی و در سربازار افتاده بودی و گاه گاه مافی الضمیر گفتی. و یکی بود

۱ - ف : طغانشی ۲ - ف : هند و بغا بمجلسی

که او را سرخ کبوتر فروش گفتندی. او را تعهد کردی و ریگت در زیر او کردی و ریگت تر برداشتی. و دولت را سال به صد و اند رسیده بود و دندان دگر باره بر آورده بود و گاهی دعا کردی و گاهی دشنام دادی و گاه خندیدی و گاه گریستی. و چون وفات کرد اکابر شهر برو نماز کردند و صدقه دادند، و در «اسکندریه» قبر او مشهور است.

و مقبره^۱ مولانا شهاب الدین حسن^۱ قاضی هم در این مزار است و او نیز از اکابر دین بود و فقیه و صاحب شروط بود.

ذکر مقابر حمیدی [و] تیرگری^۲

و در جنب مزار حاجی صدر الدین مقابر حمیدی است. قطعه ای زمین مولانا عبد الله بن مولانا حمید الدین که شحنه^۳ یزد بود بخريد و وقف کرد| و چون فتح یزد شد ابوبکر خازن و عمر خواجه بخشی و شمس الدین بخشی و احمد آقا^۴ وقتق^۴ فرمان اسکندر به قتل ایشان صادر شد. جسد را در این مزار دفن کردند.

و بر یک طرف باغ کمال مقابر تیرگری است که باغ خواجه محمود تیرگر بود. وقف مقابر مسلمین کرد و بسیار از صلحا [و] مؤمنان در آنجا آسوده اند.

ذکر مقابر باغ حاجبی^۵

این باغ از آن حاجب عز الدین لنگر بن وردان زور بود، و در قدیم الایام عشرتگاه اتابکان و باغ نامدار یزد بود و گوشکی در میان باغ بود. و چون اتابک یوسف شاه یسودر را در آن باغ به قتل آورد باغ روی به خرابی نهاد و قصر ویران شد و درختان همه برکنندند و ویران کردند تا زمان مظفریان درآمد و خالصات شد.

۱- م، ف: سعید ۲- عنوان در «ف» نیست ۳- کذا در هر سه نسخه،
 ظ: احمد اتا ۴- ف: دقیق ۵- ف: حاجی

و برادر شاه یحیی شاه حسین دیوار آن باغ راست کرد و عمارت قصر کرد و در تصرف گرفت.

و بعد از وفات او چون متروکات قسمت کردند این باغ حاجبی^۱ به صبیبه^۲ او مولاة عظمی ملکه کبری خواند^۲ سلطان رسید. آن را وقف اموات کرد و مردم هریک قطعهای زمین برداشتند و حظیره ساختند، مثل مهتر علی شاه فرآش و مرتضی اعظم سید جلال الدین جعفر معرف^۳ و غیره.

و از اهل الله و مجذوبان در آنجا بسی آسوده اند، مثل | بابا مجدالدین. و او مجدوب غیر سالک بود و صاحب حال بود و باکس آمیزش نکردی و بر در مسجد خواجه پیر حسین دامغانی در اهرستان بیشتر اوقات نشسته بود و وصله^۴ چوب پیش خود نهاده بودی و دایم الاوقات صمد صمد گفندی و هرگز از کس طلب نکردی و مردم او را تعهد کردند و زنی از متعلقان ملازم او بودی و او را محافظت نمودی. روزی مداحی صفت حرب احد و شهید کردن دندان پیغمبر صلی الله علیه و آله می کرد. او تمام دندانهای خود به موافقت بشکست. و در آخر حال او را رمی پیدا شد و به انگشت دیده خود بر آورد و در اقامت نماز جان بداد. وی را در این باغ دفن کردند. وفات او در سال ثمان و عشرين و ثمانمائه بود.

و در جنب او امیر جنید برلاس مدفون است، و برادر این جنید امیر معتبر بوده نزد امیرزاده اسکندر و روگردان شده، او را بگرفتند و بیاوردند. امیرزاده اسکندر حکم کرد که به زندگی پوست او بکنند. امیر چون آن بدید متغیر شد و ترک امارت کرد و او را جذب ای رسید و بیخود شد و هفته هفته در بیابان برهنه و تنها گشتی و چون به شهر آمدی با کسی سخن نگفتی و هر جامه که در بر او کردند همان روز پاره کردی، و به

[۲۱۲]

۱ - مل، ف : صاحبی ۲ - مل : خاند ۳ - : جعفری المعرف

[۲۱۳] گورستان سربردی | و در زمان وفات مردم را وداع کرد و جان بداد .
امیرزاده اعظم شمس الدین محمد میرک پسر امیر جلال الدین چقماق او
را تجهیز و تکفین کرد و به جنازه او حاضر شد و او را پهلوی بابا
مجدالدین دفن کرد و درویشان را آتش داد.

بابا ضیاء الدین ابدال هم در جنب ایشان مدفون است ، و او درویشی
بُلّه^۱ بود . ولیکن از او بسیار کرامت واقع می شد . گاه بودی که [وقت]
خفتن در بیرون شهر طوف کردی و در صبح چون دروازه گشادندی از شهر
بیرون آمدی .

نقل است از مرتضی اعظم امیر قطب الدین مسعود قاضی که گفت روزی
به زیارت مقابر تازیان رفتم . ضیاء الدین را دیدم که بر سر مقبره نشسته بود و
ماری بر کنار نشانده بود و بامار بازی می کرد . آن مار چون مرا بدید
برخاست و برفت .

ذکر مقابر باغ مولائی

این مزار نزدیک باب کوشکنواست بر کنار خندق ، و اول باغ معمور
بود . مولانای اعظم سعید شمس الدین ابوبکر رضی بر اموات وقف
کرد .

و بسیار اهل الله در آنجا مدفون اند ، مثل شیخ زاهد عابد صالح متقی
شیخ احمد حق مدد کازرونی ، و شیخ احمد صایم الدهر بودی و خلیفه
قطب الدین آفاق شیخ ابواسحق کازرونی قدس الله روحه العزیز بود ، و چهل
سال در غرفه مسجد جمعه شهر مجاور بود | و معتکف . و از او بسیار
[۲۱۴] کرامات مشاهده کرده بودند . و چون وفات کرد او را بر کنار شارع این مزار
دفن کردند .

و در یک طرف این مزار مولانا‌ی اعظم سعید قدوة العلماء والفضلاء
المتجهدين^۱ مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی که از فضلاء عصر بود و
مثل او واعظ نبود و به مدت چهل سال سی جزو کلام الله تفسیر کرد و
سلاطین بنی مظفر در وعظ او حاضر شدند و قریب ششصد هزار از
ابیات عربی و فارسی در ذکر داشت و در وعظ کنایت و لطایف گفتی. و
هشتاد و چهار سال عمر او بود و در سال ثمان و تسعین و سبعمائه وفات
کرد، و قریب باغ ملائی^۲ مدفون است.

و در جنب شیخ احمد حق مدد مولانا‌ی اعظم سعید حاجی علی رویدشتی
مدفون است. و مولانا‌ی مشارالیه از جمله فضلاء زمان خود بود. و عظ
به غایت خوب گفتی و گاه مردم را بگریانیدی و گاه بخندانیدی. و مسافرت
بسیار کرده بود و صحبت اهل دین و دولت بسیار دریافته، و در اول محتسب
بود و آخر به قضای حنفی مشغول شد. و صاحب نظر بود و اکابر با او
مطایبه بسیار کردند.

و در جنب او شیخ جلال الدین زاهد که خلیفه شیخ احمد حق مدد
بود مدفون است، و او مردی زاهد صالح بود و در غرفه مسجد جمعه
قائم مقام شیخ احمد حق مدد بود | و آن هر سه قبر با یکدیگر متصل است.
و قریب باغ ملائی^۱ مقابر سرچم است و در آن مقام بسیار از صلحا و
مؤمنان آسوده اند.

[۲۱۵]

و در آنجا دو قبر بزرگ بسته اند و در این دو قبر قریب سه هزار آدمی
مدفون اند از زن و مرد که به واسطه قحط در بندان پسر ابوسعید طوسی در
اندرون شهر هلاک شده بودند و در مدرسه دومناره ایشان را انداخته
بودند. چون دروازه بگشادند آن مردگان را بیرون آوردند و درین دو قبر

۱ - مل : المجتهدین ۲ - (= سولائی)

دفن کردند. و از آن دو قبر بسیار نشانها دیده‌اند. و قریب آن مزار برکنار خندق مقابل «برج اولیا» مسجدی است که در سال اربع و تسعین و ستمائه که خلق بعد از ورود سیل به موضع سرچم جمع شدند ساخته‌اند، و آن قصه در محل خود گفته شد. و درون مسجد اهل الله بسیار دیده‌اند و آن مسجد نشانه داراست، و مقام «چهل تنان» نیز گفته‌اند.

ذکر مزار سید سرچم^۱

مشهور به «سید سرچم». در جنب آن مزار آسوده است و او مرد تارك مجذوب بود و آنچه بگفتی اکثر همان بودی، و اکابر یزد او را منقاد بودند. و چون در سال ست و خمسین و ثمانمائه وفات کرد او را درین مقام دفن کردند، و این مزار عمارت کردند و مردم به زیارت روند و مراد یابند.

ذکر مقابر زنگیان

[۲۱۶] وهم در آن نزدیکی بر سر راه خراسان | مقابریست که آن را مقابر زنگیان خوانند. درویشان و ابدال در آنجا مدفون‌اند و رجال الله در آن مقام حاضر شوند و در شب آن موضع عظیم بد هیبت باشد.

ذکر مقابر مریاباد و یتیمی

آن مزار نیز متبرک است و از اولیا و صلحا و شهدا خالی نیست، و گویند هر شب آدینه خضر علیه السلام در آن مزار گذار می‌کند. و از شهدای فهرج یکی در آن مزارست و ذکر او گفته شد. و مولانای اعظم سعید قدوة الخطباء والصلحاء المتورعین شیخ

۱ - جای عنوان در «م» مفید است و «ف» عنوان ندارد.

زین الدین علی سوخته در آنجا مدفون است که مدت چهل سال به استقلال خطیب جامع یزد بود و معلم اطفال بود و قریب هزار کس از برکت انفس او قرآن آموخته اند^۱ و بعضی حفظ کرده اند. و صبیّه او [موسوم] به بکری بر سر سجاده وفات کرد، و او صدیقه زمان خود بود و مردم بسیار خوابها و نشانها در قبر او دیده اند و در جنب پدرش مدفون است.

ذکر مزار شیخ الاسلام سعید فریدالدین

عبدالباقی و شیخ الاسلام اعظم سعید

شمس الدین محمد خلوتی نورالله قبرهما

شیخ فریدالدین عبدالباقی از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود و مولد او از کازرون بود و صاحب کشف و کرامات بود و مرید شیخ محمد اسفراینی بود، و شیخ محمد خرقه از قطب الاولیاء و قدوة العلماء مظهر کلمات الله العلیا شیخ علاء الدوله^۱ سمنانی داشت. شیخ فریدالدین را به یک واسطه خرقه به شیخ علاء الدوله می رسد و صاحب مقامات علیه بود و چندین چله داشته بود.

[۲۱۷]

و از بزرگان استماع دارم که شیخ فریدالدین را روز عرفه در کازرون دیده اند و روز عید در طواف کعبه یافته اند. و به غایت وجیه بوده و نشان ولایت در جبین او ظاهر بود و پرتو جلالی^۲ بر او غالب بود.

نقل است که سلطان ابواسحق بن خواجه شیخ محمد بن خواجه کمال الدین ابوالمعالی جهت خارجی خورده^۳ بر او حوالت کرد. محصل پیش شیخ آمد و تشدد می نمود. شیخ نزد وی فرستاد که راجع کن. نشنود. چون به شیخ باز گفتند گرم شد و گفت این ظالم را بگیر! سلطان ابواسحق همان

۱ - مل: قرآن خوان شده اند ۲ - ف: جلالت ۳ - ف: خارجی و خرده

روز خسته شد. پیش شیخ فرستاد و عذرخواست و گفت فاتحه ای بخوان. شیخ فرمود، ع: «زهری که به جان رسید تریاک چه سود؟» او را می باید رفت. اما فاتحه بخوانم که بر ایمان برود، و فاتحه برخواند. سلطان ابواسحق همان روز وفات کرد.

و در سال اثنی عشر و ثمانمائه که ابابکر خازن عصیان ورزید و خواجه جلال الدین محمود خوارزمی با لشکر امیرزاده اسکندر به محاربه یزد آمد و دربندان متمادی شد اکابر و اهالی درخواست کردند و شیخ رانزد اسکندر فرستادند. شیخ متوجه اصفهان شد و چون امیرزاده اسکندر از آمدن شیخ خبردار شد او را نوازش و تعظیم نمود و به موجب درخواست شیخ احکام بنوشت و شیخ را روانه یزد گردانید. و چون شیخ به شهر آمد ابابکر خازن از صلح ابا نمود و از صوابدید شیخ تجاوز کرد. چون شیخ خبردار شد سرخ برآمد و گفت سگان را از شهر به در کنید. روز دیگر ابابکر خازن به میهمانی رفت و معتمد او فرخشاه^۱ عصیان او ورزید و دروازه شهر که باب قلعه بود بر ابابکر بیست و دروازه بیرون قلعه بگشود، و لشکر بیرون در شهر آمدند و شهر را بگرفتند و ابابکر و امرای او که انهمام یافته بودند بگرفتند و به قتل آوردند.

گویند که در آن روز که در اترار امیر بزرگ درگذشت شیخ فرمود که امیر بزرگ وفات یافت، و چون تاریخ وفات امیر بزرگ معلوم کردند همان روز بود که او گفته بود.

و او مریدان صاحب حال داشت و در سال ثلث عشر و ثمانمائه وفات یافت. به حکم وصیت او را در سر اهرستان قریب مزار مامانوک دفن کردند، رحمه الله.

و در سال سبع و اربعین و ثمانمائه که جناب صاحب اعظم دستور اعلیٰ اکرم افتخار العلماء و^۱ الحکام خواجه ناصر الدین محمود سمنانی خلد ظلّه^۲ به وزارت دریزد بود در سر مزار او عمارتی عالی بنیاد کرد و اول صفت^۳ قبلی قبله که پیشان^۳ زیارت بود بساخت و باقی | طرح انداخته بماند.

و چون شیخ الاسلام اعظم سعید صاحب المقامات العلیّه و ارث علوم الانبیاء المرسلین سالک مسالک دین قدوة المحققین شمس سماء العارفين شمس المله والدين محمد خلوتی نور الله مرقدہ که شیخ الاسلام و مقتدای اکابر دین و دولت بود و علم و عمل باهم جمع کرده بود و چندین چله بر آورده بود و خرقة از شیخ فرید الدین عبد الباقی داشت و هر روز شصت هزار ذکر خفی ورد داشت در یوم السبت عشرين ربيع الاول سنه تسع و اربعین و ثمانمائه به جوار رحمت حق پیوست او را به موجب وصیت به مزار شیخ بزرگوار فرید الدین آوردند و در جنب شیخ دفن کردند.

و مرتضی اعلیٰ اعظم امیر جلال الدین خضر شاه تختگاهی مروح بساخت و قبر شیخ فرید الدین عبد الباقی و شیخ شمس الدین محمد خلوتی را در آن تختگاه عمارت کرد و فرش از آجر پخته بینداخت و میلی جهت روشنائی بساخت بر بالین قبر، جزاه الله بالخير.

[۲۱۹]

ذکر مزارات مشهور که تعلق به ظاهر شهر داشت گفته شد. اکنون در ذکر مزارات داخل شهر شروع کنیم، بتوفیق الله تعالی.

ذکر مزارات داخل شهر

اول مزار متبرکک پیر برج

هر کس در باب او چیزی گفته اند. بعضی بر آن اند که این قبر امامزاده^۴

۱ - م : فی ۲ - مل : ظلالة ۳ - مل : نشان

[۲۲۰]

سعید فضل بن موسی کاظم علیه السلام است، برادر سلطان خراسان علی [بن] موسی الرضا علیهما السلام، اما به صحت | نپیوسته، ولیکن از صحابه و تابعین بیرون نیست.

و غالب آن است که از شهدای فهرج است که بعضی در آن حربگاه زخم خورده بیرون آمده‌اند و بدین طرف آمده‌اند و پراکنده هر یک به مقامی فرود آمدند و به سبب زخم به جوار حَق پیوستند و ایشان را در همان مقام دفن کردند، و تحقیق اسامی ایشان معلوم نشد.

چنانچه یکی بر لب «گور آهنگران» آسوده است، و دیگری در مقام امامزاده بزرگوار، و در میدان در مسجد و کاروانسرای امیر چقماق دو دیگر آسوده‌اند، و دیگری در مزار^۱ مریاباد، و قس علی هذا.

اما قبر بزرگوار او مخفی بود و کس را معلوم نبود که در این مقام شهیدی آسوده است. تا زمان دولت مبارزالدین محمد مظفر در آمد و شهر را بزرگ گردانید و بسیاری از بیرون داخل شهر کرد^۲ و بار و بکشید و حفر خندق کرد و چون بدین مقام رسید حفاران کلند زدند و بشکافتند قبر پیدا شد. نگاه کردند شخصی مهیب دیدند با جامه‌های سبز و سفید در آن قبر آسوده، و جامه‌ها پوشیده و ریزنده نگشته^۳ و مصحفی بر سینه^۴ او نهاده و بر اندام او جراحت یافتند. چنانچه آورده‌اند که حفاری پاره‌ای پنبه از جراحت او برداشت خون تازه بر پنبه یافت. آوازی به گوش حفار آمد که دست خود نگهدار و این معنی | صدق است به دلیل کلام الله مجید باری عز اسمه: «ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتیهم الله من فضله»^۴. حفار از آن هیبت بیفتاد و بیخود شد و

[۲۲۱]

۱- مل: مقابر ۲- م - مل: گردانید ۳- م: گشته، مل: ریزنده نگشته

۴- قرآن مجید سوره آل عمران/ ۱۶۹-۱۷۰.

مزدوران دست از کار برداشتند و خبر نزد محمد مظفر آوردند و آنروز درگذشت.

و چون شب در آمد چند علم نور معاینه دیدند که از آن قبر بر می آید. روز دیگر محمد مظفر سوار شد و بر زیارت آمد و بفرمود که قبر را بیستند و فصیل بر آن طرف قبر نهادند و در میان هر دو فصیل قبر او راست کردند و صومعه بر بالین قبر او بساختند.

شبی مردی و زنی بدکار در آن صومعه رفتند و به فساد مشغول شدند. آتشی از غیب پیدا شد و هم در آن مقام هر دو بسوختند. بامداد نگاه کردند اندرون صومعه پر خاکستر بود و کفشی و موزه‌ای بازمانده، باقی همه سوخته بود. این موجب عبرت خلق شد.

واظهار این قبر در سال سبع و اربعین و سبعمائه بود، و مزار متبرک است و بسیار نشانها از آنجا دیده‌اند و اهل حاجت به مراد رسیده‌اند.

و در سال اربع و اربعین و ثمانمائه جناب صاحب اعظم مقرب الملوك العجم امیر قطب‌الدین خضر شاه بن امیر اعظم سعید شمس‌الدین محمد خضر شاه قطعه‌ای زمین از شهر داخل کرد و صومعه^۱ نیکو بساخت و فرش بگسترده و قبر را خرقة از کاشی و آجر پوشانید و درهای خوب نصب کرد و این مزار را احیا کرد، جزاه الله بالخير.

[۲۲۲]

ذکر مزار شیخ الاسلام اعظم سعید

مولانا شرف‌الدین خضر علیه الرحمة

شیخ شرف‌الدین خضر از بزرگان دین بود و علوم ظاهر و باطن داشت و سلاطین بنی مظفر همه منقاد او بودند و اشعار موحدانه در غایت جزالت دارد.

و خانقاه وطنی که مدفن اوست از استحداث اوست و پایاب آجر

پخته در میان خانقاه ساخته و نهر سوا^۱ درو جاری است، و این خانقاه محمد بن مظفر داخل شهر گردانید و عمارت خانقاه در سال خمس و خمسين و سبعمائه بود. و در سال ستين و سبعمائه به جوار حَق پیوست. و پسر ارجمند او مولانای اعظم سعید ظهیر الملة والدين محمد از فضیله عصر بود. وی را تصانیف بسیار است چون «اربعین» در حدیث و شرح ینابیع و تاریخ یافعی و غیره.

و در سال خمس عشر و ثمانمائه وفات کرد و در جنب پدر بزرگوارش درین خانقاه دفن کردند، و فرزندان و سبط او همه از بزرگان و عزیزان اهل یقین اند.

ذکر مزار سید تاج الدین جعفر در شهرستان

این سید تاج الدین از فرزندان محمد بن علی بن عبیدالله بود و از گوشه نشینان زمان خود بود و جمعه تاجمه از خانه بیرون آمدی و به نماز جمعه حاضر شدی، و صایم الدهر بودی و ذکر دایمی داشت * و تنها در این خانه که امروز مدفون است مسکن داشت *^۲ | و از خوردن و پوشیدن او کسی خبردار نبود که از کجاست.

[۲۲۳]

شبی ترکی از نوکران اتابک شرابخانه می جست به درخانه^۴ سید آمد. به گمان شرابخانه در یزد. سید چون در باز کرد ترک چماقی در دست داشت، بر سید حواله کرد. دست و چماقش بر بالا خشک ماند. ترک به جزع در آمد و استغاث^۳ به سید برد. فرمود که از شراب توبه کن تا دستت به گردد. آن ترک توبه کرد. همان دم دست او درست شد و دیگر شراب نخورد و مرید سید شد.

۱ - (= نهر صواب) ۲ - میان دو ستاره در «م» نیست.
۳ - مل : استغاث

وفات سید در سال ستمائیه بود. و در آن شب که وفات می کرد حفّار و غسّال به خانه طلب کرد تا قبر او بکنند. چون قبر تمام شد ده درم به غسّال داد و ده درم به حفّار که مرا شما دفن کنید. غسّال دید بُرد یمنی و کفن و پنبه و گلاب نزد او بنهادند. سید بخفتید و کلمه بگفت و از دنیا سفر کرد، و هم در این خانه اش دفن کردند. روز دیگر تمام خلائق بر قبر او نماز کردند، رحمة الله علیه.

ذکر مزار مولانای اعظم سعید فیخرالدین

پیر خواجه در شهرستان

مولانای مشارالیه از بزرگان دین بود و علم و عمل با هم جمع کرده بود و از اولاد بنی عباس بود و به بیست واسطه به عباس رضی الله عنه می رسید و به علوم ظاهر مشغول بود و آخر در تصوف شروع کرد و از خلق انزوا جست و بسیار بزرگان به دیدن او رفتندی و راه | وصول ندادی.

[۳۲۴]

و پیشتر از آمدن امیر زاده عالمیان خاقان اعظم سعید شاهرخ بهادر سلطان طاب ثراه مردم را از مقدم شریف او خبر داده بود. و چون وفات کرد او را در خانقاه مولانای اعظم سعید شهاب الدین محمد منشی علیه الرحمة دفن کردند.

وفات او در سال اربع و عشرين و ثمانمائیه بود.

و هر که در روز جمعه بعد از نماز جمعه به زیارت او رود هر مراد که طلب دارد، ان شاء الله تعالی، بر آورده می گردد.

و برادر او مولانای اعظم سعید نظام الدین پیر خواجه از افاضل عصر بود و ائمه فقه و درس و فتوی بود و مفتی زمان خود بود و به چهار

مذهب ماهر بود و در فنون علوم درس گفتی . چون وفات کرد او را در پهلوی برادرش در خانقاه شهرستان دفن کردند

ذکر مزار شیخ الاسلام اعظم سعید شیخ احمد

فهادان و شیخ محمد برادرش

شیخ احمد و شیخ محمد دو برادر بودند صالح و متقی، و درده اسفنجرد مقیم بودند و به شومالی قیام نمودندی و به اجرت آن روزگار می گذرانیدند، و تمام ده معتقد صلاحیت ایشان بودند.

آورده اند که صاحب جمع اسفنجرد به غایت ظالم بود و رعایای آن ده از او در زحمت بودند . شیخ احمد او را نصیحت کرد که با بندگان خدا آسانی کن تا خدای بر تو نیز آسان کند. آن صاحب جمع از سر لجاجت گفت که سخن تو نمی شنوم . با خدا بگو که جان مرا بستاند. اگر راست می گوئی؟ | شیخ دست برداشت و گفت خدایا جانش را بستان . آن صاحب جمع در زمان بیفتاد و جان بداد. مردم بسیار مرید شدند و خلائق ولایت روی بدیشان آوردند.

[۲۲۵]

ایشان از دست مردم به شهر آمدند و در کوچۀ فهادان مقام کردند و در شهر نیز مردم بسیار مرید شدند .

آورده اند که غلامی از آن اتابک بود و یوز اتابک داشتی . آن غلام در خواب بود و یوز در چاه افتاد و سقط شد. غلام روز دیگر نزد شیخ آمد و گریه کرد و درخواست نمود که شیخ از اتابک درخواست کند تا غلام را اذیت نرساند . شیخ گفت ای غلام از شهر بیرون رو که از راه خراسان یوزی می آید. او را بگیر و به عوض آن یوز کن. غلام از شهر بیرون رفت و در «ریگک فیروزی» یوزی دید می آید. غلام آن یوز را بگیرت و به عوض آن یوز باز داشت .

شیخ احمد در سال سبع و عشرين و ستمائه وفات یافت. اورا در این مزار دفن کردند.

و شیخ محمد برادرش در سال خمس و ثلاثین و ستمائه وفات یافت. هر دو برادران در جنب یکدیگر مدفون اند.

و بسیار بزرگان در این مزار آسوده اند. مثل مولانای اعظم سعید مولانا محمود و اعظم که از فضلی عصر بود^۱ و قدوه^۲ علماء و اولیاء وقت بود و چند نوبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [را] در خواب دیده بود.

[۲۲۶]

و فرزند او مولانای اعظم سعید مولانا امام الدین واعظ، که از فضلی عصر بود^۱ و در منقول و معقول و در وعظ ماهر بود و اهل یزد تمام اورا معتقد بودند، چون وفات یافت اورا در جنب پدر بزرگوارش بنهادند.

وفات مولانا محمود در سال ثمان و تسعین و سبعمائه بود. و بر در این مزار سلطان مبارز الدین محمد بن مظفر ساباطی از آجر پخته و کاشی تراشیده بساخت^۲ و پسر او شاه شجاع آسیائی در قریه^۳ ابرند آباد بساخت^۲ و وقف مزار کرد و بر در مزار خانقاهی بساخت و هر روز از طسق^۳ آن آسیا آش در آن خانقاه می پزند و به فقراء می دهند، و به غایت مزار متبرک مروح است.

ذکر مزار شیخ شکور

شیخ شکور از قدمای مشایخ کبار است و نسب او معلوم نیست. ولادت^۴ [او] از غزنین و ملتان بوده است و مسافرت بسیار کرده بود و به هر

۱- میان دو ستاره از چهاره سطر قبل از «مل» منقط شده است. ۲- میان دو ستاره از سطر قبل از «مل» منقط شده است. ۳- م : طق ، ف : تسق ۴- ف : والده

هر حال که بودی به ادای شکر قیام نمودی و او را بدان جهت شیخ شکور گویند، و چون به یزد آمد قریب دروازه^۱ نو معتکف شد.

آورده اند که صد سال عمر او بود و در آن روز که وفات می کرد تمام شهر بگردید و دوستان را وداع کرد. گفت که فردا عزیمت سفر دارم. روز دیگر چون تحقیق کردند در خانه وفات کرده بود، در سال سبع و عشرين و سبعمائه. روز دیگر بزرگان شهر او را تجهیز و تکفین کردند و هم در گنبد | خانه^۲ خودش دفن کردند و خرقه^۳ او را بر بالای قبر او نهادند و هنوز خرقه بر بالین قبرش نهاده است و مردم به زیارت روند و به جهت حاجات آن خرقه پوشند، و اگر آن خرقه زودتوان پوشید آن مراد به آسانی برآید و اگر به دشواری باشد مراد حاصل نشود، و باشد که چندان سنگین باشد که نتوان پوشید.

[۲۲۷]

و در جنب مقبره اش صفت^۴ ای است و فرش انداخته اند و محراب است و در آنجا نماز حاجت گزارند.

و هم در این خانه چاهی است و چند عدد ابریق نهاده که آب برکشند و وضو سازند. و آتش و برگ و ساز آن نهاده است تا آتش برافروزند و بوی خوش بسوزانند. و در اصل صفت^۵ پائین قبر زوجه^۶ اوست.

ذکر مزار سید روح الله مشهور به دیگک بندان

مرتضی اعظم سعید قطب الاولیاء و قدوة العلماء المحققین سید نظام الدین حیدر الملقب به سید روح الله از اکابر سادات آل نظام و صاحب کشف و کرامات بود و وعظ فرمودی و در وعظ او مردم را حالت دست دادی و بیشتر سلاطین وقت مرید او بودند و او را با شیخ نظام الدین دهلوی قریب جانی بود و میان ایشان مکاتبات و مراسلات بودی. و شیخ نظام اولیاء قطب وقت و مقتدای مشایخ دهلوی بود و رأس

[۲۲۸]

صوفیه هند بود و امیر خسرو دهلوی مرید اوست و در خمسه خود | مناقب شیخ نظام بسیار گفته.

یک روز سید روح الله در یزد وعظ می فرمود. ناگاه در میان وعظ زمانی خاموش شد. بعد از آن گفت در سر به ما ندا کردند که به زیارت کازرون رو. چون وعظ تمام کرد از منبر فرود آمد و همان روز متوجه کازرون شد، مترصد که حواله سبب چیست. چون به کازرون رسید بزرگان به دیدن او آمدند.

روز جمعه وعظ می فرمود. تمام اکابر در وعظ او حاضر بودند. یکی از خطبا انکار سید در دل آورد. سید به نور ولایت دریافت. گفت ای آنکه انکار ما در دل آوردی تقدیر ازلی چنین است! در نزدیکی تو بمیری و من زن تو را به نکاح آورم و از وی فرزندی متولد شود سر الله نام و این زمان در پشت من ذکر می کند! چون وعظ تمام کرد و فرود آمده همان روز خطیب را تب گرفت و بعد از سه روز وفات کرد.

و چون مدت عده منقضی شد سید زن او را در حباله خود آورد و بعد از نه ماه پسری متولد شد نام او سر الله کرد، و سید باز به یزد مراجعت نمود. و در سال ثلاث و ثلاثین و سبعمائنه این مسجد و مقبره که [در آن] مدفون است بساخت و صفه و طنبی نیکور است کرد و پنجره آهنین بر طریق نهاد و به ارشاد خلائق مشغول شد.

[۲۲۹]

و در آخر حال مکتوبی به شیخ نظام دهلوی فرستاد و او را وداع کرد و گفت | این مکتوب آخرین است و مریدی را مکتوب بداد و بطرف دهلوی فرستاد. چون مرید مکتوب به دهلوی آورد و شیخ نظام بر مضمون مکتوب اطلاع یافت دانست که سید راهنگام رحلت است. رقت کرد. مرید سید بعد از دو روز پیش شیخ نظام آمد و استدعای جواب مکتوب کرد که

عزیمت رفتن کرده شده است.

شیخ نظام‌الدین آن مرید را دست‌بگرفت و گفت نگاه کن. مرید چون نگاه کرد مدرسه^۱ رکتیه^۲ یزد دید و جماعت خلائق با علمها و مصحفها [ی] بر سر نهاده جنازه^۳ سید روح‌الله همراه داشتند. مرید مضطرب حال شد. شیخ نظام‌الدین فرمود که این جنازه سید روح‌الله است. مرید به گریه افتاد و شیخ او را روانه گردانید. چون به یزد رسید آن روز که آن مرد در دهلی آن واقعه دیده بود همان روز سید در یزد وفات یافته بود، در سال سبع و ثلاثین و سبعمائنه، علیه‌الرحمة.

ذکر مزار حاجی حسین باغ‌علا^۱

حاجی حسین از جمله^۲ مجذوبان بود و صاحب حال بود و بسیار کرامات از او مشاهده کرده‌اند، و شاه یحیی بن مظفر مرید او بود. روزبه تجرید گذرانیدی و از کس سؤال نکردی و هر چه بر زبان راندی مؤثر بودی.

آورده‌اند که روزی بر سر بازار صحافان درد کان طوافی قدحی ماست بسته نهاده | بود و طواف می‌خواست که بفروشد. ناگاه حاجی حسین [۲۳۰] چرخ زنان از راه بازار در عین حالت برسد. پای بر آن قدح ماست زد و بینداخت و بریخت و ماری از تک قدح بیرون افتاد. خلائق را معلوم شد که حاجی به نور ولایت آن دریافته بود^۳.

و مثل آن بسیار از او صادر گشته و کرامات او در افواه عالم بسیار است. چون وفات یافت او را در خانه^۴ خودش دفن کردند، در این مقام که امروز مدفون است. وفات او در سال سبعمائنه بود.

تمام شد ذکر مزارات متبرک داخل و ظاهر شهر، بعد از این در ذکر باغستان شروع کنیم، بمنته وجوده^۳.

۱- م: اعلا ۲- مل: باشد ۳- م، ف: این عبارت عربی را ندارد.

مقالت نهم

در ذکر باغستان و محلات و بانیان باغات

اول باغستان مشهوریز داهرستان است که رشک روضه^۱ جنان است و به هر طرف نهری چون سلسبیل حیات روان است. به هر باغچه ای که برگذری^۱ چمن و گلستان است و به هر سر و قدی که در نگری هزارستان است.

نظم

روضه ماء نهرها سلسال	دو حه سجع طیرها موزون
آن پر از لاله های رنگارنگ	وین پر از میوه های گوناگون
حبذا آب تفت و اهرستان	که چو خلد برین بود به جهان
هست هر باغ او چو فردوسی	هر طرف کوثری زلال روان
چون دم عیسی است روح افزا	راح و روحش که هست راحت جان
سرودر رقص از گذار صبا	بلبلان در فغان به صدستان
تا ابد باد تازه و معمور	فارغ از صدمت دبور و خزان

[۲۳۱]

هر چند که مبدأ باغات از اول طغارشرف الدین مظفر است که آن را باغ خواجه سعد خوانند و آن باغ وسیع است و نا مضبوط و محقر خانه ای در او ساخته اند به جهت باز یار باغ، و نهر میاه تفت به تمام چون از طغارشرف الدین مظفر جریان می یابد و از آن باغ بیرون می آید و منقسم می شود به محلات و باغات، و همچنین به یکدیگر متصل است تا دامن «ریگ فیروزی» که از ابتدا تا انتها یک فرسنگ و نیم تخمیناً باشد.

و در زمان خاقان اعظم سعید شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه

باغ برباغ و باغچه برباغچه چون نیستان در همدیگر بافته و متصل بود و همه پرسرو و گل و لاله و ریحان و میوه‌های الوان، چنانکه روضه جنان از او در رشک آمدی و ابر نیسان از غیرت آن چمن و بستان اشک باریدی. خاک صندل بویش از سبزه رنگ مینا نمودی، و از نفحات نسیمش عبیر دیده بینا گشودی.

و از یمن معدلت آن پادشاه عالم پناه مردم مرفه الحال و آسوده خاطر روزگار می‌گذرانیدند و معموری شهر و ولایت | و جمعیت حال به مرتبه‌ای رسیده بود که مردم دهاقین عوامل را کار نفرمودندی و غله و پنبه و میوه که به شهر آوردندی همه براسب و استر بار کردند و جامه‌های زیبا از قصب و دیبا پوشیدندی و مرغهای فربه بابرنج در میان خوردندی، و جوانان سرو قد باده گلرنگ نوشیدندی، و مطربان با ساز چون بلبلان خوش آواز [و] خوبان گل روی خروشیدندی و از شحنه و عسس باک نداشتندی و نپوشیدندی، مصراع:

«چنین تا چشم زخم افتاد در کار»

و پادشاه سعید در جولگه ری فجأة به عالم بقا و اصل و از دار فنا رحلت کرد و یوماً فیوما خرابی و قحطی و خشکسالی و سم ستور بیگانه و قید مسافران و پریشانی مجاوران و بیماری گران و موت بزرگان و قتل اکابر و سروران واقع می‌شد، و اگر بدان شروع کنیم از مقصود باز می‌مانیم.

غرض آن که اهرستان بدان صفت که شمه‌ای از شرح اوشیدی به خارستان بدل شد و درخت بیدمشک هیزم خشک گشت و اکثر باغات که در تشابک اشجار آفتاب بر زمین نتافتی حکم صحرای بادیه گرفت.

بیت

همانا که آن رستنیهای چست نه از دانه از دامن عدل رست
 فروریخت آن تازه گلها ز بار وزان تازه نرگس بر آمد غبار
 به جز هیزم خشک و سیلاب تر نیابی به باغات چیزی دگر |
 گر آن پرورش یابد امروز باز از آن به بود آستین و طراز
 یکی گر فراغت بود شاه را ز نوزیوری بخشد آن گاه را

[۲۳۳]

هر چند اهرستان که حکم نگارستان داشت از ظلم و خشک سالی
 خارستان و از ورود سیل و طوفان غبارستان گشته اما به یمن معدلت این
 پادشاه عالم پناه، ظل ظلیل اله، سلطان تاج بخش تخت نشین، سلیمان رفعت
 جمشید آتین، سلطان معز الدوله و الدین ابوالمظفر جهان شاه بهادر خان خلد الله
 تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه، در این سال اثنی و
 ستین^۱ و ثمانمائه باز بوی رأفت و مرحمت و داد گستری و رعیت پروری و
 آبادانی بلاد و ترفیه عباد می آید و امید هست که چون باری سجانہ تنگی آب از
 میان خلایق برداشت قحط نان هم بردارد و مظلومان را از شر ظالمان
 برهاند.

نظم

چونیت نیکک باشد پادشارا گهی روید به جای گل گیا را
 فراخیها و تنگیهای اطراف ز عدل پادشاه خود زند لاف

درخت بد نیت خوشیده شاخ است

شه نیکو نیت روزی فراخ است

مصراع: « عنان سخن بین کجا می کشد »

غرض آن که باغ خواجه^۲ سعد مذکور چون عمارتی مضبوط و زمینی

چندان معمور ندارد به غیر از نهر میاه و دو رویه درخت بید ذکر سخن در صفت اوراندن بی معنی می نماید .

[۲۳۴] و از آنجا به باغ شیخ فریدالدین عبدالباقی | آب جاری می گردد و آن نیز باغی مشجر و ساذج است و مقام اولاد شیخ سعید است و از آنجا به مزار مامانوک^۱ می آید .

ذکر مزار مامانوک^۱

هر چند ذکر او در مزارات بایستی اما چون نسب و حالات او معلوم نیست به غیر از شهرتی که در افواه است اسامی او را در سلک اولیاء علما و فضلا آوردن از ادب دوری داشت و بکلی از قلم انداختن رخصت نیافت .

فی الجمله چون سرزمینی خوش است و میاه تفت در بیرون و اندرون او جاری است و باغات متصل و اشجار و انها بسیار دارد امیر ترمش که از جانب امیر زاده اسکندر داروغه^۲ یزد بود در آنجا صفت^۳ عالی ساخته و دو گنبد خانه در جنب آن پرداخته و جماعتخانه^۴ نیکوراست کرده و در پیشان صفت^۵ آب تفت جاری است و مردم در زمان رفاهیت حال بدانجا رفتندی و «دیگک پالان» کردندی و سماع زدندی .

و چون انقلاب واقع شد و یزد در تصرف حکام خاقان سعید درآمد پسر امیر ترمش مذکور، سیدی احمد میرک، از امارت توبه کرد و به کسوت درویشان و طریق ایشان درآمد و در این مزار متوطن گشت و خانه^۶ جدید جهت اولاد خود بساخت و حمام خوب بر در مزار راست کرد و نشان سیورغال حاصل کرد و کمر به خدمت مجاوران | و مسافران در بست و [۲۳۵] چند باغ مشجر و مکروم احیاء کرد و به قدر سفره می کشید

۱- مل : بابانوک .

و اکنون روزگارش روی به انحطاط آورده و جمعیت حالش نمانده، و این صورت نسبت به حال او نیست که عموم خلایق راهمین حال است.

ذکر باغ لالا

گویند از آن لالا صواب اتابکی بوده. باغی به غایت وسیع است و آب تفت در او جاری، و مشجر و مکروم و داخل خالصات شریفه. و در این باغ بید و توت و انگور فراوان بودی و انارهای شاهوار لطیف، و هنوز بعضی به قدر مانده است. اما هیچ عمارتی ندارد به غیر از ساباطی که در جنب باغ در شارع ساخته اند و مشهور است به «ساباط ده نیم».

و چون خواجه^۱ اعظم سعید صاحب السیف و القلم جلال الملة و الدین محمود خوارزمی نوبت سوم به مباشری یزدآمد تمام یزدرا عمارت کرد و بازارها سفید گردانید و آن ساباط را هم سفید ساخت، در سال تسع و ثلثین^۱ و ثمانمائه.

ذکر باغ امیر شمس الدین محمد میرک

ولد امیر جلال الدین چقماق

مقابل باغ لالا^۲ باغ میرک محمد است و امیر محمد بسیار عمارتی در آن باغ ساخته و مشجر و مکروم گردانیده و چمنهای گل و سرو و چنار و عرعر راست کرده.

وزمین باغ پراز لاله و ریحان بود و نسیمش چون دم عیسوی مرده زنده کردی و باغبانش آزادان را^۳ بنده ساختی^۳.

[۲۳۶]

قصر پرنورش چون روضه^۴ فردوس معمور، و ساحت^۴ و وطنی و حوضخانه اش عشرتخانه^۴ غلمان و حور بودی. حجره های تحتانی و فوقانی

۱- ف: ثمانین ۲- مل: لالائی ۳- مل: شناختی ۴- مل: فردوس پرنور ساخته

جهت نزهت و سرور ساخته و دریاچه به جهت حرارت تموز و دبور پرداخته، و در صفت عمارتش شعرای زمان شعر گفته‌اند^۱.

زهی به حسن و صفا ثانی بهشت برین
 که رشک جنت و خلدی و جای^۲ حورالعین
 فراز سقف رفیعت بود ز روی شرف
 هزار سال اگر بر رود سپهر برین
 اگر محیط فلک حوض تو نظاره کند
 ز شرم غرق شود ز آب چشم عبرت^۳ بین
 به هشصد و چهل و یک تمام کرد آن را
 خدایگان قضا قدرت قدر تمکین
 امیر اعظم اعدل که بر سپهر جلال
 بود ز قدر و شرف شمس ملک و دولت و دین
 نظام عقد سعادت «محمد» آن که کند
 علی ز خلق حسن در فضایلش تحسین
 هزار سال جلالی بقای عمرش باد
 «شهور آن همه اردیبهشت و فروردین»

ذکر باغ کرشاسپی

بانی این باغ علاءالدوله کرشاسپ بن علی بن فرامر زکالنجار است. باغی قدیم است مشجر و مکروم، و درختان بید و سرو و چنار بسیار دارد و آب نغت در او جاری، و داخل خالصات شریفه است.

و نصره الدین شاه یحیی بر در باغ ساباطی عالی ساخته و چهار دکان براو راست کرده و ساباط مروح است و مردم گاه گاه به عشرت روند؛ و

[۲۳۷]

۱- مل: بودند ۲- مل: جان ۳- مل: غیرت ۴- مل: رفتند

سقایه‌ای مقابل ساخته‌اند.^۱

و ساباط قرب آسیای استاد است.

ذکر باغ ساباط

این باغ در زمان اتابکان بوده و خانه^۲ رفیع و بادگیر و حوضخانه داشته و آنرا خانه^۳ ابوسعیدی^۴ گویند. نصره‌الدین شاه یحیی در جنب آن طنبی و حوضخانه^۵ نیکو استحداث کرد و دریاچه^۶ نیکو بساخت و شاه‌نشین و گنبد مقرنس و چهارصفه^۷ منقش‌راست کرد، و بر کتابه قصیده^۸ توحید شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی علیه‌الرحمة نوشت، و مطلع قصیده این است:

قصیده^۳

فضل خدای را که تواند شمار کرد

یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کائنات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

بر آفرید و بحر و درختان و آدمی

خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

و این باغ را مشجر و مکروم ساخت و برگرد عمارت درختهای سرو و بنشانند و هنوز باقی است، و تمام میاه تفت در او جاری گردانید و درگاه عالی مفتوح کرد و گنبدی مروح بر درگاه بساخت، و در جنب عمارت^۹ درگاهی به جهت فرزند دلبند سلطان جهانگیر که در صدف سلطنت و گلدسته^{۱۰} بوستان معدلت بود عمارتی عالی و طنبی خوب منقش بر سر آب بساختند، و در پیچه‌ها بر باغ مزه^{۱۱} رح کردند و جامهای آبگینه^{۱۲} الوان بنهادند و ابیات خمسه^{۱۳} نظامی بر کتابه‌اش مسطور گردانیدند.

۱- ف از «و ساباط» در سطر قبل تا اینجا ندارد. ۲- ف: ابوسعید

۳- ف: القصیده ۴- مل: گنبد، ف: از «مروح» در همین سطر تا اینجا را ندارد.

[۲۳۸] و از فصل بهار تا خریف اولاد بنی مظفر | در آن باغ بودندی، و بیرون ساباطی خوب رفیع گردانید و دور و به خانه هاب ساخت، و بر کتابه ساباط توحید مولانا کمال الدین اسمعیل بن عبدالرزاق اصفهانی نوشته اند.

بیت

ای جلالت فرش عزت جاودان انداخته
گوی در میدان عزت کن فکان انداخته
در دبیرستان عقل لایزال عقل پیر
همچو طفلان از بغل لوح بیان انداخته
در ضیافت خانه فیض نوالت منع نیست
در گشادست و صلادرا داده، خوان انداخته

و بیرون ساباط میدان وسیع ساخته و هرپسین شاه یحیی از باغ بیرون آمدی و بر نیم صفه ساباط برمسند نشست و در میدان گاو و شیر به جنگ انداختی و بعد از آن کشتی گیران زور آزمودندی و هر کس لعب و هنری که داشتی اظهار کردی. و آب تفت از میان ساباط گذشتی و به باغات و محلات منقسم شدی.

بیت

چو وقت آمد نماند آن پادشائی
به کاری نامد آن کار و کیائی
و از در باغ ساباط تا مدرسه شمسیه چهار منار هر روز دو نوبت به موجب حکم آب زدندی تا شاه یا سلطان جهانگیر یا حرم او سلطان پادشاه گذشتندی غبار بردامن ایشان نشست. و دو رویه درخت بید برب جوی آب تفت بنشانندی تا در سایه بید

از تموز آفتاب ایمن باشند و هر چند توانستند از دولت و خرمی بهره
برداشتند و به عاقبت بگذشتندی و بگذاشتند .

نظم^۱

کجا جمشید وافریدون و ضحاک

همه در خاک رفتند ای خوشا خاک

کفی گیل در همه روی زمین نیست

که در وی خون چندین آدمی نیست

هر آن خشتی که بر ایوان شاهی است

اگر دانی سر صاحب کلاهی است

چون انقلاب بنی مظفر واقع شد و امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ
به یزد آمد و در باغ ساباط ساکن شد بسیار عمارت بیفزود و بادگیری عالی
بساخت و روی کاشیها را مطلقاً گردانید و خرگاهی منقش بر بام بساخت و
باغ معمور گردانید.

و اکنون خرابی تمام به حال او راه یافته و به واسطه لشکر امیرزاده
خلیل و دیگر صادرات و واردات از این اشجار و فواکه و انگور و داربند
دانگی نمانده، و تعلق به خالصات شریفه دارد.

ذکر باغ مرتضی اعظم امیر جلال الدین

خضر شاه

مقارب باغ ساباط قطعه^۲ زمین خراب بود به حال عمارت آورد و
دیوار بنهاد و ساباطی بر در باغ راست کرد^۲ و بسحاقیه در او وضع کرد و
باغ مشجر و مکروم ساخت و حوض خانه وطنی راست کرد و مردم در آن
باغ تردد کردند^۳ و سماع زدندی.

۱- مل: بیت ۲- ف: از «وساباطی» تا اینجا ندارد. ۳- مل: متردد گشتندی

و اکنون به واسطه^۱ لشکر آن باغ نیز خراب است و بایر^۱.

ذکر باغ مهتر علیشاه فراش

[۲۴۰] در جنب باغ وردانروز^۱ باغی محقر^۲ بر شفیق میضا بود. مهتر علیشاه بخرید و یک در باغ دیگر داخل کرد و دو نهر آب تفت در او جاری گردانید و مشجر^۲ و مکروم ساخت و در میان باغ بر کنار آب صفت^۳ مروح بساخت و بر بالای صفت^۳ طنبی منقش و چند خانه بساخت و صورت خسرو و شیرین و دیگر صورتهای مختلف بر دیوار کشید و مقامی به غایت متزه است، و بر درگاه طنبی بالاخانه^۴ خوب راست کرد و در پیچه بر شارع مفتوح گردانید و در پائین عمارت حوض گردان^۳ بساخت و عشرتگاه اکابر یزد مدتی آنجا بود.

و اکنون به واسطه^۴ صادر و وارد بسیار خراب است و تعلق به خادمان مشایخ عظام دادائی دارد.

ذکر باغ طغی شاهی^۵

ذکر طغی شاه از پیش گفته^۵ شد، بلکه عمارت باغ نیز. اما اینجا نیز واجب است بعضی بر سیل اجمال ادا کردن. از میان این باغات که ذکر کرده شد، او امروز از همه معمور ترست و عمارات خوب دارد از طنبی و بادگیر، و باغ مشجر مکروم است و میوه های الوان در این باغ می باشد. و بر درگاه باغ، شاه یحیی سبابی عالی ساخته و مسجدی در جنب باغ راست کرده و دایم آب تفت بر در این باغ در میان سبابی جاری می باشد.

ذکر باغ وردانروز

ذکر بانی این باغ از پیش رفته و در این باغ عمارت نساخته است، و

۱- مل: و بایر «ندارد». ۲- ف: از «ویک» در سطر قبل تا اینجا ندارد.

۳- ف: گردون. ۴- مل: طغی شاه ۵- مل: گذشته

نارستان بود و انار شاهوار به غایت خوبی داشت و اشجار هم | بود، به واسطه^۱ خشک سالی تمام اشجار و انار خشک شد و درختها برکنندند و همیزم بفر وختند.

و اکنون بیشتر ساذج است و تعلق به خالصات شریفه می دارد^۱، و آب تفت در او جاری است.

ذکر باغ خواجه^۲ سعید صدرالدین احمد ایوردی^۲

باغی خوب و جدیدست و خواجه^۳ مشارالیه این باغ از اولاد خواجه حافظ رازی بخرید و بعضی از مولانا اویس بن مولانا زین الدین اردکانی. و مشجر و مکروم ساخت و چند قطعه زمین دیگر بخرید و اضافه کرد و باغی وسیع گشت و تمام معمور شد و دری عالی مفتوح کرد و آب تفت بر یک طرف باغ جاری کرد و دیوارهای بلند بنهاد و بعد از وفات خواجه به وارثان تعلق گرفت.

و به واسطه^۴ تعدی و مطالبات نالایق^۳ نا واجب وارثان به شفاعت به عالی جناب معدلت پناهی امیر اعظم اکرم نظام الدین حاجی قنبر جهانشاهی خلد ایام دولته فر وختند، و اکنون تعلق به بازاران^۴ امیر مشارالیه دارد.

ذکر باغ طغار

باغی مربع است، و بیشتر در عین خرابی بود و به سعی صاحب اعظم دستور اعلی اکرم خواجه کمال الدین حسین دام دولته این باغ به حال عمارت آمد، و مشجر و مکروم ساخت. و اکنون به قدر معمور است و از عمارت عاری، و تعلق به خالصات^۵ شریفه می دارد.

۱- ف : دارد ۲- ف : ایوی ۳- مل : « نالایق » ندارد.
 ۴- سل : بازارگانان ۵- ف : خالصان

ذکر باغ فیروزی

[۲۴۲] این باغ | متقارب رودخانه است. پیشتر وزیر نشین بودی و هر وزیر که در او نشستی بعضی از عمارت بر او بیفزودی.

و اصل این باغ از استحداث مولانای اعظم سعید قاضی قضاة حمید مؤمل اعظم العلماء و الفقهاء و القضاة الکاملین وارث علوم الانبیاء المرسلین مجد الحق و الدین حسن رضی است. عمارت و طنبی و حوضخانه نیکو ساخته. و مرتضی اعظم سعید مقتدای اعلی اقدم حمید سید عماد الدین مجتبی بن مرتضی اعظم سعید افتخار الاکابر و الصواحب^۱ عظام کهن الملوک دستور السلاطین سید رکن الدین سلام الله وزیر این^۲ عمارت را سفید و منقش ساخت و باغی مشجر و مکروم گردانید.

و در جنب باغ حمامی به رسم حرم راست کرد، و در جنب باغ بر شارع ساباطی خوب بساخت و سفید و منقش گردانید مشهور به «ساباط قاضی» و آب تفت در میان ساباط جاری است و بیشتر اوقات مردم برد کانه^۳ این ساباط نشستند بر سیل عیش.

و گویند در زمان مولانای اعظم سعید خانقاه و مطبخ بود و مقرر بود که هر که در روز پنجشنبه و جمعه بدین ساباط رسیدی کاسه^۴ بغرا پیش او نهادندی، و گویند هزار و یک کاسه^۴ بغرا مقرر بود.

جهان نماند و خرّم روان آدمی^۵ که بعد مرگ به نیکی کنند از وی یاد چه منصف بزرگان دین بوده اند که با زیرستان چنین بوده اند

[۲۴۳] کنون گر خون صدمسکین بریزند | زبند یک قراضه بر نخیزند
و اکنون آن باغ نیز نامضبوط مانده است و روبه خرابی دارد.

۱ - ف : الصواب، و دنباله عبارت را تا «سید» ندارد. ۲ - ف : آن

۳ - مل : عموم ندارد

ذکر باغات نعیماباد

نعیماباد از استحداث نصره الدین شاه یحیی است، و همچنین فتح آباد مشهور به «ده نو»، و نعیماباد به آب شاهی مشهور است. باغستانی به غایت نزه دارد.

و بر طریق اهرستان برکنار آب از دو طرف درخت^۱ بید نشانیده اند و منبع آب او از ولایت مهریجر است و بیشتر از مدوار جاری می گردد، و آبی به غایت خوب و گوارنده است.

و بسیار باغات و عمارات برین آب ساخته اند، و از آن مقام که آسیای امیرتبوک است تا باغ عز آباد عمارات و باغات است.

و چون نصره الدین شاه یحیی حکم به عمارت نعیماباد کرد اول کسی که به عمارت مشغول شد خواجه نظام الدین امیرشاه بود.

ذکر باغ سلطانشاهی مشهور به باغ امیرشاه

عالی جناب صاحب اعظم سعید افتخارالوزراء فی عهده خواجه نظام الدین امیرشاه باغی وسیع بساخت و مشجر و مکروم گردانید و از همه درختها بنشانند و خانه^۲ عالی بساخت و بردرگاه طنابی فوقانی و تحتانی راست کرد. چون یزد به تصرف امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ آمد این باغ به غلام خود سلطان شاه چهره داد و بفرمود که در میان باغ قصری عالی و بادگیر و شاه نشین^۳ و حوضخانه^۴ منقش بساخت.

و در وصف آن عمارت چنین گفته اند:

[۲۴۴]

شعر^۱

این قصر بی نظیر که منظور عالم است
 چون چرخ برکشیده و چون خلد^۲ آخر^۳م است
 بر خلق صد هزار در از خرمی گشاد
 گوئی در او مفرح ارواح مدغم است
 بسرباد داد آب رخ عرصه^۴ ارم
 باغش که چون حدیقه^۵ فردوس درهم است
 تا برگذشت سقف رفیعش ز آفتاب
 گردون سایه دار^۳ شب و روز درغم است
 صحن مبارکش چه عجب گرشد از صفا
 جام جهان نما که خداوند او جم است
 صد ساله ره ز خانه^۶ معمور بگذرد
 درگاه تو که منزل سلطان اعظم است
 سلطان سکندر بن عمر شیخ آن که چرخ
 از صورت ترفع^۷ درگاه او خم است
 از فیض ابر بخشش دریا نوال او
 چون چشم بحر چشمه^۸ خورشید پر نم^۹ است
 تاریخ چون به هشتصد و نه سال در رسید
 بنهاد این اساس که چون چرخ معظم است
 بادا ز یمن^{۱۰} دولت و بخت جوان او
 چرخ کبود پوش که پیر مقدم است

۱- ف : القصیده ۲- م : صبح ۳- مل : سایه وار ۴- مل :

۵- مل : زمین ۶- مل : برهم

ذکر باغ امیر شمس‌الدین ترخان

باغی مشجر و مکروم و بعضی ساذج است و انواع فواکه الوان ازو حاصل و پرفایده و گل‌های بسیار ازهر رنگ و درختان سرو و گل و کاج دارد.

مثنوی^۱

سروبن چون زمردین کاخی قمریئی بر فراز هر شاخی^۲
 آب درپای سروهای جوان | سبزه بسرگرد آبهای روان
 تاک انگور کج نهاده کلاه دیده در حکم خود سفید و سیاه
 و دو بیق^۳ در اندرون عمارت جاری کرده و اصطبل جهت^۴ مساکن
 غنایم ساخته است.

[۲۴۵]

ذکر باغ امیرزاده اعظم امیر قطب‌الدین خضر شاه

ابن امیر اعظم سمید محمد خضر شاه

امیرزاده^۱ مشارالیه هم‌درین موضع باغ خرم وسیع ساخته و مشجر و مکروم گردانیده و داربندی خراطی بسته و چمن سرو و گل ساخته و عمارتی نیکو پرداخته و پیشگاه و شاه‌نشین راست کرده و قبه و خرگاہی منقش و بادگیر و حوضخانه، و اتمام آن در سال ست و اربعین و ثمانمائه شده.

ذکر باغ لاسان

این باغ لاسان باغی وسیع است و منزلگاه حکام یزد، و نصره‌الدین شاه یحیی احیای آن باغ کرده و دریاچه و قصر و ساباط ساخته و گوشکی بر بالای ساباط نهاده و مشجر و مکروم بود، و برکنار دریاچه درختان سرو و گل و کاج نشانده.

۱- مل: ندارد ۲- مل: شاهرخی ۳- کذا در هر سه نسخه ۴- مل: + و

و در زمان دربندان پسر ابوسعید طبسی ویران شده و چون حکومت به جناب امیر اعظم امیر جلال الدین چقماق تعلق گرفت تابستان درین باغ نشستی، و امرا هر یک به جهت خود مقامی در اندرون باغ ساخته بودند. و اکنون از آن عمارات بعضی را آثار مانده .

[۲۴۶]

ذکر باغ بیگم

خاتون معظمه کبری فاطمه خاتون بیگم که حرم امیر جلال الدین چقماق بود قریب باغ امیرشاهی باغی خوب بساخت و چمن سرو و گل راست کرد و باغ مشجر و مکروم گردانید و بر در باغ درگاهی عالی بساخت، و باغی به غایت نزه و خرم و پرفایده بود .
و اکنون هیچ کدام از آن باغات بدان رونق و معموری نمانده .

ذکر باغ یوسف چهره

در نیماباد قریب دھوک اعلی

آقایوسف چهره^۱ بن حاجی چلبی^۲ باغی خوب احیاء کرد و عمارات نیکو بساخت از خانه و طنبی و پیشگاه و جامهای آبگینه بنهاد و درگاه و اصطبل راست کرد و مشجر و مکروم گردانید، و اکنون بایرست .

ذکر باغستان^۳ مریاباد و یعقوبی و سلغر آباد

این سه باغستان متصل یکدیگرند و باغهای مشجر و مکروم و مزروع دارند، از دامن بلاش^۴ گرد تا دروازه^۵ مادر امیر، و هوائی در غایت اعتدال دارد، و پنبه و جو و گندم و حبوبات^۵ حاصل می گردد.

۱- بل : «چهره» ندارد ۲- م، ف : حلبی ۳- بل : باغات

۴- ف : بلاس ۵- ف : حلویات

ذکر باغات دهاباد و نرسوباد و کثنویه

همه معمور و مزروع بود، و هر سه باغستان به یکدیگر متصل .
 و چون کاریز دهاباد مطموس گشت باغستان دهاباد و عمارات او
 تمام بایر شد و مردم جلای وطن کردند و معموری نماند.
 و در سال ستین و ثمانمائه که سیل واقع شد و قنوات بایر کرد
 کاریز نرسوباد نیز ویران شد و باغات و بیوتات خراب گشت
 اما کثنویه^۱ همچنان بر حال عمارت و زراعت است و بیشتر بقلیات^۱
 از آن موضع بر می آید و باغات^۲ معمور دارد .
 و رعایای آن جانب بر یکدیگر تغلب و تسلط جایز ندارند و بر موجب
 راستی^۳ شرب کنند و به خیر و طاعت کوشند و حق تعالی ایشان را برکت
 عظیم داده .
 و نرسوباد نیز به سعی بسیار آب او جاری کرده اند و امید هست که
 به تدریج با حال عمارت آید و به صیقل عدل غبار ظلم از آینه^۴ چهره^۴
 مظلومان زدوده گردد .

[۲۴۷]

بیت

عدل کنزان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

۱ - ف : بعلیات ۲ - ف : باغاتی ۳ - ف : درستی

مقاله دهم

در ذکر آبهاکه در شهر و بیرون بر روی زمین و کاریز جاری گشته است

بدان ای عزیز من که بهترین آبهای یزد آب تفت و نصیری است و هر چه در وصف آب گفته اند درو موجود است: از پاکی و گوارندگی و خوش طعمی، و به غایت هاضم است و سیماب اندک دارد، بلکه بعضی بر آنند که ندارد، به واسطه آن که این آب از پیشان قبله می آید از دامن شیرکوه و قریب دوازده فرسخ بر سنگ می ریزد تا به قریه تفت می رسد.

ذکر قریه تفت و آب تفت و نصیری و خانقاه و باغات و عمارات تفت

بدان که تفت قریه ای است در پنج فرسخی یزد در میان کوه واقع گشته و اصل این قریه دو محله است: یکی بردامن کوه پیوسته، بیوتات و باغات متصل یکدیگر | طولانی به قرب یک فرسخ و آن را محله گرمسیر خوانند، و بیوتات و بساتین^۱ و مسجد جمعه و حمام و آسیا در آن محله است، و مردم بیشتر در آن محله باشند.

و بریسار این محله محله دیگر هست که آنرا سردسیر خوانند. محلتی معظم [و] معمورست.

و در میان این دو محله رودخانه عظیم است و هر محله بر طرفی [از] رودخانه واقع گشته.

۱ - ف: بساطین.

و هوای قریه^۱ تفت در غایت اعتدال است و صحت و سلامت، و در آن هوا بیماری وضعف کمتر باشد، و اگر اندک عارضه‌ای روی نماید دراز نکشد، و مردم توانا و دانا باشند و رنگ رخسار ایشان به سرخی زند. و میوه‌های الوان در او بسیار باشد از انجیر و بادام و زردآلوی پهلوانی و آن خود خاصه^۲ آن بوم است و انار شاهوار و انگور الوان. و تفت فی الواقع خانه^۳ انگور است و در هیچ موضع انگور چنان خوب نباشد که در تفت، و حق تعالی برکت در انگور آن قریه چندان داده است که در وصف نیاید.

و آب تفت که اصل منبعش از دامن شیرکوه است از پنج ممر بیرون می‌آید، و فر شاه تابع این چشمه‌هاست که به همدیگر مخلوط می‌گردد و از راه سانیچ نهری دیگر می‌آید و بدین آب متصل می‌گردد. و در «هدش» در ترسالی آب کوهی جمع می‌گردد و از ممر^۴ «دره گاو» فرو می‌آید و داخل می‌شود و در محله^۵ سردسیر جاری می‌گردد و آب آن محله را تفت خوانند^۶ و از آن محله به موضع «چم تفت» می‌آید، و از محله^۷ سردسیر از اول باغستان از موضع «پای چنار سرده» دو چشمه^۸ وسیع جاری است یکی را سعدآباد و دیگری را نصیری خوانند.

[۲۴۹]

و گویند که این دو چشمه یک کس جاری گردانیده است و اسم جاری کننده نصیرالدین بوده است. قولی دیگر آن است که جاری کننده چون این دو چشمه جاری گردانید خواست که «حکم» «لاتثنی الا وقد ثلث» چشمه^۹ سوم جاری کند. چون به کار مشغول شد از غیب آوازی شنید که «نه سیری»! از این صدا و همی بر او غالب شد و دست از کار برداشت. آن چشمه را چشمه^{۱۰} «نسیری» خوانند و در کتابت «نصیری» نوشتند.^۱

آن دو چشمه^۱ سعدآباد و نصیری به همدیگر ممزوج^۱ می‌گردند و در محله^۲ سردسیر جاری است و در خانقاه مخدوم عالم و عالمیان روان می‌باشد.

ذکر خانقاه نهم

بانی این خانقاه مخدوم و مرتضی اعظم، مقتدای اعلی علم، سلطان-الاولیا العرب والعجم، مرشد طوایف الامم، سالک مسالک دین، شمس سماء العارفين، برهان الفضلاء والعلماء المجتهدين، افتخار آل طه و یس، الواصل برحمة الله آله امیر نورالدین سید^۳ نعمة الله که قطب اولیای زمان و قدوه^۴ اهل ایمان و آفتاب آسمان عرفان و مخدوم جهان و جهانیان است بوده.

[۲۵۰] فی الواقع خانقاه مخدومی | رشک روضه^۵ جنان و سلسبیل حیاتش در پای گل و سرو روان است. خانقاه مربع واقع گشته و در میانش گوشکی رفیع ساخته و عمارتی عالی برافراخته و بر اطراف خانقاه بیوتات جهت فقر او مساکین ساخته و مطبخی نیکو پرداخته و یوماً فیوماً آتش جهت درویشان و سفره^۶ اغنیا و توانگران معدّ داشته.

و این دو بیت از اشعار خاصه^۷ حضرت اوست:

قطعه

نعمه الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
سفره ای گر دجهان سرتابه سر باید کشید
ور به قدر همتش سازی سرای مختصر
چار دیواری به هفت اقلیم در باید کشید

۱- م: مخروج، مل: مخلوط ۲- ف: «سید» ندارد.

[و] بر تخته در گاه گنبد خانه نوشته اند.

و بر یک طرف مزار صفة عالی ساخته و بر جنب صفة از یک طرف آب سعد آباد و نصیری جاری است که در خانقاه می آید و به دو نهر منقسم می شود: نهری بر تمام صحن خانقاه و حوالی شادروان گوشک^۱ جاری می گردد و باز به هم مخلوط می شود و در اندرون حرم مخدومزادگان عظام که نور چشم عالم و عالمیان اند جریان می یابد و در باغات و بساتین روان می گردد.

و در خلف گوشک که پیشان خانقاه است مزار متبرک ساخته و قبّه عالی رفیع کرده و قبر مرمر تراشیده و سردابه حفر کرده. اما جسد مبارکش در مزار متبرک ماهان آسوده است.^۲

و برگوشه خانقاه حمامی نیکو ساخته و وقف ابناء السبیل کرده. و بر طرف صفة عالی که مذکور گشته خلوتخانه عالی جناب مولانای اعظم مقتدای اعلیٰ اکرم حمید سلطان العلماء و الحکماء و الفضلاء و الشعراء الکاملین، وارث علوم الانبیاء المرسلین، الواصل برحمة الله الولی شرف الملة و الدین علی قدس سرّه است.

[۲۰۱]

و چون امیر زاده اسکندر بن عمر شیخ قریه تفت به سیورغال مخدوم سیادت پناهی مقرر فرمود مرتضیٰ مشار الیه در تفت متوطن گشت و این عالی بنا بنیاد فرمود، در سال احدی و عشرين و ثمانمائه. مقصود آن که آب سعد آباد و نصیری چون از عمارت سید بیرون آید به باغ گوشک می گذرد.

ذکر باغ گوشک تفت

باغی خوش و خرم است و درختان سرو و بید و چنار در هم است و

۱ - ف : مل : گوشکی ۲ - ف : گشته

عشر نگاه بنی آدم است. گوشک عالی در میان باغ ساخته و طنبی و باد گیر برافراخته و در میان گوشک حوضهای مرمر راست کرده و شاه نشین نیکو و خانه^۱ منقش پرداخته و درها بر باغ و چمن مفتوح کرده و در پیشان بادگیر حوضی وسیع ساخته و از آب سعدآباد و نصیری مملو می‌گردد و بر دایره^۲ شادوران گوشک درختان سرو تنگ بر یکدیگر نشانده و در آن باغ میوه‌های الوان بسیار است.

و بانی این باغ نصره الدین شاه یحیی است و اکنون به خالصات شریفه تعلق دارد، و آب از آن باغ بیرون می‌آید و به باغات دیگر روان می‌گردد [۲۵۲] برین ترتیب تا نزدیک چم تفت، و در چم تفت به آب محله^۳ گر مسیر که به آب تفت مشهور است مخلوط می‌گردد و به شهر می‌آید.

ذکر چم تفت

این چم تفت به دو فرسنگی تفت و سه فرسنگی شهر واقع است، و منزلگاهی است که این هر دو آب بایکدیگر ممزوج^۱ می‌گردد. و شاه یحیی در آن مقام محقر عمارتی ساخته و صفت و گنبد خانه و حوضخانه پیش صفت^۲ راست کرده بود. و امیرزاده اسکندر دیگر بار عمارت کرد و خواجه جلال الدین محمود خوارزمی سفید کرد.

مقصود آن که آب تفت و نصیری از چم به جانب شهر می‌آید و از طغار شرف الدین مظفر فرود می‌آید و به باغ خواجه سعید می‌گذرد و به محلات و باغستان منقسم می‌شود تا دامن «ریگ فیروزی».

و در ترسالی آب اهرستان به چند موضع قسمت می‌کنند به رسم^۲ نامزد^۳ مثل: جدیده و سرچم و کثویه و نرسوباد و دهاباد و ابرندآباد و

۱- م، ف: بخروج ۲- مل: برهمه ۳- مل: نامزده

کیفر امرز و زارچ و غیره .

و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو می‌گردد و مردم مستفیض می‌گردند و چاههای آب سرد از این آب مملو می‌گردانند و بیشتر باغات معمور برکنار این آب واقع است و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان بر می‌خیزد و همه باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم می‌باشد. و این آب به شهر می‌رود و به «دارالشفای صاحبی» می‌گذرد و از آنجا به در مدرسه^۱ و در آنزور می‌رود و به «دارالفتح» و از در مسجد می‌گذرد و تمام شهر سیر می‌کند .

[۲۵۳]

و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بدین آب دایر است : اول آسیای عزالدین ، دوم آسیای ترسا ، سوم آسیای کهنه ، چهارم آسیای ضیاء دینی ، پنجم آسیای کلفر ، ششم آسیای خیرآباد ، هفتم آسیای یوسف خلیل^۱ ، هشتم آسیای حمزه ، نهم آسیای استاد ، دهم آسیای مرتضی ، یازدهم آسیای نو ، دوازدهم آسیای ده‌نیم .

و قرب هزار کوچه بلکه بیشتر از این آب بهره می‌یابند ، و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب نشسته بود و هنوز بعضی هست . چون محله^۲ مامانوک^۲ و در^۳ آسیای کهنه و آسیای دشتوک و یخدان و نوغاباد و مسعودیه و سر دو راه و کوچه بیوک و چهارمنار و در مدرسه^۴ عبدالقادریه و مصلتی عتیق و کوچه^۵ خطیر و سرچم و غیره مردم از این آب فایده می‌یابند .

ذکر آبشاهی مشهور به^۴ نعیماباد

[در] ذکر باغستان نعیماباد گفته شد که آب از طرف مهریجرد و مدوار می‌آید و در ده نو با هم مخلوط می‌گردد و کشخوان ده نو فایض

۱- مل : جلیلی ۲- مل : مانوک ۳- مل : «در» ندارد

۴- مل : در

می‌گردد و به تمام باغات و محلات نعیماباد می‌رسد، مثل محلهٔ معجوسیان و پشت‌خانهٔ عمری و کوچهٔ دولاب و دهوک.

و آن آب^۱ پادشاه سعید شاه شجاع | آورد جهت محاصرهٔ یزد. چون [۲۰۴] به صلح انجامید باز ماند.

و بیشتر زمین نعیماباد معجوسیان احیا کرده‌اند و پالیزهای شیرین ازین آب پدید می‌آید.

و در سال ثمانین و سبعمائه این باغستان پدید آمد.

ذکر آب ابرو مبارکه

آب نیکوست و در محلهٔ معجوس بر روی زمین ظاهر می‌گردد و کنیزکان ارسلان‌خاتون آن را جاری کرده‌اند و ذکر ایشان در محل خود گفته شد.

ذکر آب خیرآباد مشهور به آب دهوک

از طرف مدوار می‌آید و در آبشاهی خلط می‌شود، و این آب ضعیف شده بود، امیر جلال‌الدین چقماق شامی کاریز او را عمارت کرد و آن آب زیاده شد و در خانقاه و حمام و کاروانسرای امیر مشارالیه جاری است تا در قلعهٔ مبارکه، و چندین مصنعه از او مملو می‌گردد.

ذکر آب مریاباد

از طرف مهریجرده به فهرج می‌آید و در مزار شهدا جاری است و باغات و کشخوان مریاباد بر آن^۲ کشت و زرع می‌کنند و آسیای مریاباد بدین آب دایر است.

ذکر آب یمقوبی

هم از طرف مهریجرده می‌آید و برساتین و باغات و کشخوان آن محلهٔ جاری می‌گردد.

۱ - ف : «آب» ندارد ۲ - کذا در نسخ، ظاهراً : بدان

و در سال اثنین و ثلثین و اربعمائه این آب جاری گشته.

ذکر آب سلغرا آباد

اتابک سلغرشاه از اولاد سلطان قطب الدین جاری کرده و هر چند ذکر آن کرده شد درین محل از تکرار چاره نیست.

[۲۰۰]

چون منبع این آب از شوره زمین است قدری شور مزه است. از آن سبب آنرا «آب شور» می خوانند.

و تمام محله یعقوبی و مریاباد و سرسنگ و سلغرا آباد به این آب استعمال می کنند و داد مردم می دهد، و چند بار قنات آن ویران گشته به سبب آن سیل که در او می افتد، و آنرا وقف بر اولاد خود - «ماتناسلوا و توالدوا» - کرده از اولاد سلغرشاهی.

ذکر آبهای که در کاریزها جاری است

اول کاریز دهاباد و آن قدیم ترین آبهاست که در زمان اسکندر ذوالقرنین که «کته» ساخته این آب بیرون آورده و از راه خلف باغ عز آباد می آید و بسیار محلات و کشخوان از او مستفیض می شدند.

و اصل آن قنات آب چندان نداشت. عالی جناب مرتضی اعظم زبده آل طه ویس امیر معین الدین اشرف قناتی در جنب آن حفر کرد و بیشتر آب دهاباد از آن قنات بود و دیگر هر دو قنات بایرگشت و دهاباد به واسطه بی آبی خراب شد.

و الیوم دیگر باره به سعی بسیار اندکی جاری کرده اند.

ذکر آب فیروز آباد

این آب شاه فیروز پدر قباد جاری کرده است. دوشعبه بوده، و چشمه ای در اندرون شهرست و چشمه ای از بیرون.

و در وقت محاصره و دربندان همین آب در شهر می‌باشد، و هشتاد پایه فرو می‌باید رفتن تا به آب برسند.

[۲۵۶]

ذکر آب نرسوآباد

چهار صد سال است که کیانرسو جاری کرده است و بسیار محلات از آن فایده می‌یابند و به واسطهٔ سیل قنات او بایرگشت و اکنون به حال عمارت آورده‌اند.

ذکر آب محمود آباد

امیر محمود وزیر این آب جاری کرده و بیشتر شهر به این آب عمل می‌کنند و چهار صد سال است که جاری است و به «آب وزیر» مشهور است.^۱

ذکر آب صواب

خواجه سرای ارسلان خاتون سلجوقی جاری کرده است. اول حال بیشتر عمارات شهر به این جاری بود و این قنات ویران شد و اکنون تا «باغ بهشتی» می‌آید و در میان آب محمود آباد می‌رود.

ذکر آب جدید مشهور به «آب نو»

بیشتر محلات از آن مستفیض می‌گردند و از راه در مدرسهٔ عبدالقادر به طرف مزار شیخ الاسلام سعید تقی الدین دادا محمد رحمه الله می‌رود و به کشخوان جدید و برزه^۲ به کار می‌رود.

* * *

و چون ذکر آبهای داخل و خارج شهر گفته شد و جاری کنندگان و مدت تاریخ آنچه به صحت پیوسته اکنون در ذکر چاههای آب سرد شروع کنیم، بتوفیق الله تعالی.

ذکر چاههای آب سرد داخل و خارج شهر

اول چاههای آب سرد که داخل شهرست شروع کنیم و بعد از آن به ظاهر شهر آئیم.

ذکر چاهخانه^۱ دارالشفای صاحبی

آورده اند که خواجه شمس الدین تازیکو در زمانی که دارالشفای بنا کرده بود این چاه حفر کرد و در چاهخانه به دارالشفای^۱ مفتوح کرد و چون شاه نظام کرمانی به مفرده^۲ یزد آمد این چاه بکند و فراخ گردانید در تسع و عشر و ثمانمائه و سفید کرد و منقش ساخت و مولانا معین الدین محاسب در وصف آن چاهخانه گفته و بر کتابه ثبت است^۱.

[۲۰۷]

القصیده

زهی مقام همایون کنز اعتدال هوا
 چوروضه آمده ای دلگشا و روح فزا
 زلال خضر که محروم شد سکندر از آن
 ز قعر چاه تو شد مفتخر زمشرب ما
 خرد چو صورت آب تو دید و رونق چاه
 روان به چرخ در آمد ز شوق و شد شیدا
 اگر چه مشتعل است آتش جگر هر دم
 ز آب سرد تو بنشانمش^۲ درین گرما
 خلاصه ای ز بهشت و روشنست که هست
 ز خاک درگه تو آب روی «دارشفا»
 هوای «دارشفا» را چگونه شرح دهم
 که همچو روح درآید به قالب مرضی

۱- مل : کرده شده ۲- مل : بنشانیش

به سال هشتصد و نوزده بشد تازه
 ز فرّ بندگی آصف ملک سیمما
 «نظام» عقد سعادت که دین و دولت را
 بود همیشه جناب رفیع او ملججا

و در سال تسع و اربعین و ثمانمائه خواجه روح الله مولانا فرج
 که صاحب تحویل ابریشم دیوانی و مقتدای دبّاجان بود و در دارالشفّا
 کارخانه ساخته بود در چاهخانه از اندرون دارالشفّا بگردانید و بر بازار
 مفتوح کرد و درگاه منقّش به کاشی و کتابه راست کرد و چاهخانه را باز
 عمارت کرد.

[۲۵۸]

اما آب | این چاهخانه در غایت برودت نیست.
 و چاه آب سرد در مسجد جامع ذکر او از پیش رفته و اگر بدان
 شروع کنیم مکرّر نماید.

ذکر چاه آب سرد در مسجد بیرون

هر چند ذکر آن نیز گفته شده ، بانی او خیرالنسا فاطمه خاتون حرم
 امیر جلال الدین چقماق بوده و چاهخانه^۱ او در غایت خوبی است و آب
 او از همه چاهها سردترست و شیرین تر و به رونق .
 و اتمام این چاهخانه در سال احدی و اربعین و ثمانمائه بوده.

ذکر چاه آب سرد سرریگ

بانی او خواجه نظام الدین احمد تبریزی بود^۱ و این چاهخانه در
 جنب مدرسه^۲ کیا شجاع الدین است. خواجه فخر الدین احمد تبریزی آنرا
 بخردید و چاهخانه^۳ نیکو منقش ساز کرد و قبّه^۴ عالی بساخت و حوض آب
 از سنگ مرمر ترتیب کرد و بر کتابه^۵ چاهخانه ابیات مولانای اعظم سعید

مولانا شرف‌الدین علی یزدی علیه‌الرحمة بنوشت و آن ابیات این است.

مثنوی

خوش برآمد زچاه یوسف ما	و آب شد چشمه خضر زحیا
طفل دیرینه پیر نوزاده	لوح هر صورتی ولی ساده
کرده از لوح پاك پاك از بر	شرح تفسیر صورت کوثر
طالعش دلو برج اوخاکی	اخترش مشتری زبس پاکی
پاك شد هرکه یافت صحبت او	اصل پاکست عز و قربت او
کام هرکام و آرزوی همه	وز لطافت روان به سوی همه
پاك و روشن ضمیر دید او را	چرخ گردنده برکشید او را
یار پنهان خضر و یاور روح	معجز احمدش فزوده فتوح
دست فرخنده چون زکوه نهاد	جوش زد آب و داد خلقی داد
شریبتی آب را به چاهی ریخت	لشکری را زچاه آب انگیخت
ذوالجلالابه حق احمد و آل	آب لطفی بیار از ابر نوال
تا که فیض وجودت ای وهاب	تشنگان را کند همه سیراب

[۲۵۹]

ذکر چاه آب سرد مصلی عتیق

این چاهخانه^۱ مصلی عتیق در زمانی که خواجه مسعود شاه حمام مصلی خواست که بسازد^۱ اول این چاهخانه بساخت و چون بر کعبه^۲ معظمه توجه نمود و در بغداد وفات کرد او را در جوار سید الطایفه شیخ^۳ جنید علیه‌الرحمة دفن کردند، جناب خواجه زاده^۴ اعظم خواجه کمال الدین حسین بن خواجه^۵ اعظم سعید شهاب الدین قاسم مستوفی آن را تمام کرد و سفید ساخت و دری نیکو بر آن نصب کرد و به غایت آبی خوش طعم دارد. و بعضی گویند که هر بیمار که از آن آب بنوشد صحت یابد.

و در واقع^۶ دیده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر شارع راه

[۲۶۰]

۱- ف: ساخت ۲- ف: «شیخ» ندارد.

چهار منار مقابل چاهخانه ایستاده و پشت مبارک به دیوار گذاشته از آن چاهخانه طلب آب می فرمود، و اکنون آن دیوار همان مقدار سفید کرده اند، چون مردم بدان مقام رسیده موافقت پشت بدان دیوار باز گذارند و صلوات فرستند.

ذکر چاه آب سرد چهار منار

این چاهخانه در زمان عمارت غیاثیه^۱ چهار منار حفر کرده اند و چون بازار چهار منار مضبوط نبود و رونقی نداشت خواجه صدرالدین گیلانی آن را عمارت کرد و گنبدخانه بساخت و اسباب او راست کرد. و در سال احدی و ثلثین و ثمانمائه که خواجه نورالدین محمد کمال مباشر اموالی یزد بود چهار منار را عمارت کرد و دورویه دکانها بساخت و مسجد سوجه را عمارت کرد و مستغلات وقف مسجد کرد^۲ و چاهخانه را از نو عمارت کرد و در او در میان بازار مفتوح کرد. چهار منار را معمور گردانید و آن هم چاهخانه نیکوست، و آب خوش طعم دارد.

ذکر چاه آب سرد مدرسه^۳ عبدالقادریه

چاهخانه خوب بود و در میان بازار واقع. اما آب او چندان سرد نبودی و ننوکیدندی مگر به ضرورت. و اکنون خراب و بایرست چاهخانه و بیشتر بازار.

ذکر چاهخانه^۴ آب سرد سرچم

[۲۶۱]

آن چاهخانه مختصرست مقابل مسجد سرچم و حاجی بایزید زوایه^۲ و نظام الدین سولان ساخته اند. زرا از حاجی بایزید بود و اهتمام نظام الدین. آب سرد نیکو داشت و آن محله از و بهره می یافتند، اما اکنون چنان نمانده است.

۱ - ف : از «و مستغلات» تا اینجا ندارد. ۲ - سل : زواره، م زواریه

ذکر چاهخانه دروازه مادر امیر

آن چاهخانه در میان بازار مادر امیر ساخته‌اند و بانی او حاجی محمد فوطه‌باف بوده. با جمعی به موافقت آن چاهخانه بساختند و سفید کردند و آبی به‌غایت خوب داشت و به‌رو تنق بود و اکنون خراب گشته و ضایع مانده.

ذکر مصلی عیدگاه جدید

آن مقام را شاه مظفر پدر شاه یحیی ساخته بود و پسین گاهها بدانجا آمدی و تیر انداختی. و در زمان شاه یحیی همچنین بود. چون حادثه^۱ بنی مظفر دست داد آن گوشک خراب شده بود. چون امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ یزد را به حوزه^۲ تصرف آورد این گوشک را عمارت کرد و سفید ساخت و ابواب نصب کرد. چون سال ست و اربعین و ثمانمائه درآمد و حکومت یزد به امیر حمزه^۱ چهره تعلق گرفت امیر حمزه^۲ به اتفاق جناب صاحب اعظم خواجه ناصرالدین سمنانی، و مولانای اعظم اعلم سلطان القضاة والعلماء والفقهاء المجتهدین وارث علوم الانبیاء والمرسلین شرف الملة والدين یعقوب نورالله مرقد، و جناب اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود، و مولانای اعظم رکن الدین حسن، و جناب مرتضی اعظم امیر جلال الدین خضر شاه و دیگر اهالی اتفاق نمودند و از خاصه^۳ خود هر یک چیزی بدادند و این مصلی عیدگاه بساختند و دیوارگرد آن گوشک بگردانیدند و چهار در مفتوح کردند و محراب و منبر بساختند و گوشک را عمارت کردند و محراب و منبر بساختند و بر چهار طرف گوشک شادروان راست کردند و القاب معینی شاهرخی بنوشتند و به‌غایت مصلی نیکو شد و عیدین در آنجا نماز گزارند، و صلی الله علی نبیه محمد وآله اجمعین.

[۲۶۲]

مقالات یازدهم

در ذکر صادرات و واردات یزد در زمان
وفات پادشاه سعید خاقان اعظم حمید شاهرخ بهادر
انارالله برهانه از هجوم امیرزاده محمد و
محاربات او تا زمان قتل او

چون قصه^۱ شکستن لشکر امیر یوسف خواجه و کشتن امیر عبدالعلی
واقع شد حضرت سلطان سعید را این قصه^۱ بر خاطر شاق^۲ بود، می خواست
که جبران حادثه بکند. لشکر از اطراف ممالک جمع کرد و از دارالسطنه^۳
هرات متوجه روضه^۴ رضویه شد و چند روز توقف فرمود تا لشکر جمع
شد و خواجه ملک سننانی را به جانب کیومرث به ایلچی گری فرستاد و
مترصد جواب بود.

[۲۶۳] چون خواجه ملک نزد قلعه^۵ کیومرث رسید کیومرث | پسر را با
جمعی^۶ به استقبال فرستاد و او را اعزاز کرد و خواجه را فرود آورد و انواع
مراعات به جای آورد و خواجه ملک او را نصیحت کرد و گفت :

شعر

به صلحش عنان باید آراستن مبارك نشد^۷ کین از او خواستن
جهانش گه صلح و جنگ آزمود ز جنگش زیان دید، وز صلح سود
و شما را به غیر از انقیاد چاره نیست . کیومرث عذر خواست و
بر خطای گذشته تأسف خورد و گفت در زیر بار خجالت مانده ام و
شرمنده^۸ آن حضرت گشته ام و بدین نوع عذرخواهی می کرد و مراعات

۱ - مل : «قصه» ندارد ۲ - ف : «با جمعی» ندارد ۳ - م : نباشد

خواجه می فرمود. اما در باز فرستادن خواجه تعلل می کرد .
و چون آمدن خواجه ملک دراز کشید عساکر منصوره متوجه
فیروز کوه شدند .

بیت

سپاهی که اندیشه زوخوی کند چو خشم^۱ آورد کوه را پی کند
شاهزاده علاءالدوله و امیر فیروز شاه با جمعی امرا به مقدمه لشکر
روان گشتند و چون به نزدیک سمنان رسیدند کیومرث خبردار شد و متوهم
گشته خواجه معین الدین^۲ ملک را کارسازی کرده بانثار و پیشکش بفرستاد و
عجز حال خود عرضه داشت نمود که آن مخالفت به غیر اختیار بود و
قتل امیر عبدالعلی قضای مبرم بود. اکنون تأسف سود نمی دارد و اگر خون
ما می ریزد | و اگر به عفو از سر آن جریمه برمی خیزد اختیار دارد.

[۲۶۴]

شعر

جهاندار شاه است و مابنده ایم به فرمان و رایش سرافکنده ایم
سمندش اگر ترک تازی کند وگر عفو و مسکین نوازی کند
کمر انقیاد بر میان جان بسته ایم .

چون حضرت پادشاه سعید بر مضمون عرضه داشت واقف شد
رقم عفو بر جریده^۳ عصیان او کشید و جریمه^۳ فیروز کوه موقوف داشت و
شاهزادگان و امرا [را] باز طلبید و طوی پادشاهانه بکرد و امرا را
نوازش فرمود .

امرا گفتند چون حال بدین منوال است و یوسف خواجه وفات
کرده و این سرحد خالی مانده و دشمن نزدیک است همان بهتر که
شاهزاده^۴ دولت مند را بدان سرحد فرستند که با دشمن مقاتله و محاربه

۱-مل: چشم ۲- مل، ف: معزالدین ۳- مل: عزیمت

تواند کرد و رقم سلطنت قم و سلطانیه و همدان و قزوین و ری و مازندران به اسم همایون شاهزاده غیاث الحق و الدنیا و الدین سلطان محمد بهادر که نبیره^۱ پادشاه سعید شاهرخ بهادر سلطان بود کشیدند و عرضه داشت پایه^۲ سریر اعلیٰ کردند.

حضرت خاقانی معینی پسندیده داشت و بفرمود تا از خزانه^۳ عامره چند تومان کپکی به جهت یراق لشکر به خزانه^۴ شاهزاده واصل گردانیدند و امرا و فرزندان خود را به رسم خدمتکاری همراه شاهزاده کردند، مثل امیر ابو سعید بن فیروز شاه و امیر سعادت خواند شاه و فرزندان امیر یوسف خواجه، و دیگر امرا هم برین^۵ قیاس.

[۲۶۵]

ذکر آمدن سلطان غیاث الدین محمد بهادر

به سلطنت قم

چون عساکر منصوره^۱ شاهزاده با امیرزادگان متوجه^۲ قم شدند منزل به منزل می آمدند تا به حوالی قم نزدیک شدند^۳. سادات و قضات و مشایخ و اکابر و اهالی از قم و کاشان و ساوه و ری با نثار و پیشکش به استقبال آمدند و به نوازش مفتخر و سرافراز گشتند و شاهزادگان با امرا در قم نزول کردند.

امیر حسین طارمی با فرزندان و خویشان به درگاه آمدند، با امیر شاه قلی^۴ قاضی، و به عنایت مستظهر شدند و ملازم خدمت گشتند، و قم خراب معمور شد و رعایا مرفه الحال گشتند^۵.

بعد از نزول به سمع شاهزاده رسانیدند که مولانای اعظم سعید مقتدای اعلیٰ اقدم حمید سلطان العلماء المجتهدین و ارث علوم انبیاء المرسلین

۱- ف: گردانند ۲- مل: «ابو» ندارد ۳- مل: بدین ۴- ف: متوجه،

مل: نزول کردند ۵- مل: «قلی» ندارد ۶- ف: شدند

شرف الملة والدين على نورالله مرقدہ در یزد دست و هر چند سلاطین زمان استدعای حضور شریف اومی کنند جناب مخدومی التفات نمی فرمایند. شاهزاده را داعیه^۱ صحبت مولانای مشارالیه غالب آمد. در زمان بفرمود نشان به استدعای حضور مولانای مشارالیه موشح گردانیدند و چند معتمد خاص را با محفّه و استرو مبلغی کرامند^۱ به جهت خرجی | به یزد فرستاد و مولانا را طلب داشت.

[۲۶۶]

چون جناب مخدومی مولوی واقف شدند به غیر از انقیاد چاره ندیدند. مهمّات ساخته متوجّه بلاد قم شد، با درویش صلاح الدین صالح و شاه غیاث الدین و غیره. و چون به نزدیک قم رسیدند سادات و قضات و علما و اهالی بیرون آمدند و به اعزاز هر چه تمامتر او را به شهر بردند و به موضعی خوب فرود آوردند.

و شاهزاده با او ملاقات کرد و مرسوم معین فرمود و یوماً فیوماً به دیدن مولانای مشارالیه می آمد و استفاده می نمود. عالی جناب مخدومی او را نصیحت می فرمود و به طریق عدالت ارشاد می کرد.

ذکر توجه مهداعلی صفوةالدین پابنده سلطان بیکه

از دارالعباده^۱ یزد به شهر قم

چون دیگر باره ایالت و حکومت یزد به جناب^۲ چقماق مفوض شد و امیر حمزه^۳ چهره معزول گشت و به طرف هرات مراجعت نمود، امیر چقماق و امیر محمود میرک به یزد آمدند و مهداعلی بیکه سلطان [را] با خود به یزد آوردند و در یزد ساکن شدند.

امیرزاده محمد را داعیه^۴ دیدار همشیره در خاطر خطور کرد.

۱- ف، م: کرامه ۲- م، مل: جانب

جمعی از امرا و مخصوصان و محرمان^۱ به طرف یزد فرستاد و باجنیبت و قطار و مهار و اسب و استر و شتر و خیمه و خرگاه و محقه، و فرمان فرمود که ملکه^۲ عظمی را با فاطمه خاتون کارسازی کرده امیر چقماق ایشان را به جانب قم رساند.

[۲۶۷] امیر اعظم^۳ | مشارالیه به موجب فرموده کارسازی کرده متوجه قم شد، و چون به نزدیکت قم رسید اکابر و امرای قم از وضع و شریف به استقبال آمدند و مهد اعلی بیکه را به قم بردند و شهر را آئین بستند و طویهای خسروانه کشیدند.

و بعد از ماهی امیر اعظم چقماق و حرم او بی بی فاطمه خاتون را خلعت شایسته^۴ پوشانید و باز به طرف یزد روانه گردانید و پاینده سلطان بیکه را پیش خود باز داشت.

ذکر توجه امیرزاده محمد سلطان به جانب

فیروزکوه به محاربه^۵ کیومرث علی الاجمال

چون شدت سرما^۳ سرآمد و کوبه^۴ سلطان ربیع درآمد شاهزاده با عساکر منصوره عزیمت محاصره^۵ قلاع کیومرث کرد و به مقام سوق بلاق^۶ نزول فرمود.

کیومرث از این معنی خبردار شد و هم برای او مستولی گشت و بعد از مشورت با امرا نثار و پیشکش پادشاهانه با ایلچی روانه گردانید و عجز حال خود عرضه داشت نمود و اظهار انقیاد و متابعت کرد.

شاهزاده عنایت فرمود و جواب عرضه داشت بر طریق استمالت نبشت و ایلچی را خلعت داد و روانه گردانید و چون خبر شاهزاده به پادشاهان گیلان و مازندران رسید ایلچی روانه گردانیدند و نثار و پیشکش

۱- ف: محرومان ۲- از اینجا تا اشاره بعدی از نسخه «م» افتاده است.

۳- مل: گرما ۴- ف: «سوق و» ندارد، م: سوق و بلاق

بفرستادند و از آنجا رو به حرب حاجی حسین بن بابا حاجی نهاد. و چون روز عمر او به سر آمده بود به شرف ملازمت مشرف نشد و هم در آن نزدیکی عم خود را به قتل آورده بود.

شاهزاده^۱ مشارالیه هوای دامن کوه الوند و ماما شارود کرد و امیر سعادت را پیش حاجی حسین فرستاد. آن بی دولت امیر سعادت را نیز بازداشت و به حصار گاورود مستظهر بود. پنج هزار سوار مسلح مکمل از همدان بیرون آمد و عزیمت حرب شاهزاده کرد.

چون این خبر به شاهزاده رسید متوجه همدان شد و لشکر مقابل حاجی حسین آورد. چون قراول به یکدیگر رسید محاربه واقع شد و به حمله^۲ اول قراول شکسته گردید.

چون خبر به حاجی حسین رسید متوهم شد، اما چاره نبود. لشکر دو رویه صف کشیدند.

نظم

دولشکر چون به یکدیگر رسیدند جناح و قلب را صف برکشیدند
 ترنگه تیرو تیغ^۱ و چکاچاک شمشیر^(؟) دریده مغز پیل و زهره^۲ شیر
 چنان می شد به زیر درعها تیر^۲ که زیر پرده^۳ گل باد شبگیر

حاجی حسین محاربه^۱ مردانه می کرد. شاهزاده چون چنان دید بر مرکب سوار شد و تیغ آبدار برکشید و نعره زد و حمله کرد و لشکر حاجی حسین منهزم گردانید و حاجی حسین روی به هزیمت نهاد و به جانب همدان رفت. چون به دروازه رسید حصار در بسته دید و خلاق برو خروج کرده بودند. جمعی که به ایلغار از عقب او رفته بودند در رسیدند و او را پیاده کردند و دست بسته^۳ | پیش شاهزاده آوردند و به عم زادگان

[۲۶۷]

۱- سل: تز یک تیغ ۲- سل: تیغها تیز ۳- تا اینجا از نسخه «م» ساقط شده است.

دادند تا به قصاص خون پدر او را به قتل آورند^۱ و اموال تصرف کردند. چون شاهزاده را این فتح روی نمود و همدان را در حوزه^۲ تصرف آورد باز از دامن الوند کوه عزم قلاع امیر کیومرث کرد و ایلچی روانه گردانید. کیومرث قلاع خود مستحکم گردانید و خیال محال در دماغ آورد.

چون شاهزاده خبر یافت لشکر روانه^۳ دره^۴ لارجان گردانید. چون لشکر بدان سرحد رسید کیومرث با پسران از قلعه بیرون آمدند و آغاز جنگ کردند و لشکر شاهزاده منصور گشته کیومرث با معدودی چند در قلعه گریختند.

و خبر این فتح به اطراف منتشر گشت و لشکر شاهزاده به قرق سلطانیه آمدند و از آنجا مراجعت نمودند به دولت.

ذکر انگیز اکابر اصفهان با سلطان محمد

چون پادشاه اعظم سعید اکابر و امرا و خواجگان و عمّال عراق به دارالسلطنه^۵ هرات طلب داشته و اصحاب دیوان به مفرده^۶ و مطالبت این طایفه قیام می نمودند اکابر اصفهان در هرات مانده بودند و بسیار قرض کرده با همدگر مشورت کردند که مبلغی تقبل می باید نمود و خود را خلاص دادند^۷. به اتفاق پیش وزیر الوزراء خواجه غیاث الدین^۸ احمد خافی^۹ رفتند و چند تومان کپکی تقبل کردند که از خاصه و رعایا در وجه نشانند، و امیر محمد قوزی را | همراه کرده به رسم تحصیل متوجه اصفهان شدند. چون به اصفهان آمدند رعایا از وهم مطالبت پراگنده شدند و قرض خواهان تشدد می نمودند. ایشان فروماندند. التجا به حضرت شاهزاده محمد کردند و عجز حال عرضه داشت نمودند. شاهزاده ایشان را استمالت

[۲۶۸]

۱- مل : آورند ۲- ف ، م : مفرد ۳- ف : دادند ۴- مل : پیر احمد ۵- مل : قاضی ، ف : خانی

نمود و خلعت جهت شاه علاءالدین و قاضی امام‌الدین و امیر احمد چوپان و خواجه محمود حیدر و خواجه عبدالرحمن و امیر محمد قوزی را جداگانه خلعت فرستادند و فرمود که هیچ اذیت بدیشان نرسانند. چون خبر به اهل اصفهان رسید خرم شدند.

ذکر آمدن شاهزاده محمد سلطان به اصفهان

چون امیر اعظم فیروز شاه حامی اصفهانیان بود اول برادر خود امیر خواند شاه [را] به اصفهان فرستاد به حکومت و چون او وفات کرد برادر دیگر امیر محمود شاه [را] نامزد اصفهان کرد. و بعد از مدتی امیر محمود شاه رنجور شده امیر سعادت بن امیر خواند شاه که ملازم شاهزاده بود اجازت طلبید که به عیادت عم به جانب اصفهان رود و باز گردد. شاهزاده او را اجازت فرمود.

چون امیر سعادت به اصفهان آمد در آن نزدیکی امیر محمود شاه درگذشت. امیر سعادت قائم مقام عم شد و این خبر به هرات فرستادند و التماس کردند که امیر سعادت داروغه اصفهان باشد. | چون شاهزاده بشنید از امیر سعادت خاطرش ملول شد.

[۲۶۹]

چون محترم سال خمسین و ثمانمائه آخر شد شاهزاده متوجه اصفهان شد. چون این خبر به امیر سعادت رسید وهم کرد و عیال خود بر گرفت و با امیر علی کلباری از اصفهان بیرون رفت.

شاهزاده روز یکشنبه پنجم صفر در اصفهان نزول کرد و جمعی را از عقب امیر سعادت بفرستاد و چون بدور رسیدند او را مقید گردانیدند و امیر علی کلباری را به قتل آوردند. سراو را با امیر سعادت به اصفهان آوردند. و شاهزاده بفرمود تا دفتر تقبل اصفهان به آب شستند و مردم را امیدوار گردانیدند و استمالت داد.

ذکر فرستادن شاهزاده محمد سلطان بهادر

امیر قطب‌الدین ورزنه را به‌جانب یزد

چون اصفهان شاهزاده را صافی شد امیر قطب‌الدین ورزنه را به‌جانب دارالعباده^۱ یزد روانه گردانید و رعایا را استمالت فرستاد. چون امیر قطب‌الدین به یزد آمد امیر شمس‌الدین محمد بن امیر اعظم جلال‌الدین چقماق شامی از قبل پدر والی یزد بود و امیر چقماق در هرات بود. چون این خبر بشنید امیر قطب‌الدین را تعظیم کرد و به اتفاق مولانای اعظم سعید مجدالدین فضل‌الله که قاضی یزد بود او را در شهر آوردند^۲ و اکابر و اهالی در مسجد جمعه جمع آمدند و استمالت نامه^۳ شاهزاده را بخواندند | و رعایا امیدوار گشتند.

[۲۷۰.]

و امیر شمس‌الدین محمد میرک با مولانا مجدالدین فضل‌الله و بعضی اهالی متوجه^۴ اصفهان گشتند و شاهزاده از این معنی خرم شد و ایشان را نوازش فرمود. و از طرف کاشان^۵ امیر محمد بن^۶ عزالدین سمنانی با اموال کاشان و امیر حسن نطنزی با نثار و پیشکش بیامدند.

شاهزاده، پسر امیر حسین طارمی را به‌جانب کرمان پیش امیر شمس‌الدین محمد بن غناشیرین فرستاد و استمالت نامه همراه کرد. امیر حاجی او را معزز داشت و اظهار انقیاد کرد و شاهزاده در اصفهان متمکن شد، و نمودند که امیر محمد قوزی سرفراز دارد و او را مقید گردانید.

و دو پسر شاهزاده^۷ اعظم سعید^۸ امیر اسکندر بن پادشاه اعظم سعید قراوسف بهادر نورالله مضجع، امیر قاسم و امیر محمد، به درگاه آمدند و جمعی بهادران همراه بیاوردند، و شاهزاده ایشان را بسیار نوازش کرد. شاهزاده، چون اصفهان و کاشان و یزد و کرمان منقاد دید هوای

۱- مل: مولانا زاده ۲- ف، م: خراسان ۳- مل: سید ۴- مل: شهید

فارس کرد و ایلچی روانه شیراز گردانید. شاهزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان ابا نمود و انقیاد نکرد.

و چون مدتی بود که خزانه اصفهان به هرات نرفته بود شاه محمود یساول را جهت قدغن فرستادند.

چون شاه محمود شوکت شاهزاده را بدید به بام^۱ باز گردید و خبر به پایه سریر اعلی رسانید.

فرمان خاقان سعید | صادر شد که شاه محمود باز گردد و امیر چقماق و امیر ترخان که در هرات بودند باز گردند که به مقر حکومت خود روند و شهر را محکم کنند.

امیران مزبور باز گشتند و به ولایت خود آمدند و به محافظت مملکت مشغول شدند و برج و بارو بیاراستند و حرب را آماده شدند، و شاه محمود به شیراز رفت و بفرمود که ولایت فارس را محافظت کنند. و مقدمه^۲ فتنه پیدا شد و مردم سراسیمه شدند و اراجیف بسیار گشت.

ذکر توجه پادشاه سعید مذکور به طرف عراق

چون شاه محمود آن خبر به سمع علیّه رسانید مهد اعلی گوهر شاد گفت ما را به جانب عراق می باید رفت تا فتنه فرو نشیند و ولایت از دست نرود و او را گوشمال داده شود و دیگر مخالفان عبرت گیرند.

پادشاه سعید انقیاد نمود و لشکری آراسته با امر او بعضی شاهزادگان و خزانه و جبه خانه و اسباب هر چه تمامتر برداشته متوجه عراق شدند. شاهزاده علاءالدوله [را] جهت محافظت ارگ و خزانه و محافظت هرات بگذاشتند و به طرف پل سالار^۲ نزول کردند.

و حضرت خاقان سعید را اندک عارضه دریافته بود به صحت روی

۱- مل : پیام باز گردانید ۲- ف: بیل سالار ، م : پل بینالا

نهاد. امیرزاده ابوالفضل و امیرسلطان شاه را با سی هزار سوار از پیش روانه کردند.

ذکر رفتن شاهزاده سعید محمد بهادر

[۲۷۲]

به محاصره شیراز |

شاهزاده چون مملکت منقاد خود دید به غیر از فارس متوجه شیراز شد با لشکر اصفهان، و از این جانب امیرچقماق بازگردیده بود و محافظت شهر یزد می کرد و پسرش ملازم شاهزاده بود. بفرستاد و او را اغوا کردند و از شهر بیرون آوردند. در راه که می آمدند جماعتی برات داران به تحصیل رفته بودند و در راه بدیشان رسیدند. و امیر ابوسعید [را] که از امرای امیرچقماق بود به قتل آوردند و امیرزاده محمد میرک را پیش شاهزاده بردند. شاهزاده او را عفو کرد و گفت این به اغوای پدر کرده است و او را مقید داشت و با سی هزار سوار متوجه فارس^۱ شد. چون به یزدخواست رسید داروغه نثار و پیشکش بیاورد و تغار لشکر بداد. و چون خبر به شیراز رسید امیر ابوسعید محمد درویش و خداقلی و ابوسعید کوکلتاش و کلویان و سرداران جمع شدند و مشورت کردند که ما را بیرون رفتن و حرب کردن مصلحت نیست. برج و بارو بیاراستند و مخالفت ورزیدند.

شاهزاده سلطان محمد بفرمود که مائین^۲ را تاراج کردند و از آنجا متوجه کرک و رباط شکرالله شدند و عزیمت حصار کردند.

چون لشکر متوجه حصار شد امیر ابوسعید کوکلتاش با سی هزار سوار کمین انداخته به رسم قراولی بیرون آمد و به قراول لشکر شاهزاده رسید | و محاربه واقع شد بر کنار آب رکناباد و امیرحسین طارمی ایشان

[۲۷۳]

۱- مل : شیراز ۲- ف : پائین، مل : نائین

را تا دروازه^۱ شهر براند و شاهزاده محمد به طرف دروازه^۲ سلم روان شد و خرابی عظیم واقع گشت و نزدیک بود که شهر را مسخرگر دانند. شاهزاده گفت امیرزاده عبدالله کودک است و مبادا آسیبی به وی رسد. لشکر بر در شیراز فرود آمدند و دربندان متمادی شد.

رسیدن حضرت خاقان سعید به جانب عراق

چون لشکر از جام^۱ متوجه شدند و از طرف سمنان روی به قم نهادند داروغه^۲ شاهزاده که در قم بود مجال مقاومت نداشت، متوجه اصفهان شد و حال بازگفت. داروغه^۳ اصفهان نیز اصفهان بگذاشت و متوجه شیراز شد و خبر آمدن خاقان سعید با شاهزاده بگفتند.

چون خبر به صحت پیوست و قرب بیست و یک روز بود که بر ظاهر شیراز بودند با امرا مشورت کرده گفتند:

بیت

سیل اگر سنگ را بغلطاند چون به دریا رسد فروماند
هر چند ماه عالمتاب است اما پرتو او از نور آفتاب است، و تا
حضرت خاقانی معینی شاهرخی که ظل ظلیل یزدان است و خسرو خسروان
ایران و توران است مجال مقاومت با دولت چنین پادشاهی چگونه صورت
بندد، و عیبی تمام باشد و تا قیام قیامت رقم این بدنامی بر روی صفحه^۱
روزگار بماند و ناپسندیده^۲ باشد.

شعر

[۲۷۴]

مزن دهره ^۳ بر پهلوانی درخت	مبادا که دورافتی از تاج و تخت
همان به که با آن مدارا کنی	نه پیکار و کین آشکارا کنی
ره صلح بساید بر آراستن	مبارک نشد کین از او خواستن

۱- ف، م: ارجام ۲- ف، م: بد ۳- ف: دهره

واگر به حرب قیام نمود کمر خدمت در بندیم و مردانه
بکوشیم .

شعر

یا بر مراد بر سرگردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر
شاهزاده گفت هر چند مرا بر جانب شما اعتماد هست اما عقل
رخصت نمی دهد. صلاح آن است که از ظاهر شیراز بر خیزیم و به طرف
کندمان روی نهیم و بگریزیم . در این ولا امیر سعادت فرار جست و
خود را در اندرون شهر انداخت.

ذکر خبر آمدن خاقان سعید شاهرخ بهادر

به شهر اصفهان

چون رایات همایون پادشاه سعید به اصفهان رسید بفرمود که منادی
امن و امان زدند^۱ که از رعایا مطالبت نمایند تا به زراعت و عمارت مشغول
گردند. و از اصفهان خبرگیران از پی شاهزاده بفرستاد. خبر آوردند که
از ظاهر شیراز برخاسته و متوجه کندمان گشته. فرمان جهان مطاع صادر
شد که لشکر به ایلغار متوجه کندمان شدند و پادشاه سعید به نفس خود
متوجه شد.

چون لشکر شاهزاده^۲ مشارالیه به کندمان رسیدند خبر رسیدن لشکر
به ایلغار در کندمان بشنید. میان هر دو لشکر ده فرسنگ مانده بود. شاهزاده
امرای خود را بطلبید و گفت ای نامداران اجازت است هر یک سر خود
گیرید و فرمان بپذیرید، و اگر نه فردا که لشکر بر سدهمه کشته و اسیرید!
پسران شاهزاده اسکندر بهادر بن پادشاه سعید اعظم قرا یوسف خان و
اکابر اصفهان و امیر حاجی بیک پرا گنده شدند و شاهزاده با حرم و بعضی

[۲۷۵]

مخصوصان و یک پسر شاهزاده اسکندر مشارالیه بیرون رفتند. چون لشکر به کندمان رسید حاجی بیگ و امیر محمدچقماق را شاهزاده خلاص داده بود بگرفتند، و عالی جناب مولانای اعظم سعیدشرف الدین علی یزدی دریافتند و بگرفتند^۱ و جمعی دیگر به شاه علاءالدین و مولانا امام الدین قاضی رسیدند و ایشان را مقید ساختند و خواجه عبدالرحمن و امیر احمد چوپان و خواجه افضل الدین ترکه [را] اسیر کردند و به حضرت خاقان بردند. پادشاه اسلام پناه را به سمع میارک رسانیده بودند که مولانا شرف الدین با شاهزاده گفته که حضرت خاقانی با تو مقاتله و محاربه نخواهد کرد و امکان مقاتله نخواهد بود و حضرت خاقانی را این معنی در خاطر بود. چون مولانای مشارالیه را حاضر کردند پادشاه سعید فرمود تو از کجا این معنی معلوم کرده بودی که او را بدین سخن واهی دلیر گردانیدی؟ مولانای مخدوم سعید گفت که این ضعیف | نه از نجوم و هیأت و کرامات گفته ام بلکه به دلیل واضح عقلی! بنا بر آن که شاهزاده محمد^۲ شجره^۳ این دولت ابد پیوند است و هرگز هیچ صاحب دولت تیر بر نهال خود نزند^۴.

[۲۷۶]

نظم

گرفتم این پسر درد سرتست	نه آخر پاره ای از گوهر تست
نشاید خصمی فرزند کردن	دل از پیوند بی پیوند کردن
کسی بر نارین نارد لگد را	که تاج سر کنند فرزند خود را
درخت توت از آن آمد لگد خوار	که دارد بچه خود را نگو نثار ^۴

پادشاه سعید چون این بشنید متأمل شد. شاهزاده عبداللطیف زانو زد و گفت مدتهاست که پدرم در سمرقند طالب اوست به جهت اتمام رصد. اگر رأی عالی اعلی الله اقتضا کند و مولانا را بدین کمینه بخشند تا او را

۱- م: بگریختند ۲- مل: شاهرخ ۳- مل: اضافه دارد: و بیخ درخت خود نکند ۴- این بیت در «م» و «ف» نیست.

برسبیل تحفه پیش پدر فرستد از عنایت و مرحمت دریغ نباشد .
 خاقان سعید التماس شاهزاده را مبذول داشت و مولانای مشارالیه
 را بدوسپرد و او را به راه هرات روانه گردانیدند که به ماوراءالنهر رود، و
 بزرگان اصفهان را مقید کرده همراه کوچ کرده عزیمت ری کرد .
 چون رایت نصرت شعار به ساوه رسید بر قتل اکابر اصفهان حکم
 جهان مطاع صادر شد.

خبر قتل اکابر اصفهان در ظاهر ساوه

چون اردوی همایون در ظاهر ساوه نزول کرد [حکم شد] سیدشاه علاءالدین
 که ثمره^۱ شجره آل طه و یس بود و مولانا امام الدین قاضی و امیر احمد چوپان و
 [۲۷۷] خواجه عبدالرحمن و خواجه افضل الدین ترکه را بر دروازه های ساوه
 مصلوب سازند و به یاساق رسانند. در سیزدهم رمضان سنه^۱ خمسين^۱ و
 ثمانمائه ایشان را آوردند و بر دروازه های ساوه بیاویختند و مثل این قتل
 از آن شاه سعید عجب نمود و مبارک نیامد .

بیت

نه هر آبی که پیش آید توان خورد نه هر چ از دست برخیزد توان کرد
 نه هر دستی که تیغ تیز دارد به خون خلق دستاویز دارد
 چون این واقعه دست داد عساگر منصوره به جولوگه^۱ ری نزول
 فرمودند و از اطراف ایلچیان به درگاه عالم پناه^۲ آمدند و نثار و پیشکش
 بیاوردند و مقرر شد که امیرک احمد بن امیر فیروز شاه با امیرزاده ابوالفضل
 با ده هزار سوار بهادر به ایلغار از عقب شاهزاده روان گشتند تا او را
 به حضرت علیار رسانند و به دستور سابق ترتیب و نوازش یابند و از اطراف
 عمال و امرا و اکابر متوجه پایه^۳ سریر اعلی شدند.

۱ - ف : خمس ۲ - مل : « پناه » ندارد

از یزد امیر جلال الدین چقماق و خواجه^۱ اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود و خواجه زاده^۲ اعظم سعید خواجه جلال الدین مرشد، و مهرنگار از شیراز با بزرگان شیراز به درگاه عالم پناه آمدند و خزانه و جبهه خانه در ورامین ضبط دادند و ارزانی در اردوی همایون دست داده بود.

[۲۷۸]

ذکر خبر وفات پادشاه اعظم سعید معین الحق والدینا والدین

شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه

چون اول فروردین ماه جلالی روز یکشنبه درآمد پادشاه سعید فرمود که به دستور تحویل سال^۳ امرا و اکابر را طوی دادند و گیاهی که آن را مخلصه می خوانند و در این روزگار به کار می دارند که تا سال دیگر از زهر هوام^۴ ایمن باشند بخوردند، و چون طوی آخر شد حضرت خاقانی میل به زیارت قطب الاولیا سید^۱ عبدالعظیم سوار شد و چون پاره ای راه برفت حال بر آن حضرت بگردید. بر تخت روان نشسته بازگردید و متوجه اردو شد و چون به سراپرده رسیدند «ارجعی الی ربک» اصغا نمود و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

مثنوی

عرشی به طناب عرش زد دست	خاکی به کنار خاک پیوست
آسوده کسی است کوی در این دیر	ناسوده بود چو ماه از سیر
در خانه غم بقا نگیرد	چون برق بر آید و بمیرد
در منزل عالم سپنجی	آسوده مباش تا نرنجی
رفتند کیان و دین پرستان	ماندند ^۲ جهان به زیر دستان
عمرست عرض به عمر در پیچ ^۲	چون عمر نماند گومان هیچ

[۲۷۹]

ولادت آن حضرت در چهارم ربیع الاخر سنه^۳ تسع و سبعین و

۱ - مل : سیدی ۲ - مل : مانند ۳ - مل : هیچ

سبعماه بود در بلده^۱ سمرقند، و سلطنت او بعد از پدر در هفدهم شعبان سنه^۲ سبع و ثمانماه بود، و [در] تاریخ وفات او گفته [اند]:

شعر

خاقان زمان که بود شهرخ سلطان

در جاگه^۳ ری به حکم حی^۴ سبحان

یکشنبه کرد روز نوروز وفات

تاریخ وفات اوست « خاقان زمان »

در اول فروردین ماه سنه^۱ خمسين^۱ و ثمانماه وفات کرد. روز وفاتش پوشیده داشتند. اما چون شب درآمد بیشتر مردم معلوم کردند. بامداد شاهزادگان هریک با قشون خود سوار شدند و هریک هرچه توانستند از جبه^۲ خانه و خزینه و غیره تاراج کردند و متوجه ولایتی گشتند.

امیرزاده خلیل به راه استرآباد روان شده، و شاهزاده عبداللطیف با تابوت حضرت خاقانی و مهد اعلی گوهرشاد آغا^۲ به راه دامغان برفتند و لشکرگاه به همدیگر برآمد و هرکس به حسب قدر آنچه توانست از غارت و تنقلب به جای آورد و امیرچقماق و حرم او مهد اعلی بیکه سلطان را از میان بیرون بردند و متوجه قم شدند.

روز دیگر چون دروازه^۳ قم بگشودند امیرچقماق در قم رفت و مردم را طلب کرد و به نام شاهزاده محمد بهادر منادی کرد و امیرالیاس که معتمد او بود | در قلعه با مهد اعلی بیکه بنشانند و خود متوجه یزد شد و چون امیر مشارالیه به یزد آمد ضبط یزد بداد.

[۲۸۰.]

ذکر خبر شاهزاده محمد سلطان بعد از وفات

خاقان سعید و رفتن امیر ابوالفضل نزد او

چون شاهزاده باحرم و جمعی مخصوصان جانباز از کندمان متوجه لرستان شد در آن سال سرمای عظیم و برف و بارندگی به اعلی روی نموده بود و عقبه گرفته، چنانکه کمال الدین اسمعیل فرماید:

بیت

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوه بودن همان در میان برف

بعد از زحمت بسیار به طرف نهاوند عبور افتاد^۱. امیر پیرزاده^۲ چون از شاهزاده خبر یافت استقبال کرد و خیمه و خرگاه و ستان نیکو و اسبان تازی بیاوردند^۳. شاهزاده به تعجیل متوجه شبانکاره و قلعه سیاه^۴ شد. اما امیرزاده ابوالفضل با عهدنامه^۵ خاقان سعید که به ایلغار رفته بود به شاهزاده رسید و سوگند نامه بداد و تسکین خاطر شاهزاده کرد و به راه همدان روان شدند. در همدان خبر وفات خاقان سعید بر رسید. استوار نداشتند و به راه قلعه^۶ گاورود رفتند. از سلطانیه منهایان خبر بیاوردند.

چون این خبر محقق^۷ شد با معدودی چند به ساوه رسیدند و عزیمت قم کردند و مهد اعلی بیکه سلطان به استقبال آمد و طویه پدید آوردند از اطراف ایلچیان بر رسیدند و نثار و پیشکش بیاوردند، و از یزد | امیرک محمد^۸ پسر امیر چقماق با سکه و خطبه بر رسید، و از کرمان حاجی محمد انقیاد نمود.

[۲۸۱]

و شاهزاده از قم متوجه^۹ اصفهان شد. اول حرم خود را و مخدرات

۱ - این عبارت در «مل» نیست

۲ - م : پیرزاد

۳ - م :

۴ - م : شیکا و قلعه سرپا

۵ - م : مقرر

۶ - م : احمد

۷ - م : بیاوریم

[را] به جانب اصفهان روان گردانید، و امیر حسین طارمی را اصفهان بداد، و یزد را به امیر چقماق مسلم داشت، و کاشان به شیخ بهلول، و قم به شاه قاضی، و ساوه به شیخزاده، و نهاوند و آن دیار به امیر احمد پیرزاده. و چون امیر ابوالفضل را اسباب و جهات در هرات بود میل رفتن کرد. شاهزاده خبر دار شد و بدان التماس نفرمود و ایلغار کرد و متوجه لرکوچک شد و از نهاوند بگذشت و جسمی احشام که تمرّد نمودند تاراج کرد و از جربادقان متوجه اصفهان شد و اهالی اصفهان استقبال کردند. و شاهزاده به اصفهان آمد و در « نقش جهان » ساکن شد و امرای دیوان تعیین کرد و صدور را ترتیب فرمود، مثل شمس الدین محمدوزین الدین علی صدر. و امیر ترخان را از ابر قوه عزل کرد و به امیر بلال داد و از یزد امیر چقماق و جناب مولانا زاده^۱ اعظم مجدالدین فضل الله قاضی و عالی جناب سعادت پناه مخدومزاده^۲ جهانیان امیر ظهیر الدین علی که میوه^۳ شجره^۴ طیبه^۵ قطب الاولیا امیر نورالدین نعمت الله بود متوجه اصفهان شدند و مفتخر و سرافراز گشتند | و نشان سیورغال حاصل کردند.

[۲۸۲]

و در این ولا از هرات مولانای اعظم کمال الدین یعقوب و خواجه جلال الدین محمد از هرات فرار جستند و به یزد آمدند و متوجه اصفهان گشتند، و چون به اصفهان رفتند شاهزاده ایشان را نوازش فرمود و مولانا کمال الدین یعقوب را به دیوان مقرر فرمود^۲ که پهلوان امیر حسین و امیر سعادت مهر بزند^۳ و خواجه^۴ اعظم سعید محمود حیدر را به وزارت نصب کرد و مال اصفهان به رعایا سیورغال گردانید و یزد را از امیر چقماق انتزاع نمود و به احمد مغول جانباز داد و او را به یزد فرستاد.

و هم در این ولا بندگی جناب شیخ الاسلام اعظم سعید محب الدین

۱ - مل : تربیت ۲ - مل : گردانید ۳ - کذا در اصل ، ظ : بزنند

ابوالخیر به یزد آمد و متوجه اصفهان شد. اهل اصفهان بر موجب فرموده استقبال کردند و به اعزاز تمام در شهر آوردند و شاهزاده او را در دیوان نصب کرد.

بعد از آن شاهزاده طمع بر اهل عراق کرد و گفت شاید که مرا با تراکمه مقاومت باید کرد. اصحاب یزد را طلب داشت و گفت در یزد از شهر و ولایت از هر خانه بیست دینار کپکی معاونت لشکر نمایند. جناب صاحب اعظم خواجه عمادالدین و خواجه جلالالدین مرشد که صاحب دیوان یزد بودند تکلیف فرمودند. ایشان را مجال ابا نمودن نبود.

هر چند عجز رعایا در دیوان اظهار می کردند | فایده نداشت. متوجه یزد گشتند و خواجه جلالالدین مرشد مدبر این امور گشت و بنیادخانه نوشتن کردند و آخر بر احصاء رثوس^۱ قرار گرفت و سرشمار بر مردم انداختند و به اصل و فرع مبلغ هفتصد تومان از شهر و ولایت بستند و برات داران از اصفهان متوجه یزد گشتند.

و در اکثر بلاد عراق به غیر از کرمان این مطالبه^۲ واقع شد، و در این ولا از کرمان امیر شمس الدین حاجی محمد به یزد آمد.

[۲۸۳]

ذکر آمدن امیر حاجی محمد از کرمان به یزد

و رفتن به اصفهان

امیر حاجی محمد بن امیر^۳ غنا شیرین با اسباب هر چه تمامتر و لشکر آراسته و تجمل پادشاهی از کرمان متوجه یزد شد و اهالی یزد او را استقبال کردند و او را در مقام باغ عز آباد فرود آوردند، و سه روز در یزد بود یک من گاه توقع نکرد و مردم را استمال داد و متوجه اصفهان شد. و چون خبر او به اصفهان رسید تمام اکابر اصفهان استقبال کردند و

۱- مل: دروس ۲- مل: مطالبت ۳- م: «امیر» ندارد

به اعزاز تمام او را پیش شاهزاده بردند . شاهزاده او را در کنار گرفت و بنشاند و تفقد فرمود و طوی پادشاهانه بکشید و اسبان با زین زرپیشکش حاجی محمد کرد.

و در این ولا از طرف سمیرم و احشام آنجا و از طرف یزدخواست داروغگان بیامدند، و از طرف ساوه خبر رسید که حسن بیکک و جمعی از ترکمانان عزیمت | محاصره^۱ ساوه کرده‌اند و امیر شیخزاده با ایشان محاربه کرد و فرصت شیخزاده را بود و حسن بیکک^۱ ترکمان راه فرار پیش گرفت، و شاهزاده بالشکر متوجه کندهان شد و عزیمت تسخیر شیراز کردند.

[۲۸۴]

و بعد از چند روز که لشکر اطراف بدو جمع شدند متوجه قصر زرد شدند و از قصر زرد مولانا جمال الاسلام سمنانی به رسالت پیش شاهزاده عبدالله فرستاد. مولانا او را نصیحت فرمود. امیرزاده عبدالله او را موقوف داشت و از شیراز جمعی لشکر به محافظت راه فرستاد. قراول شاهزاده محمد به ایشان رسید و محاربه واقع شد و شکست بر لشکر شیراز آمد.

ذکر خبر بیرون آمدن امیرزاده عبدالله با لشکر از شیراز

چون این خبر به شیراز رسید امیرزاده عبدالله با امرا مثل خداقلی و امیر علی فارسی و امیر بدرالدین و دیگر امرا با لشکر بیرون آمدند و به عقبه^۲ مائین آمدند و بنشستند.

چون شاهزاده خبر یافت از قصر زرد بر منزلی^۲ نزول کرد و از آنجا متوجه پروا^۳ شد. خبر رسید که امیر مراد با لشکر از حویزه و شوشر

۱ - مل : «بیکک» ندارد ۲ - مل : از قصر زر بدنبه ۳ - مل : بردا (۴)

به لشکر شیراز پیوست و به طرف کهره^۱ آمد. لشکر شاهزاده از پروا^۲ به صحرای خان کرکان آمد و امیر سعادت به حرب احشام بشگان^۳ فرستاد و مال و منال ایشان را تاراج کرد و به لشکرگاه آورد.

خبرگیران خبر آوردند که لشکر شیراز قریب نیریز آمده‌اند به دامن کتل^۴ و سرچشمه گرفته، و شاهزاده لشکر براند. روز بیست و چهارم رجب قراول به همدیگر رسید و محاربه واقع شد. قراول شیراز منهزم باز گردید.

روز بیست و پنجم صف بیاراستند. شاهزاده محمد بهادر در قلب قرار گرفت و امیر حاجی محمد و امیر محمد غیاث و شیخ ابوالخیر و امیر ابوسعید^۵ و مولانا یعقوب و امیر سعادت و امیر ابوسعید کوکلتناش و امیر پیرزاده^۶ و امیر سلطان و امیر شاه حسین، و از لشکر شیراز شاهزاده عبدالله و امیر مراد و خداقلی و امیر علی فارسی، و بدرالدین واد کو چهره و دیگر امرا مقابل آمدند و بنیاد حرب کردند. امیر علی فارسی حمله کرد و پیادگان تادامن کتل^۴ براند و جنگ در پیوست.

شاهزاده محمد چون چنان دید در میدان راند و امیر بدرالدین به قتل آمد، واد کوچهره و خداقلی و مهرنگار محبوس شدند، و امیر مراد منهزم شد، و امیر علی فارسی با شاهزاده عبدالله به راه قلعه^۷ اصطخر^۸ روان شدند.

روز بیست و پنجم رجب^{۱۰} سنه^۹ احدی و خمسین و ثمانمائه این فتح واقع شد. روز یکشنبه متوجه شیراز شد. احمد سلطان که داروغه شیراز

۱- مل : کهره ۲- مل : پروا ۳- مل : بشگان ۴- مل : کتل
 ۵- مل : بحمد ندارد ۶- مل : ازینجاتا کوکلتناش را ندارد
 ۷- م : پیرزاد ۸- مل : « اسیر » ندارد ۹- مل : اصطخر ۱۰- مل : رجب المرجب

[۲۸۶] بود با اهالی شیراز به استقبال بیرون آمدند و شاهزاده نوازش فرمود و به شیراز در آمد و خزاین شیراز و اموال امیرزاده عبدالله^۱ متصرف شد و طوی کرد.

و در این ولا امیر مراد را گرفته بیاوردند و به موجب فرمان او را یاساق^۱ رسانیدند، و شمس الدین علی که سرفتنه^۲ عوانان آن جانب بود به همین طریق مسلوک داشتند و امیر خسرو ترخان را به محاصره^۳ قلعه^۴ اصطخر فرستادند. شاهزاده عبدالله به ناکام در صلح زد. امیر نظام الدین احمد که زبده^۵ آل طه ویس بود عهد بست^۶ که اذیت به او نرسانند. اگر خواهند ملازم باشند و اگر نه به هر جانب که خواهند روانه گردند.

و با خسرو ترخان مرتضی مشارالیه متفق گشتند و قسم یاد کردند و امیرزاده عبدالله و امیر علی فارسی را به شیراز بردند و شاهزاده ایشان را خلعت داد و رعایت کرد، و امیرزاده عبدالله مهر نگار را مخیر^۳ گردانیدند که اگر خواهند ملازم رکاب باشند و اگر نه به جانب خراسان روند. ایشان رفتن خراسان اختیار کردند و اجازت یافته. امیر پیرزاده^۴ مقرر شد که ایشان را به یزد رساند، و از یزد امیر احمد مغول ایشان را به سرحد خراسان روانه سازد و خود بر تخت شیراز نشست. و امیر حاجی محمد در دیوان بالای دست امیر حسین طارمی می نشست. و امیر حسین را آتش حسد در اندرون شعله می زد.

و چون اصفهان بدو مفوض بود بگذاشت و به راه کمره و جربادقان روانه شد و بعضی از ولایت کمره و جربادقان تاراج کرد و به طرف لشکر سلطان اعظم جهان شاه بهادر خان خلدالله ملکه^۱ و سلطانان رفت و به اغوا مشغول شد که ملک عراق به آسانی می توان به دست آوردن.

[۲۸۷]

۱- مل: به یاسا ۲- مل: عهدنامه بستاد ۳- م: ممیز ۴- م: پیرزاد

و بعضی امرا را برداشت، مثل امیر ابوسعید و امیر حسن بیک شهر یاری و امیر اعظم امیر^۱ بایزید پسر^۲ امیر بسطام بالشکر ترکمان متوجه ولایت قم شد و خرابی در قم بسیار واقع شد و از قم متوجه ساوه شدند و شیخ زاده که داروغه بود شهر بر خود حصار گرفت و لشکر به ظاهر^۳ ساوه فرود آمدند و هر چند کوشیدند فایده نداد. کوچ کرده به طرف آوه روان شدند و حسین طارمی به پایه^۴ سریر اعلی رفت و انگیز کرد و پادشاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه متوجه قزوین و سوق بلاق شد.

خبر توجه سلطان اعظم سلاطین ابوالمظفر جهانشاه بهادرخان با شاهزاده^۴ محمد سلطان

چون این خبر به شاهزاده رسید متوهم شد و با خود گفت:

ع، «آیا تو کجا و ما کجائیم» ،

هر چند که اسم من محمدی است اما دولت آن پادشاه سرمدی است! ذره با آفتاب و قطره با دریا چگونه خود را تواند نمود؟ اما چون چاره نباشد،

ع: «بارستم دستان بزند هر که در افتاد»

بفرمود تا از اطراف ممالک لشکریان بیرون آیند و از راه قصرزرد روانه شد و به مرغزار کهنیز^۵ اولنگک نزول کرد و جنگ را عازم شد و هشتاد هزار سوار مکمل عرض داد.

[۲۸۸]

۱- م: «امیر» ندارد ۲- م: «پسر» ندارد ۳- مل: «به ظاهر»

ندارد ۴- مل: پادشاهزاده ۵- مل: کهنیز

ذکر آمدن مهداعلی گوهر شاد آغا^۱ با امرای عظام از جانب هرات به یزد

چون تلاطف در خراسان واقع شده بود و شاهزادگان مخالفت ورزیدند. مهداعلی گوهر شاد آغا^۲ با امیرزاده خلیل و امرای ترخان^۳ مثل امیر محمد صوفی و غیاث الدین علی و محمد قاسم ترخان و الغ ترخان و احمد ترخان و رقه ترخان و ولی ترخان و حسین بن علی ترخان و میر^۴ حسین ترخان و درویش علی ترخان، و از وزراء مثل خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی و^۵ شمس الدین علی سمنانی، و از امرای دیگر مثل امیرک احمد و قاسم پسر امیر محمود شاه و سلطان بایزید و امیر نجم الدین طغاجی و پیر لقمان طغاجی و امیر بسطام بیوک^۶ و سلطان بخشی و سیدیوسف و ترکانشاه قریب سی هزار مرد به یزد آمدند از راه بیابان طبس. اهالی یزد استقبال نمودند و مهداعلی گوهر شاد آغا را به در مدرسه^۷ عبدالقادر به خانه^۸ مرتضی اعظم سعید غیاث الدین علی فرود آوردند و خبر به شاهزاده فرستادند. و چندان زرخزانه در یزد پیدا شد که فلوس از میان بر افتاد و مردم را تمام داد و ستد به نقره^۹ سکه زده می شد، و اکثر سکه^{۱۰} امیر تیمور و محمود خان بود، و قماش قیمت گرفت^{۱۱} و انواع اجناس را بها بیفزود.

و چون این خبر به شاهزاده رسید فرمان صادر شد که امیر اعظم خسرو ترخان^{۱۲} و مولانا کمال الدین یعقوب به استقبال به یزد روند و نثار و پیشکش جهت مهد اعلی ببرند و ایشان را با سرکرده از یزد به اصفهان

[۲۸۹]

۱- مل: بیگم ۲- مل: گوهرشادی ۳- مل: ترخانیان
۴- مل: پیر ۵- مل: و امیر ۶- مل: کیوک ۷- مل: کرد

آوردند. ایشان روانه یزد شدند و چون به یزد آمدند مه‌داعلی [را] با امرا و وزرا برداشته متوجه اصفهان شدند و از اصفهان به مرغزار که هیز^۱ اولنگک^۱ مقیم شدند.

و شاهزاده خود به استقبال مه‌داعلی آمد و از مرکب پیاده گردید و در رکاب مه‌داعلی پیاده روان شد. مه‌داعلی بفرمود تا مرکب جنیبت با زین و لگام زرد در کشیدند و شاهزاده سوار شد و ایشان را به اردو آورد و طوی پادشاهانه بداد و چند روز پیایی عشرت کردند. بعد از آن عرض لشکر^۲ دادند. صد هزار سوار مکمل در قلم درآمد.

در این ولا خبر رسید که حضرت پادشاه جهان مطاع ابوالمظفر سلطان جهان‌شاه بهادر خلدالله ملکه و سلطانه بالشکری گران در سوق بلاق است و عزم پل خرو^۳ دارد. شاهزاده با امرا مشورت کرد. بدان مقرر شد که ایلیچی روانه گردانند و انقیاد نموده در صلح زنند،
ع: «تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون!»

رقم برجانب صدارت پناه مولانای اعظم شمس‌الدین محمد صدر زدند و دبیر طلب داشته نامه نوشتند.

ذکر نامه شاهزاده محمد بهادر به پایه سریر اعلی

خاقانی خلدالله ملکه و سلطانه و افاص

علی‌العالمین عدله و احسانه

سرنامه کرد آفرین از نخست بر آن کس که کینه نبودش بجست
خداوند بهرام و کیوان و هور خداوند پیل و خداوند مور
یکی را بر آرد به چرخ بلند دگر را کند خوار و زار و نژند
نه آن کس کند گرد کورنج یافت نه سعی نمود آن که او گنج یافت

۱- مل: کهیز ۲- مل: لشکر عرض ۳- مل: خرو

بعداً^۱ عرضه داشت آن که پادشاه اعظم جهان مطاع معلوم دارد که مختصر ممالکی که در حوزه^۲ تصرف این ضعیف است به استحقاق است ارثی و اکتسابی است^۳ و به تغلب در مملکت دیگری طمع ننموده و میان حضرت جهانگشائی و خاقان اعظم سعید مصادقت و موافقت بوده و بر موجب وصیت و عهدنامه که در میان است ما را که فرزندان آن پادشاه سعیدیم و مملکت و جهت ما را بدو سپرده و عهد شده که در میان ما و شما مخالفت و محاربت نباشد بلکه معاونت و مظاهرت^۳ صادر گردد و به مجتهد اغوای حسین طارمی که از جمله کافر نعمتان این خاندان است لشکر تبریز به صوب عراق آوردن و اظهار مخالفت کردن بعید است

مثنوی

وگر بگذرد از محابای^۴ من

بماند به من ملک آبای من

مرا هم سپاه است و هم کشورست

فلک یاور و اخترم چاکر است

سوی رزم باید عنان تاز شد

نشاید زیون نا شده باز شد |

بر آنم میاور که عزم آورم

به هم پنجگی با تورزم آورم^۵

[۲۶۸]

چون مکتوب تمام شد و مولانا شمس الدین محمد صدر متوجه پایه^۴ سریر اعلی شد چون خبر او به حضرت پادشاه عالمیان رسید بفرمود که مولانای مشارالیه را تعظیم کردند و به بارگاه عالم پناه در آوردند .

۱- مل : ها ۲- مل : هردو هست ۳- مل : مصاهرت ۴- مل : معازای ۵- این بیت در «م» نیست

مولانا شرایط خدمت به جای آورد و بر موجب فرمان بنشست. پادشاه عالم خبر شاهزاده پرسید؟ مولانا برخاست و به زانو درآمد و عرضه داشت برسانید.

چون بر مضمون عرضه داشت واقف شد التماس مبذول داشت و شاهزاده را بستود و ولایت قدیم به عمال شاهزاده مسلم داشت و جواب مکتوب بنوشت و استمالت فرمود و عهد و میثاق تازه شد و مقرر فرمود که در درج شهریاری و اختر برج سلطنت و کامکاری از سلک مخدرات عالم پناهی در فصل بهار در عقد شاهزاده سعید در آوردند.

و برین قرار یافته نایره^۱ فتنه باز نشست و خلعت شایسته به جهت شاهزاده روان کرد و خود به طرف آذربایجان روان شد. شاهزاده به طرف کمره و جربادقان مراجعت فرمود و قم را به امیرک احمد بن^۱ فیروز شاه مسلم داشت و خسرو ترخان را^۲ با جمعی امرا به جانب شوستر فرستاد و خود متوجه فارس شد و در ربیع الاول سنه^۳ ثلاث و خمسین و ثمانمائه امیرزاده بابر ایچی با نثار و پیشکش روانه گردانید | و اظهار انقیاد کرد. و در این سال به عرض شاهزاده رسانیدند که یزد و ابرقوه از ظلم خراب شده است. بفرمود که داروغگان را تغییر کنند.

[۲۹۲]

خبر آمدن شیخ الاسلام اعظم جلال الدین محمد

به حکومت یزد

و آن چنان بود که به غیر از مال مقرری و سرشمار و چریک و قرضی که بر موجب فرموده از رعایا بیرون آمده بود دو^۳ چندان خارج و شناقص^۴ واقع شده بود و مردم^۵ بلاد بتخصیص یزد خراب شده بودند. امیر احمد مغول را از یزد عزل کرد و نشان صادر شد که به هیچ

۱ - مل: بن امیر فیروز ۲ - م: ترکان ۳ - مل: و ۴ - درباره این کلمه به تعلیقات مراجعه شود ۵ - م: همه

وجه^۱ فرع یکک دینار نا واجب بر رعایا و مزارعان قسمت نکنند .
 و امارت یزد را به شیخ الاسلام اعظم داد. شیخ جلال^۲ الدین به
 یزد آمد و رعایا را نوازش فرمود و به نوعی بارعیت مساهله کرد که در
 وصف راست نیاید. لاجرم پیرو جوان، غریب و شهری، هنوز زبان به
 دعای دولت او گشوده اند و شب و روز از حضرت باری عزاسمه استدعای
 حضور شریف او می کنند. و از مقدم او ارزانی پیدا شد و مظلوم از دست
 ظالم برست. رسوم داروغگان سابق بر انداخت و کس را یارا نبود^۳ که
 یکی^۴ سیم سیاه بر کسی حیف روا دارد.

مثنوی^۵

بعد بسی گردش چرخ آزمای اوشده، آوازه^۶ عدلش به جای
 ز نیکان همه نیکی آید پدید خوش آن کس که نام نکو گسترید
 چو دولت نماند به کس پایدار همان به که نیکی بود یادگار

[۲۹۳]

خبر آمدن امیر^۱ علاءالدوله به یزد

چون در خراسان مخالفت میان شهزادگان پیدا شد و شاهزاده
 علاءالدوله از شاهزاده بابر منهزم گشت بالشکری از راه نای بند متوجه یزد
 شد و از رباطات خیر به شهر آوردند .

شیخ جلال الدین محمد این خبر به شاهزاده فرستاد. فرمان صادر
 شد که شاهزاده علاءالدوله همانجا ساکن گردد و شیخ جلال الدین و اکابر
 یزد اتفاق کردند و شاهزاده علاءالدوله را در «باغ ساباط» فرود آوردند و
 کمر خدمت در میان بستند.

و شاهزاده محمد سلطان^۲ با ما مشورت کرد. گفتند چون آن برادر

۱- مل : نوع : ۲- «الدین» ندارد ۳- از بیت دوم مثنوی در صفحه ۲۴۳

تا اینجا از نسخه ف افتاده است ۴- مل : رنگی ۵- مل : - بیت

۶- مل : شاهزاده ۷- ف : محمد سلطان ندارد

التجابدین حضرت آورده اورا معاونت باید کرد و لشکر پراکنده جمع باید کرد و متوجه خراسان شدن. و امیر پیرزاده^۱ و امیر عبدالرحمن و امیر یارعلی و یار احمد و امیر علی فارسی با لشکر به جانب یزد روند و به موافقت شیخ جلال الدین متوجه شوند.

چون عزم رفتن خراسان معین شد امیر یار احمد از کرمان لشکری آراسته برگرفت و از راه بهاباد عزیمت طبس کرد. چون به حوالی طبس رسیدند اهالی طبس معلوم کردند و با همدگر مشورت کردند و گفتند که محمودخان که از قبل شاهزاده بابر داروغه قهستان بود منہزم شد و حال معلوم نیست خطبه^۲ به نام شاهزاده محمد بخوانند^۳. و یار احمد آنچه مقدور بود از بزرگان طبس بگرفت و خود متوجه تون شد.

[۲۹۴]

و امیر پیرزاده با دیگر اکابر به یزد آمدند و کارسازی کردند و با امیر شیخ جلال الدین عازم خراسان شدند، و برادر شیخ جلال الدین شیخ مرشد الدین ابراهیم در یزد قایم مقام شد و لشکر با شاهزاده علاءالدوله عازم خراسان شدند.

خبر رفتن شاهزاده محمد بهادر

به جانب خراسان

چون شاهزاده بعضی امرار را به جانب یزد فرستاد قریب صد هزار سوار و پیاده آراسته برگرفت و متوجه قم شد و از آنجا عازم ری گردید و از ری عزیمت سمنان نمود و از سمنان به دامغان رفتند و اهل دامغان نثار و پیشکش آوردند و احمد پسر هندو^۳ به لشکر پیوست و از آنجا به بسطام آمدند و زیارت شیخ العارفین ابویزید طیفور دریافتند. و لشکر از بسطام متوجه نسا بورد. امرای خراسان با نثار و پیشکش

۱ - مل : پیرزاد ۲ - ف : بخواند ۳ - ف : هندو که

و اسب و استرو و خیمه و خرگاه و کمرهای مرصع قریب صد تومان به نزد آن حضرت فرستاد و خطبه و سکه بفرستاد.

و اما چون عساکر منصوره به حوالی نیشابور عبور کردند و شاهزاده محمد نامه به شاهزاده بابر نوشت و او را نصیحت کرد که علاءالدوله برادر بزرگ است، چون ترا شوکت زیاده شد و قصه به عکس انجامید و او به ملازمت تو آمد به قول دشمنان او را مفلوک داشتی و او به طرف سیستان روان شد، لشکر فرستادی و او را از آن مقام آواره کردی و او خراب حال بدین جانب آمد و ما بدین طرف آمدیم، با یکدیگر اتفاق سازیم و او را ولایتی نامزد کنیم. چون نامه به شاهزاده بابر رسید گفت:

ع، «غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی!»

خصوص که سه پادشه باشند! به حضور رفتن رخصت عقلی نیست که مفسدان بسیارند! و دیگر من ولایت را به شمشیر از یار علی باز گرفته‌ام که رستم زمان خود بود. بفرمود که جواب نامه بنویس و عجز و فروتنی و انقیاد نمود و گفت اگر آن برادر به این جانب آید هر آینه مرا مقابله باید کردن، و تاحال چون باشد؟

چون جواب نامه بر رسید شاهزاده متوجه هرات شد و به همه ولایت خراسان داروغه فرستاد و به حوالی فرح^۱ عبور کرد.

خبر محاربه شاهزاده محمد

با شاهزاده بابر در خراسان

امیرزاده بابر چون این خبر بشنید لشکر خود را جمع کرد و جبهه داده ده هزار سوار مکمل بهادر از جانب هرات روان شد و به حوالی فره گرد

۱- کذا در م. ف، مل: فرح گرد (؟)، ظاهراً: فرخ گرد یا فره گرد به سطر آخر همین صفحه رجوع شود.

قراولان باهمدگرمحاربه کردند و قراول امیرزاده بابر شکسته شد. و چون شاهزاده محمد خیردار شد لشکر خود را | بر جنگ تحریض کرد و از هر دو جانب سپاه صف برکشیدند و پیادگان در میدان به محاربه مشغول شدند و بازار جنگ گرم شد و شاهزاده بابر و شاهزاده محمد بهادر بهانه نمودند.

عاقبت الامر رایت امیرزاده بابر نگوسار شد و امیرزاده روی به هزیمت نهاد و شاهزاده محمد مظفر و منصور شد و روز سه شنبه سیزدهم ماه رمضان سنه^۱ ثلث و خمسين و ثمانمائه متوجه هرات شد و روز یکشنبه به هرات آمد. سادات و علما و مشایخ استقبال کردند.

و مولانای اعظم سعید وحید عصر شرف الدین علی یزدی بر سر راه آمد. امیرزاده محمد او را بسیار نوازش فرمود و مدتی مولانای مشارالیه را^۱ به دیدن آمدی و مخدوم سعید او را نصیحت فرمودی.

بعد از آن «نشان» صادر شد که جناب مولوی متوجه دارالعباده^۲ یزد شود و بعد از اسباب راه برات به مبلغ پانزده هزار دینار جهت مولانای اعظم سعید برجهات یزد نوشت و مولانا باخدام خود در محفّه به یزد آمد و در نرسوباد در خانه^۳ مرتضی ممالک اسلام امیر نورالدین نعمت الله نزول فرمود و اهالی یزد از مقدم مخدومی بهجت افزودند و بعد از یک ماه به قریه^۴ تفت نزول فرود در خانقاه مرتضی اعظم و اهالی یزد از مقدم مخدومی و مرتضی اعظم مشارالیه خرم شدند و مولانا در خلوت خانه^۵ خود معتکف شد.

و شاهزاده محمد امیرزاده علاء الدوله را تربیت کرد و به طرف قندهار و کابل فرستاد و جمعی امر را | از عقب امیرزاده بابر روانه گردانید و بعضی به کنار آب مرغاب فرستاد و از طرف خراسان داروغگان

[۲۹۷]

می آمدند و خلعت و نوازش می یافتند و باز می گشتند .

و چون امیرزاده بابر بهادر از مصاف منهزم بازگشت به هرجا که رسید تاراج کرد تا به مرو و ماخان^۱ آمد و از آنجا به جانب نسا توجه نمود و لشکر جمع کرد و باز به محاربه مشغول شد و دولت یاری نکرده بود منهزم گردید و با معدودی به طرف قلعه^۲ عماد روان گردید و خزانه که در آنجا بود برداشت و لشکری دیگر به وی گرد آمدند و به طرف باورد روان شد.

چون شاهزاده خبر یافت امرا و لشکر بدان جانب روان کرد و امیر اعظم حاجی محمد را به جنگ فرستاد و امیر مشارالیه لشکر برداشته متوجه حرب شاهزاده بابر شد و هر چند که امیرزاده بابر فرار می نمود حاجی محمد از عقب امیرزاده می رفت. امیرزاده بابر بفرستاد که من خراسان و عراق را بر شما مسلم می داشتم، شما دست بدارید.

امیر حاجی محمد^۲ گفت که پیش شاهزاده می باید آمدن و اگر نه ترا گرفته خواهیم برد. امیرزاده بابر عازم جنگ شد. امیر حاجی محمد خبر به شاهزاده فرستاد. شاهزاده بابعضی امرای خود متوجه حرب شد و حرم و مخدّرات را در هرات بگذاشت.

و از آنجا امیر حاجی محمد شب در خواب دید که پدرش شربت دادی. ملول شد و لشکر بفرمود تا حرب نکنند و روز دیگر حرب واقع شد و نکبت عنان دولت امیر حاجی محمد گرفته بود در ماند. لشکر او شکسته گردید.

و در سوم ربیع الاخر روز جمعه در راه مشهد این محاربه واقع شده بود در سال اربع و خمسين و ثمانمائه. چاشتگاه امیر حاجی محمد

۱ - ف : سرودماخان ۲ - م ، ف : بیک

را به قتل آوردند و تاریخ وفاتش مؤلف گفته است.

القطعه

مشو مغرور این طاق زبرجد	خردمندا منه دل بر زمانه
به نوین جهان حاجی محمد	وگر باور نمی داری نظر کن
خدیورزم و بزم و فرش و مسند	سپهدار عراق و ترک و دیلم
به روز جمعه اندر راه مشهد	که در ثلث ربیع الاخر آمد
به سال ضاد و نون و دال ابجد	شهادت یافت از زخم بد اندیش
به دارالخلد شد روحش مخلد ^۱	از این دنیای فانی رخت بر بست
نثار روح پاکش باد و مرقد	هزاران رحمت حق جاودانی

و شش تن از امرای عظام در قید اسار آوردند و پنج تن راه قتل آوردند. امیر پیرزاده مانده بود که شاهزاده محمد در رسید و بر آن لشکر زد و چون خبر او منتشر گردید به امیر پیرزاده خلاص یافت و شاه بابر منظم به طرف استرآباد روان شد. [۲۹۹]

در این ولا خبر رسید که شاهزاده علاءالدوله به هرات آمد و در شهر به استقلال نشسته و لشکر جمع آورده. امرای ترخانی چون این بشنیدند با همدگر مشورت کردند و خواستند که شاهزاده محمد را بگیرند. امیرزاده محمد در یافت و اظهار نکرد و فرمود که امرای خراسان متوجه قلعه عماد شوند که شاهزاده متعاقب خواهد رسید. لشکر روان شدند و شاهزاده با جمعی امرای مخصوص و خواجه محمود حیدر و امیر احمد مغول و شیخ جلال الدین متوجه عراق شدند و به راه یزد روانه گردید. چون خبر به یزد آمد اکابر یزد به استقبال آمدند و نثار و پیشکش آوردند و شاهزاده به یزد آمد و مردم را استمالت داد و روز جمعه در

مسجد شهر به اقامت صلوة حاضر شد و چند جهت که تکلیف بود از مردم برداشت، مثل سرشمار ولایت و تمغای دار الثیاب، و چهار ماهه دکاکین و تمغای ابریشم یزدی.

و عن قریب خبر رسید که امیرزاده خلیل که شاهزاده او را نامزد حویزه و شوستر کرده بود خروج کرده و به شیراز آمده و شیخ محب الدین ابوالخیر را شهید کرده و شیراز در تصرف گرفته.

شاهزاده از یزد لشکر برداشت و متوجه فارس شد. امیرزاده خلیل بالشکری آراسته مقابل آمد و محاربه واقع شد و امیرزاده خلیل منهزم شد و بعد از فرار اسیر شد. شاهزاده به فارس آمد و تمام عراق دیگر باره او را صافی شد، و نعل بها و نثار و پیشکش بر عراق انداخت، و محصلان روان گشتند و مالی بسیار از عراق بگرفتند و ایلچی پیش علاءالدوله فرستاد و طلب حرم و مخدرات کرد.

شاهزاده علاءالدوله ایشان را روانه گردانید و از خراسان به یزد آمدند و به فارس رفتند، و از فارس امیرزاده خلیل را بند کرده به خراسان فرستادند.

و امیرزاده بابر استرآباد و مازندران را در حوزه تصرف آورد و باز به خراسان عود کرد و امیرزاده علاءالدوله منهزم گردید و خراسان و مازندران او را صافی شد.

و شاهزاده محمد متوجه کرمان شد و اموال امیرحاجی محمد تصرف کرد و کرمان به سید شروانی داد و بازگشت.

و سال خمس و خمسین و ثمانمائه درآمد. خبر رسید که امیرزاده بابر لشکری فراوان جمع کرده و دم استقلال میزند. شاهزاده محمد از اطراف ممالک لشکر جمع کرد و چریک و نام بردار و احشام جمع کرد و متوجه استرآباد شد.

امیرزاده بابر چون خبریافت ایلچی روانه کرد و اظهار عجز و فروتنی کرد و گفت خراسان و عراق اوراست و من به نیابت او دراسترآباد می باشم و سکه و خطبه می فرستم .

شاهزاده^۱ نشنید و چون اجل موعودش رسیده بود سود نمی داد . اعتماد بر دولت بی ثبات کرده متوجه حرب شد و در روز حرب به مسکرات شروع نمود و بی خود سوار شد و به صف جنگ آمد و محاربه واقع شد .

خبر قتل شاهزاده محمد بهادر

چون پیادگان حرب کردند مبارزان در میدان آمدند و لشکر به جنگ مشغول شد و شکست بر لشکر شاهزاده محمد آمد و امرای شاهزاده منهزم شدند و شاهزاده محمد اسیر شد و در عقب^۲ او را به قتل آوردند و آغرق او را تاراج کردند و مخدرات او را اسیر کردند .

مثنوی^۳

به بازیگری ماند این چرخ مست که بازی بر آرد به هفتاد دست
 زمانی دهد تخت و تاج^۴ و کلاه زمانی غم و خواری و بند و چاه
 زمانی به دست یکی ناسزا زمانی به کام و دم^۴ ازدها
 زمانی به ناوک، زمانی به تیغ زمانی به باد و زمانی به میغ
 سرانجام خاک است بالین او دریغ آن دل و رای و آئین او
 و چون قتل شاهزاده واقع شد امرا هر یک متوجه ولایت خود گشتند و امیر احمد مغول جانباز آشفته به یزد آمد و اکابر و اهالی را جمع کرد و از هرگونه مشورت^۵ کرد و برج و بارو را عمارت کرد و ذخیره^۶ انبار از هر نوع بنهاد .
 و عن قریب خبر رسید که امیرزاده بابر متوجه عراق گشته از راه تون و طبس به جانب یزد خواهد آمد . احمد مغول هر چند خواست که عصیان

[۳۰۱]

[۳۰۲]

۱- ف : سودی نداشت . ۲- مل : عقب خیمه ۳- مل : بیت

۴- ف : گنج ۵- م : دل

ورزدا کابریزدموافقت نکردند و گفتند که مملکت به موجب شرع حق اوست. و عالی جناب مولانای اعظم شرف الدین علی یزدی از تفت به شهر آمد بامخدومزادگان سیادت پناه مرتضی اعظم امیرنورالدین نعمت الله. و چون شاهزاده بابر به «حوض جعفر» رسید اهالی و سادات و قضاة و اکابر و اصاغر استقبال کردند و شاهزاده بابر بهادر مولانای اعظم مشارالیه را معزز و مکرم گردانید و او را دریافت و فرمود که محفّه^۱ او را به تعظیم بازگردانند و لشکر شاهزاده به یزد آمد و مولانای اعظم در دولتخانه^۲ خواجه اعظم سعید شهاب الدین قاسم مستوفی نزول فرمود. و شاهزاده متوجه «باغ ساباط» شد و فرمان صادر شد که بر سر هر محله داروغه بنشینند تا خرابی نسبت با رعایا واقع نشود. و مدت هجده روز در یزد ساکن شد و در هر روز به دیدن مولانا شرف الدین علی آمدی و از مخدوم سعید استفاده حاصل کردی و قریه^۳ تفت رابه سیورغال مخدوم مقرر داشت.

و متوجه شیراز شد و اهل فارس انقیاد نمودند و طمع بر اصفهان کرد. اکابر اصفهان از او متوهم بودند. به رغبت انقیاد نمی کردند.

[۳.۳]

خبر رفتن امیر پیرزاده^۲ و امیر عبدالرحمن

به پایه^۱ سریر اعلی خاقانی کشور ستانی

خلدالله ملکه و سلطانه

چون از حربگاه امرای شاهزاده محمد پراگنده گشتند و امیر پیرزاده و امیر عبدالرحمن^۳ که برادر او بودند متوجه همدان گشتند و امیر عبدالرحمن در همدان ساکن شد و امیر پیرزاده به پایه^۱ سریر اعلی رفت بسر حامد^۴ صورت واقعه عرضه داشت پایه^۱ سریر اعلی گردانید. حضرت پادشاه

۱ - هردو ۲ - م : پیرزاد ۳ - از اینجا تا آخر سطر از نسخه مل
ط شده است ۴ - مل پسر حد حامد (؟)

اسلام پناه ظل ظلیل اله خاقان اعظم ابوالمظفر سلطان جهان شاه از واقعه قتل شاهزاده بسیار متألم شد و بر فوت او تأسف خورد.

و عن قریب خبر استدعای اهل عراق مشتمل بر التفات خاطر مبارک به جانب رعایا بر سید. فرمان جهان مطاع صادر شد که از بغداد حضرت شاهزاده عالمیان، ظل ظلیل یزدان، باسط امن و امان، ناشر العدل و الاحسان، الوائق بتوفیق الله المملک المنان^۱، عضد الدولة و الدین ابوالفتح پیر بdaq خان^۲ خلدالله ملکه و سلطانه با امرای ترکمان متوجه عراق شدند.

شاهزاده عالمیان از دار السلام^۳ بغداد با عساکر منصوره متوجه عراق شد و از راه سلطانیه و قزوین عبور کرد و متوجه دیار قم شد و محاصره فرمود. آن بخت برگشتگان به امید معاونت شاهزاده بابر روزی چند به سختی می گذرانیدند و هر چند خبر می فرستادند امرای بابر سلطان دفع می انداختند. شاهزاده بابر به قصر زرد آمد و لشکر به صوب اصفهان روان کرد که لشکر اصفهان و اکابر به اتفاق متوجه قم شوند. چون لشکر به سرحد اصفهان رسید اکابر اصفهان موافقت نمی نمودند.

[۳.۴]

و عن قریب خبر رسید که خواجه یحیی قمی کمر متابعت شاهزاده در میان جان بسته قم را به^۴ آن حضرت سپرد و قتل و سببی واقع شد. و ساوه و آوه و جر بادقان در حوزه^۵ تصرف ترکمانان آمد.

امرای امیرزاده بابر چون این خبر معلوم کردند و از اصفهانیان معاونت ندیدند پراگنده شدند و تلاطف در عراقیان^۶ واقع و شد، و چون این خبر به شاهزاده بابر رسید رعب بردل او افتاد و از عراق خوف کرد. شیراز را نامزد امیرزاده سنجر گردانید و بدوسپرد و از راه قصر زرد متوجه ابرقوه و یزد شد. و لشکر آشفته بر در یزد ریخت و شهر به هم

۱- مل: الاخلاق ۲- مل: خان ندارد ۳- مل: دارالسلطنه

۴- مل: خدام آن ۵- ف، م: عراق

برآمد و رعایا مضطرب شدند، و جمعی که در شهر خانه داشتند متوجه شهر شدند و ابرندآباد و کثویه غارت کردند و چند محله تاراج کردند و سه روز در یزد ساکن شدند. روز چهارم یزد را به امیرزاده خلیل نامزد کرد و بالشکر متوجه خراسان شد.

[۳۰۵] امیرزاده خلیل به یزد آمد و در قلعه^۱ مبارک نزول فرمود و منادی امن و امان برانگیخت و امیر شمس الدین محمد امیر چقماق را میدیوان گردانید و بعد از آن داعیه^۲ فارس کرد و گفت ما را یراق سپاهی می باید کردو بی خزانه ممکن نمی گردد.

جناب صاحب اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود و خواجه زاده^۳ اعظم سعید خواجه جلال الدین مرشد را غفر الله لهما گفت از اغنیای مملکت به رسم خواجه گیری تغار^۱ لشکر می باید گرفت. خواجهگان سعید گفتند که این ولایت را استحقاق این معنی نیست. این سخن مفید نبود و محصل برایشان گماشت و به ناکام هرکس را به قدر تمولی [که] بود مبلغی توجیه کردند و گرفتند و خرابی به حال ولایت روی نمود.

و امیرزاده خلیل بالشکر و اکابر یزد متوجه فارس شدند و امیرک احمد نبیره^۴ امیر اعظم میرچقماق [را] در یزد والی گردانید و امیر علی که رآمد بر امور مملکت گردانید. و چون به نزدیک فارس رسید امیرزاده سنجرفرار نمود و به راه کرمان برفت، و امیر علی فارسی باشجعان^۲ فارس به استقبال آمد و نثار و پیشکش بیاورد، و احمد مغول و شیخ جلال الدین محمد به او پیوستند، و در رمضان سنه^۵ ست و خمسین و ثمانمائه در عشر آخر در فارس آمدند و یک هفته در فارس بودند.

و عن قریب خبر آمد که موکب همایون شاهزاده^۶ عالم پناه رسید.
[۳۰۶] امیرزاده خلیل با معدودی چند هزیمت نموده متوجه کرمان شد و اکابر

یزد در شیراز بماندند، و چون شاهزاده به شیراز رسید اکابر شیراز استقبال کردند و نثار و پیشکش پادشاهانه بیاوردند و عجز حال و خرابی رعایا بگفتند و به نوازش پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشتند و حال اکابر یزد را به عرض رسانیدند و عجز و اضطراب خود باز نمودند.

عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و نوازش فرمود و اصحاب یزد به اتفاق مکتوبی به مبالغه به اصول یزد نوشتند که انقلاب کلی واقع شد، زینهار که خیال فاسد به دماغ راه ندهید^۱ و علامت عصیان نکنید^۱، و اگر نه قصد خون و مال و عرض خود و مسلمانان کرده باشید و در قیامت مؤاخذ باشید و مملکت برباد داده باشید.

و برین کتابت صاحبان اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود و خواجه جلالالدین مرشد و مولانا مجدالدین فضل الله قاضی و خواجه زینالدین علی باوردی خَطّ نهاده بودند. اصحاب یزد متوهم شدند و میرک احمد و امیر علیکه^۲ و اولاد و خوانین از یزد بیرون رفتند و متوجه خراسان گشتند و از اولاد چغتای^۳ مرد وزنی یکی در یزد ممکن الوجود نبود.

و مدت هفده^۴ روز شهر را والی نبود و مدبّر امور شهر و رعایا عالی جناب سیادت پناه مولانا مرتضی اعظم جلال الملة والدين محمد بود | و رعایت مردم می فرمود و شهر را محافظت می کرد و انتظار والی می کشید.

[۳۰۷]

مقاله دوازدهم

در ذکر صادرات و واردات زمان خاقان اعظم

جهان پناهی جهان‌گشائی در یزد

چون مدت هفده روز بگذشت خبر رسید که امیرزاده اعظم امیر قندان از اردوی همایون نامزد ایالت دارالعباده یزد گشته و به نزدیک رسید. اکابر و اهالی یزد و رعایا را بهجت افزود و به استقبال بیرون رفتند و به انواع تعظیم امیر قندان را به شهر در آوردند و به صوابدید او انقیاد نمودند و منادی امن و امان در دادند و مردم مرفه الحال گشتند.

و عن قریب اکابر یزد رخصت یافته از دارالسلطنه شیراز به یزد آمدند و از اردوی همایون خواجه اعظم، دستورالعرب والعجم، منبع الجود و اللطف والکرم، الموفق بتأیید الملک الصمد، خواجه شمس الملة والدين محمد القباہی ابدالله دولته و عزته به جهت ضبط مال یزد آمد و او خواجه مبارک قدم صاحب همت رحیم دل بود، و مردم را از قدوم او امیدواری تمام حاصل شد.

و چون امیرزاده خلیل و امرا به کرمان رسیدند سید شروانی که والی کرمان بود شهر بر خود حصار کرد و هر چند امیرزاده خلیل کوشید مقدور نشد که تسخیر کرمان کند، و گرانی در لشکرگاه واقع شد. طمع از کرمان برداشته متوجه یزد شد.

[۳۰۸]

ذکر آمدن امیرزاده خلیل و شیخ جلال‌الدین
محمد و احمد مغول به محاصره یزد
و قصهٔ دربندان

امیرزاده خلیل چون نومید از کرمان برخاست 'متوجه یزد شد و چون خبر جزم شد رعایا و متوطنان یزد روی به شهر آوردند و بعضی از اهل ولایت نیز به شهر آمدند. و از قریهٔ تفت مخدومزاده جهانیان مرتضی ممالک اسلام امیر نورالدین نعمه الله و مولانای اعظم سعید شرف الدین علی به شهر فرمودند. و مردمی چند که استطاعت نداشتند به کوهها پراکنده شدند و لشکر بر خارج شهر نزول کرد و امیرزاده خلیل در «باغ ساباط» نزول فرمود و خرابی هر چه تمامتر به ظاهر شهر واقع می شد، به تخصیص در باغات و بیوتات اهرستان. و هر چند کوشیدند امکان تسخیر شهر نبود. و مدت چهل و پنج روز دربندان شهر بود، و مردم شهر معمور بودند و بازار و خانه پر از غله بود، و مردم بیرون در زحمت بودند، و شهر را نیز بعضی غله کم شده بود، و این دربندان در سال سبع و خمسين و ثمانمائه بود و در دیماه تا آخر بهمن ماه.

چون دربندان متمادی شد ناگاه رایت نصرت شعار پادشاهزاده عالمیان از صوب شیراز به ایلغار در رسید. چون امیرزاده خلیل خبر بشنید چون پشه که از باد صرصر گریزد بالشکریان متوجه راه خراسان شد.

بیت

[۳۰۹]

سراز پای دشمن ندانست باز بیابان گرفتند و راه دراز
هر چه داشتند بگذاشتند و راه گریز برداشتند و دروازه شهر مفتوح
کردند و مردم از حبس خلاص یافتند.

شعر

خدا یا تاج جهان را آب و رنگ است فلک را دور و گیتی را در رنگ است
ممتنع دارش از عمر و جوانی ز هر چیزش فرون ده زندگانی
مبادا تاج را بی فرق او نور غبار چشم زخم از دولتش دور

درویشان به سر زراعت و عمارت خود رفتند و شاهزاده در قلعه مبارکه نزول فرمود و از رنج راه برآسود. خبرگیران خبر آوردند که امیرزاده خلیل با لشکر هنوز در سرحد است.

پادشاه ایلغار کرده متوجه سرحد شد و چون بدان جانب رسید ایشان کاروان استرآباد را غارتیده بودند و به راه خراسان رفته. شاهزاده منصور و مظفر بازگشت و به یزد آمد. اهالی یزد نثار و پیشکش بیاوردند و امیر محمود گرگیراق از اردو جهت ایالت یزد برسد و امیرزاده قنداق را عزل کرد و به جانب اردوی همایون روان کرد. و شاهزاده عالم پناه بعد از دو روز متوجه دارالسلطنه شیراز شد و یزد در غایت خرابی بود و تنگی روی نمود.

و عن قریب امیر خواجکه از طرف انار و سرحد ایلغار کرده بی خبر به یزد آمد و چون به باغستان رسید مردم خبردار شدند. بعضی در شهر و بعضی در بیرون بماندند و دروازه شهر بسته شد و جنگ پیوسته گشت. هر چند سعی کردند میسر نشد. متوجه اهرستان شد و در «باغ ساباط» فرود آمد و یک هفته بود. چون دانست که سود ندارد از لشکر شاهزاده متوهم بود. بعضی محلات اهرستان را غارتیده لشکر برگرفت و اکابر یزد آنچه در این واقعه بیرون مانده بودند همه را تکلیف کرده بی اسباب و جهت و اولاق همراه ببرد، مثل مرتضی اعلی اعظم امیر سید جلال الدین و برادر عالی جناب وزارت پناه صاحب اعظم دستور زمان خواجه

معین‌الدین علی خواجه قطب‌الدین و مولانا‌ی اعظم عمده الفقهاء و القضاة الکاملین مولانا قطب‌الدین علی حسنجه^۱ و جناب صاحب اعظم خواجه جلال‌الدین احمد دادویان^۲ و غیره همراه به انار برد و آنچه یافت غارتیده ببرد و برفت و باز دروازه مفتوح کردند.

و چون سال ثمان و خمسين و ثمانمائه درآمد در یزد قحط واقع شد و باران نبارید و آب چشمه‌ها خشک شد و وبا واقع گشت. اغنیا فقیر شدند و مساکین اسیر. جوان پیرگشت و پیر درگذشت. اطفال خرد و عورات بر سر راهها و گذر بازارها برهمدگر افتادند. گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان شد. قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابروی ماهی محجوب ماند، و هرکه نان نداشت جان و سر می افشاند، و هر روز صد و دویست می مردند و بیشتر به تکفین نمی رسیدند.

[۳۱۱]

و در این سال بیشتر اکابر یزد درگذشتند. مثل مولانا‌ی اعظم سعید مقتدای اکرم حمید، قدوة القضاة والفضلاء و العلماء المتأخرین، الواصل برحمة الله رب العالمین، مجد الملة و الدین فضل الله علیه الرحمة و الغفران اندک عارضه‌ای او را روی نمود و درگذشت.

بیت

بهار تازه از شاخ جوانی	گلی بی آفت از باد خزان
خطی چون غالیه گردش کشیده	رخی چون سرخ گل برهم دمیده
چو ذوالقرنین ز آب زندگانی	بری ناخورده از شاخ جوانی
جهان بر وارثانش باد باقی	که او را فیض رحمت گشت ساقی
مباد این نوجوانان را گزند	گر او را داد خاک از تخته بندی

۱- ف: «حسنجه» ندارد ۲- ف: دادویان ۳- سل: زهی
 ۴- از اینجانب نسخه «ف» تازه نویسی است، لذا فقط میان دو نسخه «م» و «سل» مقابله شد.

وفات او در آخر^۱ خردادماه سنه^۲ مذکوره بود.

و همچنین عالی جناب صاحب اعظم، افتخارالصواب والاکابر فی العجم، الواصل برحمة الله رب العالمین، خواجه جلال الدین مرشد بن خواجه افتخارالدین همایون شاه نورالله مرقدهما در اردیبهشت سنه^۳ مذکوره درگذشت. اورا در خانه^۴ خودش پهلوی پدر نامدار دفن کردند. و او خواجه^۵ صاحب دولت بود و صاحب سفره، و بسیار مردم از او آسودندی، و هر شب جمعه حفاظ جمع آمدندی و تلاوت کلام الله کردند و همه سفره وصله یافتندی، و معاونت مردم کردی و او هم به جوانی درگذشت، ع: «روح پاکش غرقه^۶ انوار باد.»

و همچنین در مدینه^۷ نائین روز دوشنبه سوم شعبان سنه^۸ مذکوره مخدوم الولی الاعظم، الدستور الاعلی الاکرم، مؤمل اعظم الوزراء والحکام بین المسلمین، المستغنی هو و آباؤه الغر المحجلین^۹ عن الالقاب و التعریف والتعین، خواجه عمادالدوله و الدین مسعود بن المولی صاحب الاعظم سعید ضیاء الدین محمد التیمی علمی نورالله مرقد درگذشت. نعش اورا به یزد آورد و مخدومزاده^{۱۰} اعظم، افتخار الوزراء بین الامم، صاحب الجود والطف والنعم، خواجه ضیاءالدوله و الدین محمد اعلی الله شأنه، و در گنبد خانه^{۱۱} خودش بنهاد و وظیفه^{۱۲} حفاظ که بر سر قبر او به تلاوت کلام الله مشغول باشند معین کرد و آتش فقرا تعیین نمود.

نظم^{۱۳}

چون فلکت طالع مسعود داد	عاقبت کارتو محمود باد
ساخته و سوخته در راه تو	ساخته من، سوخته بدخواه تو

۲ - مل : « آخر » ندارد ۲ - مل : المحجلون ۳ - مل : شعر

فتح توسر چون علم افراخته خصم توسر چون قلم انداخته

وهم در این سال مولانای اعظم سعید، اعلی اقدم حمید، مؤمل الاعظم العلماء والفضلاء المفسرین، وارث علوم الانبیاء والمرسلین، الواصل برحمة الله رب العالمین، شمس الملة والدين محمد الباقی الواعظ به رحمت حق واصل و متواصل شد، در ذی القعدة الحرام سنه^۱ ثمان و خمسين و ثمانمائه، واورا به مزار متبرکه^۲ فهرج نقل کردند و او از کبار علمای زمان بود، و فقیه و مفسر و مجتهد و پاکت اعتقاد بود.

[۳۱۳]

وهم در این سنه^۳ مذکور امیر شهاب الدین احمد محتسب درگذشت.

و هم در این سال جناب فضائل مآب مخدوم و مولانای اعظم افتخار العلماء العرب والعجم، صاحب اللطف والكرم والجود والنعم، شرف الملة والدين علی یزدی نور الله مرقدہ درگذشت، و اکابر و اهالی دین و دولت بر موت او تأسف خوردند.

شعر^۱

ز خاکش عنبر افشانند بر ماه به آب چشم شستندش همه راه
هم آخر باغمش دمساز گشتند سپردندش به خاک و باز گشتند

در مزار شرفیه که بانی او پدر^۲ مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم شمس الدین ابوبکر^۳ یزدی علیه الرحمة بود و مخدوم آنرا مدرسه ساخت و «شرفیه» نام کرد در جنب «مسجدنو» که از استحداث حرم امیر جلال الدین چقماق است و صفت او در تاریخ مذکور گشته. و چون مخدوم سعید را

۱ - مل : بیت ۲ - پدرم ۳ - م : محمد.

دفن کردند عن قریب برادرزاده^۱ او عالی جناب فضائل مآب مولانای اعظم شمس الملة و الدین محمد ادام الله فضائله که وصی و مقتدای خاندان شرفی است متوجه اردوی همایون گشت و نشان | سیورغال حاصل کرد جهت محصول صادر و وارد خانقاه و آش فقرا و سفره^۲ عیدین بیاورد و خانقاه را رونق بیفزود، و کمر خدمت در میان جان بسته هرکس را به حسب مرتبه^۳ او تفقد نمود و خاطر جسته، و هر جمعه سماع در مزار متبرک می باشد و مردم صاحب حال حاضر می گردند و مقامی به غایت شریف است و خواهد بود.

و هم در این سال شاهزاده^۴ عالمیان به جهت عصیان شاهزاده سنجر متوجه کرمان شد و حربی عظیم واقع گشت و سنجر هزیمت یافت و کرمان صافی شد و از اردوی همایون مهداعلی سلطنت شعار عصمت پناه مخدومه^۵ جهانیان الشریفة العلیا خاتون جان بیکم خلادت^۶ سلطنتها با شاهزاده^۷ عالمیان، در صدف پادشاهی، گلدسته^۸ بوستان معدلت و جهانبانی، یوسف بهادر خان خلدالله ملکه و سلطان متوجه یزد گشتند. اکابر و اهالی استقبال کردند و به بساط بوس مشرف گشتند و موکب همایون به خانه^۹ مرتضی اعظم سعید، مجتبی اعلی اکرم شهید، افتخار الوزراء و الحکام فی زمانه، [الواصل] الی رحمة الله و غفرانه امیر غیاث الدین علی که به قرب مدرسه عبدالقادریه واقع است نزول فرمود و دارالعباده^{۱۰} یزد که به واسطه^{۱۱} قحطی و وبا و ظلم و تعدی چون حفره^{۱۲} نیران بود روضه^{۱۳} جنان گشت.

و مخدومه^{۱۴} جهانیان رعایا^{۱۵} و درویشان را تفقد می فرمود. و شاهزاده^{۱۶} جهان مطاع سلطان عضد الدوله پیر بداق خان را از کرمان طلب کرد و

شاهزاده جهان مطاع متوجه یزد شد و به شرف ملازمت مخدومه عظمی مشرف گشت.

و عید اضحی در یزد طوی دادند و به «میدان سعادت» با امرای عظام سوار گشته در آمدند و کدوهای زرو نقره ساخته بر چوب میدان کشیدند و سواران به رسم قپاق زدن مرکبان برانگیختند و هر که را تیر بر کدوی زرو نقره آمدی زانوزده کدو را بر بودی.

و مدت ده روز شاهزاده جهانیان^۱ در یزد بود بعد از عید. و سلطنت کرمان بر شاهزاده معزالدین^۲ یوسف بهادر خان قرار گرفت و شاهزاده متوجه کرمان گشت و سلطان اعظم پیر بداق خان متوجه دارالسلطنه شیراز شد و مهد اعلی جهان پناهی متوجه اردوی همایون گشت.

و یزد به امیر اعظم نظام الدین شاه ولی بیگک باز ماند، و او حاکمی عادل بود و نیم دانگک سیم سیاه بر کسی طمع نکردی و رعایت رعایا واجب شناختی. اما خرابی حال شهر و رعایا در آن مرتبه بود که به اندک تفقدی تدارک پذیر نشدی. جراحی بیش از مرهم بود.

و چون شاهزاده عالم پناه از دارالسلطنه شیراز امیر اعظم سعید جلال الدین مقصود بن اسازقان^۳ [را] که امیرزاده کبار و از الچیان^۴ آن حضرت بود به رسم گرگیراقی به یزد فرستاد و در خانه حافظ فخرالدین احمد النائنی المعلم مشهور به «خانه سلطان پادشاهی» قریب در مدرسه عبدالقادریه فرود آمد. و سال تسع و خمسین و ثمانمائه درآمد. در این سال عالی جناب وزارت پناه مولانا و صاحب اعظم افتخار الصواب و الاکابر بین الامم، منبع اللطف و الجود و الکریم، صاحب الخیرات و المبررات بعلو الهمم، الموفق بتأیید الملکک الولی، خواجه معین الدولة و الدین علی، اعلی الله شأنه

[۳۱۶]

۱ - مل: جهان پناه ۲ - م: نورالدین ۳ - مل: سازغان

۴ - مل: اکچیان ۵ - کذا در اصل، ناقص به نظر می آید.

در مزار امامزاده^۱ معصوم پایابی به غایت خوب بساخت و آب جدید در او جاری گردانید. و وصف آن در ذکر مزار گفته شده و قریب مزار بنای حظیره^۲ عالی بنهاد و در قریه^۳ بفرویه که از سیل خراب شده بود.^۱

ذکر عمارت قریه^۳ بفرویه^۲

بفروی قریه ای معتبر بود و به واسطه^۴ ورود سیل خراب شده و رعایا متفرق گشته بودند. جناب خواجه^۵ مشارالیه بدان جانب فرمود و خواست که تعمیر فرماید. بنای قدیم را قابل عمارت نیافت. بریک طرف راه زمین کشخوان بود و آب نزدیک. بنایان شهر و ولایت را طلب فرموده قریه ای از نواحداث کرد و آب از میان قریه جاری گردانید، و بر دو طرف نهر میضا^۶ بیوتات و مساجد و بساتین و حوانیت بساخت، و حمام خوب راست کرد، و رعایای متفرق را جمع کرد و بنشانند، و آن را موسوم کرد به معین آباد.

[۳۱۷]

و در فیروز آباد مید حمامی خوب بساخت با مسلخ و حیاض و خلوات چنانچه دستور می باشد.

و خواجه^۵ مشارالیه به شهر فرمود و به ترفیه حال رعایا مشغول شد. و سال ستین و ثمانمائه درآمد و بارندگی به اطراف روی نمود.

خبر ورود سیل و خراب کردن محلات خارج شهر یزد

چون بارندگی یوماً فیوما می شد و هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری می شد تا چهارشنبه بیست و سوم فروردین ماه سنه^۷ مذکور درآمد، از راه کوه دولوه^۳ پسین گاهی سیل رو به شهر آمد و با وجود بند سیل که بسته بودند بر نافت و بشکست.

مثنوی

نه سیلی که آن را توان گفت رود محیطی که آن را کرانه نبود

۱- کذا در اصل، ناقص به نظر می رسد. ۲- میل : بفروی ۳- میل : دولوه

چو طوفان و دهره ز طوفان بتر به کشتی نشایست کردن گذر
 چو کوه زدی کوه کنندی ز جای عمارت نماندی و باغ و سرای
 ز طوفان زمین هیچ پیدا نبود همه روی کشور چو دریا نمود
 بناهای عالی که بودی به جای به یک صدمه او فتادی ز پای

اکثر کاریزهای رستاق که از طرف مهریجرده جاری بود از سیل
 مملو شد | و از صحرا به محلات و باغستان ورود کرد، و محله دهوک [۳۱۹]
 اعلی و سفلی و کوچه باغ صوفیان و اسکندریه و باغ کمال و مصلتی عتیق و
 تازیان و غازیان و بعضی محلات در مدرسه عبدالقادریه و پشت باغ
 عز آباد و محله کوچه خطیر تاجهار منار [را] چنان کرد که آثار عمارت نماند.
 و از مساجد و مدارس و خوانق و حمامات و بیوتات و حوانیت و بساتین
 و همچنین محلات سرریگ و مسجد جمعه و خان قلندر و کوچه نو و کوچه
 گنج و محله سرپلوک و عمارات آن طرف تا بازار در مدرسه عبدالقادریه [را]
 در همدگر کوفت و در خندق شهر افتاد و از راه کاریز و پایاب آب در
 خانه های شهر می جوشید و عمارت ویران می گشت.

و افغان و ناله پیرو جوان بر آسمان می رفت. روز قیامت و شب
 رستاخیز بود، و کس به کس نمی پرداخت. و هنوز سیل نارسیده عمارت
 فرو می نشست و غبار بر می خاست. و مردم خان و مان گذاشته روبرو صحرا
 می آوردند و علامات قیامت تمام ظهور کرد.

و قریب هزار تومان از فرش و رخوت و اسباب خانه های مردم و
 کتب و ملبوسات و اجناس در زیر گل و آب مخفی ماند، چنانچه قابل
 بیرون آوردن نبود. غیر از قیمت املاک و باغات و اراضی و خانات و
 حوانیت و غیره. [۳۲۰]

و از جمله غرایب این سیل آن بود که چون به مزارات متبرکه که

رسیدی عمارات ویران کردی و گرد قبر صلحا و عزیزان نگشتی. چنانچه مزار شیخ عمر استادان باوجود آن که بر بلندی بود و بسیار عمارات او را منهدم گردانید گرد قبر شیخ سعید نگر دید.

و مزار متبرک امامزاده^۱ معصوم تمام بایر کرد از دیوار و صفوف و پایاب و مدرسه و مصنعه و آب گرد قبر امامزاده^۲ معصوم و قبر مولانای اعظم سعید حاجی نظام الدین اسحق الواعظ الحموی نگر دید، و این معنی بروایت ایشان دلیلی واضح است و مزید اعتقاد اهل دین و دولت شد.

و از پسین گاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود و دلیل عقل آنکه تا به صدسال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدو رسید گفتی که شعله^۳ آتش بر او زده شده است. چنان خشک شد که اثرنم در او نماند.

بیت

خدا را گرچه عبرتهاست بسیار قیامت را پس این عبرت^۱ نمودار
و همچنین در قریه^۲ تفت و ورود سیل شد و محلات و باغستان و بیوتات
خراب گردید.

[۳۲۱] سیل و طوفان مگو، بلائی بود آب کوهی نه، از دهائی بود
هر کجا رونهاد همچو هژبر صد مه^۳ اونه خشک ماند و نه تر
و عجبتر آن که در چنین واقعه آدمی را از خرد و بزرگ، پیر و جوان، به نفس خود مضرت نرسید، اما به غیر از خرقة ای که پوشیده بودند بر هیچ [چیز] دیگر قادر نبود، «تعز من تشاء و تذل من تشاء».^۲
و عن قریب از اردوی همایون ایلچی به طلب اکابر یزد و مخادیم دین و دولت [رسید و ایشان را] به اردوی همایون بردند، و با وجود آن که

۱ - م : عشرتها... عشرت ۲ - از قرآن مجید

خبر خرابی سیل به سمع عالی پادشاه اسلام خلدالله ملکه و سلطانیه رسیده بود و امرای عظام این معنی اصغاء فرموده بودند و بر آن متمق بودند که تخفیف مال و رعایت رعیت مسلوک دارند، در راه میان اکابر مخالفت پیدا شد و از یکدیگر فرار جستند و جداگانه به دیوان حاضر گشتند و عجز حال اظهار نکردند. بلکه بر مال مقررری تقبّل بیفزودند و این معنی از خرابی سیل بدتر بود.

و آنچه معلوم شد خان و مان خود و هم از آن رعایا برباد دادند و بسیار اذیتی بدیشان رسید و به رعایا از قبل ایشان .

و چون از اردوبه یزد مراجعت کردند خرابی بر خرابی بیفزود و تشدد محصل روی بنمود.

و هم درین سال میان امیر مقصود سازغان و امیر نظام الدین شاه ولی مخالفت واقع شد.

خبر مخالفت امیر مقصود و امیر اعظم شاه ولی

[۳۲۱]

و این قضیه چنان بود که چون ورود سیل شد و طوفان به محله در مدرسه عبدالقادریه رسید خانه‌ای [که] امیر اعظم مقصود بیک متوطن بود از ورود سیل منهدم شد و امیر مشارالیه به اهرستان آمد و در خانه خواجه اعظم سعید جلال الدین مرشد نزول فرمود. نوکران امیر مشارالیه گاه گاه بار عایا و تاجران تغلب کردند و امیر شاه ولی ایشان را منع می فرمود و تا به مرتبه‌ای رسید که به مرسوم مقررری با امیر مقصود در مقام مضایقه آمد و دفع می انگیخت و امیر مقصود ملاحظه می نمود اما عداوت می افزود که ناگاه یکی از بی باکان که او را نوعی از جنون بود و هم از امیر شاه ولی گرفته خاطر بود دیگری را با خود معاون کرد و به مجلس امیر مقصود بیک درآمد و گفت که امیر شاه ولی باشاهزاده الوند

که ثمره^۱ شجره^۲ خاندان خلافت پناهی است و در بلاد کرمان دم از تمرّد و عصیان می‌زند یکی گشته است و میان ایشان مراسلات و مکاتبات است و احتمال دارد که مملکت از دست برود، و هر چند این معنی کذب صریح و بهتانی عظیم بود امیر مقصود به جهت خاطر ماندگی که داشت این معنی در زمان کتابت کرد و شکوه نوشت و تقریر آن نابکاران را عظمی نهاد و به اردوی همایون فرستاد پیش امرا و متعلقان خود.

[۳۲۲] چون این خبر به امرای عظام رسید دردم نشان | عزل امیر شاه ولی نوشته ایلچی روانه گردانیدند و ایلچی از راه به خانه^۳ امیر مقصود آمد و نشان بیاورد، و امیر مقصود در زمان تیر [و] ترکش بسته سوار شد و به قلعه^۴ مبار که رفت و به تکلیف امیر شاه ولی را بیرون آورد و جمعی از علوفه خواران و چند نفر نوبتی^۱ نوکران متوجه اردوی گردانید و چون به قریه^۲ بندر آباد رسید امیر شاه ولی چون بی گناه بود با خود اندیشه کرد که آن بهتر که من از این جماعت فرار جویم و به تنها متوجه اردوی همایون گردم و عجز حال خود عرض پایه^۳ سریر اعلی رسانم و این اندیشه صواب نبود.

چون از شب نیمه‌ای درگذشت و موکلان مست خواب گشتند امیر شاه ولی سوار شد و بی راه پیش گرفت و برفت و تادم صبح مرکب براند. چون خبرچی نداشت راه گم کرد و در بیابان بماند. وقت روز چون موکلان سر برداشتند او را ندیدند. خایف شدند و مردم بندر آباد را تمام بیرون کردند و پی برداشتند و از عقب او روانه شدند و خبر به شهر رسید.

امیر مقصود بانوکران و جمعی دیگر سوار گشته متوجه بندر آباد شد و امیر شاه ولی را در میان ریگ بیافتند. او را بندگران نهاده و متوهم روانه^۱ اردوی همایون کردند.

چون اورابه اردو بردند و خبر این به‌سمع پادشاه اسلام رسید از اکابر یزد تحقیق فرمود. همه گفتند که او از این معنی مبراست و این معنی بهتان عظیم است. پادشاه عالمیان بفرمود تا از ایشان بند برداشتنند و تربیت فرمود. اما ایالت یزد از او باز گرفتند و گفتند در آن سرحد کسی می‌باید که از و کار آید و نیکی و بد دریابد و از حال رعایا و مملکت خبردار باشد و هرکس بر او تغلب و تسلط نتواند گرفت، بلکه بر اهل تغلب تسلط نماید و مملکت و رعیت نگاه دارد.

[۳۲۳]

و رقم زدند بر نوین اعظم اعدل، صاحب الطبل و العلم، مستخدم ارباب خدم و حشم، منبع اللطف و الجود و الکریم، قدوة الامراء العرب و العجم، افتخار الاکابر و الحکام و الحجاج الحرم، الموفق بتأیید الملک الاکبر، نظام الدوله و الدین حاجی قنبر جهانشاهی ابدالله ایام دولته که زیرکترین امرای زمان است و در دانش سرچریده زیرکان است و امر نافذ بر وضع و شریف روان است نامزد یزد کرد و منشور ایالت روانه گردانید.

چون اهالی یزد خبر یافتند کمر مطاوعت بر میان جان بسته استقبال نمودند و به شرف ملازمت مشرف شدند. و امیر مشارالیه به شهر فرمود و ضبط شهر و ولایت بداد و نان پاره هرکس قرار داد.

و امیر مقصود دم هواخواهی می‌زد و پیوسته ملازمت می‌نمود و داعیه وصلت در خاطر آورده بود که عن قریب از شیراز نوکران امیر اعظم ظهیرالدین ابراهیم شاه از دار السلطنه شیراز بر رسیدند و بر موجب فرموده شاهزاده عالمیان امیر مقصود را بند کردند و منسوبات او را دیوانی کردند و سخن و وصلت موقوف ماند.

[۳۲۴]

و اکابر و اصحاب یزد مثل جناب وزارت مآب صاحب اعظم

خواجه ضیاءالدوله والدين محمد و عالی جناب جنت مآب آصفی خواجه معین الدین علی اعلی الله شأنه و دیگر اکابر نامدار عن قریب برسیدند و نشان تحصیل مال و تقبل به اسم عالی جناب معدلت پناهی بیاوردند. و بعد از چهار ماه امیر مقصود را به شیراز بردند و شاهزاده عالمیان را خاطر از او ملول گشته بود، برقرار بند فرموده موقوف داشت و هنوز دربند است.

ذکر عمارت قلعه مبارکه

هر چند که قلعه در زمان سابق معمور بود و مأوا گه غلمان و حور [و] خانه ها و طنبیهای منقش مرفوع داشت و در زمان امارت امیر جلال الدین چقماق و مهداعلی بیکه سلطان و امیرکک محمد عمارتی بسیار کرده بودند، اما تمام روی به خرابی آورده و به واسطه تلاطف و حکام متعدد کس ضبط عمارت نکرده بود و جناب معدلت شعاری به تعمیر مشغول شد و عمارت ایوان و خزینه و باورچی^۱ خانه تمام کرد.

[۳۲۵]

و دیوانخانه قابل نداشت در پای ایوان امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ که عین خرابی بود در شعبان این سال دیوانخانه جدید بنا فرمود و از پیشان دیوانخانه دری بر حرم مفتوح کرد.

و بریمین و یسار دو صفت^۲ عالی بساخت و بر هر خلف صفت^۳ باغچه مروح ترتیب فرمود. و از صفت^۴ دری بر باغچه مفتوح کرد و مقام امرا و اکابر فرمود. و دیگر صفت^۵ خاصه علماء و موالی و اهالی.

و در جنب هر دو صفت^۶ دو نیم صفت^۷ بساخت: یکی بر رسم بتکچیان و دیگری

رعایا و مباشران، و سقف صفوف به چوب سرو تخته بند فرمود و بر سر دیوانخانه دری مشبک مفتوح کرد.

وفی الواقع عمارتی ضروری بود و در رمضان احدی و ستین و ثمانمائه این عمارت اتمام یافت و اکابر و امرا و اهالی را طوی داد و عشرت فرمود. و چون به واسطه خشک سالی آب به قلعه مبارکه نمی رسید بفرمود که قنات آب در او جاری کردند و مقنن ممر پاک گردانیدند و مدتی بود که آن چشمه مطموس بود جاری گردانیدند و به قلعه مبارکه آورد و از دیوانخانه آب بیرون آمد

و در دیوانخانه حوضی وسیع بساخت و آب در او جاری گردانید و در ساحت میدان حوضی دیگر ساخته از آن آب مملومی کرد و بر باغچه ها به کار می برد، و آنچه زیاده می آید در میان آب محمود آباد مخلوط می گردد و در قریه به کار می رود.

[۳۲۶]

ذکر مدرسه مخدومی معینی در تازیان

چون در سنه تسع و خمسين و ثمانمائه خواجه اعظم معین الدولة و الدین علی پایاب مزار امامزاده معصوم ساخته بود و طرح مدرسه عالی به رسم حظیره انداخته و بنا بر آورده به واسطه ورود سیل منهدم گشت و هنگام عمارت نبود که مدت دو ماه اثر سیلاب باقی بود و خواجه با اصحاب یزد متوجه اردو شد چنانچه ذکر رفت.

و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه که مراجعت نمود بفرمود که بنایان به کار مشغول گشتند و مدرسه مروح بی تکلف بساخت و گنبدی عالی بر افراخت و مقابل مزار امامزاده^۱ در مفتوح کرد و خنب^۲ آب در دهلیز مدرسه نصب کرد و بی تکلف عمارتی مقبول است.

۱- مل: از اینجا تا سطر دوم صفحه ۲۸۶ افتاده است. ۱- ف: خم آب

و هم درین سال در فیروزآباد میبد خانقاه مروّح ساخت و نهری
آب جاری گردانید و خادم نصب کرد و آتش فقرا روانه ساخت و عظیم
رونقی دارد.

و در رمضان این سال خواجه^۱ مشارالیه به فیروزآباد فرمود و
مولانای اعظم وارث العلوم الانبیاء والمرسلین جمال الدین ابواسحق [را] که
مقتدای علمای زمان است همراه ببرد و در خانقاه و عظم فرمود و شب
سفره^۲ عالی بکشید مشتمل بر لوت و حلوا و برنج زرد و سفید و فالوده^۳
زعفرانی^۱.

[۳۲۷]

شعر

جهان رایکی خوردن الوان نبود کزان خور دچیزی بر آن خوان نبرد
بخوردند چندان که سرداشتند دگر ذکر کردند و برداشتند
و از دیوان اعلی نشان سیورغال به جهت خانقاه معینیه^۴ فیروزآباد
صادر شد و مبلغ دو هزار دینار کپکی بود که مدد خرج سفره^۵ درویشان
خانقاه باشد.

شعر

تاجهان است عمر کامش باد بخت داعی فلک غلامش باد
فرصتش همعنان و بخت قرین ایزدش حافظ و نصیر و معین
و هم در این سال بسیار خیرات و موقوفات بر امامزاده بیفزود و
مجاوران و مسافران و موالی و اهالی را در تنگ سالی به غلّه و

۱- نسخه «م» ازینجا تا انتها را ندارد، یعنی نسخه ناقص است. بدین صورت که
در دانتهای نسخه هشت صفحه (یعنی چهار ورق) بخطی دیگر که قسمتی است از تاریخ
یزد جعفری (مربوط به قسمت آنها و کاریزها و سطابق سطر ۱۸ ص ۱۸۰ تا سطر ۱۱
ص ۱۸۹ چاپ دوم) الحاق شده است. ازینجا بعد از روی نسخه «ف»
چاپ شده است.

زر و جامه معاونت نمود و هرگز سایل از او محروم نگشت.
 و در سال اثنین و ستین و ثمانمائه حضرت معدلت شعاری
 امارت پناهی بفرمود که بردرگاه مسجد جمعه^۱ شهر القاب همایون پادشاه
 عالم پناه به خط مولانای اعظم شمس الدین محمد الحافظ به کاشی تراشیده
 تمام کردند.

و مولانای اعظم سعید غیر از این، کتابه^۲ دیگر نوشت و چون این
 تمام کرد به جوار حق پیوست^۱ در جمعه غره^۳ محرم سنه^۴ مذکور،
 غفر الله له.

و مولانای مشارالیه مقتدای هنرمندان زمان خود بود و اکثر
 بزرگزادگان مملکت تعلیم از او گرفته اند، و در خط ثانی یا قوت بود
 بلکه فرق میان خط یا قوت و خط او نبود، و در علم اصول و مقامات و
 قراءت کلام الله ماهر بود.

و چون مسجد جمعه^۵ نودر سرریگت امیر چقماق تمام کرد مولانا
 را به خطابه نصب کرد. و مولانا در مسجد معتکف شد و هر روز حافظان
 خوش خوان به درس حاضر شدند و مجاوران و مسافران و بزرگان
 شهر به مسجد آمدندی.

بیت

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد
 والیوم بنایان و کاشی تراشان درکارند و درگاه مسجد که از تکلف
 عاری بود به کاشی الوان مزین خواهند گردانید، و امید هست که عن قریب
 اتمام یابد، به دولت حضرت نوین اعظم کشور پناهی امیر نظام الدوله و الدین
 قنبر جهانشاهی، ابداً الله ایام دولته.

بیت

جهانش به کام و سعادت غلام خدا یاورش باد در صبح و شام^۱
 به هر جا که باشد به فرمان دهی فلک دعا عیش باد، بختش رهی
 و صلی الله علی محمد و سلم ، علیهم اجمعین^۲.

شکر که این نامه به عنوان رسید بیشتر از عمر به پایان رسید
 هر سخنی کز ادبش دوری است دست بر اموال که دستوری است
 از نظر هر کهن و تازه ای حاصل من چیست جز آوازه ای
 گرمی هنگامه و زر هیچ نه زحمت بازار و دگر هیچ نه

امیدوار به کرم کریم و لطف عمیم زیرکان خرده بین و دولتمندان
 صدر نشین آن که چون این مسوده را در نظر مبارک آورند اگر سهوی و
 خطاتی ببینند برین ضعیف نحیف نگیرند و به ذیل عفو و مرحمت بپوشانند.

شعر

سخن بی حرف نیک و بد نباشد همه کس نیک خواه خود نباشد
 چون نهی مرهم بر خاطر ریش به سنگ طعنه ام باری مز نیش
 به آمرزش رسد آن آشنائی که چون بر خواند این گوید دعائی

۲ - مل : وآله و عترته الطیبین

۱ - نسخه «مل» تا اینجا رافا قدست

الطاهرین .

تمام شد کتاب تاریخ جدید المنسوب بتاریخ دارالعباده یزد
والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله اجمعین
در دارالعباده مزبوره بیدالفقییر الحقییر المحتاج
الی رحمة الله الباری ابن محمد معز
عبدالحی فی اربع عشر شهر رجب
المرجب سنة تسع و سبعین و
مائة بعد الالف^۱.

پرسید خرد که چیست تاریخش گفت^۲ کاتب به جواب تاریخ کتاب
در ماه رجب تمام گردیده بود^۲

۱- این قسمت منقول از انتهای نسخه مل است. نسخه « م » چنانکه گفته شد ناقص است ، اوراق اواخر نسخه « ف » جدید نویس و مورخ ۱۲۲۸ است.
۲- این مصراع در نسخه « مل » به خط جدید ترست و « ف » ندارد و فقط مصراع « کاتب به جواب تاریخ کتاب » به خط اصلی است.

چند توضیح

تعلیقاتی که در باب ملوک محلی و حکام و علمای شهر یزد، مرتبط با متن تاریخ یزد جعفری و جامع مفیدی، از مطاوی کتب و نسخ به دست آمده در تعلیقات مربوط به آن دو کتاب طبع شده است و اکثر آن مطالب در توضیحات مربوط به این کتاب هم مفید واقع می‌شود و به همین سلاحه تکرار کردن را در اینجا لازم ندید. خوانندگان و محققان خود بدان دو کتاب مراجعه خواهند کرد، و فقط بعضی مطالب که خاص کتاب حاضر است اینجا گفته می‌آید.

ص ۱۹ ب بعد - درین کتاب بمانند تاریخ یزد جعفری نظم تاریخی و صحیح در سلسله سلاطین اشکانی و ساسانی نیست. لذا عین متن چنانکه بود نقل شده است.

ص ۹۰ - قضیه دربندان یزد در عهد تیمور با زمان حیات تقی‌الدین دادا محمد وفق نمی‌دهد. مؤلف در نقل اسم یا اصل مطلب اشتباه کرده است. تقی‌الدین دادا در سال ۷۰۰ فوت شده است (ص ۱۶۲).

ص ۱۰۶ - الپناهی ظاهراً نادرست و طبق ضبط صفحه ۲۷۵ النائینی درست است.

ص ۱۶۸ - **ص ۱۲** دارافزون (به زاء) در برهان قاطع ذیل دارفرین و دارآفرین (به راء) و داربزین (به زاء) به هر سه شکل ضبط شده است. در سفرنامه ناصر خسرو به صورت دارافزین (به زاء) دیده می‌شود (چاپ محمد دبیرسیاقی، ص ۷۱).

ص ۱۸۷ : کلمه مازیار ممکن است « مازار » باشد که در یزد به طبقه حناسای اطلاق می‌شود و این حرفه را « مازاری » می‌گویند.

ص ۲۴۶ - فعلاً درست نمی‌دانم که « نقش جهان » اصفهان از کی بنا شده است، ولی بموجب این صفحه « نقش جهان » در سالهای نیمه اول قرن نهم محلی شاهانه در اصفهان بوده است و استعمال این اصطلاح مربوط به عهد صفوی نیست. **ص ۲۵۵** س ۲۱ - اصطلاح « شتقصه » و « شناقصات » هم در مورد یوانی رایج بوده و در فرامین مالیاتی از عهد سلاجقه تا عصر صفوی مخصوصاً استعمال شده است.

(به « کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول » تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز جلد دوم و « فرامین فارسی ساتنادران » مراجعه شود .)

ص ۲۷۷- ظاهراً کوچه خطیر اشاره است به کوچه ای که طایفه « خطیران » آنجا ساکن بوده اند. این طایفه در عهد صفوی خبرداریم که در یزد می زیسته اند. نگاه کنید به فرمان شاه صفوی که بر سنگ حک و بردیوار مسجد جامع یزد نصب و متن آن در فرهنگ ایران زمین مندرج است (جلد ۱۱) .

عبارت منظور نظراین است:

«... و مالیة جماعت مذکوره ذیل را که به تخفیف مقرر نشده باز یافت نموده با آنچه تا ورود پروانجه اشرف از جماعت کاولیان ، جماعت لولیان ، جماعت هندویان مشهور به خطیران ، جماعت حسن ابدالو و بغدادلو و توابع مذکوره باز یافت نموده باشند ...»

نظیر همین فرمان در مسجد جامع قائن هم هست و معلوم می شود که طائفه خطیران در قائن هم بوده اند (مجله یغما شماره ۴ سال ۱۳۴۵).

فهرست اسامی انسانی

ابوسعید بن فیروزشاه ۲۳۰
 ابوسعید کولکناش ۲۳۸ ، ۲۴۹
 ابوسعید محمد بن احمد بن نهریزد
 ۱۱۳ ، ۱۶۸
 ابوسعید محمد درویش ۲۳۸
 ابوالعباس سفاح ۵۶ ، ۱۰۱
 ابوالعلاء طوقی ۵۴ ، ۵۵
 ابوالفضل (امیرزاده) ۲۳۸ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۶ ، ۲۴۵
 ابومعجن ثقفی ۴۵
 ابومسلم خراسانی ۸۱ ، ۸۲
 ابومسلم روزی ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۰۱
 ابومنصور بن عزالدین لنگر - سلطان
 قطب الدین ابوالمعالی (خواجه)
 ۱۴۴
 ابو یزید طینور ۲۵۷
 ابو یعقوب دیلمی ۶۱
 ابو یوسف ۶۱
 + اتابکان یزد ۴۶ ، ۶۶ ، ۱۲۵
 احمد (نبیره امیر چقماق) ۲۶۶
 احمد آقا ۱۸۰
 احمد پیرزاده ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ،
 ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۱ ، ۲۵۷ ، ۲۵۰
 احمد ترخان ۲۵۲
 احمد چوپان ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲
 احمد بن حسین بن علی کاتب (مؤلف) ۴

آ

آبدارخراسانی (حاجی) ۸۹ ، ۹۰
 آق سنقر ۶۹
 + آل بویه ۵۷ ، ۵۹ ، ۱۵۲
 + آل سلجوق ۵۸ ، ۶۷
 + آل نظام ۱۷۲ ، ۱۹۴

الف

ایاقاخان ۱۳۱
 ایر ۶۲
 ابراهیم سلطان ۱۴۸
 ایرند ۴۴
 ابواسحق ۱۴۱
 ابواسحق کازرونی ۱۸۲
 ابواسحق بن محمد بن کمال السدین
 ۱۸۵ ، ۱۸۶
 ابوبکرخان ۱۸۰ ، ۱۸۶
 ابوبکر شاه ۱۶۱ ، ۱۶۵
 ابوجعفر محمد بن عبید ۱۷۶
 ابوالخیر ۲۴۹
 ابوسعید (امیر) ۲۳۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱
 ابوسعید (سلطان) ۸۱ ، ۸۳ ، ۱۲۷ ،
 ۱۳۵ ، ۱۴۲
 ابوسعید طیبی ۸۹ ، ۹۱ ، ۱۱۶ ،
 ۱۵۵ (پسرش محمد نام داشته)
 ۱۷۹ (پسر) ۱۸۳ ، ۲۱۲

علامت + در کنار اعلام مشخص کننده نام سلسله ها و طوایف و انساب است .

اسلم بن مسلم زیاد (= اسلم عادی) ۵۵	احمد حق مدد کازرونی ۱۸۲ ، ۱۸۳
اسمعیل سامانی ۵۷	احمد بن محمد زمجی ۵۵
اشک بن زال (?) ۴۱	احمد سلطان ۲۴۹
+ اشکانیان ۴۱	احمد فراش ۱۵۶
اصیل الدین محمد بن مظفر عقیلی ۱۴۵	احمد فهادان ۱۹۲
+ اعراب شبانکاره ۸۰	احمد بن فیروز شاه = اسیرک احمد
افضل الدین ترکه ۲۴۱ ، ۲۴۲	احمد مغول خانباز ۲۴۶ ، ۲۵۰ ،
البارسلان ۵۸	۲۵۵ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۶ ،
الجایتو ۷۷ ، ۷۸	۲۶۹
الغ ترخان ۲۵۲	احمد سیرک ۲۰۰
الوند (شاهزاده) ۲۷۹	احمد بن هندو ۲۵۷
الیاس (اسیر) ۹۸ ، ۲۴۴	احمدک (شیخ) ۱۷۴
امام الدین (قاضی) ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲	اختیار الدین حسن ندوشنی ۱۰۷
امام الدین علی ندوشنی ۱۰۷ ، ۱۴۸	اخئی جغ ۸۶
امام الدین بن محمود واعظ ۱۹۳	اد کوچهره ۲۴۹
امامزاده عبدالعظیم = عبدالعظیم	اردشیر بابکان ۲۸
امامزاده فضل بن سوسی کاظم ۱۸۸	ارسطاطالیس ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵
امامزاده محمد بن علی عریضی ۱۵۱ ، ۱۵۲	اردوان ۲۸
امامزاده معصوم (?) ۵۱	ارسلان خاتون ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ،
اساسی هروی ۱۳۲	۲۲۰ ، ۲۲۲
اسیراوجش = اوجش	اسحق بن حسن ساورج خوارزمی ۱۵۴
اسیرترمش = ترمش	اسد طغانشاهی = پهلوان اسد
اسیرتبوک = تبوک	اسکندر رومی فیلقوس ۱۹ تا ۲۸ ، ۲۲۱
اسیرتیمور = تیمور	اسکندر شیخی ۹۰
اسیر چقماق شامی = جلال الدین محمد	اسکندر بن عمر شیخ ۹۲ ، ۹۵ ، ۱۴۷ ،
چقماق	۱۴۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۱۸۱ ،
اسیر چوپان ۸۱ ، ۱۳۵	۱۸۶ ، ۲۰۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹ ،
اسیر خسرو دهلوی ۱۹۵	۲۱۰ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۷ ،
اسیرسلطان بن اسیرسلطان عبدال ۱۱۱	۲۸۲
اسیر شیخ بن محمود شاه ۸۵	اسکندر بن قرایوسف ۲۳۶ ، ۲۴۰ ،
اسیر علی بیگ = علی بیگ	+ اسلام ۲۸

امیرعلی گرشاسپ = علی گرشاسپ	بلنکر ۱۹
امیر علی فارسی ۱۴	بندار ۵۰
امیرک احمد بن فیروزشاه ۱۴ ، ۲۴۲ ،	بندوی ۴۲
۲۶۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۲	+ بنی امیه ۱۵۱ ، ۵۵ ، ۵۴
امیرک محمد = شمس الدین	+ بنی تازیان ۱۷۶ ، ۵۳
انوشیروان ۳۸ ، ۴۱ ، ۱۶۸ ،	+ بنی تمیم ۱۷۶ ، ۵۳
اوجش (امیر) ۱۵۲	+ بنی عباس ۱۹۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۱ ، ۵۵
اورمزد بن شاپور ۲۸	+ بنی مظفر ۱۲۰ ، و بسیاری از صفحات
اویس بن زین الدین اردکسانی	مربوط به این سلسله
۲۰۷	بهاء الدین هزاراسپ ۹۵ ، ۱۱۵
ایراندخت بنت خسرو پرویز ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۴	بهرام بن اورمزد ۲۸
	بهرام بهرامیان ۲۸
	بهرام چوبینه ۴۲
	بهرام گور ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴
	بهلول (شیخ) ۲۴۶
	بهن بن اسفندیار ۲۱
	بیژن ترك ۵۲
	بیدار ۳۲
	بیده ۳۲
	بیکه سلطان ۹۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ،
	۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۸۲
	پ
	پاینده سلطان بیکه = بیکه سلطان
	پهلوان اسد طغانشاهی ۱۷۹
	پهلوان بیژن ۱۷۵
	پهلوان حسین ۲۴۶
	پیر بوداق خان ۱۲ ، ۱۵ ، نک بوداق خان
	پیرحسین دامغانی ۱۱۸ ، ۱۸۱
	پیرزاده = احمد پیرزاده
	پیر لقمان طغاچی ۲۵۲
	پیرمحمد بن جهانگیر ۹۰ ، ۹۱
امیرعلی گرشاسپ = علی گرشاسپ	
امیر علی فارسی ۱۴	
امیرک احمد بن فیروزشاه ۱۴ ، ۲۴۲ ،	
۲۶۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۲	
امیرک محمد = شمس الدین	
انوشیروان ۳۸ ، ۴۱ ، ۱۶۸ ،	
اوجش (امیر) ۱۵۲	
اورمزد بن شاپور ۲۸	
اویس بن زین الدین اردکسانی	
۲۰۷	
ایراندخت بنت خسرو پرویز ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۴	
	ب
	بابر ۱۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹
	۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴
	۲۶۵
	بایزید بن امیر بسطام ۲۵۱ ، ۲۵۲
	بایزید زوایه (?) ۲۲۶
	بایقرا ۹۵
	بداق خان ۲۶۵ ، ۲۷۴ ، نک پیر
	بوداق خان
	بدرالدین (امیر) ۲۴۸ ، ۲۴۹
	براق حاجب ۷۱
	برکیارق ۵۹ ، ۶۴
	برهان الدین (خواجه) ۱۱۳
	برهان الدین امیرشیخ ۱۶۳
	برهان الدین شیخ دادائی ۱۵۶ ، ۱۵۸
	بسطام بیوک (امیر) ۲۵۲
	بکری ۱۸۵
	بلاش ۳۵
	بلال (امیر) ۲۴۶
	بلغدر ۷۷

جلال الدین (سید) ۲۷۰	پیرمحمد شعبان قمی ۱۰۵، ۱۰۶
جلال الدین احمد داودیان ۲۷۱	پیرمحمد بن عمر شیخ ۹۰، ۹۵، ۱۱۰
جلال الدین جعفر معرف ۱۸۱	۱۷۱
جلال الدین جعفری ۳	
جلال الدین چقماق شاسی ۱۴، ۹۷	ت
۱۱۵، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۸۲	تاج الدین (سلک) ۶۵
۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۴	تاج الدین جعفر ۱۹۰
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷	تاشی خاتون ۱۴۱
۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۷۳	تبوک قوچی (اسیر) ۸۹، ۹۱، ۲۰۹
۲۸۲، ۲۸۵	+ تراکمه ۲۴۷، نک ترکمان
جلال الدین خضرشاه ۱۲۱، ۱۷۱	ترخان (اسیر) ۲۳۷، ۲۴۶
۱۸۷، ۲۰۵، ۲۲۷	ترکان خاتون ۵۷، ۶۳، ۶۴
جلال الدین خیارقی ۱۷۴	ترکان (زن سنجر) ۶۵
جلال الدین زاهد ۱۸۳	ترکانشاه ۲۵۲
جلال الدین مجتبی ۱۳۷	+ ترکمان ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۵
جلال الدین محمد (خواجه) ۲۴۶	نک تراکمه
جلال الدین محمد (سید) ۱۵۷، ۱۵۸	ترمش (اسیر) ۴۷، ۱۶۷، ۲۰۰
۲۶۷	تقی الدین دادا محمد ۸۸، ۹۰، ۱۱۷
جلال الدین محمد (شیخ) ۲۵۵، ۲۵۶	۱۲۹، ۱۵۸ تا ۱۶۸، ۲۲۲
۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۹	۹۰
جلال الدین محمود ۱۰۷	تقی الدین عمر استادان ۷، ۱۷۳
جلال الدین محمود خوارزمی ۹۵	۱۷۴، ۱۷۷
۱۱۵، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۱۸	تمن (اسیر) ۸۲، ۸۳
جلال الدین مخلص اشکذری ۱۱۷	توران دخت ۴۳، ۴۴
جلال الدین سرشد ۲۴۳، ۲۴۷	توکل قزوینی ۱۱۶
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۹	تیمور گورکان (اسیر) ۸۹ تا ۹۵
جلال الدین مقصود بن سازقان	۱۳۹، ۲۵۲
نک مقصود	ج
جلال الدین سلکشاه ۵۸، ۶۲	جالینوس (سردار) ۴۵
جمال الاسلام = ابوسعید محمد	جان بیگم ۱۴
جمال الاسلام سمنانی ۲۴۸	جانوسیار ۲۱

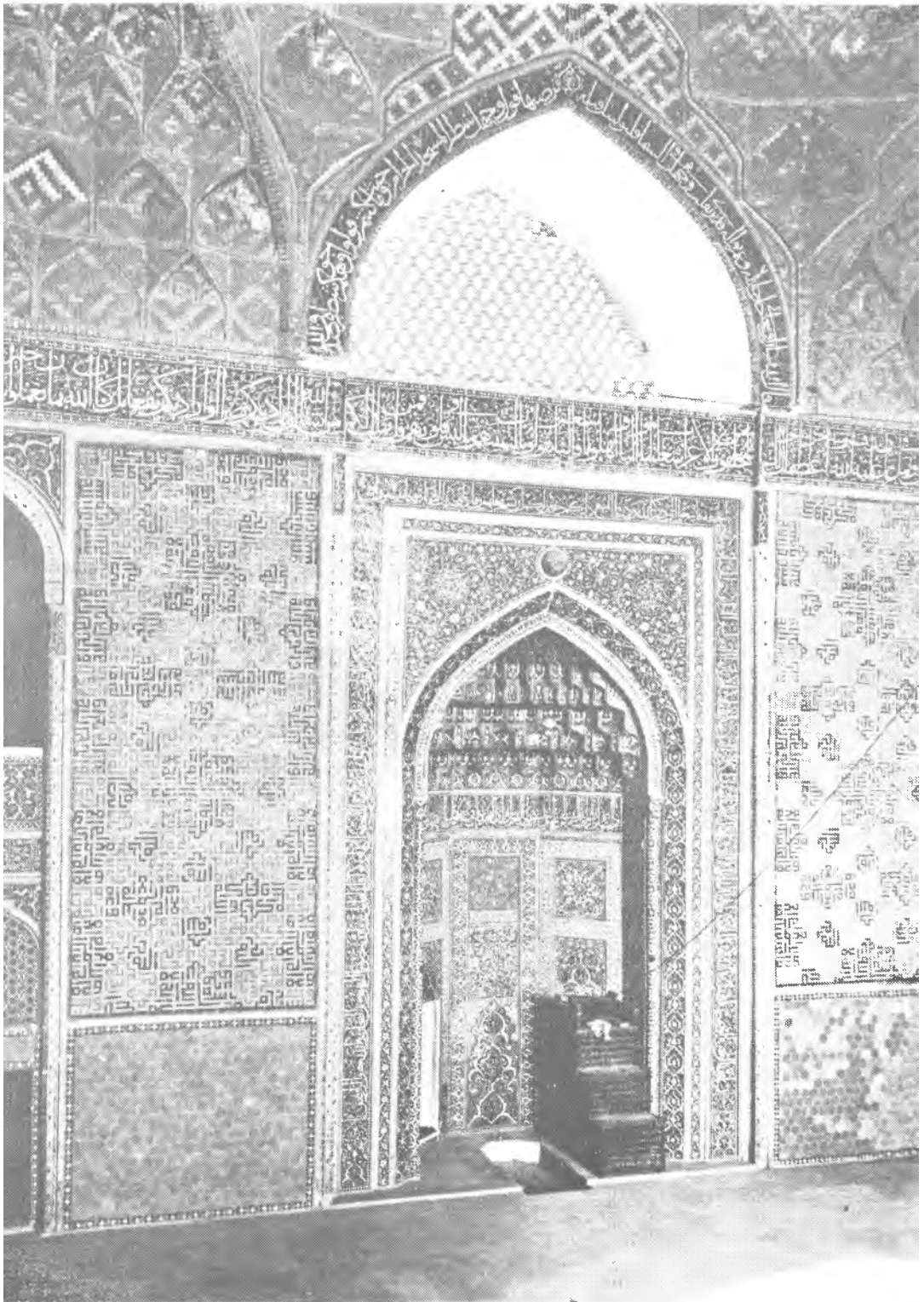
- جمال الاسلام مسعود ۱۷۱
 جمال الدین (شیخ) ۱۳۳
 جمال الدین ابواسحق ۲۸۴
 جمال الدین حسن حسینی بخاری ۱۳۶
 جمال الدین بن مطهر (علامه حلی) ۷۸
 جنید ۱۳۸ ، ۲۲۵
 جنید بولاس ۱۸۱
 جنید توران پستی ۱۷۷
 جهانشاه ۱۱ ، ۱۹۹ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳
 ۲۶۵
 جهانگیر ۲۰۳
 جهانگیری بن یحیی ۱۳۹
- چ
- چقماق (امیر) = جلال الدین چقماق
 + چهل تنان ۵۰
- ح
- حاجی بیک ۲۴۱
 حاجی ترخان تبریزی ۱۲۰
 حاجی خلیفه (شیخ) ۱۶۸
 حافظ شیرازی ۲۴
 حافظ رازی ۲۰۷
 + حبشیان ۲۰
 حسن بیک شهریاری ۲۴۸ ، ۲۵۱
 حسن شیب ۱۵۱
 حسن شیانی ۵۵
 حسن کاشی ۷۹
 حسن متکلم (سید) ۱۱۵ ، ۱۶۹
 حسن نظری ۲۳۶
 حسین (شاه) ۸۷ ، ۱۸۱
 حسین بن بابا حاجی ۲۳۳
- حسین باغ علاء ۱۹۶
 حسین ترخان (میر) ۲۵۲
 حسین طارسی (امیر) ۲۳۰ ، ۲۳۶ ،
 ۲۳۸ ، ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ،
 ۲۵۴
 حسین بن علی ۱۵۲
 حسین بن علی ترخان ۲۵۲
 حمزه چهره (امیر) ۲۲۷ ، ۲۳۱
 حمزه بن عبدالمطلب ۴۹
 حمید تحطبه ۵۵
 حویطب بن هانی ۴۹ ، ۵۰
 حیدر (حاجی) ۴۷
 حیدرشاه زرگر (خواجه) ۶۰
 + حیدریان ۳۵
- خ
- خاتون جان بیگم ۲۷۴
 خاقان ۳۳ ، ۳۴
 خانزا خاتون ۸۷
 خانزاده ۱۶۲
 خداقلی ۲۳۸ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹
 خرم ترکان ۷۵
 خسرو پرویز ۴۲ ، ۴۳
 خسرو ترخان ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵
 خضر ۲۶ ، ۵۰
 خلیل ۱۴ ، ۲۰۵ ، ۲۴۴ ، ۲۵۲ ،
 ۲۶۲ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ،
 ۲۷۰
 خلیل ابی بکر بن محمد ۱۲۵
 خلیل آسوده ۱۷۴
 خواجکه ۲۷۰
 خواجوی کرمانی ۸۴ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱

روشنک ۲۳	خواجه اسیرک ۱۴
+ رومیان ۲۳	خواجه جان تبریزی ۱۱۶
ز	خواند سلطان ۱۸۱
زرمهر بن سوفا ۳۷۱	خواند شاه (اسیر) ۲۳۵
+ زنگیان ۲۰	خوشنواز ۳۶، ۳۷
زین الدین علی سوخته ۲۸۵	۵
زین الدین علی بن صدرالدین احمد	دارا ۲۱ تا ۲۳، ۲۸
ایبوردی (باوردی) ۱۰۸، ۱۲۰،	دال دیو ۰۴
۱۴۶، ۲۴۶، ۲۶۷	دحیه کلبی ۱۷۱
زید بن یحیی ۱۵۲	درویش علی ترخان ۲۵۲
+ سادات عریضی ۱۷۶	دولت مجنونه ۱۷۹
+ سادات قل هو الله ۱۷۶	و
سام (اتابک) ۶۶، ۶۷	رتبیل ۵۶
+ سامانیان ۵۷	رستم مجوس ۴۵
سبکتکین ۵۷	رشید الدین فضل الله طیب ۱۳۱، ۸۱،
سراغه بن روح الله ۱۹۵	۱۴۲، ۱۳۴
سرخ کبوتر فروش ۱۸۰	رضی الدین طیب ۱۳۴
سری سقطی ۱۳۸	رقه ترخان ۲۵۲
سعادت (اسیر) ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۹	رقیه بنت نوفل ۵۰
سعادت بن خواندشاه ۲۳۰، ۲۳۵	رکن الدین حسن ۱۷۲، ۲۲۷
سعدالدین نظری (نطنزی) ۷۶	رکن الدین سلام الله ۱۷۱، ۸۸، ۲۰۸
سعد وقاص ۴۵، ۵۲	رکن الدین شاه حسن ۱۱۶
سعدی ۲۷، ۱۲۰، ۲۰۳	رکن الدین صاعد ۱۳۸
سعید بن عثمان ۵۲	رکن الدین محمد بن نظام الحسینی
+ سلجوقیان = آل سلجوق	۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵ تا
سلطان (اسیر) ۲۴۹	۱۲۹، ۱۳۶، ۱۷۲
سلطان ابراهیم ۸۸	روح الله دیگ بندان (سید نظام الدین
سلطان ابراهیم بن شاه محمد ۱۶۲	حیدر) ۱۹۴
سلطان بایزید بن شاه محمد ۱۶۲	روح الله مولانا فرج الله ۲۲۴
سلطان بخشی ۲۵۲	

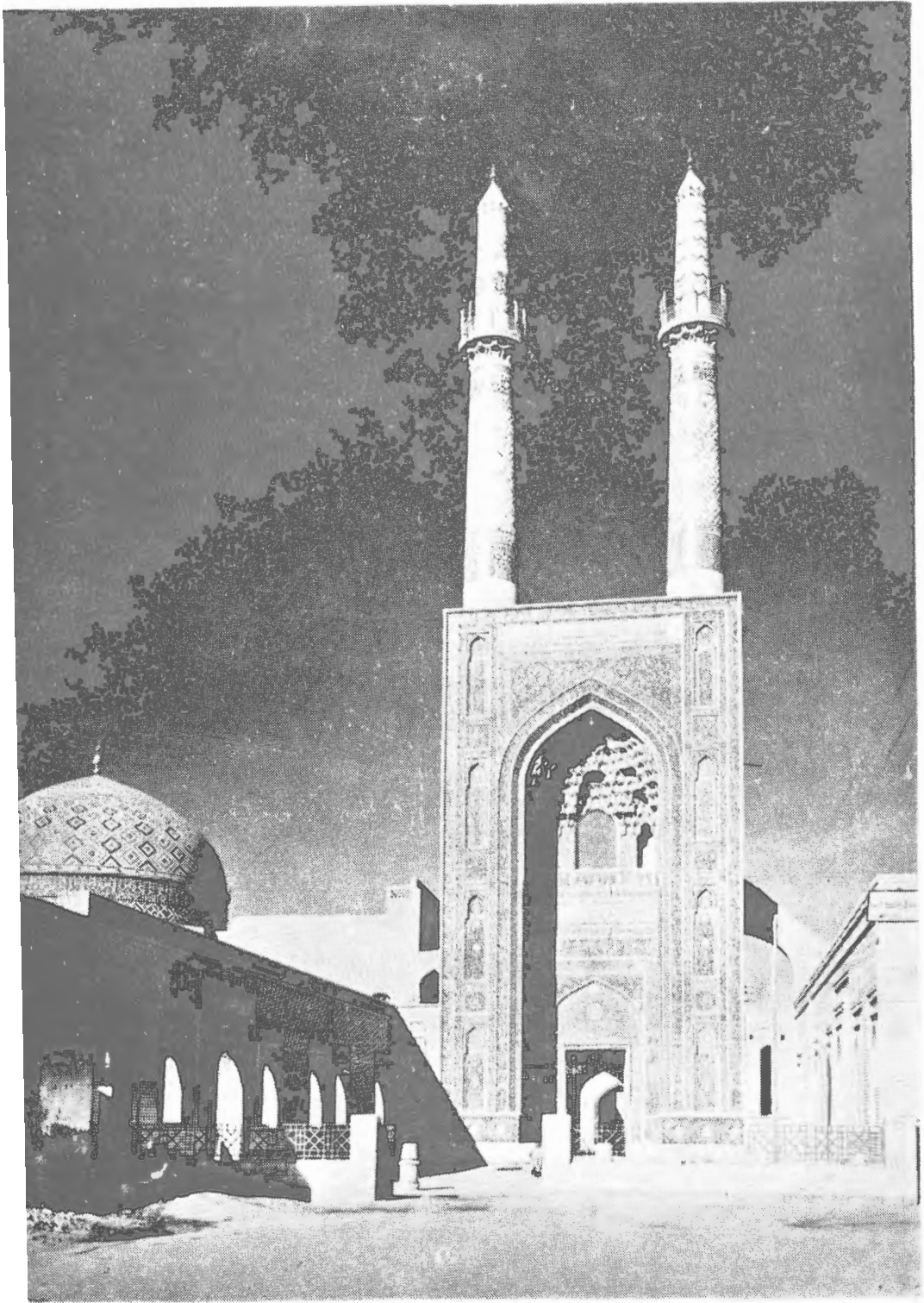
- سلطان پادشاه ۱۶۲
 سلطان شاه ۲۳۸
 سلطان شاه چهره ۲۰۹
 سلطان محمد ۸۹، ۱۵۶
 سلطان محمد بن بایسنقر ۹
 سلغر شاه بن محمد شاه ۷۲، ۲۲۱، ۷۳
 سالم بن زیاد ۵۳
 سلمان ساوجی ۹
 سلیمان ۴
 سلیمان سرد (?), ۱۵۱
 سلیمان شاه بن قاورد سلجوقی ۶۴
 سلیمان کثیر ۱۵۱
 سنجر (امیرزاده) ۲۶۶
 سنجر بن سلکشاه ۶۴، ۶۵، ۶۶
 سوفرا ۳۷
 سونجک بهادر ۹۰
ش
 شاپور بن اردشیر ۲۸
 شاپور بن بهرام ۲۹
 شاه حسین (امیر) ۲۴۹
 شاه خاتون ۸۷، ۱۳۸
 شاه رخ ۸، ۸۹، ۹۵، ۱۱۱، ۱۹۱
 ۱۹۷، ۲۲۸ تا ۲۴۰، ۲۴۳
 شاه شاهان ۹۰
 شاه شجاع ۴۷، ۸۶، ۱۲۰، ۱۶۶
 ۱۷۹، ۱۹۳، ۲۲۰
 شاه فراه ۹۰
 شاه قاضی ۲۴۶
 شاه قلی قاضی ۲۳۰
 شاه محمد ۱۶۲
 شاه مؤید ۳۸، ۴۰
 شاه نظام کرمانی = نظام
 شاه ولی بیک ۱۵، ۲۷۹، ۲۸۰
 شجاع = شاه شجاع
 شرف الدین ۱۱۸
 شرف الدین حسن ۱۱۶
 شرف الدین حسین ۱۳۷
 شرف الدین خضر ۱۸۹
 شرف الدین بن حاجی خلیفه ۱۶۸
 شرف الدین علی رضی ۱۳۴، ۱۳۶
 ۱۷۰
 شرف الدین علی بن ضیاء الدین ۱۳۶
 شرف الدین علی یزدی ۹۳، ۹۴
 ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۵
 ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۲۵
 ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۹، ۲۶۴
 ۲۶۹، ۲۷۳
 شرف الدین مظفر ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰
 ۱۹۷
 شرف الدین یعقوب (حاجی) ۱۰۴
 ۲۲۷
 شرف علاف ۱۷۰
 شروانی (سید) ۲۶۲، ۲۶۸
 شکر ۴۳
 شکور (شیخ) ۱۹۳
 شمس الدین (سید) ۱۱۵
 شمس الدین ابوبکر رضی ۱۸۲
 شمس الدین ابوبکر یزدی ۲۷۳
 شمس الدین علی ۲۵۰
 شمس الدین علی سمنانی ۲۵۲
 شمس الدین محمد باقی ۵۰، ۵۱
 ۱۲۱، ۲۷۳
 شمس الدین محمد بخشی ۱۸۰

شمس الدین محمد تازیکو ۱۳۱ ،	شنگل ۳۴
۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۲۲۳	شهاب الدین احمد محتسب ۲۷۳
شمس الدین محمد ترخان ۲۱۱	شهاب الدین حسن قاضی ۱۸۰
شمس الدین محمد جولاه ۱۷۸	شهاب الدین قنادی ۱۱۳
شمس الدین محمد حافظ ۲۸۵	شهاب الدین قاسم طراز ۹۳ ، ۱۳۸ ،
شمس الدین محمد خضرشاه ۱۰۹ ،	۱۵۵
۱۱۸	شهاب الدین قاسم مستوفی ۱۶۴
شمس الدین محمد خلوتی ۱۸۵ ،	شهاب الدین محمد ۱۶۹
۱۸۷	شهاب الدین محمد منشی ۱۹۱
شمس الدین محمد بن رکن الدین	شهاب الدین بن مسعود با عمران ۱۶۱ ،
۱۱۶ ، ۱۲۶ تا ۱۳۰	۱۶۲
شمس الدین محمد شاه حکیم ۹۷ ،	شهریار بن خسرو پرویز ۴۳ ، ۴۴
۱۰۰	شیخ زاده (امیر) ۲۴۶ ، ۲۴۸
شمس الدین محمد صدر (مولانا)	شیخ مرشد ۲۲۲ (ابواسحق کازرونی)
۲۵۴ ، ۲۵۳	شیخی (امیر) ۱۶۲
شمس الدین محمد صاحب دیوان	شیرویه ۴۳
۱۳۱ تا ۱۳۳	شیرین ۴۲ ، ۴۳
شمس الدین محمد بن صدرالدین احمد	
۱۰۸ ، ۱۴۶	
شمس الدین محمد طاهر ۶۱ ، ۱۱۲	صدرالدین (امیر) ۹۰ ، ۱۵۵
شمس الدین محمد غناشیرینسن	صدرالدین (حاجی) ۱۷۵ ، ۱۸۰
۲۳۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸	صدرالدین احمد ابیوردی ۱۰۸ ، ۱۴۶
شمس الدین محمد قباھی ۲۶۸	۲۰۷
شمس الدین محمد کرمانی ۱۷۴	صدرالدین گیلانی ۲۲۶
شمس الدین محمد کیا ۱۷۱	صقوة الدین آدم یاقوت ترکان ۷۱ ،
شمس الدین محمد مازیار ۱۷۸	۷۲ ، ۷۳
شمس الدین محمد بن محی الدین ۱۷۶	صقوة الدین پاینده = بیکه سلطان
شمس الدین محمد میرک ۹۸ ، ۱۰۰	صفی الدین اردبیلی ۱۷۱
۱۶۸ ، ۱۸۲ ، ۲۰۱ ، ۲۳۶	صفی الدین محمود ۱۷۲
۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶	صلاح الدین صالح ۲۳۱
۲۶۶ ، ۲۷۴ ، ۲۸۲	صواب (خواجه) ۶۲

ص



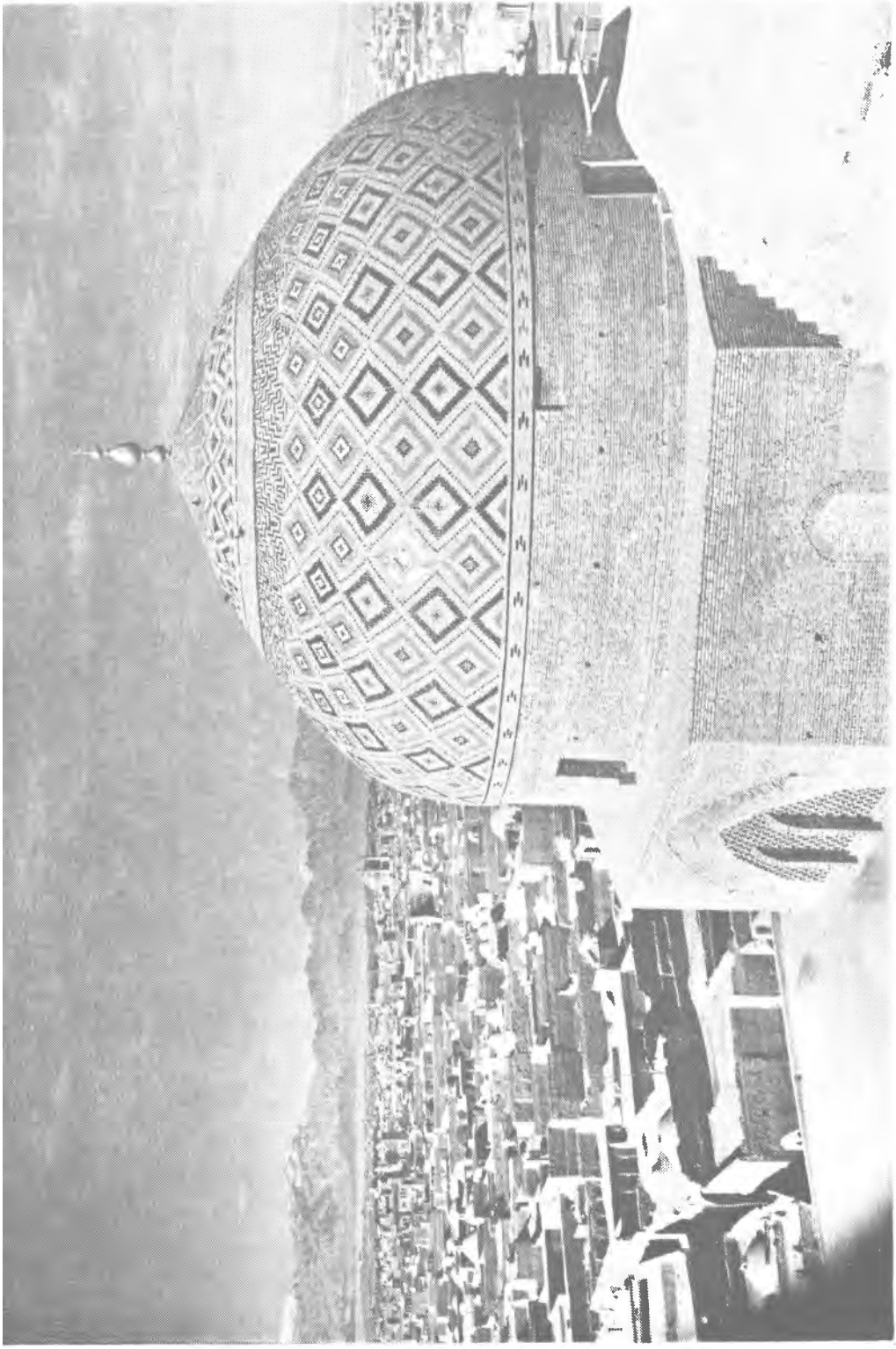
محراب مسجد جامع



سردرومنازه‌های مسجد جامع



کبستان مسجد جامع



گنبد مسجد جامع

ض

عبدالله بن حمیدالدین ۱۸۰

عبدالله صیرفی ۷۸، ۱۴۰

عبدالله بن عامر کریز ۴۹

عبدالله بن عمر خطاب ۴۹

عبدالملک مروان ۵۴

عبید الله بن زیاد ۵۴

عثمان ۵۲، ۵۳

+ عرب ۲۳

+ عربان فولادی ۸۰

+ عریضی ۱۷۶

عزالدین ابراهیم فیروزانی ۱۸۳

عزالدین لنگر ۴۶، ۶۷، ۶۹، ۷۵، ۱۸۰

عضد(سید) ۸۳

عضدالدوله ۵۷

عطا خاتون (دختر علاءالدوله) ۶۲،

۶۳، ۶۴

عفیف الدین ۱۱۵، ۱۷۷

عقدار ۳۲

+ عقیلیان ۱۴۵

عکاشة بن تغلبه ۵۳

علاء الدوله ۵۸

علاء الدوله (اسیر) ۲۲۹، ۲۳۷،

۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱،

۲۶۲

علاء الدوله سمنانی ۱۸۵

علاء الدوله بن طغی شاه ۷۳، ۷۴

علاء الدوله عطاخان ۶۳، ۶۵

علاء الدوله کالنجار ۵۹ تا ۶۶

علاء الدوله گرشاسب ۱۱۴، ۲۰۲

علاءالدین (شاه) ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲

علاءالدین قنادی ۱۱۲

علماء (شیخ) ۱۷۴

ضیاءالدین ابدال ۱۸۲

ضیاءالدین حسین رضی ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۰،

ضیاءالدین محمد (خواجه) ۲۷۲، ۲۸۲

ضیاءالدین محمد بن شرف الدین علی

(مولانا) ۱۷۰

ضیاءالدین محمد دادویان ۱۴۳

ط - ظ

طغی شاه بن سلغرشاه ۷۳، ۲۰۶

طوطیانوش ۲۰

طوق بن مغلس ۵۶

ظہیرالدین ابراهیم شاه ۲۸۱

ظہیرالدین علی ۲۴۶

ظہیرالدین محمد بن شرف الدین

خضر ۱۹۰

ع - غ

عبدالرحمن (اسیر) ۲۵۷، ۲۶۴

عبدالرحمن (خواجه) ۲۳۵، ۲۴۱،

۲۴۲

عبدالرحمن قورچی ۱۷۵

عبدالرحمن بن سلجم ۵۴

عبدالعظیم (شاهزاده) ۲۴۳

عبدالعلی (اسیر) ۲۲۸، ۲۲۹

عبدالقادر بن کمال الدین محمد

اشکذری ۱۴۲

عبداللطیف ۲۴۱، ۲۴۴

عبدالله (اسیرزاده) ۲۵۰

عبدالله (شاهزاده) ۲۴۸، ۲۴۹

عبدالله بن ابراهیم ۲۳۷

عبدالله تیمی

عمرخواجه بخشی ۱۸۰	علی بن ابی طالب ۱۵۱، ۵۳، ۴۹
عمر سعد ۵۴	علی استرآبادی ۱۲۷، ۱۲۶
عمر بن خطاب ۵۲	علی بیگ (امیر) ۸۹
عمر بن مغیره ۵۳	علی رویدشتی ۱۸۳
عمر بن مالک ۵۲	علی شاه ۱۶۱، ۱۶۴
عمر بن عاصم ۴۹	علیشاه جیلان ۱۴۲، ۱۴۳
عمر بن لیث ۵۶	علیشاه (خواجه) ۱۲۷
عیسی ۲۸	علیشاه فراش (بهتر) ۱۱۸، ۱۸۱

غ

غازان خان ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷	۲۰۶
غناشیرین = شمس الدین محمد غناشیرین	+ علی العرشیه ۱۷۳
غیاث الدین (شاه) ۲۳۱	علی بن غیاث الدین حسینی ۱۴۰
غیاث الدین احمد خوافی ۲۳۴، ۲۵۲	علی فارسی (امیر) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
غیاث الدین خوارزمشاه ۷۱	۲۶۴، ۲۵۷
غیاث الدین سالار سمغانی ۹۲	علی قاسمان ۱۴۴
غیاث الدین بن صدرالدین احمد ۱۰۸	علی قوام الدین (سید) ۱۷۲، ۱۷۳
غیاث الدین علی (سید) ۱۰۵، ۲۵۲	علی کلباری (امیر) ۲۳۵
۲۷۴	علیکه (امیر) ۱۴۸، ۲۶۶، ۲۶۷
غیاث الدین علی ترخان ۲۵۲	علی گرشاسپ = گرشاسب الدوله (?)
غیاث الدین علی الحسینی المهریجردی	علی بن موسی الرضا ۱۸۸
۲۴	علی بن محمود بنیمان ۱۶۵ تا ۱۶۸
غیاث الدین علی عقیلی ۱۱۶، ۱۳۹	علی نجم حماسی ۱۵۵
۱۴۰	عمادالدین ۲۴۷
غیاث الدین علی سنشی ۱۶۹	عمادالدین (حاجی) ۱۴۶
غیاث الدین علی بن لطف الله حسینی	عمادالدین (حافظ) ۱۷۷
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶	عمادالدین مجتبی بن رکن الدین سلام الله
غیاث الدین محمد (شاهزاده) ۲۳۰	۲۰۸، ۱۷۱
۲۳۱	عمادالدین روس (?) ۱۴۹
غیاث الدین محمد بن رشید الدین ۱۳۷	عمادالدین محمود بن نورالدین ۱۶۳
غیاث الدین محمدحافظ رازی ۱۴۷	عمادالدین مسعود تمیمی ۱۰۵، ۲۲۷
۱۴۹	۲۴۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲
	عمر استادان ۲۷۸

قطب‌الدین (ابومنصور) ۶۸، ۶۹،
 ۷۰. ببعده، ۱۷۳، ۲۲۱
 قطب‌الدین خضر شاه بن شمس‌الدین
 محمد ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۸۹، ۲۱۱
 قطب‌الدین علی (اسیر) ۱۵۶
 قطب‌الدین علی (سید) ۱۷۲
 قطب‌الدین علی حسنجه ۲۷۱
 قطب‌الدین علی بن صدرالدین ۱۵۵
 قطب‌الدین محمد حاجی عماد ۱۴۶
 قطب‌الدین محمودبن علی ۱۴۴
 قطب‌الدین سعود قاضی ۱۸۲
 قطب‌الدین ورزنده ۲۳۶
 قنبرجهانشاهی (حاجی) ۱۲، ۱۵
 قندان (اسیر) ۲۶۸، ۲۷۰
 قنطال ۲۶
 قوام‌الدین شیخ ور ۱۷۴

ك

کاکا محمد ۱۷۸
 کاوس ۲۳
 کرپه ۸۲، ۸۳
 + کرامیه ۱۷۳
 کردوجین ۷۱، ۷۲
 کرمانشاهان ۲۹
 کمال‌الدین ابوالمعالی بن برهان
 الدین لطف‌الله ۱۳۷
 کمال‌الدین اسماعیل ۲۰۴، ۲۴۵
 کمال‌الدین حسین (خواجه) ۲۰۷
 کمال‌الدین حسین بن شهاب‌الدین
 قاسم ۲۲۵
 کمال‌الدین حسین مکرم ابرقوهی ۱۷۴
 کمال‌الدین شاه علی ۱۱۶

ف

فاطمه خاتون ۹۷، ۹۸، ۱۱۵، ۲۱۲،
 ۲۲۴، ۲۳۲
 فخرالدوله ۵۷، ۱۵۲
 فخرالدین ابرقوهی ۱۱۶
 فخرالدین ابوسعید ۱۷۱
 فخرالدین احمد اسفنجردی ۶۳
 فخرالدین احمد الپناهی (النائینی) ۱۰۶
 فخرالدین احمد تبریزی ۲۲۴
 فخرالدین احمد نائینی (الپناهی) ۲۷۵
 فخرالدین پیرخواجه ۱۹۱
 فراسرز بن علی گرشاسب ۶۴، ۶۵، ۶۶
 فرخ زاد ۴۵، ۴۶، ۵۲
 فرخ‌شاه ۱۸۶
 فرغانه ۳۸
 فریدالدین عبدالباقی ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۰
 فورسندی ۲۵

فیروز ۳۴، ۳۶، ۲۲۱
 فیروز (خواجه) ۸۹
 فیروزشاه (اسیر) ۱۴۸، ۲۲۹، ۲۳۵

ق

قآن ۷۱، ۷۲
 قاسم بن اسکندر ۲۳۶
 قاسم بن محمودشاه ۲۵۲
 قاوردشاه سلجوقی ۶۴
 قباد ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸
 قتلغ سلطان ۷
 قتلغ شاه ۷۹
 قثم بن عباس ۵۲، ۵۳
 قحطبه ۱۵۱
 + قدریه ۱۷۳

- مجدالدین حسن بن ضیاءالدین ۱۳۶
مجدالدین فضل الله قاضی ۱۵۶، ۲۳۶،
۲۴۶، ۲۶۷، ۲۷۱
+ مجوسیان ۵۳، ۲۲۰
محب الدین ابوالخیر ۲۴۶، ۲۶۲
محصل (حاجی) ۱۵۷
محمد (امیر حاجی) ۲۴۵، ۲۴۹،
۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۲
محمد بن ابوسعید ۱۵۵، ۱۷۹، به ابوسعید
نگاه کنید
محمد (امیرزاده) ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۴
محمد ابداجی ۷۵، ۷۶، ۱۳۹، ۱۴۰
محمد بن احمد بن ابی بکر بصری ۱۷۷
محمد اسفراینی ۱۸۵
محمد بن اسکندر ۲۳۶
محمد اندایان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
محمد بهادر ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۳
محمد جوشنی ۸۱
محمد حاجی عوض ۹۱
محمد خدابنده ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۳۴
محمد خضر شاه ۲۱۱
محمد درویش ۱۱۱
محمد سلطان ۱۴، ۲۳۶، ۲۴۵،
۲۵۶
محمد شاه ۱۶۱، ۱۶۵
محمد شاه خطاط ۱۴۶، ۱۴۷
محمد صوفی ۲۵۲
محمد بن عزالدین سمنانی ۲۳۶
محمد بن علی بن عبیدالله ۱۹۰
محمد غیاث ۲۴۹
محمد فوطه باف ۲۲۷
محمد فهادان ۱۹۲
- کمال الدین یعقوب ۲۴۶، ۲۵۲
کیا شجاع ۶۲
+ کیانی (ملوک) ۲۱
کیانرسو ۶۱
کیکاوس بن سام = معزالدین ۶۸
کیومرث هزارگری ۲۲۸، ۲۲۹،
۲۳۲، ۲۳۴
- گ
گرشاسب ۶۲، ۶۴، ۶۵
گستهم ۴۲
گل گندم ۱۷۰
گوهرشاد ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۲
- ل
لالاریحان ۶۲
لالاصواب ۲۰۱
+ لران ۱۶۶
لقمان برلاس ۱۴۸
- م
مالک ریب ۴۸
مالک بن عمر ۴۸
ماهوی سوری ۵۲، ۵۳
ماهیار ۲۱
مبارزالدین محمد مظفر = محمد بن مظفر
مبارکشاه (شیخ) ۸۶
مبارکه ۶۲
متوکل ۱۵۲
مجد الدوله ۵۷، ۵۸
مجدالدین (بابا) ۱۸۱، ۱۸۲
مجدالدین حسن رضی ۱۳۴، ۱۷۰،
۲۰۸

محمد قاسم ترخان ۲۵۲	+ مرشدیه ۱۲۲
محمد بن قاسم بن سعید اسیر آخور ۱۴۳	سروان حمار ۵۶ ، ۵۵
محمد قوزی (سید) ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶	سریم (دختر قیصر) ۴۲
محمد بن مظفر ۴۶ ، ۵۱ ، ۸۱ ، ۸۲	سریم ترکان ۶۹ ، ۱۲۱
۱۴۱ ، ۱۳۷ ، ۱۳۶ ، ۸۶	مزروق ۳۹
۱۸۸ ، ۱۷۷ ، ۱۶۴ ، ۱۴۳	مسعود بهشتی ۶۱
۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳	مسعود شاه صاعدی ۱۳۸ ، ۲۲۵
محمد بن ملک شاه ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۷	+ مشایخ دادائی ۲۰۶
محمد بن یعقوب قاری ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۷۷	مظفر بن محمد ۸۳ ، ۳۲۷
محمد (شاه) ۲۳۵ ، ۲۳۷	معاویه ۵۳
محمد تجره ۱۷۷	المعتضد بالله ۸۶
محمد تیرگر ۱۸۰	معزالدین - کیکاوس
محمد حیدر (خواجه) ۲۳۵ ، ۲۴۶	معزی ۶۴
۲۶۱	معدشه (؟) ۱۹
محمد خان ۲۵۲ ، ۲۵۷	معین الدین (خواجه) ۲۲۹
محمد دوردگرا ۱۷۱	معین الدین اشرف عریضی ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۳۷ ، ۱۳۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۷۰ ، ۲۲۱
محمد شاه ۷۱ ، ۷۲ ، ۸۶ ، ۱۶۱	معین الدین جمال الاسلام ۱۶۹
۱۶۴	معین الدین علی بن قطب الدین میبیدی ۱۱۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳
محمد غزنوی ۵۷	معین الدین محتسب ۳۲۳
محمد گرگیراق ۲۷۰	مغیره بن شعبه ۴۵
محمد بن ملک شاه ۵۹ ، ۶۳ ، ۶۴	مقصود سازغان (اسیر) ۱۵ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲
محمد سیرک ۲۳۱	ملک سمنانی (خواجه) ۲۲۸ ، ۲۲۹
محمد واعظ ۱۹۳	ملک شاه سلجوقی ۵۹
محمد وزیر ۲۲۲	منکوبرس ۶۷
محمد یساول (شاه) ۲۳۷	مؤمن الدین ابوبکر بن محمد ۱۷۱
محمی الدین خطیب ۱۷۶	مولانا شیروازی ۱۶۶
محمی الدین سام ۶۸	
مراد (اسیر) ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰	
مرشد الدین ابراهیم ۲۵۷	

نورالدین نعمه الله (سید) ۲۱۶، ۲۴۶،	مهرنگار ۴۱، ۴۲
۲۶۹، ۲۶۴، ۲۵۹	مهرنگار (دیگری) ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰
نوروز ۸۲، ۸۳	به سلک ۶۵
و	مبیدار ۳۲، ۳۸
وحشی ۴۹، ۵۰	میرک احمد = امیرک احمد
وردانزور ۶۷ بید	ن
ولی ترخان ۲۵۲	ناصرالدین محمود سمنانی ۱۸۷، ۲۲۷
د	نجم الدین طغاجی ۵۲
هارون (امیر) ۱۰۹	نرسی بن بهرام ۲۹
هرمز بن انوشیروان ۴۱، ۴۲	نصرسیاره ۵۵
هرمز بن فیروز ۳۶، ۳۸	نصره الدین یحیی ۱۲۱، ۲۰۲ نیز به
هلال بن علقمه ۴۵	یحیی نگاه کنید
هندویغا ۱۷۹	نظام کرمانی (شاه) ۹۶، ۹۵، ۱۱۵، ۲۲۳
ی	نظام الدین (سید) ۱۷۲
یاراحمد ۲۵۷	نظام الدین ابوالخیر تبریزی ۱۷۴
یارعلی ۲۵۷، ۲۵۸	نظام الدین احمد تبریزی ۲۲۴، ۲۵۰
یاقوت ۲۸۵	نظام الدین اسحق حموی ۷۸، ۱۵۶،
یاقوت ترکان = صفوة الدین	۱۵۸، ۱۷۶، ۲۷۸
یحیی (نصره الدین) ۸۶، ۸۸، ۹۱	نظام الدین امیرشاه ۲۰۹
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۸۱	نظام الدین پیر خواجه ۱۹۱
۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹	نظام الدین حیدر = روح الله دیگ بندان
۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۷، نک نصره	نظام الدین دهلوی ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
الدین یحیی	نظام الدین سولان ۱۲۶
یحیی قمی ۲۶۵	نظام الدین شاه ولی بیگ ۲۷۵، ۲۷۹
یزدگرد (ها) ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵	نظام الدین قنبر جهانشاهی ۲۰۷،
۱۷۶، ۷۴، ۵۲، ۴۸، ۴۵، ۴۴	۲۸۱، ۲۸۵
یسودر ۷۵، ۷۶، ۱۳۹	نظام الملک ۵، ۵۸، ۵۹
یعقوب ۲۴۹	نعمان بن مندز ۲۹، ۳۱
	+ نکودریان ۸۲
	نورالدین طیب ۱۷۸
	نورالدین محمد کحال ۲۲۶

یوسف خلیل ۱۷۵، ۹۹	یعقوب لیث ۵۶
یوسف خواجه ۲۳۰، ۲۲۹	یوسف (امیر) ۲۲۸
یوسف سلطان ۱۴	یوسف (سید) ۲۵۲
یوسفشاه ۷۴ تا ۸۰، ۱۲۵، ۱۳۹	یوسف بهادرخان ۲۷۵
۱۸۰	یوسف چهره ۲۱۲
یوسف بن طغی شاه ۷۳	یوسف بن حاجی حلبی (چلبی؟) ۱۴۵

فهرست جغرافیائی

آب نصیری ۲۱۷ ، نك آب تفت و

نصیری

آب نو - آب جدیدہ

آب وزیر = آب محمود آباد

آذربایجان ۲۱ ، ۳۸ ، ۵۹

آسیای استاد ۲۰۳ ، ۲۱۹

آسیای امیر تبوك ۲۰۹

آسیای امیر یوسف خلیل ۹۹ ، ۲۱۹

آسیای ترسا ۱۲۶ ، ۲۱۹

آسیای حمزه ۲۱۹

آسیای خیرآباد ۲۱۹

آسیای دشتوك ۲۱۹

آسیای ده نیم ۸۷ ، ۲۱۹

آسیای ضیادینی ۲۱۹

آسیای عزالدین ۲۱۹

آسیای کلفر ۲۱۹

آسیای کهنه ۲۱۹

آسیای مرتضی ۲۱۹

آسیای سریاباد ۲۲۰

آسیای نو ۹۸ ، ۲۱۹

آسیای یوسف خلیل - آسیای امیر یوسف

آق سرا ۲۶

آسویه ۲۶

آوه ۲۶۵

الف

ابرقوه ۲۴ ، ۵۳ ، ۹۵ ، ۲۴۶ ، ۲۵۵ ، ۲۶۵

الف

آب ابر و مبارکه ۲۲۰

آب تفت ۷۳ ، ۸۰ ، ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۶

، ۱۰۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۷

، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۷

، ۱۴۸ ، ۱۵۷ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰

، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸

۲۱۵ ، ۲۱۸

آب تفت و نصیری ۱۴۳ ، ۱۴۸ ، ۲۱۴

آب جدیدہ (آب نو) ۱۱۶ ، ۱۴۲

، ۱۴۵ ، ۱۶۱ ، ۱۵۷ ، ۲۲۲

۲۷۶

آب دھوك (- خیرآباد) ۲۲۰

آب زارج ۶۲

آب سعدآباد ۲۱۷

آب سلغراآباد (آبشور) ۲۲۱

آبشاهی (- نعیمآباد) ۲۰۹ ، ۲۱۹

۲۲۰

آبشور - آب سلغراآباد

آب صواب ۶۲ ، ۱۶۹ ، ۲۲۲

آب فیروزآباد ۲۲۱

آب محمود آباد (وزیر) ۶۳ ، ۱۰۴

۲۲۲ ، ۲۸۳

آب سریاباد ۲۲۰

آب نرسویاد ۶۲ ، ۲۲۲

ایرینان ۱۶۷	، ۱۱۸ ، ۶۴ ، ۵۵ ، ۴۴	ایرند آباد ۴۴ ، ۵۵ ، ۶۴ ، ۱۱۸
ایوان کسری ۳۲	، ۲۶۶ ، ۲۱۸ ، ۱۹۳ ، ۱۵۳	، ۱۵۳ ، ۱۹۳ ، ۲۱۸ ، ۲۶۶
ب		ابوالعسکر ۳۵
باب = دروازه		اترار ۱۸۶
بادین ۳۲		احمد آباد ۸۵
بارجین (= پارگین) ۳۲		اردستان ۹۰
بازار جلال الدین چقماق ۹۷		اردکان ۱۶ ، ۱۶۱
بازار چهارستار ۲۲۶		ارمن ۴۲
بازار درمدرسه = بازار کاغذیان	، ۲۷۰ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۷۰	استرآباد ۷۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۷۰
بازار دلان ۶۷ ، ۸۸		اسفنجرد ۱۹۲
بازار رکن الدین محمد ۱۲۹		اسکندریه (شهر) ۲۸ ، ۲۰
بازار ساباط ۱۳۰		اسکندریه (در یزد) ۱۴۶ ، ۱۷۹ ،
بازار سرریگ ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۴۰		، ۱۸۰ ، ۲۷۷
بازار سلطان ابراهیم ۸۸		اشکذر ۴۱
بازار شمس الدین محمد ۱۲۹		اصطخر ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۹
بازار شمس الدین محمد طاهر ۶۱	، ۵۹ ، ۵۳ ، ۴۵ ، ۳۸ ، ۲۳	اصفهان ۲۳ ، ۳۸ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۹
بازار صحافان ۱۹۶	، ۸۹ ، ۸۶ ، ۷۶ ، ۶۷ ، ۶۵	، ۶۵ ، ۶۷ ، ۷۶ ، ۸۶ ، ۸۹
بازار کاغذیان ۳۴	، ۲۳۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۱۵۸	، ۱۵۸ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶
بازار کفش دوزان ۸۸	، ۲۴۰ ، ۲۳۹ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷	، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰
بازار کلاه دوزان ۱۱۴	، ۲۶۵ ، ۲۴۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۴	، ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۶۵
بازار گنبد ۸۷		افرنجه ۱۹
بازار مادر امیر ۶۹		انار ۱۷۵ ، ۲۷۰
بازار محمد مظفر ۸۴		اندلس ۱۹
باغ امیرشاهی ۲۰۹ ، ۲۱۲	، ۱۴۲ ، ۱۴۰ ، ۱۲۷ ، ۷۸	اوجان ۷۸ ، ۱۲۷ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲
باغ امیر شمس الدین ترخان ۲۱۱	، ۱۱۸ ، ۸۷ ، ۸۰ ، ۷۳ ، ۶۹	اهرستان ۶۹ ، ۷۳ ، ۸۰ ، ۸۷ ، ۱۱۸
باغ بهشتی ۶۱ ، ۸۳ ، ۲۱۲	، ۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۲۶ ، ۱۱۹	، ۱۱۹ ، ۱۲۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸
باغ بیکه سلطان ۹۸	، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۸۶ ، ۱۸۱	، ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹
باغ بیگم ۲۱۲	، ۲۶۹ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۰۹	، ۲۰۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۶۹
باغ ترسا ۱۲۶	، ۲۷۹ ، ۲۷۰	، ۲۷۰ ، ۲۷۹
باغ حاجبی ۷۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱		اهرکان ۱۳۰
باغ خان ۱۱۱		ایران ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۳

بدرآباد ۸۵	باغ خضرشاه ۲۰۵
برج اولیا ۱۸۴	باغ خواجه سعد ۱۹۷، ۱۹۹
بروجرد = وروجرد	باغ خواجه سعید ۲۱۸ (سمکن است)
بسحاقیه ۱۳۸، ۲۰۵	شمان قبلی باشد)
بسظام ۲۵۷	باغ ساباط ۸۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۵۶
بشگان ۲۴۹	۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰
بغداد ۷۹، ۲۲۵، ۲۶۵	باغ سلطانشاهی = باغ امیرشاهی
بفرویه ۲۷۶	باغ صدرالدین احمد ۲۰۷
بقعه دارالغربا ۹۳	باغ سوزیان ۱۰۸
بلاشگرد ۳۵، ۲۱۲	باغ طغار ۲۰۷
بلخ ۳۸، ۵۳	باغ طغی شاهی ۷۳، ۸۷، ۲۰۶
بلغار ۲۶	باغ عزآباد ۶۸، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۴۷
بندرآباد ۹۱، ۱۶۲، ۲۸۰	۲۷۷
بن غار ۲۶	باغ علاء (بایله) ۵۴، ۵۵
بهاباد ۲۵۷	باغ فیروزی ۲۰۸
بیابان فید ۱۶۴	باغ قطب الدین خضر شاه ۲۰۵
بیابان یزد ۲۴	۲۱۱
بیت الادویه ۱۲۵، ۱۳۶	باغ کمال کاشی ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۷۸
بیداخوید ۱۶۷	۱۸۰، ۲۷۷
بیکنده ۵۳، ۶۵	باغ گرشاسپی ۶۴، ۸۷، ۲۰۲
پ	باغ گوشک (تفت) ۲۱۷
پای چنار سرده ۲۱۵	باغ لاستان ۸۷، ۲۱۱
پای ماسانوک ۸۷، نک ماسانوک	باغ لالا ۲۰۱
پروا ۲۴۸، ۲۴۹	باغ مسمود تیرگر ۱۸۰
پشت باغ عزآباد ۲۷۷	باغ مولائی ۱۸۲، ۱۸۳
پشت خانه عمری ۲۲۰	باغ مهترعلیشاه ۲۰۶
پل خروه ۲۵۳	باغ میرک محمد ۲۰۱
پل روان ۹۲	باغ وردان زور ۶۹، ۲۰۶
پل سالار ۲۳۷	باغ یوسف چهره ۲۱۲
پیر برج ۵۱، ۱۱۳، ۱۸۷	بایله = باغ علاء
	بخارا ۲۶

ح	ت
حبشه ۱۹	تازیان (سزار) ۱۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۸۳
حظیره پیرحسین داسعانی ۱۱۹	تبت ۲۵
حظیره جلال الدین خضرشاه ۱۲۲	تبریز ۷۴ ، ۷۸ ، ۸۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹
حلب ۲۳	ترکاناباد ۸۵
حمام آق سنقر ۶۹	ترکستان ۲۶ ، ۳۴ ، ۶۵
حمام ابوالمعالی ۱۴۵	ترمد ۲۶ ، ۵۳
حمام جلال الدین چقماق ۹۷ ، ۹۹	تفت ۸۷ ، ۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵
حمام جمال الدین خواری ۱۰۷	۲۱۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۹ ، ۲۷۸
حمام جلال الدین مخلص ۱۱۷	۲۹۵ ، نک آب تفت
حمام رکن الدین سلام الله ۸۸	تفلیس ۲۳
حمام رکن الدین محمد ۱۲۹	توران پشت ۴۴
حمام سوجه ۱۲۹	تون ۲۶۳
حمام شاه یحیی ۸۷	
حمام شمس الدین محمد ۱۳۰	ج
حمام شهاب الدین ۹۴	جریادقان ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۶۵
حمام صدرالدین احمد ۱۰۸	جرون ۱۴۹
حمام ضیاء الدین حسین ۱۳۶	جزیره ۲۱
حمام ضیاء الدین محمد ۱۰۷	جاولا ۴۵
حمام علاء الدین قنادی ۱۱۲	جماعتخانه دختران ۶۶
حمام غیاث الدین علی ۱۰۱ ، ۱۴۰	جیحون ۵۳ ، ۶۵
حمام غیاث الدین محمد حافظ ۱۴۸	ج
حمام قطب الدین محمد ۱۴۶	چاهوک (فهرج) ۴۹
حمام کمال الدین ۱۳۷	چشمه سبز ۲۹ ، ۳۰
حمام محمد درویش ۱۱۱	چم تفت ۲۱۵ ، ۲۱۸
حمام محمد مظفر ۸۴ ، ۱۰۱	چهاردیه (طبس) ۴۸
حمام سولانا خضر ۵۶	چهارسار (غیاثیه) ۱۰۶ ، ۱۲۹ ، ۲۲۶
حوض جعفری ۲۶	۲۷۷
حودزه ۲۴۸ ، ۲۶۲	چهل تنان ۵۰ ، ۱۸۴
خ	چین ۲۵ ، ۶۵
خاتون آباد ۸۵	

۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۴، ۷۴،	خان اسیرسام ۱۱۲
۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۹،	خان بی بی چه ۱۰۹
خزران ۲۷	خان جهانوك ۱۲۹
خط سبز ۱۷۷	خان قلندر ۱۰۹، ۲۷۷
خورمیز ۴۲، ۱۲۸، ۱۷۵،	خان کرکان ۲۴۹
خویدك ۴۱، ۴۹،	خان ندافان ۱۲۹
خیرآباد دهوك ۹۷، ۹۹، ۲۲۰،	خان نو ۱۲۹
و	خانقاه ایرندآباد ۱۲۹
دارابجرد ۱۷۱	خانقاه اردکان ۱۶۵
دارالسلخ ۱۷۲	خانقاه اشکذر ۱۲۹، ۱۶۵
دارالسیاده شمس الدین ۱۲۹	خانقاه بندرآباد ۱۶۲، ۱۶۵
دارالشفای صاحبی ۸۳، ۱۲۸، ۱۳۱،	خانقاه بیله ۱۶۵
۱۴۹، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴،	خانقاه پیرحسین دامغانی ۱۱۸
دارالعباده ۳، ۱۰، ۱۲، ۵۹،	خانقاه تفت ۲۱۴، ۲۱۶
دارالفتح ۹۲، ۲۱۹،	خانقاه چفته ۱۲۹
دامغان ۵۵، ۲۴۴،	خانقاه رشیدی ۱۳۴
داسن کتل ۲۴۹	خانقاه سر آب نو ۹۱
درب = دروازه	خانقاه شرف الدین خضر ۱۸۹
درده ۶۰، ۶۲،	خانقاه شمس الدین محمد ۱۲۹
در مدرسه عبدالقادریه ۲۱۹	خانقاه شهرستان ۱۹۲
دروازه ایلچی خانه ۸۴	خانقاه عزآباد ۱۶۵
دروازه سعادت ۸۴، ۸۷،	خانقاه عقدا ۱۲۹، ۱۶۵
دوازه سلم (شیراز) ۵۳، ۲۳۹،	خانقاه سجدورد ۱۲۹
دروازه قطریان ۶۱، ۸۳، ۸۴، ۹۰،	خانقاه محمد مظفر ۸۴
۱۴۶	خانقاه معینیّه فیروزآباد ۲۸۴
دروازه کوشکنو ۵۶، ۶۱، ۸۴، ۹۱،	خانقاه نیستانه ۱۲۹
۱۲۹، ۱۸۲،	خانقاه هفتادر ۱۲۹، ۱۶۵
دروازه کیا ۶۱، ۸۳،	خانّه ابوسعیدی ۲۰۳
دروازه مادرامیر ۶۹، ۸۴، ۲۱۲،	ختا ۶۵
۲۲۷	ختن ۵۳
	خراسان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۴۸،

روس ۲۶	دروازه مهریجرده ۵۱، ۵۶، ۶۱، ۶۷
روم ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۴۲، ۹۲	۸۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۷۷
۱۰۹	دروازه نوز ۷۳، ۸۴، ۱۹۴
ری ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۴، ۱۹۸	دریای ساوه ۳۲
۲۵۷	دریای مغرب ۲۰
ریگ فیروزی ۳۴، ۴۷، ۷۰، ۷۴	دره گاوان ۲۱۵
۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۸	دژ دو برادران ۳۵
ز	دشت قیچاق ۸۹
زارچ ۱۲۸، ۲۱۹	دشتوك ۱۲۰
زندان ذوالقرنین ۲۴	دمشق ۷۷
زنگبار ۱۹، ۲۰	دهاباد ۳۲، ۹۸، ۲۱۳، ۲۱۸
زنگیان (سزار) ۱۸۴	۲۲۱
س	ده شور ۶۸
ساباط ده نیم ۲۰۱	ده شیر = قریه شیر
ساباط قاضی ۲۰۸	ده گبران = عقدا
ساباط نقشین ۱۲۹	دهلی ۱۹۴، ۱۹۶
سانچ ۲۱۵	ده نو (فتح آباد) ۸۷، ۲۰۹، ۲۱۹
ساوه ۳۲، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹	دهوك ۲۲۰، ۲۳۰
۲۶۵، ۲۵۱	دهوك اعلى ۲۱۲
سرای ترکان ۸۵	دیلیم آباد ۸۵
سرپلوك ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۷۷	ذ
سرچم ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۸، ۲۱۹	ذات العرق ۱۶۴
۲۲۶	ر
سرخس ۵۵	رباط جوگند ۱۳۱
سردوراه ۲۱۹	رباط شکرالله ۲۳۸
سرریگ ۶۲، ۱۰۹، ۲۲۱، ۲۲۴	رباط عقدا ۱۳۱
۲۷۷، ۲۸۵، نیز نگاه کنیده به	رباط سجوسرد ۱۳۱
محلّه سرریگ	رباط نه گنبد ۱۳۱
سرشهرستان ۱۰۷	رباط نیستانه ۱۳۱
سعدآباد (چشمه) ۲۱۵، ۲۱۶	ربع رشیدی ۱۳۵

ص	سغد ۵۳
صاعديه ۱۲۹	سلطان آباد ۸۵
صفه صفا ۱۷۱	سلطانيه ۷۸ ، ۲۶۵
صفه قل هو الله ۴۶	سلغراآباد ۷۲ ، ۷۳ ، ۱۲۱ ، ۲۱۲ ،
ط	۲۲۱
طبرستان ۵۲	سمرقند ۲۶ ، ۵۳ ، ۲۴۱
طبس ۲۵ ، ۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳	سمنان ۲۲۹
طرزجان ۱۵۳	سميرم ۲۴۸
طغارشرف الدين مظفر. ۸ ، ۱۹۷ ، ۲۱۸	سنجدستان ۸۳
طوس ۲۹ ، ۳۰	سند ۲۵
طيسفون ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۸	سوق بلاق ۲۳۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳
ظ	سيرجان ۹۰
ظلمات ۲۶	سید سر چم ۱۸۴
ع	سيستان ۳۷ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۷۶ ، ۷۹
عجم ۲۳	۲۵۸ ، ۹۰
عراق ۲۱ ، ۲۳ ، ۴۳ ، ۵۳ ، ۵۷	ش
۲۶۵ ، ۲۶۳ ، ۲۵۴ ، ۲۴۷ ، ۵۹	شاهاباد ۷۵
عزآباد ۶۸ ، ۲۲۱	شاهزاده عبدالعظيم ۲۴۳
عقدا (ده گبران) ۳۲	شبانکاره ۸۰ ، ۱۷۱ ، ۲۴۵
علياباد ۸۵	شرفيه ۲۷۳
غ	شروان ۱۰۹
غازيان (مزار) ۱۷۷ ، ۲۷۷	شمس کوران ۱۷۵
غزنین ۳۸	شنب غازان ۷۷
غياثيه (چهارمنار) ۲۲۶ ، نک چهارمنار	شوشتر ۲۴۸ ، ۲۵۵ ، ۲۶۲
ف	شهرستان ۲۴ ، ۶۰ ، ۱۰۷ ، ۱۹۰
فارس ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰	۱۹۱
۲۶۶ ، ۸۰ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۳	شيراز ۵۳ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۸۳ ، ۹۵
فتح آباد (ده نو) ۸۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۹	۲۳۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹
	۲۵۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۸
	۲۷۰ ، ۲۷۵ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲
	شيرکوه ۲۱۴

۲۶۵، ۲۵۷، ۲۵۱	فراشاه ۱۲۸، ۱۳۸، ۲۱۵
قمشه ۱۳۹	فراقتز ۴۱، ۴۹
قنات ابرومبارکه ۶۲	فهرج ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۱۵۳
قنات دهاپاد ۲۵	۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۲۰
قهستان ۲۵۷	۲۷۳
قهستان یزد ۴۴، ۱۳۳، ۱۶۷	فیروز آباد (؟) ۲۲۱
ك	فیروز آباد سچوسرد ۳۵
کاروانسرای امیر چقماق ۱۸۸	فیروز آباد میند ۳۵، ۲۷۶، ۲۸۶
کاشان ۵۳، ۲۳۶، ۲۴۶	فیروز کوه ۲۲۹
کثنویه ۱۳، ۲۱۸، ۲۶۶	ق
کشه ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۲۲۱	قادیسیه ۴۵
کربلا ۱۵۲	قباچاق (دشت) ۲۶
کرمان ۲۹، ۵۶، ۶۴، ۷۱، ۸۰	قدسگاه علی بن موسی الرضا ۷۰
۸۲، ۸۵، ۱۷۹، ۲۳۶، ۲۴۷	قریه شیر (ده شیر) ۱۳۳
۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۴	قزوین ۲۵۱
۲۸۰	قسطنطنیه ۲۰
كرك ۲۳۸	قصرزر ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۵
كش ۲۶	قلعه اصطخر (اصطرخ) ۲۴۹، ۲۵۰
كعبه ۲۳، ۱۴۹	قلعه الموت ۶۷
كمره ۲۵۰	قلعه بخارا ۳۷
كندمان ۲۴، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸	قلعه بندر ۸۶
كوچه اهروك ۱۱۳	قلعه خورمیز ۴۲
كوچه اسفنه ۱۳۴	قلعه دالان = قلعه میند
كوچه امیر اوچش ۱۵۲	قلعه سیا ۲۴۵
كوچه باغ صوفیان ۲۷۷	قلعه سیرجان ۹۰
كوچه بهروك (پهروك) ۱۰۶، ۱۲۱	قلعه عماد ۲۶۰، ۲۶۱
كوچه بیوك ۲۱۹	قلعه فهرج ۱۷۸
كوچه پای بوز ۸۳	قلعه مبارکه ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۲۲۰
كوچه پس در مدرسه ۸۳	۲۷۰، ۲۸۲
كوچه جلال ۸۳	قلعه میند (دالان) ۴۰، ۳۲، ۸۳
	قم ۵۳، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶

م	کوچہ حسینیان ۱۱۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۷
ماچین ۲۶	۱۴۵ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳
ماخان ۲۶۰	کوچہ خطیر ۱۰۹ ، ۲۱۹ ، ۲۷۷
مازندران ۲۶۲	کوچہ دولاب ۲۲۰
ماساشارود ۲۳۳	کوچہ سنبلان ۸۳
ماسانوک ۱۸۶ ، ۲۰۰ ، بہ محلہ	کوچہ صندوقیان ۸۳
ماسانوک وپای ماسانوک نگاہ کنید	کوچہ عقیلیان ۱۴۵
ماوراء النھر ۳۶ ، ۵۲ ، ۶۴ ، ۶۵	کوچہ غازیان ۱۱۸
ماهان ۲۱۷	کوچہ فہادان ۶۳ ، ۱۵۲ ، ۱۹۲
مائین ۲۳۸ ، ۲۴۸	کوچہ کامرانان ۱۰۰
مبارز آباد ۸۵	کوچہ کلارخانہ ۹۰
مجوسرد ۳۵	کوچہ گنج ۲۷۷
محلہ ابرو مبارکد ۱۱۲	کوچہ نائبان ۱۲۶ ، ۲۷۷
محلہ جدیدہ ۱۱۷ ، ۱۵۷ ، ۲۱۸	کوچہ نو = کوچہ نائبان
محلہ در مدرسہ عبدالقادر یہ ۱۰۰ ،	کوشکنو ۵۶ ، ۱۲۹
۲۷۹	کوفہ ۵۴
محلہ دہاباد ۱۱۷	کوه دو دولویہ (دولوہ) ۳۲ ، ۲۷۶
محلہ دھوک ۲۷۷	کھرہ ۲۴۹
محلہ دھوک سفلی ۹۷ ، ۱۴۵	کھیز ۲۵۱ ، ۲۵۳
محلہ سرآب نو ۹۸	کیفراسرز ۶۴ ، ۱۰۶ ، ۱۲۲ ، ۲۱۹
محلہ سرپلوک ۱۱۱	ک
محلہ سر جمع (سرجم) ۷۴ ، ۱۱۷	گاورود ۲۳۳ ، ۲۴۵
محلہ سرریگ ۶۱ ، ۱۰۸ ، ۱۱۳	گنبد ہشت در ۴۶ ، ۱۷۶
محلہ سرسنگ ۷۳	گود آہنگران ۵۱ ، ۱۸۸ (گور؟)
محلہ مادر اسیر ۱۲۱	گوردارین ۱۷۴
محلہ ماسانوک ۲۱۹ ، بہ ماسانوک	گورستان سرپلوک ۴۷
نگاہ کنید	گیلان ۷۹
محلہ مجوسیان ۲۲۰	ل
محلہ سریاباد ۷۳	لارجان ۲۳۴
محلہ مصلی عتیق ۱۰۹	لرستان ۸۵ ، ۲۴۵
محلہ نرسوباد ۶۱ ، ۹۳۰	
محلہ یعقوبی ۶۱ ، ۷۲ ، بہ یعقوبی نگاہ کنید	

محمد آباد (= مدآباد کوچه باغ) ۵۶ ،	مدرسه ضیائیہ سرپلوك (دادویان)
۸۵	۱۴۳
محمودآباد ۲۲۲	مدرسه عبدالقادریه .۱۰ ، ۱۰۶ ، ۱۱۱ ،
مداین ۳۸ ، ۴۵	۱۴۲ ، ۱۴۶ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶ ،
مدرسه ابوالمعالی ۱۴۴	۲۵۲ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ ،
مدرسه اتابك سام ۸۳ ، ۱۳۹	مدرسه عطاخان ۶۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ،
مدرسه اصیلیه دھوك ۱۴۵	۱۳۹
مدرسه امیرآخوریه ۱۰۷ ، ۱۴۳	مدرسه عمادالدین مسعود ۱۰۶
مدرسه باوردیه ۱۴۶	مدرسه غیائیہ چهارمنار ۱۴۲
مدرسه ترکان خاتون (کرمان) ۶۴	مدرسه غیائیہ سرریگ ۱۳۹
مدرسه حافظیه ۱۴۷	مدرسه قطب الدین ۶۹
مدرسه حسینیہ ۱۳۷	مدرسه قطبیہ (حاجی عماد) ۱۴۶
مدرسه خاتونیه ۱۳۸	مدرسه قطبیہ سرپلوك (= دارالصفا)
مدرسه خانزاده (بندرآباد) ۱۶۲	۱۴۴
مدرسه خانزادہ خاتون ۸۷	مدرسه کمالیہ ۱۱۴ ، ۱۳۶
مدرسه دارالصفا = قطبیہ	مدرسه کیاشجاع ۶۲ ، ۱۱۲ ، ۲۲۴
مدرسه دومنارہ ۶۰ ، ۶۳ ، ۷۰ ، ۱۳۹ ،	مدرسه کیانرسو ۶۱ ، ۱۴۰
۱۸۳	مدرسه محمود شاهی (صفتویہ = محمود
مدرسه رشیدیہ ۱۳۴	شاهیہ) ۷۲ ، ۷۳ ، ۱۲۵ ، ۱۳۹
مدرسه رکتیہ ۷۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ،	مدرسه مظفریہ (مبید) ۸۰
۱۹۶ ، ۱۴۸	مدرسه معزالدین کیکاوس ۶۸ ، ۱۳۹
مدرسه سرریگ ۶۱	مدرسه معینی (معین الدین علی) ۲۸۳
مدرسه سلطان قطب الدین ۱۳۹	مدرسه نصرتیہ ۸۶ ، ۱۳۹
مدرسه سید رکن الدین سلام الله ، ۸۸	مدرسه نظامیہ ۱۴۴
۱۲۵	مدرسه وردان زور ۱۶۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۴ ،
مدرسه شمسیہ ۱۲۹	۱۳۹ ، ۲۱۹
مدرسه شمسیہ چهارمنار ۲۰۴	مدرسه یوسف چهرہ ۱۴۵
مدرسه شهاب الدین قاسم ۱۳۸	مدوار ۵۶ ، ۲۰۹ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰
مدرسه صاعدیہ ۱۳۸ ، ۸۸	سرغاب ۲۵۹
مدرسه صفتویہ = محمود شاهیہ	سرو ۳۲ ، ۵۲ ، ۶۵ ، ۲۶۰
مدرسه ضیائیہ ۱۳۵	میریاباد ۵۱ ، ۶۱ ، ۱۶۹ ، ۱۲۱ ، ۱۸۴ ،

مسجد مصلی عتیق ۱۱۷	۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۲، ۱۸۸
مسجد معین الدین معلم یزدی ۱۲۰	مزار سادات (صه قل هو الله) ۴۶
مسجد میرآخوریه ۱۴۳	مزار شرف الدین خضر ۸۳
مسجد نو (مسجد جمعه محلّه دهوك)	مزار صالحین ۱۷۰
۲۷۳، ۹۹، ۵۱	مزار غازیان ۵۱
مسجد نو رکن الدین ۱۱۴	مسجد آق سنقر ۶۹
سعودیه ۲۱۹	مسجد اهرستان ۱۲۰
شهد ۲۶۰، ۸۰، ۷۹	مسجد پتک ۷۰، ۵۶
نصر ۱۹	مسجد پیرحسین دامغانی ۱۲۰، ۱۱۸
مصلی شمس الدین تازیکو ۱۳۳	۱۸۱
مصلی عتیق ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۷۷	مسجد جامع (جمعه) ۲۲۴، ۲۷۷
مصلی عیدگاه جدید ۲۲۷	۲۸۵
مصنعه جلال الدین محمود ۱۰۷	مسجد جمعه جدید چهارمنار ۱۲۱
مصنعه حاجی حیدر ۴۷، ۷۳	مسجد جمعه سرآب نو ۱۱۷
مصنعه حاجی محصل ۱۵۷	مسجد جمعه سرریگ ۱۱۶، ۱۲۰
مصنعه علاء الدین قنادی ۱۱۲	مسجد جمعه عتیق ۱۱۴، ۱۳۷، نک
منظر آباد ۸۵	مسجد جمعه قدیم
منظر آباد زارچ ۸۵	مسجد جمعه قدیم (مسجد جمعه
معین آباد ۲۷۶	شهرستان) ۶۰
منگلستان ۶۵	مسجد جمعه قدیم ۶۶
مقابر تیرگری ۱۸۰	مسجد جمعه محلّه دهوك (مسجد نو)
مقابر حمیدی ۱۸۰	۹۷
ملک سلیمان ۲۴	مسجد جمعه سریاباد ۶۹، ۱۲۱
مؤبد گرد (= سبید) ۴۰	مسجد جمعه نو ۶۲، ۲۸۵
موصل ۲۱	مسجد جمعه یعقوبی ۱۲۱
موقوفات رشیدی ۹۹	مسجد رکن الدین ۱۲۵
مهرجرد (مهرگرد سبید) ۴۲	مسجد سوجه ۲۲۶
مهرگرد (مهرجرد) = مهریچرد	مسجد سیدرکن الدین سلام الله ۸۸
مهریچرد ۵۶، ۹۱، ۱۷۵، ۲۰۹	مسجد شاه یحیی ۸۷
۲۷۷، ۲۲۰، ۲۱۹	مسجد عتیق (شیراز) ۵۶
میان تازیان ۴۶	مسجد غیاث ۱۱۶
میدان سعادت ۹۸، ۲۷۵	مسجد قطب الدین ۷۰

- سپید ۳۲ ، ۳۸ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، وقت وساعت ۱۲۲ ، ۱۴۹ ، ۱۶۴ ، ۱۶۰
- ه**
- هرات ۲۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۵ ، ۲۲۸ ،
 ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۶ ، ۲۵۲ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰
 هرمیز = خوربیز
 هفتاد (= هفت آذر) ۳۸ ، ۳۹
 همدان ۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۶۴
 هند ۲۵ ، ۳۴ ، ۳۹
 همدش ۲۱۵
 هیتال ۳۸
- ی**
- یخدان (سحله) ۱۳۲ ، ۲۱۹
 یزد - غالب صنجات
 یزدآباد ۳۲
 یزدان گرد ۳۰
 یزدخواست ۲۴۸
 یعقوبی ۶۱ ، ۷۳ ، ۱۲۱ ، ۱۸۴ ،
 ۲۱۲ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، نک سحلّه
 یعقوبی
 یمن ۲۹
 یونان ۱۹ ، ۲۳
- ن**
- نائین ۲۷۲
 نای بند ۲۵۶
 نخشب ۲۶
 نرسوباد ۶۱ ، ۹۳ ، ۱۱۷ ، ۱۳۰ ،
 ۲۱۳ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲
 نسا ۳۸ ، ۲۶۰
 نشابور ۲۵۷
 نصیری (چشمه) ۲۱۵ ، ۲۱۶
 نعیم آباد (آبشاهی) ۵۶ ، ۶۸ ، ۸۷ ،
 ۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۹
 نقش جهان (اصفهان) ۲۴۶
 نوغاباد ۲۱۹
 نهاوند ۴۵
 نهرسوا (صواب) ۱۹۰ ، نک آب صواب
 نهر وزیر ۱۳۷ ، نک آب وزیر
 نه گنبد ۱۲۷ ، ۱۳۰
 نیریز ۲۴۹
- و**
- ورامین ۲۴۳
 وروجرد ۸۶

فهرست لغات ، اصطلاحات ، مدنیات

- بوم لرز (زلزله) ۴۰
- پ**
- پالان دوز ۱۱۲
- پالیز ۲۲۰
- پایاب ۱۳۶ ، ۱۴۵
- پسین ۲۰۴
- پسین گاه ۲۲۷ ، ۲۷۸
- پنج نوبت ۶۹
- پهلوی (فهلویات) ۱۶۵
- پیشان ۱۲۲ ، ۱۸۷ ، ۲۰۰ ، ۲۱۴
- ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۸۲
- پیشگاه ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۶ ، ۲۱۱
- ۲۱۲
- ت**
- تاریخ اسکندری ۲۳
- تحصیل ۲۳۴
- تخته بند ۲۸۳
- تقبل ۲۳۵
- تمغا ۲۶۲
- تومان کپکی ۲۳۰ ، ۲۳۴
- تیر پرتاب ۴۶ ، ۴۹
- تیمچه ۹۲ ، ۹۳
- ج**
- جام ۲۳۹
- آ**
- آسانی کردن ۱۹۲
- الف**
- ابریشم یزدی ۲۶۲
- اخته چیان ۳۰
- ازاره (ایزاره) ۹۲
- اشترخان (شترخان) ۱۴۵
- اقچه ۱۶۷
- الجه ۱۶۰
- الوبه (؟) ۷۰ ، ۷۱
- ایزاره (ازاره) ۱۳۶
- ایلچی خانه ۸۳
- ب**
- بادگیر ۸۶ ، ۹۲ ، ۹۴
- بازیار ۱۹۷ ، ۲۰۷
- بالاخانه ۱۰۷
- باورچی ۸۲
- بتکچیان ۲۸۲
- برات داران ۲۳۸ ، ۲۴۷
- برج گسیخته ۸۷
- برگشتن (منقلب شدن) ۷۰
- برنج ۱۹۸
- برنج زرد ۲۸۴
- بغرا ۲۰۸
- بندخانه ۲۴

دکانچه ۱۰۸ ، ۲۰۸	جانباز ۲۴۵
دوك ۶۶	جماعتخانه ۶۶ ، ۷۳ ، ۹۶ ، ۱۰۸
دولتخانه ۸۵	۱۱۲ ، ۱۱۴
دیگ پالان ۲۰۰	جهات ۲۴۶
دینار تبریزی ۱۱۶	چ
دینار کپکی ۱۲۰ ، ۲۴۷ ، ۲۸۴	چاهخانه ۵۰ ، ۲۲۳ بعد مکرر
دیوانخانه ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۳۱	چرخ زنان ۱۹۶
ر - ز	چریک ۲۵۵ ، ۲۶۲
رستاق ۶۸	ح
ریگ بوم ۲۴	حوض گردان ۲۰۶
زیلو ۱۱۵ ، ۱۱۸	خ
س	خانه نوشتن ۲۴۷
ساباط ۷۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰	خالصات ۱۸۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷
ساذج (زین) ۲۰۰ ، ۲۰۷	۲۱۸
سازدادن ۱۴۲ ، ۱۴۴ (مکرر در - صنعات دیگر)	خبرچی ۲۸۰
سبوس ۱۳۳	خبرگیر ۲۴۰ ، ۲۴۹ ، ۲۷۰
ستان ۲۴۵	خرپشته ۹۳
سرابستان ۱۳۱	خرگاه ۱۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۱۱
سردابه ۱۵۶	خنب ۲۸۳
سرشمار ۲۵۵ ، ۲۶۲	خندق ۱۸۲ ، ۱۸۸
سرکاری ۱۱۵	خواجه گیری ۲۶۲
سگ تازی ۶۹	د
سمسار ۹۹	دارافزون ۱۶۸
سمنبوی ۳۴	داربند ۱۰۷ ، ۲۱۱
سنگ انداز ۸۷ ، ۹۲	دباجان ۲۲۴
سیم سیاه ۱۹ ، ۲۵۶ ، ۲۷۵	دربند ۲۷
سیورغال ۱۵۲ ، ۲۰۰ ، ۲۱۷ ، ۲۴۶	دربندان ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶
۲۶۴ ، ۲۷۴ ، ۲۸۴	۲۱۲ ، ۲۲۲ ، ۲۶۹
	دست مایه ۴۷

ش	قنادخانه ۹۷، ۹۹، ۱۱۳
شادروان ۹۳، ۹۸، ۱۴۸، ۲۱۷	ک
۲۲۷، ۲۱۸	کاربندشدن ۲۰
شاه نشین ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۸	کارخانه ۲۲۴
شترخان = اشترخان	کاشی تراشیده ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۹۳
شترگلو ۱۳۷	۲۸۵
شعرباف ۱۰۹	کاشی سبز ۱۴۷، ۱۴۹
شمشیر آجین ۱۴۱	کاشی معرق ۱۳۷
شودمالی ۱۹۲	کاشی هفت رنگ ۱۰۶
شیرخانه ۷۸، ۱۴۰	کتبخانه ۱۲۵، ۱۳۵
شیلان ۲۰، ۶۰، ۶۶	کرامند ۲۳۱
ص	کشتی گیر ۲۰۴
صفه ۱۳۹	کشخوان ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۶
ط	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
طرح فرستادن ۱۳۲	۲۷۶
طسق ۱۹۳	کلند ۱۸۸
طنبی ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۴	کلویان ۲۳۸
۱۱۷، ۱۳۲، ۱۵۷، ۲۰۳	کمخا ۷۰
ع	کنارنگ ۵۲
غرازه ۸۱، ۸۲	کنده (خندق) ۳۶
ف	ف
فالوده زعفرانی ۲۸۴	گاوپهلوی ۸۷
فخرمدینی ۱۵۵، ۱۶۸	گاو و شیر (جنگ) ۲۰۴
فصیل ۱۸۹	گرگیری ۲۷۵
فوطه باف ۲۲۷	گنبدخانه ۴۶، ۲۲۶
ق	گندمین ۲۷۱
قیاق زدن ۲۷۵	گورکه ۷۹
قفیز ۸۷، ۱۲۹، ۱۴۸	ل
قماش ۲۵۲	لوت ۲۸۴
	لولی ۱۶۵، ۱۷۹

ن	م
نام بردار ۲۶۲	محصل ۲۶۶ ، ۲۷۹
نعل بها ۲۶۲	مفرده ۹۵ ، ۱۴۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۴
نقاره مرشدی ۱۲۲	مقصوره ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷
نقب ۹۱	منجنيق ۹۱
	موقوفات رشیدی ۹۹

فهرست کتب و رسائل

- | | |
|------------------|-----------------------|
| تاریخ یعینی ۱ | البلدان ۵ |
| تیسیر ۱۳۶ | تاریخ ابن جوزی ۵ |
| جوامع الحکایات ۵ | تاریخ جدید ۷ |
| جهانگشای ۵ | تاریخ جهانگیری ۶ |
| خمسۀ نظامی ۲۰۳ | تاریخ سلاطین کرمان ۵ |
| سیرالملوک ۵ | تاریخ طبری ۵ |
| شاهنامه ۵ | تاریخ گزیده ۵ |
| عجائب الاقالیم ۵ | تاریخ معینی شاهرخی ۶ |
| نزهتنامه ۵ | تاریخ معینی مظفری ۱۲۰ |
| | تاریخ یافعی ۵ |

تصحیح افلاطون مهم و استدراک

- ص ۵۱ س ۱۱ : «گود آهنگران» درص ۱۸۸ «گور آهنگران» است، و ترجیح یکی بردیگری مسلم نیست .
- ص ۵۳ س ۱۳ : ظاهراً ختن صحیح است بجای چین .
- ص ۶۲ س ۱۸ و ۱۹ : گرشاسب [بن علاء] الدوله صحیح است .
- ص ۸۳ س ۱۶ : [را] پس از شاه مظفر الحاق شود .
- ص ۲۲۷ س ۱۳ : ناصرالدین [محمود] سمنانی درست است .
- ص ۲۴۳ س ۱۶ : از انتهای این بیت تا سطر ۷ صفحه ۲۵۶ از نسخه «ف» افتاده است . (درحاشیه توضیح داده شود)
- ص ۲۴۵ س ۹ : امیر [احمد] پیرزاده درست است .
-

از مصحح این کتاب

متون زبان فارسی

- ۱) اسکندرنامه ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳ .
- ۲) اوراد الاحباب و فصوص الاداب ، تألیف ابوالمفاخریحیی باخرزی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵ .
- ۳) تاریخ کاشان ، تألیف عبدالرحیم ضرابی . تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۱ (چاپ دوم) .
- ۴) تاریخ جدید یزد ، تألیف احمد بن حسین کاتب تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۵ .
- ۵) تاریخ یزد ، تألیف جعفر بن محمد جعفری . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳ (چاپ دوم) .
- ۶) جامع مفیدی ، تألیف محمد مفید بافتی ، جلد های ۱ و ۳ . تهران ، اسدی ، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۲ .
- ۷) حالات و سخنان شیخ ابوسعید ، تألیف یکی از احفاد او . تهران ، فروغی ، ۱۳۴۱ (چاپ دوم)
- ۸) ذخیره خوارزمشاهی ، تألیف اسماعیل بن حسن جرجانی (جلد اول) با همکاری محمد تقی دانش پژوه . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۴ (جلد دوم زیر چاپ است)
- ۹) سمریه ، تألیف ابوطاهر سمرقندی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۳ (چاپ دوم)
- ۱۰) عرایس الجواهر و نفائس ، تألیف ابوالقاسم کاشانی ، تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۵ .
- ۱۱) فرخ نامه ، تألیف مطهر جمالی یزدی (زیر چاپ)
- ۱۲) فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة ، تألیف محمود بن عثمان . تهران ، طهوری ، ۱۳۴۰ .
- ۱۳) قندیه ، درمذرات سمرقند . تهران ، طهوری ، ۱۳۳۴ .
- ۱۴) مسالک و مسالک اصطخری (ترجمه فارسی) . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،

۱۳۴۰ .

رسالات

- ۱) بیان الصناعات ، تألیف حبیبش تفلیمی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۶ .
- ۲) آغاز وانجام ، خواجه نصیرطوسی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۵ .
- ۳) پندنامه ، تألیف ابومنصور ماتریدی . تهران فرهنگ ایران زمین ۱۳۴
- ۴) تاریخ کبیر (چند فصل آن) . تألیف جعفر بن محمد جعفری . فرهنگ ایران زمین .

- ۵) تاریخ مختصر اصفهان ، تألیف ندیم الملک . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۳ .
- ۶) جامع الخیرات ، (وقف نامه رکن الدین حسینی یزدی) ، باهمکاری محمدتقی دانش پژوه . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۰ .
- ۷) رساله اصول خطوط سته ، تألیف فتح الله سبزواری . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۰ .
- ۸) رساله در عشق ، تألیف سیف الدین باخرزی . تهران ، مجله دانشکده ادبیات ، تهران . ۱۳۴۰
- ۹) رمزالریاحین ، منظومه رمزی کاشانی . تهران ، مجله وحید ، ۱۳۴۵ .
- ۱۰) سفرنامه سیستان و خراسان ، محمد ابراهیم خداپنده لو . تهران ، فرهنگ ایران - زمین ، ۱۳۴۴ .
- ۱۱) عرض سپاه اوزن حسن ، تألیف جلال الدین دوانی . تهران ، مجله دانشکده ادبیات ، ۱۳۳۵ .
- ۱۲) کارنامه اوقاف ، منظومه تاج الدین نسائی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۹ .
- ۱۳) کتابچه موقوفات یزد ، عبدالوهاب طراز . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۹ .
- ۱۴) ماده الحیوة ، تألیف نورالله آشپزشاه عباس . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۲ .
- کتاب و کتاب شناسی**
- ۱) میر کتاب در ایران ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۴ .
- ۲) فهرست کتابهای چاپی فارسی کتابخانه دانشگاه هاروارد (که توسط لیبب زوبه تنظیم و تدوین شده است) . چاپ دانشگاه هاروارد ، ۱۹۶۴ (باصفحه عنوان به انگلیسی) .
- ۳) فهرست مقالات فارسی ، جلد اول . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ .
- ۴) فهرست نامه کتابشناسیهای ایران . تهران ، دانشکده ادبیات ، ۱۳۴۲ .
- ۵) کتابخانه های ایران . تهران ، اداره نگارش وزارت آموزش و پرورش ، ۱۳۴۴ .
- ۶) کتابشناسی فهرستهای نسخه های خطی فارسی در دنیا . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ .
- ۷) کتابهای ایران (باهمکاری غلامرضا فرزانه پور ، محمد ابراهیم زندی ، حسین بنی آدم ، علی اکبرجانا) ، یازده جلد . تهران ، انجمن کتاب (و) ابن سینا ، ۱۳۳۳ - ۱۳۴۳ .
- آثار دیگر**
- ۱) اسناد و مدارک چاپ نشده درباره مید جمال الدین ، باهمکاری دکتر اصغر مهدوی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۲ .
- ۲) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۵ .
- ۳) سواد و بیاض (مجموعه مقالات) ، تهران ، دهخدا ، ۱۳۴۴ .
- ۴) فهرست اعلام و لغات عالم آرای عباسی (ضمیمه چاپ دو جلدی) . تهران ، امیرکبیر ،

- ۵) میرزا تقی خان امیرکبیر ، تألیف عباس اقبال آشتیانی . تهران ، دانشگاه تهران ۱۳۳۹ . (هدیه ، اصغر مهدوی)
- ۶) نثر فارسی معاصر . تهران ، معرفت ، ۱۳۳۰ .
- ۷) یادداشتها - قزوینی ، تألیف محمد قزوینی ، هفت جلد . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ . (جلدهشتم زیر چاپ است) .
- ۸) یادگار زندگانی ، نوشته حسین امین‌الضرب . تهران ، مجله یغما ، ۱۳۴۱ .

مجلات

- ۱) فرهنگ ایران زمین ، ۱۲ جلد . از سال ۱۳۳۳ بی‌عده (در جریان است) .
- ۲) راهنمای کتاب (صاحب امتیاز احسان یارشاطر) ، از سال ۱۳۳۷ (در جریان است) .
- ۳) مهر (صاحب امتیاز مجید موقر) ، سالهای ۸ و ۹ ، از سال ۱۳۳۲ .
- ۴) کتابهای ماه (نشریه انجمن ناشران) ، ۴ سال (از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ - خاتمه یافته است) .
- ۵) نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه‌های خطی ، با همکاری محمد تقی دانش‌پژوه (۴ جلد) از سال ۱۳۳۹ (در جریان است) .

انتشارات فرهنگ ایران زمین

کتابها

- ۱- فرهنگ لادستانی : تألیف احمد اقتداری با مقدمه استاد ابراهیم پورداود
- ۲- تاریخ کاشان : تألیف عبدالرحیم ضرابی متخلص به سهیل ، بکوشش ایرج افشار . (چاپ دوم)
- ۳- فرهنگ بهدینان (زردشتیان) : گرد آوری جمشید سروش سروشیان، با مقدمه ابراهیم پورداود ، بکوشش منوچهرستوده
- ۴- فرهنگ کرمانی : گرد آوری و تألیف منوچهرستوده
- ۵- دور سائله در آثار علوی : ۱- الرسالة السنجرية فی الکائنات العنصرية، تألیف زین الدین عمرساوجی ؛ ۲- رساله در سائله در آثار علوی تألیف محمد بن مسعود (دوستن فارسی قرن ششم هجری) ، بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- ۶- جامع الخیرات : وقفنامه سید رکن الدین یزدی ، بتصحیح محمد دانش پژوه و ایرج افشار
- ۷- فرهنگ لغات عامیانه : گرد آوری سید محمد علی جمال زاده ، بکوشش محمد جعفر محبوب
- ۸- سفرنامه ایران : تألیف ابودلف مسعربن مهلهل، تصحیح ولادیمیر مینورسکی ، ترجمه ابوالفضل طباطبائی
- ۹- سمریه : تاریخ و مزارات سمرقند تألیف ابوطاهر سمرقندی ، بکوشش ایرج افشار
- ۱۰- تاریخ جدید یزد : تألیف احمد بن حسین کاتب (قرن نهم) بکوشش ایرج افشار

Publications de Farhang-e Iran Zamin

Dirécteur : Iraj Afshar

10

TĀKIRKH. JADID. YAZD

PAR

Ahmad ibn-e Husein-e Kateb

écrit en IXe siècle de l'hégire

Edité par

Iraj AFSHAR

Tehran - 1978

